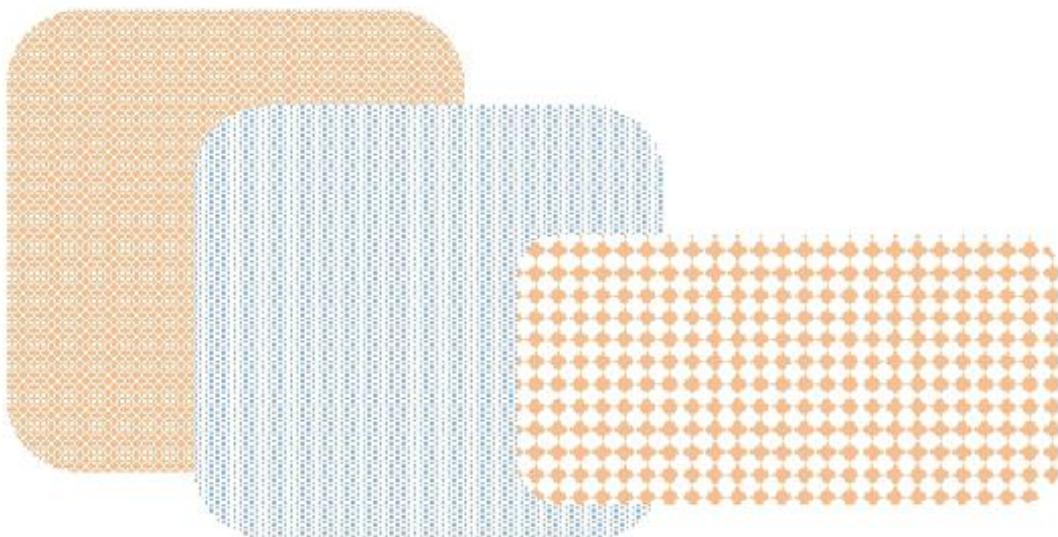


# نُت می برامی مرگ

بررسی و انطباق مستند کرده که تروریستی رجوی با فرقه ؟



پکوش جمعی از مسئولین سابق فرقه رجوی بر اساس کتاب فرقه هادمیان مانوشه و کترنگ کار تاریخی





# عنوان: نُتْ می برای مرگ

پکوش:

جمی از مسئولین جدا شده از فرقه رجوی بر اساس کتاب

«فرقه هادر میان ما - خانم مارگارت تالر سینکر»

مدیر، هنری و طرح روی جلد: اصغر فرزین

کرد آورنده: هرداد تقی پور

صفحه آرایی و تنظیم: جمیل بصام

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

انجمن نجات

سال ۱۳۹۱



سروشناسه	- ۱۳۵۱	تقی‌پور، مهرداد،
عنوان و نام پدیدآور		نتی برای مرگ / گردآورنده مهرداد تقی‌پور؛ به کوشش جمیع از مسئولین جدا شده از فرقه رحوى.
مشخصات نشر	۱۳۹۱	تهران: مهرداد تقی‌پور،
مشخصات ظاهری	۲۴۲ص.:	تصویر (رنگی).
شابک	۱۲۰۰۰۰	۰-۹۱۱۹-۰۴-۹۶۴-۹۷۸ ریال:
وضعیت فهرست نویسی		فیبا:
یادداشت		کتاب حاضر بر اساس کتاب "فرقه‌ها در میان ما" نالیف مارکارت نایلر سینکر است.
عنوان دیگر		فرقه‌ها در میان ما.
موضوع		سامان مجاھدین خلق ایران -- اعضا -- حاضرات
موضوع		سامان مجاھدین خلق ایران -- ایدنولوژی
موضوع		کیش‌ها -- روان‌شناسی
موضوع		فرقه‌ها
موضوع		شستشوی مغزی
موضوع		کیش‌ها -- ایالات متحده -- روان‌شناسی
موضوع		شستشوی مغزی -- ایالات متحده
شناسه افزوده		سینکر، مارکارت نایلر، ۱۹۲۱ - ۱۹۰۳ - ۲۰۰۳م.، فرقه‌ها در میان ما
رده بندی کنگره	۱۳۹۱ ۴۰۱۲ف/س۹۶BP:	
رده بندی دیوبی	۲۰۹:	
شماره کتابشناسی ملی	۳۰۲۲۵۷۷:	

۱.....	* تعریف فرقه
۲.....	* تعاریف و خصوصیات
۳.....	* سر منشاء گروه و نقش رهبر
۴.....	* ساختار روابط بین رهبر و پیروان
۵.....	* برنامه‌ی هماهنگ شده مجاب کردن
۶.....	* افسانه‌ی «نه در مورد من»
۱۱.....	* تاریخ مختصر بعضی فرقه‌ها
۱۲.....	* الف- جامعه‌ی اونیدا
۱۴.....	* ب- انجمن آمانا
۱۶.....	* نمونه‌های فرقه‌های جدید
۲۱.....	* روند مغزشویی، تحمیل روانی و بازسازی فکری
۲۳.....	* نمونه‌های تاریخی مغزشویی
۲۶.....	* گزارش انسستیتوی تحقیقات دفاع ملی (RAND) در مورد سازمان مجاهدین
۴۰.....	* مجاب‌سازی کادربندی شده
۴۲.....	* تهاجم به خویشتن
۴۴.....	* بازسازی فکری چگونه عمل می‌کند؟
۴۶.....	* مسعود بنی صدر مسئول بلندمرتبه‌ی جدا شده از فرقه‌ی مجاهدین خلق
۴۸.....	* شش شرط سینگر
۵۱.....	* هشت تم لیفتون
۵۳.....	* حمید سیاه‌منصوری (از عناصر جدایشده سازمان) دروغ و تزوییر اساس و بنیاد مجاهدین
۵۶.....	* سه مرحله‌ی شاین
۵۷.....	* فرقه‌ها به بچه‌های ما آسیب رسانده، خانواده‌های ما را از هم می‌درند

۵۸.....	* فرقه‌ها خشونت‌بار هستند
۵۹.....	* فرقه‌ها آزادی ما را می‌گیرند
۶۴.....	* اولین تماس فرقه
۶۵.....	* اعمال نفوذ و فریب
۶۷.....	* هدف قرار دادن جوانان
۶۸.....	* روش‌های به وجود آورنده‌ی واکنش‌های فیزیولوژیک
۷۳.....	* ابراهیم خدابنده (از عناصر جدا شده‌ی سازمان) کابوس زندگی فرقه‌ای بر هواداران
۷۵.....	* روش‌های مجاب کردن روانی
۷۶.....	* فریبکاری
۷۸.....	* بازبینی سوابق شخصی
۸۰.....	* فشار هم‌تراز و سرمشق‌سازی
۸۱.....	* سوء استفاده‌ی احساسی
۸۳.....	* فرقه‌های روان‌درمانی
۸۵.....	* خاطرات علی اکرامی (از عناصر جداشده‌ی سازمان)
۸۸.....	* در یک LGAT چه اتفاقی می‌افتد؟
۹۱.....	* سرزنندگی
۹۳.....	* متخصصان بهداشت و درمان
۹۵.....	* سوء استفاده از تصویر مردمی فرقه
۹۷.....	* پای صحبت مجید روحی (از عناصر جدا شده‌ی سازمان)
۹۹.....	* محدود کردن و کنترل نمودن تحقیقات
۱۰۰.....	* آزار درمانگران و حقوقدانان
۱۰۲.....	* تهدید کردن شاکیان حقوقی

۱۰۴.....	* مجبور کردن خویشان و دوستان به سکوت.....
۱۰۵.....	* محمد حسین سبحانی: قربانیان و مفقودین در سازمان مجاهدین خلق.....
۱۱۳.....	* آزار و اذیت فوق العاده.....
۱۱۶.....	* نجات کودکان.....
۱۲۲.....	* مهدی خوشحال (از عناصر جدا شده از سازمان): قربانیان فرقه‌ی رجوی.....
۱۲۷.....	* بچه‌های سایر فرقه‌ها.....
۱۲۹.....	* انواع دیگر سوء رفتارهای عاطفی و روانی نیز اعمال می‌شوند.....
۱۳۲.....	* نقش والدین در فرقه.....
۱۳۴.....	* آنچه بچه‌ها در فرقه‌ها یاد می‌گیرند.....
۱۳۵.....	* نادر نادری (از عناصر جدا شده ای سازمان) از شکنجه در اشرف می‌گوید.....
۱۳۸.....	* بعد فرقه.....
۱۴۰.....	* کودکان می‌توانند نجات یابند.....
۱۴۴.....	* آن سینگلتون: من یک تروریست مسلمان تعلیم دیده هستم.....
۱۴۸.....	* جدا شدن از فرقه.....
۱۵۰.....	* فشار جمع و فقدان اطلاعات.....
۱۵۲.....	* راههای ترک فرقه.....
۱۵۳.....	* برنامه‌ریزی دوباره و دادن مشاوره خروج.....
۱۵۵.....	* خاطرات مرضیه قرصی (عضو جدا شده از سازمان) در مورد حضورش در سازمان.....
۱۵۷.....	* شروع به بازپروری.....
۱۶۱.....	* چه کسی یک مشاور خروج می‌شود؟.....
۱۶۴.....	* بتول سلطانی از اعضای جدا شده ای سازمان: رقص رهایی، راز فساد اخلاقی رجوی.....
۱۷۲.....	* مشکلات روانی و عاطفی.....

۱۷۵.....	* نارسایی‌های ادراکی
۱۷۷.....	* هادی شمس حائری از اعضای جدا شده سازمان : خانواده و زن درسازمان مجاهدین
۱۸۲.....	* روابط اجتماعی و شخصی
۱۸۴.....	* مقولات مربوط به ازدواج
۱۸۶.....	* ماجراهای سمهیه محمدی اسیر در زندان‌های فرقه‌ی مجاهدین خلق
۱۸۹.....	* زندگی‌های گذشته و تغییر دادن تاریخچه‌ی زندگی
۱۹۱.....	* ژوئن از نگاه آنتوانی گسلر
۱۹۴.....	* گزارش تکان‌دهنده‌ی دیده‌بان حقوق بشر از نقض حقوق بشر در کمپ‌های وحشت منافقین
۲۱۲.....	* گفت و گوی آرش صامتی‌پور با شبکه تلویزیونی <b>R.T.B.F</b> بلژیک
۲۱۴.....	* مصاحبه <b>PRESS TV</b> با پروفسور پاول شلدن فوت
۲۲۱.....	* پادگان مریم رجوی، از بیرون و درون

## مقدمه

وجود فرقه‌های متعدد در تمام ادوار و کشورهای جهان و همچنین کشورمان ایران تاریخی قدیمی دارد که بیشتر آن‌ها از ریشه و اصول ثابت و یکنواختی تبعیت می‌کنند یا می‌توان گفت که ساختار مشترکی دارند.

از آنجا که تاثیرات فرقه‌های مخرب و جعلی نقش بسزایی در زندگی آحاد مردم دارند، شناخت فرقه‌های نوظهور در جامعه‌ی امروز ایران از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد.

فرقه‌های نوظهور در ایران با توجه به میزان خطرسازی و گسترششان، بیشتر در نگاه و توجه متخصصان قرار می‌گیرند.

از جمله یکی از این فرقه‌ها که سایه‌ی شوم و سنگینی را بر گوش‌های از اقشار مردم ایران و بخصوص جوانان کم سن و سال اندخته است، فرقه‌ی تروریستی مجاهدین خلق می‌باشد که ماهیت ترور کور و خشونت، نیمی از بدنی اصلی این تشکیلات می‌باشد.

اصولاً در خاصیت سازمانهای تندر و رادیکال به‌خصوص مجاهدین است که با برداشت و تحلیل‌های غلط در سال ۶۰ و اقدام به عملیات‌های تروریستی و انفجار علیه دولت و مردم نمود و راهی جز شکست و تبدیل شدن به فرقه برای خود باقی نگذاشت. اگر فرضیه‌ی مبارزه‌ی دمکراتیک در نهاد تشکیلات منحرف مجاهدین در سال‌های پیروزی انقلاب وجود داشت امروز با فرقه‌ی خشن و تروریستی مجاهدین روبرو نبودیم.

فرقه‌ها از هر نوع و اندیشه‌ی انحرافی محکوم به نابودی هستند و مطابق نص صریح قرآن کریم که می‌فرماید: و لا تتبع السبیل فتفرق بکم عن سبیلی

«پیروی انسانها از راههای متعدد و تبعیت کردن از آنها را نکوش و عامل تفرقه و جدایی از راه خداوند متعال دانسته است»

فرقه‌ها، با ورود به درون افراد احساسی، هیجانی که از عقلانیت و بصیرت کافی

برخوردار نیستند به نیات و مناسبات تشکیلاتی شوم خود دسترسی پیدا می‌کنند و این ورود شامل همه‌ی طبقات فکری مردم با تفکر پایین و تحصیل کرده‌ی دانشگاهی و... می‌باشد که به‌راحتی می‌تواند در سر راه اینگونه انسانها قرار گیرد.

کتاب حاضر که با نام «نتی برای مرگ» تدوین شده، برگرفته از کتاب «فرقه‌ها در میان ما» توسط خانم مارگارت تالر سینگر، روانشناس آمریکایی که علوم و توانایی خاصی در مطالعه و شناخت فرقه‌ها در کشورهای گوناگون به‌خصوص آمریکا دارد، به رشته‌ی تحریر در آمده است.

در این کتاب سعی شده است با بهره گیری از تحقیقات آکادمیک و بررسی‌های میدانی آن، به بررسی بنیادی و سیستماتیک فرقه‌ی تروریستی مجاهدین پرداخته شود.

از آنجا که تعداد بسیار زیادی از اقشار گرفتار فرقه‌ی رجوی از عامی تا تحصیلکرده از فرقه‌ی تروریستی مجاهدین جدا شده‌اند، سعی شده تا با انطباق اظهارات مستند رهایشده‌ها از فرقه‌ی رجوی، به ماهیت واقعی و زشت آن دسترسی پیدا نمود و آنگاه مشخص می‌شود که تحقیقات علمی خانم تالر سینگر، انطباق کامل و صد در صدی با فرقه‌ی مجاهدین دارد.

در این کتاب سعی شده با طبقه‌بندی و جداسازی رنگها و ایجاد طرحهای گرافیکی، چارچوب مشخص و روشنی از یک تطبیق علمی و مستند صورت پذیرد و اظهارات مسئولین و رده‌های بالای جدایشده از فرقه‌ی مجاهدین در کنار بررسی‌های سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی، نویسنده‌گان و روزنامه‌نگاران خارجی، پشتونهای قوی از آنچه بیان می‌گردد. فراهم شود.

بازگو نمودن اظهارات رده‌های بالای جدایشده از فرقه‌ی مجاهدین، در ستم وحشتناکی که به خصوص علیه زنان صورت گرفت، قتل عناصر ناراضی فرقه، زندانهای مخفوٰ و انفرادی طولانی مدت و شکنجه‌های شدید جسمانی عناصر ناراضی، نابودی کانون خانواده و فرزندان کوچک و... از جمله واقعیت‌های دردناکی هستند که عیناً در سرگذشت فرقه‌های انحرافی و جناحیتکار تاریخ مانند فرقه‌ی رجوی مشاهده می‌شود. غرض این می‌باشد، که اقشار مختلف مردم بخصوص خانواده‌های که به هر طریق افرادی از خانواده‌شان گرفتار فرقه‌ی مجاهدین

هستند بتوانند با شناخت کافی از ماهیت فرقه‌ای و تروریستی مجاهدین، در امر بازسازی ذهنی و بهبود روحی-روانی عزیزانشان سهیم باشند و با تلاشی مضاعف بکوشند تا انشالله شاهد رهایی دیگر افراد گرفتار در فرقه‌ی مجاهدین و حضور آنها در کانون گرم خانواده باشیم.

مطالعه‌ی کتاب «فرقه‌ها در میان ما» به‌تهایی و بدون ذکر مصادق‌های عینی و مستند برملا شده در فرقه‌ی رجوی، نمی‌توان برملا کننده‌ی واقعیت‌ها آنطور که هست، باشد. مسعود رجوی رهبر فرقه‌ی تروریستی مجاهدین مصادق بارز و مستند دیوید کوروش رهبر فرقه‌ی داودیان و دیگر فرقه‌ای ذکر شده در کتاب می‌باشد که وجه مشترک همه‌ی آنها، حاکمیت محض و بدون چرایی رهبری واحد، محصور و زندانی بودن افراد گرفتار شده در مکان یا پایگاه فرقه در اطراف شهرهای دور افتاده می‌باشد.

تمام افراد ساکن در فرقه‌ها موظفند تنها به رهبری و فدا کردن خود در راه ایده‌های وی عمل کنند و حق هیچگونه نظر، انتخاب و حتی تفکر شخصی ندارند و به‌اصطلاح در مناسبات کامل تشکیلات فرقه‌ای قرار گیرند. از وجود مشترکی که می‌توان برای همه فرقه‌ها در نظر گرفت، نابودی آنهاست که دیر یا زود اتفاق افتاده است و فرقه‌ی مجاهدین هم از این قاعده مستثنی نمی‌باشد و با گذشت هر ساله در سراسیری نابودی و اضحمال قرار گرفته است. با مطالعه‌ی سرگذشت فرقه‌ها پی خواهیم بردا که اساس بقای سست و ریزان آنها بر محور «خشونت و ترور» واقع شده است.

همانطور که با مطالعه‌ی کتاب حاضر مشاهده خواهیم نمود، افراد زیادی از اعضاء فرقه‌ی رجوی تحت خشن‌ترین برخوردهای شکنجه و حذف فیزیکی رهبر فرقه قرار گرفته‌اند.

فرقه‌ها در مواجه با پایان عمر خود، سه راه بیشتر پیش روی ندارند.

۱- خودکشی دسته‌جمعی

۲- درگیری نظامی و خشن با نیروهای دولتی

۳- رهاسازی افراد اسیر و به اختفاء رفتن رهبر و اعضای اصلی فرقه

## سخن مترجم - ابراهیم خدابنده

کتاب "نتی برای مرگ" حاصل کار تعدادی از مسئولین و اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق یا به بیان دقیق‌تر فرقه مخرب کنترل ذهن رجوی است که بر اساس کتاب "فرقه‌ها در میان ما" نوشته خانم دکتر "مارگارت تالر سینگر" تألیف گردیده است. زمانی که بعد از حدود یکسال و نیم در زندان اوین کتاب "فرقه‌ها در میان ما" به دستم رسید و توانستم خود را مقاعده کنم که خارج از انتشارات سازمان هم می‌شود مطالعه‌ای داشت و شروع به خواندن آن کردم، در حالیکه هنوز به رجوی اعتماد کامل داشته و خود را پیرو و مرید او می‌دانستم، به طرز عجیبی مطالب کتاب رامنطبق با عملکردهای درونی و بیرونی فرقه رجوی یافتم.

خانم سینگر کتاب خود را در خصوص فرقه‌های مخرب در آمریکا نوشته و هیچگونه اطلاعی از وجود سازمان مجاهدین خلق یا رهبر آن مسعود رجوی نداشته است، اما از آنجا که این کتاب بر اساس تحقیقات و یافته‌های عملی و بر اساس اصول علمی نگاشته شده خصوصیات تمامی فرقه‌ها از جمله فرقه رجوی را هم شامل می‌شود. خانم سینگر تأکید دارد که فرقه‌ها اگر چه در شکل بسیار متنوع هستند اما در محتوا و در کارکردهای درونی و بیرونی و مناسباتی که بین رهبر و اعضا برقرار می‌کنند مانند یکدیگر بوده و همه از متدها و تکنیک‌های کنترل ذهن مشابهی برای مانیپولاسیون روانی و مغزشونی به منظور مسلط شدن بر تمامی شئونات زندگی پیروان خود استفاده می‌کنند.

در طول مدتی که این کتاب را می‌خواندم و ترجمه می‌کردم مدام مصادیق فراوان آن از سازمان مجاهدین خلق و شخص مسعود رجوی به ذهنم می‌آمد. مطلبی نبود که در این کتاب بخوانم و مصدق عینی و بارز آن را در فرقه رجوی، با توجه به تجربه ۲۳ سال فعالیت مستمر و شبانه روزی و مسئولیت‌هایی که در آن داشتم، نیابم. متأسفانه دانش عمومی در خصوص فرقه‌ها، بویژه در میهنمان ایران، فوق العاده ناچیز است و عامه مردم توجه زیادی به این مقوله خانمان برانداز که به تهدید اصلی هزاره سوم معروف گردیده ندارند.

خانم سینگر تأکید دارد که بهداشت روان، که درست مانند بهداشت جسم، انسان‌ها را در برابر تهدیدات بیرونی مصون می‌دارد می‌باشد در مقاطع مختلف تحصیل آموزش داده شود. این کتاب بر اساس فصول کتاب "فرقه‌ها در میان ما" جلو رفته و در هر فصل نمونه‌ها و مصادیق از سازمان مجاهدین خلق آورده شده است. فرقه رجوی به این دلیل برای این موضوع انتخاب شده که اولاً بطور کلی برای جامعه ایران تا حدی ملموس است، ثانیاً تمامی خصوصیات فرقه‌ای در آن بطور کامل بازگردیده و لذانمونه خوب و جامعی است، و در ضمن مألفین شناخت و تجربه عملی بسیار خوبی در خصوص آن دارند.

اما منظور از تأییف این کتاب صرفاً پرداختن به سازمان مجاهدین خلق نیست. فرقه رجوی تنها بهانه و نمونه ایست تا مقوله کنترل ذهن مخرب فرقه‌ای که امروزه توجه دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی و روانشناسان و جامعه شناسان را به خود جلب نموده شناسایی شوند و راههای ایجاد مصونیت در برابر تهدیدات اجتماعی و امنیتی آن اشکار گردد. برتری این کتاب صرفاً به ترجمه کتاب فرقه‌ها در میان ما این است که این کتاب با مثال قرار دادن یک فرقه مخرب کنترل ذهن تمام عیار که بهای سنتگینی از جامعه ما در حساس‌ترین مقطع تاریخی آن طلب نموده تأییف گردیده و شناخت و دید به مراتب بهتری به خواننده‌ای که با این تجربه آشنائی دارد می‌دهد. تأییف این کتاب یک ضرورت محض برای نسلهای آینده تشخیص داده شده است.

خانم سینگر تأکید مؤکد دارد که هیچ کس در برابر تهدید مخرب فرقه‌ها مصون نیست مگر آنکه از پیش نسبت به شگردهای جذب و حفظ و کنترل نیرو که توسط فرقه‌ها و رهبران اغواگر آنان مورد استفاده قرار می‌گیرد شناخت و آگاهی کافی کسب کرده باشد. لذا مطالعه این کتاب را به تمامی کسانی که به تعلیم و تربیت و ارشاد نسل‌های آینده این مملکت مشغول هستند و به نوعی نوجوانان و جوانان را هدایت می‌کند توصیه می‌کنم. والدین، مریبان، معلمین، اساتید، روحانیون، اصحاب رسانه‌های جمعی، مسئولین آموزش و پرورش، و همچنین مسئولین فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌باشد این کتاب را با دقت هرچه تمامتر مطالعه کرده و آنرا با کار خود که فوق العاده حساس است مطابقت دهند.

## در باره‌ی نویسنده

مارگارت تالر سینگر روانشناس کلینیکی و استاد ممتاز بازنشسته دانشکدهی روانشناسی دانشگاه کالیفرنیا در برکلی است. وی درجه‌ی دکترای خود را در روانشناسی کلینیکی از دانشگاه دنور اخذ کرده و نزدیک به پنجاه سال یک روانشناس کلینیکی، محقق و معلم بوده است. عرصه‌ی اصلی کار سینگر -چگونه افراد بر روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند- مستقیماً از کار دوران تحصیل او در دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس در مطالعه برازیلی و روانشناسی بیرون آمد و مطالعه در خصوص فرقه‌ها عرصه خاص تحقیقاتی او بوده است. در طی سالیان طولانی سینگر با بیش از سه هزار نفر اعضاً فعلی و سابق فرقه‌ها مصاحبه کرده یا به آنها مشاوره داده است. در سال ۱۹۷۸ او جایزه یادبود لئو جی رایان را تصاحب نمود که به افتخار نماینده‌ی کنگره‌ی آمریکا که در جونزتاون در گویان کشته شده بود نامگذاری شده است.

طی دو دهه‌ی اخیر سینگر یک مشاور فعال و یک شاهد متخصص در خیلی از کیس‌های حقوقی بوده و متأثراً در تلویزیون در خصوص نفوذ و مجابسازی روانی بحث کرده است. از نویسنده بیش از یکصد مقاله در ژورنالهای تخصصی به چاپ رسیده است، افتخارات ملی بسیاری برای کارهای تحقیقی مختلف، از جمله دریافت جوایزی از طرف انجمن روانشناسی آمریکا، کالج روانشناسی آمریکا، انجمن ملی بهداشت روان، انجمن درمان ازدواج و خانواده‌ی آمریکا، دریافت نموده است. او همچنین جایزه‌ی تحقیقات دانشمندان از انسیتیوی ملی بهداشت روان را دریافت کرده و اولین زن و اولین روانشناس کلینیکی بوده است که به عنوان رئیس انجمن مشکلات روانی آمریکا انتخاب شده است.

سینگر در برکلی با شوهرش جی که یک فیزیکدان است و کوشش‌های خاصی در جهت ارتقای دانش انتشار انرژی مغناطیسی داشته است زندگی می‌کند. پسرش یک مدیر روابط عمومی و یک مشاور سیاسی است و دخترش یک پزشک اینترن در جراحی ارتوپدی است. سینگر مادر بزرگ خوشبخت یک جفت دوقلوی پسر است.

در سوابق وی باید اشاره کرد که او یک متخصص استرس‌های بعد از شوک‌های عصبی بعلاوه متخصص فرقه‌هاست بطور گسترده در ایالات متحده و خارج از کشور به تدریس می‌پردازد. او یکی از نویسنده‌گان کتاب "درمان‌های احتمالی" می‌باشد.

# تعریف فرقه

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

رجوی یعنی "خون و جان اعضا و هواداران"، "حیات و زندگی" آنها در کنترل مسعود است.

(نشستهای قرارگاه باقرزاده)

در کمتر از پانزده سال، دو بار شاهد پایان مرگبار آنچه پیروان یک فرقه می‌توانند به آن هدایت شوند، بوده‌ایم. در سال ۱۹۷۸، یک عکس هوایی از ۹۱۲ تن پیروان جیم جونز ملبس به لباس‌های براق، که با نوشیدنی‌های حاوی سیانور و همچنین شلیک گلوله در یک جنگل مه‌آلود در گویانا کشته شده بودند، در مجلات و تلویزیون عرضه شد، این عکس هر بار مصادف با سالگرد پایان جونزتاون مجدداً منتشر می‌گردد و در اوایل سال ۱۹۹۳، برنامه‌های خبری تلویزیونی شلیک و کشتار فرقه‌ی کورش را نشان دادند و سپس چند هفته بعد آتش این موضوع به دشت‌های تگراس کشیده شد. چند واقعه نظیر جونزتاون و واکو باید اتفاق بیفتند تا ما متوجه شویم چقدر تمامی انسان‌ها در برابر اعمال نفوذ روانی آسیب‌پذیر هستند؟ در مدت زمان میان این دو واقعه، تقریباً یک صد کودک و مادر فرقه‌ای از فقدان توجه در ایندیانا مردند و گزارش‌هایی از سوء رفتار علیه بسیاری از کودکان و بزرگسالان دیگر در فرقه‌ها به دست آمده است. یک فرقه‌ی مستقر در کالیفرنیا تلاش کرد یک وکیل حقوقی را با استفاده از یک مار زنگی در صندوق پستیش به قتل برساند، زیرا او سه پرونده حقوقی را علیه این گروه به پیروزی رسانده بود. فرقه‌ی راجنیش در اورگان اقدام به مسموم کردن منابع آب در شهر دالز نمود تا با صدمه زدن به مقامات محلی در استان‌های واسکو و جفرسون جلوی وضع قوانینی را که در ایالت به ضرر گروه تمام می‌شد، بگیرند. اعضای فرقه‌ها که زمانی شهروندان معمولی بوده‌اند، توسط هریک از این گروه‌ها و یا گروه‌های دیگر مجاب شده بودند تا هوس‌های گروه شامل قتل، خودکشی و سایر اقدامات خشونت‌آمیز را بر اساس تمایلات رهبر فرقه به انجام برسانند. گروه‌های بازسازی فکری تمایل دارند برنامه‌های هماهنگ‌شده‌ی نفوذ سرکوبگرانه و کنترل رفتاری را با استفاده از روش‌های قدیمی تحمیل، به منظور تغییر دادن خصوصیات افراد بر محور القای گستره‌های از فلسفه، دیدگاه‌ها و آموزش‌ها در ذهن افراد بنشانند. این سوءاستفاده‌گران ماهر ظاهراً آگاهند که لازم است مجموعه‌ای از تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها و استراتژی‌های اعمال نفوذ را به منظور متقاعد کردن دیگران برای پیروی از آنان و عمل کردن به خواسته‌هایشان به کار گیرند.

# تعریف و خصوصیات

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

عبارت "اشرفت مخلوقات" که در قرآن به آن اشاره شده است، همان "مریم رجوی" است.

(نشست قرارگاه باقرزاده - سال ۷۳)

**واژه‌ی فرقه** بیانگر یک سازمان استاتیک و ایستا است. اعضای فرقه، مانند افراد سایر گروهها، به راههای خطرناک و مخصوصی می‌روند و این راهها در طول زمان تغییر می‌کند. فرقه‌ها به علت کار درونی، وضعیت غیر معمول پیدا می‌کنند، بنابراین همیشه تشخیص تفاوت‌های میان یک انجمن یا سازمان صادق با یک فرقه کار ساده‌ای نیست. بعضی اوقات مردم از توجه به اینکه فرقه‌ها چگونه عمل می‌کنند باز می‌مانند، زیرا آنها به اشتباه، یا فرقه‌ها را ارگان‌هایی مملو از مشتی دیوانه می‌انگارند و یا فکر می‌کنند که فرقه‌ها درست مانند گروههای معمولی مثل باشگاه روتاری، یا محفل وفاداری موس که با آنها برخورد داشته‌اند، هستند.

من ترجیح می‌دهم از عبارت "روابط فرقه‌ای" برای بیان دقیق‌تر پروسه‌ها و عملکردهایی که در یک فرقه در جریان است، استفاده کنم. روابط فرقه‌ای عبارت از روابطی است که در آن یک فرد آگاهانه افراد دیگر را وادار می‌کند تا به طور کامل (یا نزدیک به آن) در خصوص تقریباً همهی تصمیمات مهم زندگیش وابسته به او باشد و به این پیروان اعتقادی اینطور القا می‌نماید که او دارای استعداد، نبوغ یا دانش ویژه‌ای است.

برای هدف و منظور ما، فرقه حول فاکتورهای زیر تعریف می‌شود:

- ۱- سر منشأ گروه و نقش رهبر؛
- ۲- ساختار قدرت، یا روابط بین رهبر (یا رهبران) و پیروان؛
- ۳- استفاده از برنامه‌های هماهنگ شده‌ی مجاب کردن (که بازسازی فکری یا به صورت عامتر مغزشویی خوانده می‌شوند)؛

آنچه به عنوان فرقه توسط یک محقق شناخته می‌شود ممکن است توسط محقق دیگر تصویر نگردد. برای مثال، برخی محققین صرفاً گروههای مبتنی بر مذهب را حساب کرده، فرقه‌های بیشماری که تحت تفکرات، تئوریها و عملکردهای مختلف شکل می‌گیرند را از قلم می‌اندازند. بکارگیری سه فاکتور رهبر، ساختار و بازسازی فکری به ما اجازه می‌دهد تا طبیعت فرقه‌ای یک گروه یا وضعیت معین آن را فارغ از سیستم اعتقادیش ارزیابی کنیم. بنابراین باید این سه فاکتور را باز کنیم تا در کمان را گسترش دهیم.

# سر منشا گروه و نقش رهبر

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

"انقلاب ایدئولوژیک" سازمان (طلاق‌های اجباری) به متابه‌ی بالاترین سلاح در قرن حاضر می‌باشد. و بیشتر از ناو هواپیمابر کارایی دارد. (نشست‌های حوض در بغداد)

در بسیاری از موارد یک فرد، عموماً بینانگذار، در بالای ساختار قرار گرفته و تصمیم‌گیری در وی متمرکز می‌شود. (برخی زنان رهبر فرقه هم وجود دارند، ولی اغلب مرد هستند) این رهبران عموماً دارای خصوصیات زیر می‌باشند:

رهبران فرقه‌ها افرادی خودانتصابی و محابگر، که ادعا می‌کنند دارای مأموریت خاصی در زندگی بوده و یا دانش ویژه‌ای دارند. برای مثال، رهبران فرقه‌های بشقاب‌پرنده اغلب ادعا می‌کنند که موجودات فضایی آنها را برای هدایت مردم به رفتن به مکان‌های خاصی جهت انتظار برای رسیدن یک سفینه‌ی فضایی مأمور کرده‌اند. برخی دیگر از رهبران ادعا می‌کنند که راههای باستانی رسیدن به نور رستگاری یا درمان بیماریها را مجدداً کشف کرده‌اند، همینطور تعدادی مدعی می‌شوند که به طرح‌های اختراعات علمی، انسانی، یا اجتماعی که می‌تواند پیروان را به سطوح جدیدی از آگاهی، موفقیت، یا قدرت شخصی یا سیاسی برساند، دست یافته‌اند.

رهبران فرقه‌ها تمایل به اعمال اراده و تسلط دارند، اغلب به عنوان کاریسماتیک توصیف می‌شوند. این رهبران نیاز به داشتن میزان کافی از برش، جذبه، یا سایر قدرت‌های کاریسماتیک برای جذب، کنترل و اداره‌ی افرادشان دارند. آنها مریدان خود را وادار می‌کنند تا خانواده، شغل، سابقه‌ی کاری و دوستان خود را برای پیروی از آنها رها کنند. در بسیاری از موارد -آشکار یا پنهان- آنها نهایتاً دارایی، پول و زندگی پیروان خود را تحت کنترل می‌گیرند.

رهبران فرقه‌ها تکریم و ستایش را بر روی خود متمرکز می‌کنند. کشیشان، خاخام‌ها، متولیان مذاهب، رهبران دموکراتیک و رهبران جنبش‌های اصیل بشردوستانه، تکریم و ستایش پیروان را به خدا، اصول انتزاعی، یا اهداف گروه معطوف می‌کنند. در مقابل رهبران فرقه‌ها، تمرکز را بر عشق، فدایکاری و وفاداری به خود بنا می‌گذارند. برای مثال در بسیاری از فرقه‌ها، همسران وادار به جدا شدن از یکدیگر و والدین وادار به رها کردن فرزندان به عنوان آزمایش سرسپاری‌شان به رهبر می‌شوند.

# ساختار: روابط بین رهبر و پیروان

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

مسعود رجوی:

لباس‌های شما همان جامه‌ی سربازان امام زمان است. و شما سربازان امام زمان هستید.

(نشست امام زمان – قرارگاه اشرف)

برای ترسیم یک منظر ساده از یک فرقه، یک حرف **T** وارونه را تصور کنید. رهبر به تنها‌یی در بالا و پیروان تماماً در پایین قرار می‌گیرند. فرقه‌ها در ساختار خود کامه هستند. رهبر به عنوان مقام عالی شناخته می‌شود، اگر چه او ممکن است قدرت معینی را به چند زیردست به منظور نظارت بر وفاداری پیروان نسبت به تمایلات و حکم او تفویض کند. هیچ دادخواستی خارج از سیستم رهبر به سیستم بالاتر قضایی وجود ندارد. برای مثال، اگر یک معلم مدرسه احساس کند که مدیر با او غیر عادلانه رفتار کرده است، می‌تواند به مقام دیگری شکایت نماید. اما در فرقه، رهبر تنها و آخرين حاکم بر تمامی مسائل است.

فرقه‌ها ظاهراً نوآور و منحصر به فرد هستند. رهبران فرقه‌ها ادعا می‌کنند که سنت‌شکنی کرده، چیزی بدیع ارائه نموده و تنها سیستم موفقیت‌آمیز را برای تغییراتی که مشکلات زندگی یا ضعف‌ها و نارسایی‌های جهان را حل می‌کند به وجود آورده‌اند. برای مثال، یک گروه مستقر در آریزونا مدعی شد که به جاودانگی دست یافته است و به پیروانش گفت که آنها نیز می‌توانند برای همیشه – البته فقط با باقی‌ماندن در کنار رهبران این فرقه که نام آن از جمع حرف اول اسمی رهبران تشکیل می‌شد، (چارلز، برنادین و جیمز) زنده بمانند. گروه **CBJ** بنا بر گزارش‌های رسیده دارای سی هزار پیرو در سراسر جهان است. در عین حال، یک گروه دیگر اعلام کرد که با زندگی کردن با این گروه و با یادگیری یک روش سری نفس کشیدن، نهایتاً خواهند توانست در جو به تنها‌یی زندگی کنند. تقریباً تمامی فرقه‌ها ادعا می‌کنند که اعضای آنها برگزیده، انتخاب شده یا خاص هستند در حالی که غیر عضوها موجودات پایین‌تری به حساب آورده می‌شوند.

فرقه‌ها تمايل دارند که سیستم اخلاقی دوگانه‌ای داشته باشند. از اعضاء خواسته می‌شود که در درون گروه باز و راستگو باشند و همه چیز را در برابر رهبر اعتراف نمایند. در همان حال، اعضاء تشویق می‌شوند غیر عضوها را گول زده و از آنها سوءاستفاده کنند. در مقابل، مذاهب شناخته شده و گروههای پایین‌دست اخلاق به اعضاء آموزش می‌دهند تا در برابر همه راستگو و درستکار باشند و نسبت به مجموعه‌ی واحد از اخلاقیات پایین‌دست بمانند. به هر حال، فلسفه‌ی مسلط بر فرقه‌ها این است که وسیله هدف را توجیه می‌کند، نظریه‌ای که به فرقه‌ها اجازه می‌دهد تا اخلاقیات خاص خودشان را خارج از مزهای اخلاقی نرمال جامعه به وجود بیاورند. برای مثال، یک گروه بزرگ مفهوم فریب بهشتی و دیگری خدعاً متعالی و برخی گروههای نومسیحی اصطلاحاتی نظری گفتگو با بابلیان را مطرح کردند یا خارج از خود را تحت نظام نامیدند. چنین زبانی به منظور توجیه کردن نظام‌های دوگانه اخلاقی به کار گرفته شده تا آن را برای اعضاء جهت اغفال غیر عضوها قابل قبول سازند.

# برنامه‌ی هماهنگ‌شده‌ی مجاب کردن

## برگزیده از کتاب

### فرقه‌ها در میان ما

#### مسعود رجوی:

اسم "مریم رجوی" با حضرت مریم که در سوره‌ی مریم به آن اشاره شده است اनطباق دارد. (نشست‌های قرارگاه باقرزاده)

... در صفحات بعدی، فنون خاص مجاب کردن استثماری؛ یعنی پروسه‌های متعدد بازسازی فکری که مورد استفاده‌ی رهبران فرقه‌ها و سازمانهای شبه‌فرقه‌ای برای وادار کردن افراد به پیوستن، ماندن و اطاعت کردن قرار می‌گیرد را شرح خواهیم داد. خصوصیات عمومی این فاکتور فوق‌العاده مهم را در تعریف فرقه‌ها توضیح می‌دهم.

فرقه‌ها تمايل به خودکامه بودن، یا تمام خواهی، در کنترل رفتار اعضا‌یشان و همچنین خودکامگی ایدئولوژیک، ابراز تعصب و افراطی‌گری در جهان‌بینی دارند. نهایتاً -عمولاً هر چه زودتر به جای دیرتر- اغلب فرقه‌ها از اعضا‌یشان انتظار فدای فزاینده‌ی وقت، انرژی و پول یا سایر منابع برای اهداف معین‌شده‌ی گروه را داشته، این چنین عنوان یا اعمال می‌کنند که آنان به تعهد کامل برای رسیدن به درجه‌ای چون رستگاری نیاز دارند. شکل این تعهد از گروه تا گروه دیگر تفاوت دارد (آموزش‌های بیشتر، مدیتاسیون یا تعمیق روحی بیشتر، دادن سهم بیشتر، فعالیتهای مربوط به فرقه بیشتر، پرداخت بیشتر). فرقه‌ها به این شناخته می‌شوند که به اعضای خود دیکته می‌کنند که چه بپوشند و چه بخورند و کجا و کی کار کنند، بخوابند و حمام کنند و همینطور به چه اعتقاد داشته باشند و چگونه فکر کنند و چه بگویند. در بسیاری از موضوعات، فرقه‌ها تفکری را که به آن «سیاه یا سفید» و نظریه‌ای را که به آن «همه چیز یا هیچ چیز» می‌گوییم برقرار می‌کنند. فرقه‌ها تمايل به درخواست از اعضاء برای پذیرش دگرگونی اساسی یا تغییر روش زندگی دارند. بسیاری از فرقه‌ها فشار زیادی بر روی اعضای جدید برای ترک خانواده، دوستان و مشاغل خود برای حل شدن در اهداف اساسی گروه می‌آورند. این تاکتیک ایزوله کردن فرد، یکی از مکانیزم‌های عام اغلب فرقه‌ها برای کنترل و ایجاد وابستگی اجباری است.

# افسانه «نه در مورد من»

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

مسعود رجوی:

گفتن کلمه‌ی "نه" در تشکیلات به عنوان "خدادارزشی ترین" کلمه در تشکیلات است. یعنی هرچه را "رهبری" و تشکیلات گفت باید بدون چون و چرا انجام داد. (نشستهای قرارگاه باقرزاده)

مردم علاقه دارند تا فکر کنند عقاید، ارزش‌ها و ایده‌هایشان نقض نشدنی بوده و خوبه‌خود تنظیم گردیده است. آنها ممکن است با اکراه پذیرند که مختص‌تری تحت نفوذ تبلیغات تجاری بوده‌اند، اما نه فراتر از این. آنها می‌خواهند این افسانه را برای خود محفوظ دارند که دیگران ضعیف‌النفس و به سادگی تحت نفوذ هستند، در حالی که خودشان دارای اراده‌ی قوی و نیزمند هستند. اگر چه همه‌ی ما می‌دانیم که ذهن بشر نفوذ‌پذیر است ولی اغلب ما مدافعانه و مغروانه مدعی می‌شویم که: «تنها افراد دیوانه، احمق و نیازمند، به فرقه‌ها می‌پیوندند. هیچکس نمی‌تواند هیچوقت مرا وادار کند تا خودکشی کنم یا بچه‌هایم را کتک بزنم یا همسرم را به رهبر فرقه تقدیم نمایم. هیچکس نمی‌تواند هیچوقت با حرف مرا به چنین چیزهایی بکشاند». وقتی می‌شنوم مردم چنین چیزی می‌گویند، به آرامی سؤال می‌کنم، «می‌خواهی شرط بیندی؟»

فرد معمولی چنین لاف می‌زند که این وضعیت فقط برای افراد ضعیف و ساده‌پیش می‌آید و سپس برای خودش جایگاهی تحت عنوان «نه در مورد من» خلق می‌نماید تا به این وسیله خود را از قربانیان فرقه‌ها، کلاهبرداری‌ها و نفوذ فوق‌العاده متمایز نماید. این جملات را از خبرنگاران، استادان دانشگاه، همسایگان، مسافرینی که در هوایپما کنارم نشستند، مردمی که در خیابان با آنها صحبت کردم، فارغ‌التحصیلان، باغبان، فروشنده، و... شنیده‌ام. تحصیلات، سن، طبقه‌ی اجتماعی، و... نمی‌تواند فرد را در برابر احساس کاذب مصون ماندن حفظ نماید.

چندین سال پیش زمانی که در سوئیس تدریس می‌کردم، یک روانشناس سوئیسی با بیان این مطلب که ما چنان جامعه تحصیلکرده، مرتب و طبقه‌ی متوسطی داریم که هیچ فرقه‌ای در اینجا نداریم. فرقه‌ها هرگز به این کشور راه نمی‌یابند، برنامه‌ی خود را آغاز کرد. مطالبی حاوی آدرس‌های دقیق بسیاری فرقه‌های شناخته‌شده‌ی بین‌المللی متعدد بزرگ و کوچکی که در زوریخ و سایر شهرهای سوئیس فعالیت داشتند را در مقابلش گذاشتم. بنابراین، تعداد کشورهایی که در آن فرقه نباشد - اگر چنین موردی یافت شود - خیلی کم است.

علیرغم داستانی که گفته می‌شود مردم معمولی به فرقه‌ها جذب نمی‌شوند، طی سالیان روشن شده است که هر کسی مستعد گول خوردن توسط این اربابان سوءاستفاده‌گری می‌باشد. در حقیقت، اکثریت نوجوانان و بزرگسالان در فرقه‌ها، برآمده از طبقه‌ی متوسط، نسبتاً تحصیلکرده و بدون مشکل جدی تا قبل از جذب شدن بوده‌اند.

برخی فرقه‌های بزرگتر دستورالعمل‌های تعلیمی برای عضوگیرها، همانطور که مریبان فروشنده‌گی به فروشنده‌گان جدید تعلیم می‌دهند، دارند و روش‌هایی را آموزش می‌دهند که کجا و چطور به سوژه‌ها مراجعه نمایند. برای مثال، اعضای سابق برخی فرقه‌ها که در عضوگیری در درون فرقه‌هایشان درگیر بودند چنین گفتند:

به یک عضو فرقه رهنمود داده شد که شغلی در دفتر ثبت نام یک دانشگاه در همان حوالی بگیرد و هر کسی برای ترک تحصیل مراجعه نمود را نشان کند. چنین افرادی افسرده و نیازمند بوده و احتمال بیشتری برای قبول دعوت به رفتن به خانه‌ی فرقه که در نزدیکی دانشگاه بود داشتند تا کسی که در تحصیلش موفقیت بیشتری داشت.

یک زن عضوگیر این چنین رهنمود گرفت که در بیرون مرکز خدمات مشاوره‌ی دانشجویی ایستاده و افراد تنها را برای یک سخنرانی همراه با شام و یک مراسم بعد از ظهر به فرقه دعوت کند. عضوگیرها به مناسبت‌های اجتماعی در کلیساهای مختلف فرستاده می‌شدند تا به افرادی که تنها ایستاده‌اند مراجعه نمایند. عضوگیر می‌بایست فرد را برای صرف پیراشکی و بستنی یا چیزی شبیه به این یا مثلاً رساندن فرد به خانه اش -هرچیزی که باب آشنایی را با او باز می‌کرد- دعوت می‌کرد. هر فرقه‌ای جاذبه‌ها و تاکتیک‌های خودش را برای کشاندن افراد جدید و عضوگیری فرد دلخواهش دارد. روش‌هایی که اشاره شد توسط فرقه‌هایی استفاده می‌شوند که بیشتر افراد زیر سی سال را مدنظر دارند. آنها اغلب بزرگسالان جوان را برای جمع‌آوری اعانه در خیابانهای شهرهای اکناف جهان و جذب اعضای بیشتر به کار می‌گیرند. این فرقه‌ها از افراد ساده‌دل درخواست کمک مستقیم می‌کنند، در حالی که برخی دیگر به اعضای خودشان جهت منبع درآمد تکیه دارند و به دنبال عضوگیری مثلاً افراد مسن با حقوق بازنشستگی و دارایی یا افراد با حقوق‌های مکلفی و ارتباط خوب می‌روند. بعضی گروه‌ها مایلند اعضاء را در برنامه‌های پرداخت مستمر وارد نمایند و بنابراین افراد شاغل با درآمد خوب را هدف قرار داده و آنان را با فروش دوره‌های آموزشی به خود قلاب می‌کنند و به تدریج تعهدات بالاتر و بالاتری در قبال گروه برایشان در نظر می‌گیرند و در عین حال دوره‌های آموزشی بازهم بیشتر و گرانتری به آنها می‌فروشنند. مورد مشاوره قرار گرفتم. با دو دانشجوی روسی مصاحبه کردم که توسط یک گروه فرقه‌ای با مدارک جعلی به ایالات متحده آورده شده بودند. به آنها قول بورسیه‌ی کامل در یک دانشگاه آمریکایی داده شده بود. در عوض، زمانی که به اینجا رسیدند، به مناطق توریستی فرستاده شدند تا اعضای جدیدی جذب نمایند.

پس از آن با برخی افرادی که برای کمک به یک خانواده‌ی آلمانی به برکلی آمده بودند و تلاش می‌کردند تا با پرسشان برای کار در یک اردوی تابستانی به آمریکا آمده بود ارتباط برقرار کنند، صحبت کردم. مرد جوان، در حالی که در تعطیلات در سان‌فرانسیسکو بود، در یک گروه فرقه‌ای بزرگ عضوگیری شده بود. هجده ماه خانواده برای تماس با او تلاش می‌کردند تا این که عاقبت به آمریکا آمدند. ولی حتی وقتی اینجا بودند، هرگز موفق نشدند به تنها یی با او صحبت کنند. در جریان دیدار خانواده از برکلی، گروه پسر را به جای دیگر، حدود ۱۰۰ مایل دورتر، فرستاد. خانواده در حالی که مستاصل و درمانده شده بودند، شروع به اقدام به تظاهرات ایستاده در برابر خانه‌ی محلی گروه کرده، ایستگاه تلویزیونی محلی را دعوت کردند، ولی عاقبت، خانواده بدون به نتیجه رسیدن جهت دیدن مستقل فرزندشان به آلمان بازگشتند.

وقتی فردی وارد یک فرقه می‌شود، تمایل جامعه این است که بگویند قطعاً خودش یک ایرادی داشته است. می‌بایست نوعی شکاف شخصیتی در وجود او بوده باشد و گرنه به چنین گروهی نمی‌پیوست. از آنجا که عame مردم همچنان اعضای فرقه‌ها را افرادی احمق، دیوانه و ناقص‌العقل به حساب می‌آورند، واکنش اکثریت قریب به اتفاق عمومی این است که: «تقصیر خودش بود. خودش دنیال همان چیزی بود که به سرش آمد.» در جامعه‌ی ما، یک تابوی قوی در قبال قربانیان کلاه برداری، سوءاستفاده و حقدبازی وجود دارد و شکستن این تابو قربانی فرقه را باز هم خوارتر می‌کند.

ما تمایلی هم برای سرزنش خانواده‌ها و بستگان داریم و می‌گوییم یا این‌طور القا می‌کنیم که آنها می‌بایست به نوعی مقصراً بوده باشند، و گرنه اولاد آنها به هیچوجه به یک فرقه نمی‌پیوست. یک زن در سخنرانی که در لندن داشتم سراغم آمد و به طور رقت‌انگیزی گفت: «به ما والدین به صورت اعمال‌کنندگان سوء‌رفتار و ارعاب نسبت به فرزندان نگاه می‌کنند.»

تمایل به ملامت قربانی، هم افراد غیر حرفه‌ای و هم افراد حرفه‌ای را از دیدن این حقیقت که اکثر افرادی که در روابط فرقه‌ای گرفتار می‌شوند، یک نوع قربانی هستند که بهاندازه‌ی کافی شناخته و فهم نشده‌اند، باز می‌دارد. اگر مردی در جنگل در کنار رودخانه‌ای قدم بزند و یک تماسح پایش را گاز بگیرد، قربانی بدشانس به خاطر نزدیک شدن بیش از حد به محلی که یک تماسح می‌تواند به او صدمه بزنند سرزنش خواهد شد. افراد کمی به این واقعیت نظر می‌افکنند که تماسح در انتظار دراز کشیده، خود را مخفی کرده و مرد هیچ اطلاعی از خطری که تهدیدش می‌کرد نداشت. بنابراین، به همین ترتیب، وقتی یک پیرزن توسط شیادی فریب می‌خورد و شیاد پول او را از چنگش در می‌آورد، دوستان پیرزن آمده‌اند تا بگویند که تقصیر خودش بود که ساده لوح بود. هم چنین وقتی یک نفر در یک فرقه درگیر می‌شود به همین ترتیب است.

فرد مربوطه برای این که خودش کجکاو، ساده‌لوح، یا به لحاظ روحی غیر معمول بوده است ملامت می‌شود. اعمال فرقه‌ها به این صورت همراه با توجیه نگریسته می‌شود.

ما همگی زمانی در زندگیمان تحت نفوذ قرار گرفته‌ایم. و همگی پتانسیل آسیب‌پذیری در برابر سُر خوردن به درون یک فرقه را داریم، خصوصاً جامعه ما که بیشتر مادی، خشن، بیگانه، دروغگو، فاسد، قطب‌بندی شده و قادر ساختار می‌شود.

واقعی واکو پاسخی به واقعی جونزتاون بود، که در آن ۹۱۲ نفر طبق رهنمود رهبر، جیم جونز، در یک جنگل دورافتاده در آمریکای جنوبی مردند. جونز هم چنین فرمان قتل نماینده کنگره آمریکا لئو جی رایا و چهار روزنامه‌نگار را صادر کرده بود که به درخواست اقوامشان به گویانا رفته بودند تا پس از سال‌ها سعی نمایند توجه جهان را به شرایط بردگی که تحت آن عزیزانشان نگاه داشته می‌شدند جلب نمایند. از کسانی که توسط جونز مجبور به نوشیدن نوشابه با طعم سیانور شده بودند، ۲۷۶ نفر بچه بودند که بسیاری از آنها برای زندگی با این گروه به کالیفرنیا فرستاده شده بودند ولی توسط جونز به جنگل یعنی جایی که مردند منتقل گردیده بودند.

کمتر از شش هفته بعد از تراژدی جونزتاون، وقتی صحبت یک مرد در یک مهمانی که پروفسورهای دانشگاه و خانواده‌ایشان در آن شرکت کرده بودند را شنیدم شوکه شدم. او اظهار داشت: «آن افراد در جونزتاون واقعاً به همان چیزی که به دنبالش بودند رسیدند. چه نوع جنونی مردم را به پیوستن به فرقه‌ای نظری آن می‌کشاند؟ حدس می‌زنم که فرقه‌ها افراد مجنون و احمق را از خیابان‌ها جمع می‌کنند. هیچکس هرگز نمی‌تواند با بحث مرا به درون یکی از این گروه‌ها بکشاند.» با او در خصوص نحوه سربرآوردن فرقه‌ها و عملکرد آنها صحبت کردم. ولی او به‌وضوح همان حرفی را می‌زد که اغلب مردم می‌زنند: که «فقط افراد مجنون و دیوانه وارد فرقه‌ها می‌شوند.»

زمانی در سال ۱۹۹۳، فرقه‌ی دیوید کورش در واکو، مثل جونزتاون در سال ۱۹۷۸، در مرکز توجهات قرار گرفت. یک انفجار بزرگ خبری، توجه مردم نسبت به فرقه‌ها و نحوه مجاب‌کردن‌های استماری که همه‌ی ما را احاطه کرده است، جلب کرد. بعد از این که فاجعه‌ی وحشتناک جونزتاون به گذشته پیوست، خبرنگاران پرسیدند، «آیا فرقه‌ها هنوز یک مشکل بزرگ هستند یا بعد از واقعه جونزتاون تمام شدند؟» سپس بعد از واقعه واکو، آنها پرسیدند: «چند فرقه دیگر مثل این یکی وجود دارد؟» ولی حتی وقتی به آنها گفته شد که بسیاری از این دست وجود دارند، خبرنگاران مثل افراد معمولی متوجه نشدند که عضوی از خانواده خودشان ممکن است همین حالا در یک فرقه گرفتار شده باشد.



## دیوید کوروش رهبر فرقه‌ی داودیه



## اعضای فرقه‌ی داودیه

# تاریخ مختصر بعضی فرقه‌ها

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

فکر نکردن به موضوعاتی مثل زن و زندگی بالاترین جهاد است. (نشست حوض-بغداد)

... وقتی بخشی از جامعه نمی‌تواند ببیند که در کجا قرار گرفته است، قوانین کدامند، یا این که جامعه نمی‌داند در خصوص پاسخ به سؤالات بزرگ زندگی روی چه موضوعاتی توافق شده است، رهبران همیشه حاضر بالقوهی فرقه‌ها، مانند یک بیماری خفته، اوضاع را بدست گرفته و پیروان را به دنبال اهداف خود می‌کشانند.

این کاهنان خودجوش و مصمم به نظر می‌رسند که همیشه در کناری کمین کرده و آماده‌اند تا وارد شده و پاسخ‌هایی به مشکلات زندگی عرضه نمایند.

آنها ادعا می‌کنند که تنها و مطمئن‌ترین راه زندگی را در اختیار دارند. آنها مردم را با تسلی به تبلیغ پیرامون یک مأموریت خاص و یا علوم ویژه که قرار است داشته باشند در پیروی از خودشان گول می‌زنند.

مأموریت خاص عبارت از موعظه حول یک دانش ظاهراً «سری» است که رهبران تصریح می‌کنند که تنها بر کسانی که به آنها پیوندند، فاش خواهد شد.



مسعود رجوی سرکرده فرقه مجاهدین و مریم قجر عضدانلو همسر وی

## الف. جامعه‌ی اونیدا

این جامعه در سال ۱۲۲۶ میلادی در اونیدا در نیویورک پایه‌گذاری شد. جامعه‌ی اونیدا یک مؤسسه‌ی آرمانگرا بود که تئوری‌های مذهبی و اجتماعی را تجربه می‌کرد. بنیانگذار آن، جان هامفری نویز در سن ۲۰ سالگی، چندین تحول و الهام را تجربه نمود. او یک وکیل حقوقی بود که در دارتموث تعلیم دیده بود، او از دایره‌ی حقوقی خارج شده و به مدرسه‌ی الهیات بیل رفت. زمانی که آنجا بود، به او الهام شد که هر کس خود را به طور کامل وقف خداوند کند می‌تواند بدون گناه زندگی نماید، یا به عبارت دیگر، به کمال برسد. بنابراین او خود را وقف خداوند کرد و از آن پس خود را در حد کمال فرض نمود.

اولین اعضای جامعه‌ی او خانواده‌ی خود او بودند. به تدریج بقیه هم پیوستند. تا سال ۱۲۲۷ تعداد ۱۴۰ نفر و تا سال ۱۲۵۸ تعداد ۲۸۸ نفر عضو شدند. اعضاء برخی اوقات کمال‌گرایان نامیده می‌شدند، زیرا معتقد بودند امکان رسیدن به کمال وجود دارد. آنها ساده زندگی می‌کردند، هر روز صبح، قبل از شروع به کار در مزرعه، دعا می‌کردند و عصرها خواندن انجیل و جلسات انتقادی متقابل (انتقاد از خود و از دیگران) در برنامه‌شان بود. جامعه بر مبنای اصول کمونیسم (جامعه‌اشتراکی) مستخرج از انجیل تأسیس شده بود: تملک بر تمامی دارایی‌ها اشتراکی بود. اعضاء هم چنین یک نوع کمپلکس (پیچیده) از ازدواج را تجربه می‌کردند که عشق آزاد نامیده می‌شد و تک همسری را رد می‌کرد. ازدواج کمپلکس به معنی این بود که تمامی اعضای بزرگ‌سال جامعه مزدوج با یکدیگر تصور می‌شدند و بچه‌ها نیز به صورت اشتراکی بزرگ می‌شدند.

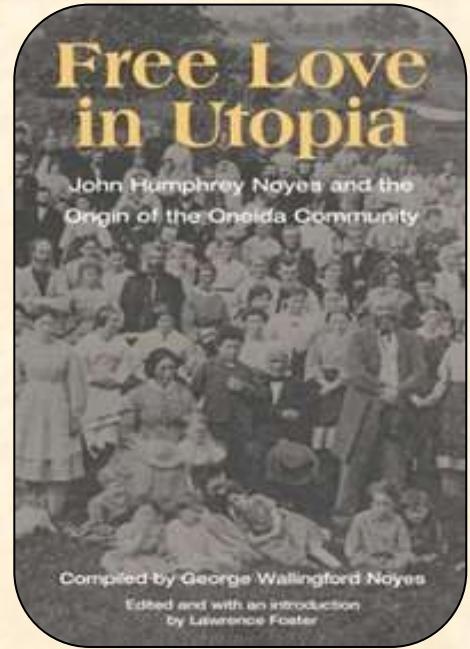
ایده‌ی ازدواج کمپلکس ظاهراً برای دلایل دنیوی و نه اخروی به ذهن نویز زده بود. نویز در حالی که با یک زن ثروتمند ازدواج کرده بود که به نویز ایمان داشته و از او به لحاظ مالی پشتیبانی می‌نمود، چشم طمع به همسر یک اونیدایی دیگر شد. نویز، با توصل به صحبت‌های دلچسب، توانست همسر خودش و همچنین زوج مربوطه را نسبت به قداست ازدواج کمپلکس (پیچیده) متقاعد نماید. این موضوع شاید بیشتر از هر مبحث ایدئولوژیک دیگری به نماد جامعه اونیدا برای سی سال بعد تبدیل شد و موجب درجات مختلفی از مجادلات جنجالی در محیط پیرامون آن گشت.

طولی نکشید که جامعه اونیدا به یک سیستم منسجم و منضبط بدل شد و این در حالی بود که نویز سکان هدایت و تصمیم‌گیری، خصوصاً نسبت به این که چه کسی با چه کسی جفت شود و چه زمانی بچه‌دار شوند و غیره، را به دست داشت. طبق گزارشات واصله، نویز طوری برنامه‌ریزی می‌کرد که حتماً خودش حداقل یک بار با هر یک از زنان جفت شود. در سطح، اونیدایی‌ها آسوده‌خاطر و سازنده به نظر می‌رسیدند. جامعه‌ی اونیدا به تدریج به لحاظ مالی، به دلیل ورود در فعالیتهای صنعتی مختلف ارتقاء یافت، که شامل تولید بسته‌های فولادی و نقره‌آلات می‌شد. نویز، در حالی که مخالفت با سیستم ازدواج اونیدایی از جانب همسایگان و نیز فشارهای اجتماعی اوج می‌گرفت، از ترس جانش به کانادا فرار کرد.

در ساله ۱۲۵۹، ازدواج کمپلکس و چندین عمل اشتراکی دیگر جامعه ملغی شد. جامعه‌ی اونیدا همچنین به صورت یک شرکت تجاری در آن زمان بازسازی گردید و به طور رسمی به فعالیت اجتماعی خاتمه داد. اما شرکت مربوطه به کارش ادامه داد و به صورت یک مؤسسه‌ی تجاری موفق درآمد که امروزه برای تولید ظروف نقره‌ای به طور گستردگی شناخته شده است.



JOHN HUMPHREY NOYES  
About 1850



Compiled by George Wallingford Noyes  
Edited and with an introduction  
by Lawrence Foster

جان هامفری نویز رهبر فرقه‌ی جامعه‌ی اونیدا

کتابی در مورد جامعه‌ی اونیدا



کریستین متس رهبر فرقه‌ی انجمن آمانا

## ب. انجمن آمانا

انجمن آمانا، یا انجمن الهام واقعی، آخرین بازماندهی شاخه‌ی مسلک جدایی‌طلب پای‌تیست (پارسا)، بود که از یک فرم اولیه از مسیحیت طرفداری نموده و یک سازمان اوتوپیایی (آرمانی) را تشکیل داد. مسلک مربوطه در آلمان در سال ۱۷۱۴ بنیان گذاشته شد. در سال ۱۸۴۲، یکی از رهبران به نام کریستین متس هشت صد عضو را از آلمان خارج کرده و در منطقه این در نیویورک مستقر نمود. در سال ۱۸۸۵، آنها به آیوان نقل مکان کرده و نام انجمن کلیسیای آمانا را بر خود گذاشتند. این جامعه یک سیستم خاص کمونیستی با مدیریت پیران و بزرگان کلیسا را برگزید و برای نواد سال ۷ دهکده‌ی کمون را برقرار نمود.

اعقادات این گروه این بود که خدا از طریق وسیله‌ای الهام‌بخش با آنها صحبت می‌کند، که در ابتدا همان کریستین متس بود. گفته می‌شد که او بعضاً برای یک ساعت تمام می‌لرزید تا پیام خداوند گرفته شود، که اغلب به‌نوعی درخواست فوری از پیروان برای زندگی هر چه مقدستر بود. فردی که به‌نظر می‌رسید به او الهام می‌شود به‌عنوان رهبر معنوی شناخته می‌شد، یعنی تنها کسی که شایسته دریافت هدایت الهی بود. این ایدئولوژی گروه را با هم متحد نگاه می‌داشت و توجیهی بر خواسته‌های معین و اعمال کنترل رفتاری پیروان از جانب رهبری بود.

آمانایی‌ها هر چیزی که دنیوی تلقی می‌شد از قبیل ورزش، رقص مدرن، بازی با ورق و علاقه فردی را رد می‌کردند. اعضاء بدون اجازه مخصوص نمی‌توانستند جامعه را ترک کنند و معاشرت با مراجعین و غیر اعضاء محدود و کنترل شده بود. تجرد ترجیح داده می‌شد و کسانی که مجرد باقی می‌مانند در موقعیت بهتری قرار می‌گرفتند. اگر زوجی نامزد می‌شدند می‌بایست تا دو سال قبل از ازدواج متظر می‌مانند. مانند اونیدایی‌ها، آمانایی‌ها هم برنامه‌های انتقادی متقابل داشتند، که اغلب به صورت جلسات عمومی برگزار می‌شد.

با پیشرفت تکنولوژی، حمل و نقل و صنعت، دنیای خارج بیشتر و بیشتر بر این جامعه ایزوله و آبندی شده دست‌اندازی کرد. در حالی که روایط آنها با دنیای بیرون عوض می‌شد، آمانایی‌ها نیز مجبور به تغییر شدند. در سال ۱۹۳۲، جامعه به‌عنوان انجمن آمانای جدید شناخته شد که شامل یک گروه کلیسایی و یک گروه صنعتی بود. بسیاری از آداب جامعه ملغی گشت و همه‌ی اعضاء سه‌امداران و شریک در سود انجمن شدند، که بیش از ۳۳ میلیون دلار ارزش سرمایه‌ای آن بود که بین اعضاء تقسیم می‌شد. انجمن آمانا در حال حاضر یک بنگاه تولیدی و بازاریابی است که حدود هزار و پانصد عضو دارد.

برخی جوانان ما در برابر عضوگیری به درون هزاران هزار فرقه‌های نومسیحی و شرقی‌مآب فعال (که در این دوره از خیزش‌های اجتماعی و نابسامانی‌ها سربرآورده بودند) آسیب‌پذیر بودند. فرقه‌هایی نظیرهاره کریشنا، فرزندان خدا، مدیتاسیون متعالی، راه بین الملل، بنیاد تونی و سوزان آلامو، خانواده‌ی عشق، رسالت نور الهی و کلیسای اتحاد، به صورت فرقه‌های مخصوص جوانان، ابتدا جوانانی که احساس غربت در میان خانواده و محیطشان می‌کردند را هدف قرار دادند.

هر منجی خود اتصابی ادعا کرد که به حقیقتی، پاسخی و راه حلی دست یافته و لذا خواستار تعهد، فدا و سرسپاری شد. واژه‌هایی نظیر مدیتاسیون، یوگا، متعالی و منور شدن عملاً تبدیل به لغات معمول در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ شد.

عقبت، سودا گران مواد مخدر و درندگان وحشی در میان نسل ضد فرهنگ هیپی‌ها صدمات بدی زدند. برخی از محیط خود فرار کردند تا دسته‌هایی که برخی اوقات کمون خوانده می‌شد و با خصوصیت بی‌خیالی تعریف می‌گردید را تشکیل دهند. این کمون‌ها که در طول دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی بارز شد و یا در دوره‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی ظاهر گشت - شاید دو یا سه هزار از آنها تنها در آمریکای شمالی - می‌توانند از فرقه‌ها در سه موضوع تفکیک شوند:

**۱- فرقه‌ها توسط رهبران قوی یا کاریسماتیک که هرم قدرت و منابع مادی را کنترل می‌نمایند تأسیس شده‌اند.** کمون‌ها، در مقابل، تمایل دارند ساختار تشکیلاتی را به حداقل رسانده و قدرت طلبان را خنثی یا اخراج نمایند.

**۲- فرقه‌ها دارای نوعی کلام و بیان آشکار به شکل یک کتاب، مانیفست، یا دکترین هستند در حالی که کمون‌ها تشویق به تعهد عمومی نسبت به صلح و آزادی کرده و از مؤسسات فرهنگی مادر رویگردان هستند.**

**۳- فرقه‌ها مرزهای غیر قابل عبور ترسیم کرده، اعضا‌یشان را به طرق مختلف کنترل نموده و به کسانی که می‌خواهند فرقه را ترک کنند تحت عناوین بزیده، مزدور و خائن حمله می‌کنند؛ آنها اعضای جدید را با انرژی فوق العاده‌ای جذب نموده، پول فراوانی جمع می‌کنند و نظرات خصم‌های توأم با عدم اعتماد نسبت به جهان خارج را در تشکیلات متحجرشان جا می‌اندازند.**

# نمونه‌های فرقه‌های جدید

## برگزیده از کتاب

### فرقه‌ها در میان ما

#### مسعود رجوی:

همه باید زن و شوهر و فرزندان را طلاق بدهند و تمامی عواطف خانوادگی باید سمت وسوی مرا داشته باشد. همه فقط و فقط بایستی مرا دوست داشته باشند و به خاطر من زندگی کنند و به خاطر من کشته شوند.

تجارب زیر در مورد دو زن، بیانگر نفوذ بی‌جای فرقه‌های جدیدی می‌باشد، که هم مشابه و هم متفاوت از درگیری شناخته شده‌ی گستردگتری است که افراد با فرقه‌های جالافتاده و شناخته‌شده دارند. ما نگاهی به فرقه‌ی رفاهی و فرقه‌ی خود-ارتقایی (رشد خویشتن) می‌اندازیم.

تریشیا چهل و دو ساله، اخیراً طلاق گرفته و تنها شده بود و با آینده‌ای مواجه گردیده بود که برایش برنامه‌ریزی نکرده بود. ترتیبات طلاق او خوب پیش نرفت و او پس‌انداز شخصی قابل توجهی هم نداشت. او که یک فروشنده در یک بوتیک لوازم آرایش کوچک بود احساس می‌کرد لازم است شغل بهتری پیدا کند و لذا تعالیم و آموزش بیشتری نیاز داشت. او در یک کافی شاپ یک آگهی دید که مربوط به یک سمینار بر پایه‌ی کشفیات راه‌های جدیدی برای انسان چهت تفکر بود که هر فردی را قادر می‌ساخت تا جداً از هر اتفاق سیاسی یا اقتصادی، موفقیت خود را به دست آورد. در آگهی قول داده شده بود که هر فرد می‌آموخت چگونه پول، قدرت و عشق کسب کند. اشاره شده بود که «فکر کردن را از موضع دارایی و نه بر پایه‌ی نیاز بیاموزید.»

برای تریشیا موضوع آگهی یک معا شده بود ولی در عین حال کنیکاو هم بود. وقتی تلفن زد، به او گفته شد که می‌تواند همان شب شروع کند. ملاقات در یک خانه با مبلمان شیک بود که حدود بیست زن و پنج مرد حاضر بودند. گلندا رهبر گروه، حدوداً پنج ساله بود که لباس‌های گرانقیمتی به تن داشت؛ شریکش جاناتان حدود چهل ساله بود که جذاب، خوش‌برخورد، فریبینده می‌نمود و به تریشیا و سایر شرکت‌کنندگان توجه و رسیدگی می‌کرد. گلندا با جذابیت خاصی تدریس کرد که چگونه همه‌ی ما جمع‌کنندگان پول، قدرت و عشق هستیم. به کسانی که حاضر بودند گفته شد که دلیل اینکه آنها به خواسته‌هایشان نرسیده‌اند این بوده است که آنان تصمیمات خود را از موضع فقر و نه از موضع غنا و دارایی گرفته‌اند.

تریشیا به‌زودی در دام این کلمات تخصصی و پیچیده افتاد و نسبت به شانس‌های جدید در زندگیش احساس هیجان می‌کرد. گلندا تمامی آنچه را که حاضرین نسبت به انجام آنها در هفته‌های آینده متعدد بودند را مطرح نمود و بدون معطلي تریشیا را هم منظور کرد. هر سمینار پانزده دلار خرج بر می‌داشت، در حالیکه قیمت سایر ملاقات‌ها متفاوت بود. گلندا چنین موضعه کرد که رفاه یک مقوله‌ی مربوط به ذهن است، که یک نفر می‌تواند راهی برای ماده کردن پول، زمانی که نیاز دارد پیدا کند. اعضاء متذکر شدند که با دوستان سابق که به فقر می‌اندیشند قطع رابطه کرده و وقت آزاد خود را فقط با گروه بگذرانند تا فکرšان درست شود.

تریشیا کاملاً در این قضیه درگیر و البته فقیرتر از هر زمان دیگری شد. از او خواسته می‌شد که در تمامی

جلسات متعدد شرکت نماید که از شام توشی گرفته تا شب مخصوص فیلم سینمایی را شامل می‌شد. در این فیلم‌ها گلندا خانه‌های بزرگ با استخرهای شنا که توسط سایر اعضاء به دست آمده بودند را به شرکت‌کنندگان نشان می‌داد. به‌زودی تریشیا شروع به گرفتن تدریس خصوصی از گلندا کرد که طی آن گلندا او را هیپنوتیزم کرده و تمرینات آرام گرفتن و نفس کشیدن را برای تولید آسودگی ذهنی به او آموزش می‌داد. هنوز چیزی نشده تریشیا تا دویست دلار در هفته به گلندا می‌پرداخت و حسابی زیر بار قرض رفته بود که از مادرش، سایر بستگانش پول قرض کرده و از تمامی ظرفیت کارت اعتباریش نیز استفاده نموده بود. در این نقطه، گلندا به تریشیا گفت که به خانه‌ی بزرگ آنها نقل مکان کرده و با گروه زندگی کند.

تریشیا تمامی اثاث خانه و سایر اشیاء قیمتی و همچنین خودرویش را به گلندا داد. گلندا تمامی این ترتیبات را دلیلی بر اثبات این موضوع که اعضاء درست فکر می‌کنند، بهتر از هر زمان دیگر زندگی می‌کنند و در آسودگی ذهنی کامل بسر می‌برند بر می‌شمرد. بعد از حدود دو سال وقتی تریشیا مادرش را برای گرفتن آنچه که ادعا می‌کرد ارثه‌اش خواهد بود تحت فشار گذاشت، مادرش تریشیا را برای دیدار با برخی از اعضا سابق فرقه‌ها برد که به تریشیا کمک کردند تا بفهمد آن گروه یک فرقه به‌اصطلاح رفاهی است که در واقع بر فقر و نداری او افزوده است. تریشیا تصمیم گرفت که دیگر به سراغ گروه نزد.

در یک مورد دیگر، ماری جو که در یک کلینیک روانی تحت درمان قرار داشت به من ارجاع داده شد. او از یک تجربه چندین ماهه با یک فرقه‌ی «ارتقاء سبک زندگی» که بر روی رژیم غذایی متمرکر بود عبور کرده و بازگشته بود.

از ماری جو توسط یک آشنای معمولی خواسته شده بود تا در یک پروژه‌ی کنترل وزن مجانی، علمی و آزمایشی شرکت نماید. این موضوع اگر چه مبهم بود ولی به هر حال توضیحات اینطور القا می‌کرد که دانشمندان روش‌های آموزشی جدیدی ابداع کرده‌اند. ماری جو به‌زودی تحت تأثیر مرد و زن رهبری گروه قرار گرفت و پذیرفت که طرف مربوطه ماهیتاً یک «درمانگر روشن ضمیر» است و لذا دعوت آنها را برای وارد شدن به برنامه‌هایشان قبول کرد. آنها وی را متقاعد کردند که شغلش را ترک کند و وارد برنامه‌ی کوچک کنترل وزن آنها بشود. با توجه به این که او دیگر درآمدی نداشت، نهایتاً خودرو، پس انداز و تمامی متعلقاتش را، در برابر این برنامه برای درمانگری طبیعی که از وی خواسته بودند دنبال نماید، واگذار کرد.

در حالی که هر روز چاقتر می‌شد، کما این که تعداد دیگری از کسانی که عضوگیری شده بودند، ماری جو همراه با گروه به یک شهر کوچک دورافتاده نقل مکان کرد که در آنجا با دو رهبر گروه زندگی می‌کردند و متقاعد شدند که هرگز با خانواده و دوستان که از نظر آنها سعی داشتند سطح ادراکات آنان را کاهش دهند رابطه یا نامه‌نگاری نداشته باشند زیرا بیرونی‌ها از راز این دوره‌ی آموزشی آگاهی ندارند. برنامه‌ی تمرینی شامل بیست ساعت برنامه‌ی روزانه‌ی ثابت بود که چهار تا پنج ساعت تمرینات هیپنوتیزم و خود هیپنوتیزم به علاوه بسیاری دوره‌های تنفس عمیق بود. ماری جو ساعتهای اضافی را هم در گروه صرف می‌کرد و آموزش گرفته بود که «درون صوت» صحبت کند و «درون صوت» بشنود. عضوگیری‌شده‌ها تعلیم دیدند تا سیلاپ‌های بی‌معنی نامنظم را در شکل آوازهای ریتمیک بهم ربط داده و این‌ها را با صدای بلند جهت تعبیر توسط رهبر زن گروه که ظاهراً یک تعبیرگر دانای ماهوی بود فریاد کنند.

زمانی که ماری جو تعبیرات روزش را دریافت می‌کرد، به او دستور داده می‌شد که هر آنچه را که شنیده است را با تصور این که از بیرون سرش وارد می‌شود در وهم بیاورد. به عبارت دیگر، آنچه از تعبیرات به یادش مانده بود حالا «درون صوت» می‌شنید.

ماری جو در حالی که در خلال تکمیل این قضیه بود، مدام سرزنش، تحقیر و گهگاه تهدید به اخراج از گروه می‌شد و یا به او گفته می‌شد که باید مجدداً از مراحل پایه شروع کند. در خلال این پروسه، او روانی شد. رابطه‌ی او با گروه به این ترتیب پایان پذیرفت و نهایتاً با یک بلیط در یک اتوبوس گذاشته شد و نزد پدر و مادرش فرستاده شد.

متأسفانه، داستانهای نظیر ماری جو و تریشیا تماماً خیلی معمول هستند و توسط هزاران نفر از کسانی که در کار درمان‌های روانی هستند و سایر حرفه‌ای‌ها مدام شنیده می‌شوند.

## علت نگرانی

اینطور نیست که همه‌ی سازمان‌های مذهبی، رشد شخصیتی، خودیاری، یا روانکاوی رادیکال مبادرت به استفاده از کنترل ذهنی یا سایر تکنیک‌های فرقه‌ای برای فریب و مجاب کردن افراد روی آورند. نگرانی عمومی بر روی نحوه عضوگیری، تغییر شخصیت و ایجاد نابسامانی‌های هیجانی که بر روی اعضاء توسط برخی گروهها اعمال می‌شد متمرکز شده بود. مشخصاً سبک زندگی با فرهنگ متفاوتی در بعضی از گروهها بروز کرده بود.

رهبران فرقه‌ها و هنرمندان شیادی، فرصت‌طلبانی هستند که زمان و فرهنگ همواره در حال تغییر را در می‌یابند و خیمه‌ی خود را متناسب با شرایط روز بپیا می‌کنند. این سوءاستفاده‌گران، بقا می‌یابند چون خود را منطبق می‌نمایند و چون مثل آفتاب‌پرست مدام رنگ عوض می‌کنند. بنابراین، برخی اوقات ما فرقه‌ها را بر پایه‌ی مدهای روز در خصوص سلامتی، برنامه‌ی تعلیمات تجاری، طرح‌های زود ثروتمند شوید و سمینارهای ارتقاء روابط می‌یابیم؛ یا در خصوص برخی دیگر به صورت فرقه‌های بنیادگرای مذهبی، گروههای مدیاتسیون شرقی، گروههای هویت یا نفرت، گروههای طول عمر و غیره ظاهر می‌شوند.

ایده‌ها می‌آیند و می‌روند، ولی تاجران ماهر کلمات می‌دانند چگونه دگمه افراد را فشار داده و آنها را روشن کنند و به چه نحو سیگنال‌های خود را بفرستند تا واکنش دلخواه را در شنونده به وجود بیاورند.



عکس‌هایی از سوختن مجتمع «شاخه» در واکو توسط فرقه‌ی داودیه



بنابراین کلمات رمز نیز در طول زمان تغییر می‌کنند. ده سال قبل، کلمات کلیدی که واکنش مثبتی در افراد به وجود می‌آورد عبارت از جامعه، ارتباطات، خلاقیت، آگاهی، گسترش بیداری، متعالی، متحول، تاریخی، صلح، رشد، استرس (افسردگی)، اعتراف و آترناتیو (بدیل) بودند. امروزه، کلمات کلیدی که توسط فرقه‌ها و سوءاستفاده‌گران انتخاب می‌شوند عبارت از برش، اعمال قدرت، بیداری معنوی، الگو، فرشتگان، خویشتن، هویت، قربانی، راهنمایی، رهبر، جشن و سرچشمه است.

طی سالیان، فرقه‌ها نشان داده‌اند که خودشان تم‌های متفاوتی دارند و تغییر زبان آنها راهی است که مدرن می‌شوند. ولی همانطور که برخی دریانوران در افسانه‌های یونانی به‌وسیله‌ی آواز سیرن‌ها (حوری دریایی) به طرف کشتی شکسته کشیده می‌شوند، به همان طریق هم برخی نظیر او دیسه (قهرمان اسطوره‌ای یونان) گوش‌های آنها را از شنیدن باز داشته و نجاتشان می‌دادند. ما باید مستمرآ مراقب کلمات رمز جدید که ممکن است برای فریب افراد زودباور استفاده می‌شوند باشیم. ما باید بدانیم که چه زمانی کلماتی که ما را نرم می‌کنند تا دنیاله‌روی کسی شویم، آواز یک سیرن (پری دریایی) است.

# روند مغز شویی، تحمیل روانی و بازسازی فکری

## برگزیده از کتاب

## فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

"مشروعیت" و "ارزش ایدئولوژیک" قائم به "رهبری" است.

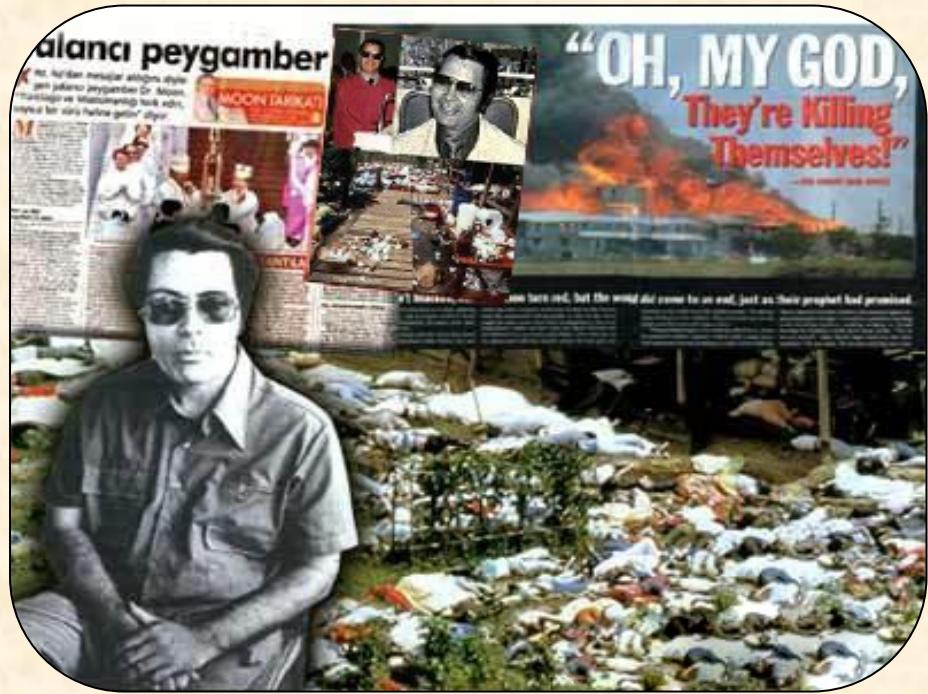
(نشستهای انقلاب - قرارگاه اشرف)

رهبران فرقه‌ها و گروه‌هایی که از روند بازسازی فکری استفاده می‌نمایند با جذب و کنترل میلیونها نفر موجب آسیب رساندن به آنان و اموالشان شده‌اند. برخی اوقات چنین اعمال نفوذی، مجابسازی تحمیلی یا نفوذ فوق العاده خوانده می‌شود، تا از مجابسازی‌های روزمره توسط دوستان، خانواده و سایر نفوذ‌های معمولی در زندگی ما، که شامل رسانه‌ها و تبلیغات هم می‌شود، تفکیک گردد.

کلید موفقیت بازسازی فکری در نآگاه نگاه داشتن سوژه است تا بشود وی را مورد سوءاستفاده و تحت کنترل قرار داد؛ خصوصاً این که وی همواره نسبت به سیر تغییراتی که در خدمت تأمین منافع دیگری و به ضرر خود اöst غافل نگاه داشته می‌شود. نتیجه‌ی معمولی روند بازسازی فکری آن است که یک شخص یا گروه صاحب کنترلی تقریباً نامحدود بر روی سوژه برای دوره‌های متفاوت زمانی می‌گردد.

وقتی گروه‌های فرقه‌ای از این سطح از نفوذ بی‌جا در روز روشن استفاده می‌نمایند، ناظران بی‌اطلاع اغلب نمی‌توانند نحوه کارکرد گروه را دریابند. آنها متعجب می‌مانند که چگونه یک فرد منطقی اساساً می‌تواند در چنین موضوعی درگیر شود. اخیراً، به دلیل معطوف شدن توجه رسانه‌ها به اعمال گروه‌های خاصی، جهان به‌نوعی نسبت به پدیده‌ی بازسازی فکری آگاهتر شده است، ولی اغلب مردم هنوز نمی‌دانند که چگونه با چنین وضعیتی از نفوذ فوق العاده مقابله نمایند.

واژه‌های متعددی برای توضیح این روند، شامل مغزشویی، بازسازی فکری، مجابسازی تحمیلی، کنترل ذهنی، برنامه‌های هماهنگ نفوذ تحمیلی و کنترل رفتاری و مجابسازی استثماری به کار گرفته شده است.



کشتن اعضا با نوشیدنی حاوی قرص سیانور توسط جونز تاون رهبر فرقه



# نمونه‌های تاریخی مغزشویی

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

مسعود رجوی:

کشته شدن در راه مسعود، ارزش‌الهی نزد خداوند محسوب می‌شود. (نشسته‌های قرارگاه باقرزاده)

تنها در شصت سال اخیر، جهان نمونه‌های بسیاری را دیده است که چگونه احساسات انسان می‌تواند تحت شرایط خاصی به سادگی مورد سوءاستفاده قرار گیرد. در دوران «محاكمات پاکسازی» در اتحاد جماهیر شوروی سابق در دهه ۱۹۳۰ میلادی، مردان و زنانی که متهم به اقدام مجرمانه علیه حکومت شده بودند و ادار به اعتراف دروغ نسبت به خود و هم شهادت دروغ نسبت به دیگران در خصوص ارتکاب این جرایم می‌شدند. مطبوعات جهان در برابر این پدیده مبهوت و شگفت‌زده مانده ولی، به‌غیر از چند استثناء، همگی خیلی زود به سکوت گراییدند.

سپس در اوخر سال ۱۹۴۰ و اوایل سال ۱۹۵۰ میلادی، جهان شاهد بود که چگونه پرسنل دانشگاه‌های انقلاب چین یک برنامه‌ی بازسازی فکری را، که اعتقادات و رفتار شهروندان بزرگترین ملت جهان را هدف قرار داده بود، به اجرا درآوردند. این برنامه، که مائوتسه تونگ در دهه ۱۲۹۸ در مورد آن نوشته بود، زمانی به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد که رژیم کمونیستی در چین در اول اکتبر ۱۹۴۹ قدرت را به دست گرفت. صدر مائو برای مدت میدی طراحی کرده بود که چگونه خویشتن سیاسی مردم – یا «بازسازی ایدئولوژیک» آنطور که وی می‌نامید – را عوض کند. برای رسیدن به این مقصود از یک برنامه‌ی هماهنگ‌شده‌ی تحمیلی روانی، اجتماعی و سیاسی که به اجرا درآمد استفاده شد. در نتیجه، میلیون‌ها شهروند چینی و ادار به قبول فلسفه‌ی جدید و نشان دادن رفتاری جدید شدند.

واژه‌ی مغزشویی اولین بار در جهان غرب در سال ۱۹۵۱ به کار گرفته شد؛ خبرنگار آمریکایی اخبار خارجی ادواردهانتر، کتابی با عنوان «مغزشویی در چین سرخ» به چاپ رساند. هانتر اولین کسی بود که در خصوص این پدیده می‌نوشت، که بر پایه‌ی مصاحبه‌اش با چینی‌ها و غیر چینی‌هایی بود که از چین آمده و از مرز هنگ‌کنگ می‌گذشتند. مترجم او برایش توضیح داد که روند کمونیست شدن، خلاص شدن مردم از بقایای سیستم اعتقادی کهنه‌شان است که به‌طور عامیانه هسه‌نائو نامیده می‌شد که به لحاظ لغوی به معنی شستن مغز یا پاک کردن ذهن می‌باشد. در سال ۱۹۵۰ میلادی جنگ کره نیز پیش آمد. تأثیرگذاری قوی کره‌ی شمالی بر زندانیان جنگی نیروهای سازمان ملل متحد به جهانیان نشان داد که تا چه میزان می‌شود در جهت اهداف سیاسی، تغییر افراد را به دست آورد. برنامه‌ی کره‌ای‌ها بر پایه‌ی متدهای استفاده شده توسط چینی‌ها در ترکیب با سایر تکنیک‌های نفوذ اجتماعی و روانی استوار شده بود.

بعدها در همان سال‌ها، کاردینال میندزنتی، رئیس کلیسای کاتولیک مجارستان و مردی با نفوذ شخصیتی فوق العاده، قدرت تغییر دادن و ایمان به خدا، نهایتاً آنقدر مورد سوءاستفاده و تحت تأثیر زندانیان روسیش قرار گرفت که او سمند قربانیان محاکمات پاکسازی قبلی- هم به دروغ اعتراف کرد و هم به دروغ همکارانش را متهم نمود.

این سوءاستفاده‌های اجتماعی و روانی از فکر و ذهن افراد چه در گذشته و چه حتی هنوز در زمان حال از نظر آمریکایی‌ها مهم تلقی نمی‌شود زیرا که اتفاقات در مکان‌های دوردست به وقوع پیوسته‌اند و می‌توانند صرفاً تبلیغات خارجی و فعالیتهای سیاسی تلقی شده و رد شوند. چنین استدلال‌هایی از انواع همان افسانه‌ی «نه در مورد من» است که می‌گوید: «در سرزمین ما چنین اتفاقی نمی‌تواند بیفتد». ولی بعداً، اتفاقات مشخصی در کالیفرنیا افتاد که بسیاری را وادار نمود تا دریابند که نفوذ فوق العاده و سوءاستفاده از آن، در ایالات متحده آمریکا هم ممکن است اتفاق بیفتد.

در سال ۱۹۶۹، چارلز مانسون یک دسته جوانان طبقه‌ی متوسط را به پذیرفتن عقاید دیوانه‌وار خود تحت عنوان قاراشمیش وادار کرد. تحت تأثیر و کنترل او، پیروانش قتل‌های متعدد شرورانه‌ای را به اجرا در آوردند. مدت زمانی طول نکشید که ارتش آزادیبخش سیمبايونیز (SLA)، یک گروه به‌اصطلاح انقلابی مشکل از ارادل و اویاش، اقدام به آدمربایی پاترشیا هرست که وارث ثروت زیادی بود کردند و به لحاظ روانی و سایر موارد وی را مورد سوء‌رفتار قرار دادند. ارتش SLA از روش‌های سوءاستفاده‌ی ذهنی علاوه بر متد قرار دادن سلاح بر روی سر، برای وادار کردن پاتی به تمکین استفاده نمود. آنها رفتار او را به حد تغییر داده و او را چنان تحت کنترل گرفتند که وی با آنها در یک سرقت از بانک شرکت کرده و متعاقباً از بازگشت به جامعه ترس داشت. او توسط SLA متلاعده شده بود که پلیس و افبی‌آی FBI با دیدن او بالاصله به طرفش تیراندازی خواهند کرد.



کشتن اعضا با نوشیدنی حاوی قرص سیانور توسط جونز تاون رهبر فرقه

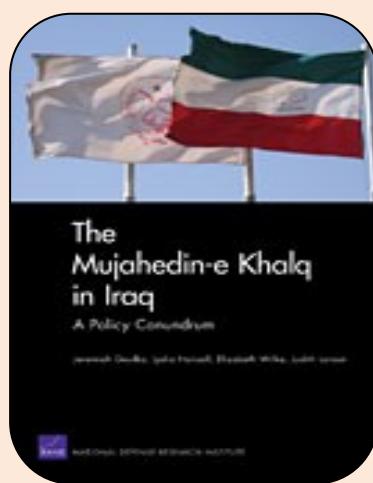


## گزارش انسستیتوی تحقیقات دفاع ملی (RAND) در مورد فرقه تروریستی مجاهدین

... تحقیق انجام شده در این گزارش برای دفتر وزیر دفاع آمریکا صورت گرفته است. تحقیق در انسستیتوی تحقیقات دفاعی ملی (RAND) که یک مرکز تحقیقات و برنامه‌ریزی است و از جانب دولت فدرال آمریکا تأمین مالی می‌شود و مورد حمایت دفتر وزیر دفاع، ستاد مشترک، فرماندهی نبرد متحده، نیروی دریایی، سپاه تفنگداران دریایی، آژانس‌های دفاعی و جامعه اطلاعاتی دفاعی تحت قرارداد W74V8H-06-C-0002 می‌باشد انجام پذیرفته است...



این سند به عنوان یک مدرک عمومی مؤسسه RAND در سایت [www.rand.org](http://www.rand.org) در اختیار عموم قرار داده شده است. مؤسسه RAND یک سازمان تحقیقاتی غیرانتفاعی است که تحلیل‌های عملی و راه حل‌های مؤثر در برابر چالش‌هایی که جامعه و بخش خصوصی در سراسر جهان با آن روبرو هستند را ارائه می‌نماید.



مجاهدین خلق در عراق، یک معماه سیاسی جرمیا گولکا، لیدیا هانسل، الیزابت ویلک، جودیت کارسون

تأمین شده برای دفتر وزیر دفاع آمریکا، تأییدشده برای استفاده عمومی بدون محدودیت توزیع

تحقیق انجام شده در این گزارش برای دفتر وزیر دفاع آمریکا صورت گرفته است. تحقیق در انسستیتوی تحقیقات دفاعی ملی (RAND) که یک مرکز تحقیقات و برنامه‌ریزی است و از جانب دولت فدرال آمریکا تأمین مالی می‌شود و مورد حمایت دفتر وزیر دفاع، ستاد مشترک، فرماندهی نبرد متحده، نیروی دریایی، سپاه تفنگداران دریایی، آژانس‌های دفاعی و جامعه

اطلاعاتی دفاعی تحت قرارداد W74V8H-06-C-0002 میباشد انجام پذیرفته است.

تصویر صفحه‌ی قبل مربوط به آرم سازمان مجاهدین خلق (سمت چپ) و پرچم ایران (قبل از سال ۱۹۸۰) در کمپ اشرف میباشد.

جزوه‌یک جلدی حاضر نتیجه‌یکی از چندین مطالعه‌ی تحقیقاتی است که برای نیروهای چند میلیتی در عراق و نیروی ضربت ۱۳۴ (عملیات اسیر گیری TF-134) صورت گرفته و حاوی ابزارهای تحلیلی جلدی به دنبال یافتن پاسخ به این سؤالات است.

### سازمان مجاهدین خلق کیست؟

سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۹۶۵ توسط یک گروه از دانشجویان دانشگاه تهران تشکیل شد که عقاید رادیکال آنان بر تئوری قیام مسلحانه بر علیه محمدرضا شاه پهلوی، که وی را دستنشانده و مسئول گسترش نفوذ غرب در ایران میدانستند، متمرکز بود. تمایل آنان هم به فلسفه‌ی مارکسیستی و هم ارزش‌های اسلامی محور اعتقادات آنان را در مبارزه‌ی انقلابی که به صورت خشونت‌آمیزی تجلی کرد به وجود آورد، که در نام آنان "مجاهدین خلق" منعکس گردیده است.

در سال ۱۹۷۱، اولین طراحی حمله‌ی تروریستی سازمان مجاهدین خلق، که مرکز تولید برق تهران را هدف قرار داده بود، توسط پلیس امنیتی که به درون این سازمان نفوذ کرده بود خنثی گردید. بسیاری از اعضای سازمان مجاهدین خلق کشته شدند و سه عضو بنیانگذار آن اعدام گردیدند. علیرغم شکست در اقدام اولیه و از همپاشیدگی که بعداً به وجود آمد، در دهه‌ی ۱۹۷۰، سازمان مجاهدین خلق یک تعداد حملات علیه دولت ایران و منافع غرب در ایران، شامل سوءقصد نسبت به سه افسر ارشد آمریکا و سه پیمانکار غیر نظامی در تهران به اجرا در آورد.

در سال ۱۹۷۹، مسعود رجوی رهبر جدید سازمان مجاهدین خلق، گروه را به‌ظهور در اتحاد با آیت‌الله روح‌الله موسوی خمینی قرار داد. به هر ترتیب، بعد از سقوط شاه، آیت‌الله خمینی بعد از استفاده‌ی سازمان از سلاح و خشونت آنها را سرکوب کرد و رجوی و بسیاری از اعضای سازمان مجاهدین خلق را از شرکت در دولت جدید محروم نمود. رجوی اتحاد خود را به سمت اولین رئیس جمهور منتخب ایران ابوالحسن بنی‌صدر و علیه حزب جمهوری اسلامی و آیت‌الله خمینی برداشت. بعد از این که آیت‌الله خمینی، بنی‌صدر را در سال ۱۹۸۱ عزل نمود، سازمان مجاهدین خلق حملات خشونت‌آمیزی علیه اهداف حزب جمهوری اسلامی به اجرا درآورد. بزرگترین آنها که منفجر کردن دفتر مرکزی حزب در تهران بود موجب کشته شدن بیش از ۷۰ تن از اعضای کادر رهبری حزب گردید. در برابر اقدام متقابل حزب جمهوری اسلامی و سرکوب سازمان مجاهدین خلق، رجوی و بنی‌صدر به پاریس فرار کرده و در آنجا شورای ملی مقاومت ایران، یک سازمان فرآگیر برای گروه‌های معارض ایرانی مخالف آیت‌الله خمینی، را تشکیل دادند. برخی از اعضای بدنی سازمان مجاهدین خلق یا به دنبال رهبری به اروپا رفتند و یا به کردستان ایران نقل مکان نمودند.

بقیه افراد سازمان هم از مرز گذشته و به عراق رفتند، که در آنجا جوامعی چند را تشکیل دادند. آنان که در ایران ماندند یک شبکه‌ی زیرزمینی تشکیل دادند که به طراحی و هدایت حملات بهمنظور بی ثبات کردن حکومت آیت‌الله خمینی ادامه دادند.

بعد از اشغال خاک ایران در سال ۱۹۸۰، صدام حسین شروع به کمک‌های مالی به سازمان مجاهدین خلق جهت گسترش فعالیت‌های تبلیغی شورای ملی مقاومت در اروپا علیه جمهوری اسلامی ایران و دریافت اطلاعاتی که سازمان مجاهدین خلق می‌توانست در خصوص ایران جمع آوری کند نمود. در سال ۱۹۸۶، رهبری سازمان مجاهدین خلق دعوت صدام حسین برای مستقر شدن در عراق جهت پیوستن به ارتش صدام برای جنگیدن علیه جمهوری اسلامی را پذیرفت. صدام پشتیبانی، منابع مالی، سلاح، مهمات، خودرو، تانک، تعلیمات نظامی و استفاده از زمین (بدون حق مالکیت) را در اختیار سازمان مجاهدین خلق گذاشت.

با این امکانات، سازمان مجاهدین خلق قرارگاه‌هایی در عراق تأسیس نمود و اعضاء و هواداران خود در ایران و سایر نقاط را تشویق کرد تا به آنجا بروند. تقریباً ۷۰۰۰ عضو، که شامل حدود ۸۰٪ از جمعیت مجاهدین خلق تبعیدی می‌شد به این اردوگاه‌ها رفتند. رجوی در ارتش آزادیبخش ملی جدید خود از آنان سرباز جنگی ساخت. در مقابل حمایت صدام، سازمان مجاهدین خلق به او اطلاعاتی در خصوص جمهوری اسلامی ایران، خدمات بازجویی و ترجمه و کمک مستقیم نظامی داد. سازمان مجاهدین خلق یورش‌های متعددی را در طول مرز با ایران انجام داد و بعضی از مشارکت نظامیان عراقی، بانیوهای نظامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درگیر شد.

بیش از یک‌چهارم از اعضای سازمان مجاهدین خلق در عراق در این یورش‌های غیر موفق کشته شدند.

خدمات سازمان مجاهدین خلق به صدام بعد از پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ ادامه یافت. بنا بر اعتقاد گسترده، سازمان مجاهدین خلق در سرکوب قیام شیعیان و کردها در عراق متعاقب جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ به صدام کمک نمود. سازمان مجاهدین خلق همچنین طی سالیان، عملیات امنیتی در مناطق محدوده‌ی اردوگاه‌های خویش انجام می‌داد.

قبل از رفتن به تبعید، سازمان مجاهدین خلق به خاطر تمایلش به جنگیدن در کنار صدام - سازمان بخش عمده‌ی محبوبیت خود را به خاطر تمایلش به جنگیدن در کنار صدام - شروع کننده‌ی جنگ ایران و عراق - و کشتن مدافعین ایرانی از دست داد. همچنین بسیاری از محبوبیت خود را به خاطر این که مسعود رجوی سازمان مجاهدین خلق را از یک گروه معارض فعال به شکل یک فرقه‌ی درون‌گرا تبدیل کرد از دست داد. رجوی آنچه که وی "انقلاب ایدئولوژیک" می‌نامید را در سال ۱۹۸۵ ابداع نمود که در طول زمان، سازمان مجاهدین خلق را مملو از بسیاری خصوصیات بارز فرقه‌ای، از جمله کتترل خودکامه، مصادره‌ی اموال، کتترل جنسی (شامل طلاق اجباری و تجردگرایی)، ایزولاسیون عاطفی، کار اجباری، محرومیت از خواب کافی، تضییقات فیزیکی و منوعیت خروج از سازمان کرد.

## سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک فرقه

از روزهای اولیه، سازمان مجاهدین خلق ارتباطات درونی بسته‌ای داشته است، ولی این امر در اواسط دهه ۱۹۸۰ بعد از این که رهبران گروه و بسیاری از اعضا به پاریس نقل مکان نمودند به موضوعی خبیث‌تر تبدیل شد. در پاریس، مسعود رجوی شروع به پیش بردن آنچه که "انقلاب ایدئولوژیک" نامیده می‌شد نمود که ضوابط جدیدی را بر فعالان سازمان (ابتدا خواست فزاینده‌ی سرسپردگی به اهداف سازمان و متعاقباً سرسپردگی تقریباً مذهبی به رجوی‌ها (مسعود و همسرش مریم)، جلسات عمومی انتقاد از خود، طلاق اجباری، تجرد، اجبار در جدایی از خانواده و دوستان و جداسازی جنسی) تحمیل می‌کرد.

قبل از اتحاد با صدام، سازمان مجاهدین خلق یک سازمان تقریباً مردمی بود. در هر صورت، زمانی که در عراق مستقر گردید و علیه نیروهای ایرانی در اتحاد با صدام وارد جنگ شد، این گروه خشم مردم ایران را به خود خرید و در نتیجه با کم شدن داوطلب برای پیوستن روبرو شد. لذا دست به جذب نیرو به شیوه‌های فریبکارانه زد. سازمان مجاهدین خلق طبیعتاً به دنبال معارضین ایرانی بود، ولی همچنین در ارتباط با مهاجران اقتصادی در کشورهای مانند ترکیه و امارات متحده عربی با دادن قول‌های دروغین جهت یافتن کار، زمین، کمک در اخذ پناهندگی در کشورهای غربی و حتی ازدواج، آنان را به عراق کشاند. به بستگان اعضا سازمان، پیشنهاد سفر مجانی به اردوگاه‌های سازمان مجاهدین خلق جهت دیدار با آنان داده می‌شد. این افراد جذب شده اغلب به صورت غیر قانونی وارد عراق شده‌اند و سپس از آنان خواسته شده تا مدارک شناسایی خود را برای "حفظ و نگهداری" تسلیم نمایند. لذا، آنان در عمل در تله می‌افتدند.

یک شیوه‌ی دیگر جذب نیرو با کمک دولت صدام صورت می‌گرفت. به اسرای ایرانی از جنگ ایران و عراق پیشنهاد می‌شد تا بین رفتن به اردوگاه‌های سازمان مجاهدین خلق و سپس بازگشت به ایران و یا ماندن در اردوگاه‌های اسرا در عراق یکی را انتخاب نمایند. صدها زندانی به اردوگاه‌های سازمان مجاهدین خلق رفتند، که در آنجا ماندگار شدند. هیچ اقدامی جهت بازگشت آنان به ایران صورت نگرفت.

برای نیروهای ائتلاف، رفتار فرقه‌ای سازمان مجاهدین خلق و عملکرد جذب نیروی سؤال برانگیز آنان تا جایی که به تأثیر آن در اقدامات روزمره در اردوگاه و همچنین گزینه‌های جابه‌جایی آنان مربوط می‌شد، قابل توجه بود. رهبری بعید بود که با سیاست‌هایی که قدرت کنترل مستقیم و تسلطش بر اعضا را کم می‌کرد همکاری نماید. در واقع، دیدبان حقوق بشر گزارش می‌کند که سازمان مجاهدین خلق مدت‌ها قبل یک روند پیچیده برای حفظ اعضا که خواهان جدایی بودند برقرار نموده بود، که شامل "محاکمه"، اعتراف گیری اجباری به عدم وفاداری و حتی شکنجه می‌شد. اگر چه این روند از زمانی که گروه در اردوگاه اشرف متمرکز شد تخفیف یافت، ولی هنوز کسانی که مایل به خروج بودند طی روزها یا حتی هفته‌ها در حالیکه در یک نوع زندان انفرادی نگهداری می‌شدند "تجیه" و تشویق به تغییر تصمیم خود می‌گردیدند.

از طرف دیگر، القای فکری و ایزولاسیون دراز مدتی که اعضای سازمان مجاهدین خلق تجربه کرده‌اند احتمالاً منجر به ایجاد حس فوق‌عاده‌ی وفاداری در آنان شده است، که موجب گردیده تا پیشنهاد جدا کردن خود از رهبرانشان را رد نمایند. این مسئله به‌طور خاص شامل بازگشت به ایران، جایی که انتظار پیگرد قانونی به‌طرز وحشتناکی در اذهان آنان کاشته شده است نیز می‌شود.

### سازمان مجاهدین خلق به‌عنوان تخدیرکنندگان ماهر افکار عمومی

در مدتی بیش از چهار دهه از زمان پیدایش سازمان مجاهدین خلق، این سازمان به‌طور فزاینده‌ای در ظاهرسازی و ارتقای وجهه‌ی خود به‌عنوان یک سازمان دموکراتیک که خواهان سرنگون کردن طاغوت ایران بوده و هم سکولار و هم مذهبی است مهارت کسب کرده است. این خصیصه به‌طور خاص در ایالات متحده و اروپا، جایی که تا همین اواخر فعالیت‌های گسترده جمع‌آوری کمک مالی توسط سازمان مجاهدین خلق خیلی موفقیت‌آمیز بود، تأثیرگذار بوده است. اما اقدامات جاری سازمان مجاهدین خلق جهت جلب حمایت در غرب از طریق یک کارزار روابط عمومی چند وجهی، برای ممانعت از قرار گرفتن نام گروه در لیست سازمان‌های تروریست خارجی در ایالات متحده بعلاوه‌ی انگلستان، کانادا، استرالیا و اتحادیه‌ی اروپا کافی نبوده است. طبق قوانین ایالات متحده، هرگونه حمایت سیاسی، مالی، یا هر نوع دیگر-از یک سازمان تروریست خارجی جرم فدرال محسوب می‌شود. علاوه بر این، اثبات شده است که بسیاری از فعالان سازمان مجاهدین خلق در امر جمع‌آوری کمک‌های مالی کلاهبرداری کرده‌اند (برای مثال، ادعا می‌کردند که از جانب پناهندگان ایرانی، رفاه کودکان، یا خدمات پزشکی برای کودکان پول جمع می‌کنند). سازمان مجاهدین خلق همچنین درگیر یک سری فعالیت‌های پوشیده نیز بوده است.

اگر نیروهای ائتلاف و خصوصاً کسانی که در هرگونه مذاکرات با سازمان مجاهدین خلق درگیر بوده‌اند، در خصوص سوابق طولانی فریکاری گروه مطلع شده بودند، کاملاً بعید بود که اینگونه ارتباطی با سازمان برقرار می‌کردند که بعداً این چنین مشکل‌ساز شود. به‌هرحال، آنان نمایندگان سازمان مجاهدین خلق را دوستانه، جذاب و آگاه در خصوص ایالات متحده یافتند. لذا، آنان در برابر ادعاهای بی‌طرفی سازمان مجاهدین خلق؛ تمایل ظاهریشان در یاری‌رسانی به اهداف نیروهای ائتلاف؛ تعهدش به حمایت از ایده‌آل‌های دموکراتیک، هم در درون سازمان و هم در بیرون آن و اصرارش بر این که دارای حمایت گسترده‌ی سیاسی در جوامع بین‌المللی است، ضعیف بودند. اگر چنانچه خصوصاً ارتیش آمریکا محتاط‌تر بود، بعید بود که سازمان مجاهدین خلق می‌توانست از فرمان تسليم توسط فرماندهی مرکزی آمریکا سر باز بزند و حتی خیلی بعید بود که ژنرال اودیرنو خواهان بازیبینی در موقعیت سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک سازمان تروریست خارجی گردد.

## خصوصیات فرقه‌ای سازمان مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین خلق به دفعات به عنوان یک گروه "فرقه‌ای" توصیف گردیده است، ولی تا به امروز، هیچ نوع بررسی جامع در این خصوص که چگونه عملکردهای این سازمان، در چارچوب خصوصیات فرقه‌ای تعریف شده از جانب متخصصین این عرصه می‌گزند، نشده است.

### تبديل سازمان مجاهدین خلق از یک سازمان مردمی به یک فرقه‌ی تبعیدی

اگر چه سازمان مجاهدین خلق محبوب‌ترین گروه معارض در ایران شد، ولی ناکامیش در سرنگون کردن جمهوری اسلامی ایران و متعاقباً رفتن به تبعید، خوشبینی نسبت به آن و قابلیت‌هایش را زیر علامت سؤال برداشت. در فرانسه، مسعود رجوی ماهیت سازمان را به‌کلی تغییر داد. در سال ۱۹۸۵، او مریم عضدانلو، همسر دستیار نزدیکش مهدی ابریشم‌چی و خواهر کوچکتر یک عضو ارشد سازمان مجاهدین خلق، را در یک پست جدید تحت عنوان هم‌ردیف مسئول اول منصوب کرد. رجوی همسر دوم خود، دختر رئیس جمهور سابق ایران و متحد رجوی، ابوالحسن بنی‌صدر، را طلاق داد و اعلام نمود که مریم از شوهر خود طلاق گرفته و با اوی ازدواج خواهد کرد. این اعمال مقدمه‌ی یک "انقلاب ایدئولوژیک" درونی شد.

رجوی ادعا نمود که انقلاب جدید آنان به منظور بر جسته کردن نقش برابر زنان صورت گرفته است، ایده‌ای که برای جمهوری اسلامی ایران تهیید‌آمیز است. اگرچه سازمان مجاهدین خلق زنان را تا حد موضع رهبری ارتقاء داد، که یک بذلت مغایر با سنت جامعه ایران است، ولی ازدواج و متعاقباً بزرگنمائی نقش رهبری کننده‌ی مسعود رجوی شروع یک تغییر در سازمان به سمت یک فرقه‌ی کیش شخصیت را نیز بود. تعییرات اولیه شامل افزایش مطالعات اجرایی، ترتیبات زندگی جمعی جبری و اعمال کنترل بر اعضای گروه در تبعید در سراسر اروپا می‌شد. هدف ثانویه حذف اعضایی بود که کمتر متعهد بودند. این عمل البته به منظور حذف سازمان‌های معارض ایرانی متحد اجرا نشد، ولی این نتیجه را داد.

بعد از این که سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۹۸۶ به عراق نقل مکان نمود، رجوی‌ها ارتش آزادیبخش ملی را به وجود آوردند، که تقریباً شامل تمامی تشكیلات سازمان مجاهدین خلق در عراق می‌شد و آنها از ساختار نظامی آن برای متمرکز نمودن کنترل خویش استفاده کردند. بعد از شکست در عملیات فروغ جاویدان، رجوی‌ها یک سری تعییرات در سیاست خود، که در ادامه به طور فزاینده‌ای یک سازمان درون‌گرا را به یک فرقه تبدیل نمود، اعمال نمودند. در حالی که رجوی به‌ندرت به شکست اعتراف می‌کند، او در سخنانش اشاره نمود که عملیات به اهداف خود به‌خاطر فقدان وفاداری کافی در میان بدنی سازمان جهت سرنگون کردن جمهوری اسلامی نرسید و اعضا در عوض مجازوب علائق جنسی خود در نتیجه‌ی وابستگی به همسرانشان بوده‌اند. جهت اعمال یک دیسپلین جدید "نظامی"، به اعضا بدنی دستور داده شد که نه تنها در جداسازی جنسی مستقر شوند بلکه همچنین همسران خود را طلاق داده، تجرد کامل اختیار کرده و حتی ارتباط خود با دوستان و خانواده چه در داخل مقرهای سازمان مجاهدین خلق و چه در خارج از آنرا قطع نمایند.

عشق به رجوی‌ها می‌بایست جای عشق به همسر و خانواده را می‌گرفت. بعلاوه، رجوی‌ها از منابع مالی تأمین شده از جانب صدام جهت احداث اردوگاه‌های خودکفا که شامل مدرسه، کلینیک‌های درمانی، مراکز تعلیمی و زندان (اغلب "مراکز بازآموزی" خوانده می‌شد) استفاده نمودند به‌طوری که جمعیت آنان احتیاج بسیار کمی برای ارتباط با جامعه پشت دیوارها داشت.

### عملکرد تئوری فرقه در سازمان مجاهدین خلق

رهبران و هواداران سازمان مجاهدین خلق قویاً فرقه بودن سازمان مجاهدین خلق را تکذیب می‌کنند. آنها اعضای سابق و منتقدین سازمان را متهم می‌سازند که یا مأموران ایران و یا فریب‌خورده‌ی آنان هستند. به هر صورت، مصاحبه با مقامات نظامی و غیر نظامی آمریکایی، اطلاعاتی که داوطلبانه از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در ARC به‌دست آمده است و دیدار از اردوگاه اشرف مشخص می‌سازند که تکذیب سازمان قابل قبول نیست.

خصوصیات فرقه‌ای که در این پیوست تشریح شده‌اند به‌طور گستردگی توسط اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق و توسط دیدبان حقوق بشر گزارش گردیده‌اند. این مطلب، حداقل به میزانی، توسط مصاحبه با افسران JIATF در اشرف و توسط اطلاعاتی که داوطلبانه از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در ARC به‌دست آمده، تأیید شده‌اند.

### رهبری خودکامه و کاریسماتیک

مسعود رجوی، خود و مریم را به عنوان رهبر و هم رهیف رهبر سازمان مجاهدین خلق (و به‌طور گسترده‌تر، رهبری ایران) به صورت مادام‌العمر تعیین کرده است، اگر چه شورای ملی مقاومت اعلام نموده است که به‌محض به‌دست گرفتن حاکمیت در ایران انتخابات برگزار خواهد نمود. موضوع رهبری مادام‌العمر در شعار "ایران-رجوی، رجوی-ایران" سازمان مجاهدین خلق خود را نشان می‌دهد از زمانی که سازمان مجاهدین خلق تغییر خود به سمت فرقه را آغاز نمود مورد استفاده قرار گرفته است. به همین ترتیب قدرت مطلق اعمال شده از جانب رجوی در عنوان رسمی او یعنی "امام حال" که از جانب اعضای سازمان مورد استفاده قرار می‌گیرد نشان داده می‌شود. کاراکتر خودمحوریین مسعود رجوی در رهبری نیز در تعامل وی به مقایسه‌ی ازدواج خود با ازدواج پیامبر محمد (ص) باز می‌گردد. بعلاوه، مراسم عضویت در سازمان مجاهدین خلق شامل سوگند قول وفاداری به رجوی با دست گذاشتن بر قرآن می‌شود. تصاویر رجوی‌ها در تمامی ساختمان‌های سازمان مجاهدین خلق خودنمایی می‌کنند؛ پلاکاردهایی با تصاویر آنان در خیابان‌های اردوگاه اشرف آویزان شده‌اند. انتقاد به رهبری رجوی مجاز نیست. همان طور که "مجاهد" نشریه‌ی ارگان سازمان مجاهدین خلق اعلام نمود: "لازم‌های فهم این انقلاب عظیم... فهم و درک عمیق عظمت رهبری نوین ما، مسعود و مریم است. ایمان به آنان به معنی نشان دادن تبعیت ایلئولوژیکی و انقلابی از آنان می‌باشد". در هر صورت، با شروع عملیات آزادی عراق، مسعود رجوی ناپدید شد. مشخص نیست که آیا او هنوز زنده است یا مخفی گردیده است. پلاکاردهایی مبنی بر بازگشت وی گاهی در اردوگاه اشرف ظاهر می‌گزند، ولی مریم همچنان رهبر مرئی سازمان مجاهدین خلق می‌باشد.

## استثمار ایدئولوژیکی شدید و ایزولاسیون

رهبری سازمان مجاهدین خلق از اعضاء می‌خواهد تا ایدئولوژی سازمان را مورد مطالعه قرار دهند و در جلسات تلقین ذهنی، که از خصوصیت آن استفاده از ترکیب روش‌های تبلیغی و تهدیدی است، شرکت نمایند. اعضاء گروه می‌بایست فیلم‌های سخنرانی‌های رجوی و راهپیمایی و تظاهرات خیابانی در سراسر اروپا را نگاه کنند. سازمان مجاهدین خلق برنامه‌های خود را از طریق رادیو و تلویزیون‌ش پخش می‌کند. رهبران سازمان به اعضاء گروه فقط اجازه ایستفاده از این برنامه‌ها را می‌دهند و آنها تنها مجاز هستند گزارشات و بولتن‌های داخلی، مانند نشریه‌ی مجاهد و سایر متن‌های تأیید شده را مطالعه نمایند. کسانی که این دستور را نقض کنند تنبیه می‌شوند. برای کاهش نمود مغرضی، رهبران سازمان این عملکردهای محدود کننده را به عنوان مخالفت با جمهوری اسلامی ایران یا به عنوان خوبای مشخص شده در تئوری نظامی تشریح می‌کنند.

رسانه‌های وابسته به سازمان مجاهدین خلق با ایجاد یک حس ترس و پارانویا در اعضاء سازمان در خصوص جهان خارج، خصوصاً ایران و رژیم جمهوری اسلامی، بر ایزوله نمودن آنان افزوده‌اند. نشريات سازمان اغلب کسانی را که حمایت کافی از گروه نشان نداده یا کسانی که گروه را ترک می‌کنند مورد سرزنش قرار داده، آنان را دشمن، خائن و "عوامل ایران" خطاب می‌کنند. اعضایی که تمایل به تماشای تلویزیون یا خواندن کتاب به صورتی که مورد تأیید رهبری نیست نشان بدene اغلب به عنوان "مسئله دار" معرفی می‌گردند. بازدید از کتابخانه‌ی سازمان مجاهدین خلق در اردوگاه اشرف ثابت کرد که هدف از ایجاد آن باز کردن اذهان نبوده است. به‌هرحال، با نصب تصاویر نویسنده‌گان آمریکایی و اروپایی که مسیر مشجر منتهی به کتابخانه را مزین کرده‌اند، سازمان مجاهدین خلق می‌خواهد بازدید کننده‌گان را متلاعده سازد که آنان مشوق آزادی اندیشه می‌باشند.

## کنترل جنسی

به عنوان بخشی از "انقلاب ایدئولوژیک"، طلاق‌های اجباری و تجرد از جانب رجوی‌ها جبراً اعمال گردیده است. طلاق اجباری زوج‌ها را موظف ساخت تا حلقه‌های ازدواج خود را در یک کاسه اندخته و عواطف خود نسبت به یکدیگر را محکوم نمایند. (به‌هرحال این قانون شامل ازدواج رجوی نشد و رهبران مجبور به تجرد نشدند). سازمان مجاهدین خلق این امر (که این موارد خودجوش و داولطبانه نبوده‌اند) را تکذیب می‌کند و مدعی است که "واقعیت این است که مجاهدین خلق در سرزمین کشوری که در آنجا... زندگی خانوادگی غیر ممکن است مستقر می‌باشد" و این که هر عضو سازمان مجاهدین خلق خود بدون هیچگونه اجبار تصمیم به "ترک زندگی خانوادگی" گرفته است. این تکذیب، خصوصاً با در نظر گرفتن محدودیت‌های شدید اعمال شده از جانب سازمان مجاهدین خلق در خصوص جداسازی جنسی که بعداً توضیح داده خواهد شد، قابل قبول نیست. علاوه بر این، خانواده‌های عراقی با این اظهار نظر مطرح شده در خصوص زندگی خانوادگی در عراق حتی در دوران جنگ موافق نیستند.

## ایزولاسیون عاطفی

علاوه بر ایزولاسیون جغرافیایی و ایدئولوژیکی، اعضای سازمان مجاهدین خلق در عراق قویاً به لحاظ اجتماعی و عاطفی نیز، حتی در درون مراکز زندگی و تجمع خود، ایزوله هستند. بستگان و همسران سابق در مقرهای مختلف مستقر می‌شوند و اجازه‌ی دیدار با یکدیگر را ندارند. قبل از اشغال عراق در سال ۱۹۹۱، بچه‌ها برای زندگی با ناپدری‌ها و نامادری‌ها، به این بهانه که آنان را از اشغال احتمالی حفظ نمایند، به اروپا فرستاده شدند، اگر چه برخی سالها بعد به عراق برگردانده شدند. دولتی نزدیک به عنوان "روابط لیبرالی" تلقی شده و شدیداً ممنوع می‌باشد. اعضا تنها می‌توانند آزادانه با فرماندهان خود ارتباط داشته باشند و اجازه‌ی فرمانده برای هرگونه ارتباط لازم است. خبرچینان صحبت‌های بین اعضاء را مانیتور می‌کنند. در بسیاری از موارد، به خانواده‌ی اعضای سازمان مجاهدین خلق در ایران اطلاع داده شده است که بستگان آنها کشته شده یا مرده‌اند.

علی‌رغم ادعای سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت مبنی بر حمایت از برابری جنسی و قرار دادن زنان در نقش رهبری کننده، مردان و زنان در اردوگاه‌های سازمان به شدت جدا از هم نگاه داشته می‌شوند. استقرار بر اساس جداسازی جنسی صورت می‌گیرد و در برخی ساختمان‌ها، خطوطی در وسط سالن‌های اجتماع ترسیم شده است که قسمت مردان را از قسمت زنان جدا می‌کند. مردان و زنان پائین‌تر از سطح رهبری از ارتباط با یکدیگر منع شده‌اند مگر اینکه در هر مورد مشخص اجازه‌ی رسمی دریافت کرده باشند. دست دادن دو جنس مخالف ممنوع است. حتی پمپ بنزین در اردوگاه اشرف ساعات مجزا برای استفاده‌ی مردان و زنان دارد.

## فشار جمع به صورت شدید و تحقیر کننده

در سازمان مجاهدین خلق "نشست"‌های روزانه، هفتگی و ماهانه برگزار می‌شود که شامل اعترافات جمعی اجباری به منظور زدودن افکار و رفتار غیر معمول است که تصور می‌رود وحدت گروهی را به خطر بیندازد. اعضای سازمان مجاهدین خلق می‌باشند افکار و حتی خواب شبانه، خصوصاً افکار و تمایلات جنسی خود، همین طور مشاهدات در خصوص سایر اعضاء را به طور روزانه ثبت نمایند (بیان مواردی که ممنوع هستند). آنها باید این گزارشات کتیبی را به مسئولین خود بدهند. در خلال جلسات بزرگ، اعضاء اغلب مجبور هستند گزارشات خود را با صدای بلند در جمع بخوانند و از خود انتقاد نمایند. اعضای سازمان مجاهدین خلق غالباً می‌باشند به افکار جنسی اعتراف نمایند. در حالتی که فرد گرفتار است، اگر این کار را انجام ندهد به عنوان دروغگو معرفی خواهد شد چرا که اعتقاد بر این است که چنین افکاری اجتناب‌ناپذیر می‌باشند.

## جذب نیرو با فریب

سازمان مجاهدین خلق قبل از رفتن به تبعید بزرگترین گروه مخالف جمهوری اسلامی بود. سازمان از حمایت قابل ملاحظه‌ای در میان جوانان و طبقه‌ی تحصیلکرده متوسط برخوردار بود.

سازمان در اوج محبوبیت، می‌توانست صدھا هزار نفر را در زمانی کوتاه برای اعتراض به خیابان‌های شهرهای مختلف ایران بیاورد. اعضای آن زمان جذب اهداف، ایدئولوژی مارکسیست-اسلامی و فرصت‌های زندگی در مقرهای آموزشی و برخورداری از مباحثات اجتماعی شدند. بهر حال، توان جذب نیرو به واسطهٔ برخورد خشن جمهوری اسلامی با اعضای سازمان مجاهدین خلق؛ عزیمت گروه از ایران، ابتدا به فرانسه و سپس به عراق و اتحاد سازمان مجاهدین خلق با صدام، آغازگر جنگ نابود کنندهٔ ایران و عراق؛ به میزان زیادی کاهش یافت.

در سال ۱۹۸۷، تقریباً ۷۰۰۰ عضو سازمان مجاهدین خلق در عراق بودند که شامل حدود ۸۰٪ کل اعضای در تبعید می‌شدند. برای اضافه کردن بر این تعداد، رهبری سازمان مجاهدین خلق روش‌های فریبکارانه متعددی را جهت جذب قشرهای مختلف ایرانیان به کار گرفت. با کمک دولت صدام، به زندانیان جنگی ایرانی از جنگ ایران و عراق اعلام شد تابیین ماندن در اردوگاه‌های اسرا در عراق یا رفتن به اردوگاه‌های سازمان مجاهدین خلق که آنان در آنجا امکان بازگشت به ایران را خواهند داشت یکی را انتخاب نمایند. جهت جذب کسانی که در ایران زندگی می‌کردند، سازمان مجاهدین خلق خانواده‌های اعضاء را به صورت غیر قانونی، جهت دیدار با بستگان خود در اردوگاه‌های سازمان در عراق، از کشور خارج کرده و سپس مانع بازگشت مجدد آنان می‌شد. سایرین قربانی فریب قاچاق انسان شدند. سازمان مجاهدین خلق با ترتیباتی مسیر ایرانیانی که با پرداخت پول به قاچاقچی از ایران خارج شده بودند را به سمت اردوگاه‌های سازمان در عراق منحرف می‌کرد و اجازه نمی‌داد به مقصد مورد نظر خود بروند.

سازمان مجاهدین خلق ایرانیان خارج از کشور برای مثال، پناهندگان اقتصادی، افرادی که به دنبال کمک‌های خیریه‌ای بودند و خانواده‌های اعضاء در خارج- را نیز هدف قرار داده بود. بسیاری نه برای یافتن فرصت برای مبارزه با جمهوری اسلامی بلکه برای یافتن شغل همراه با حقوق، گرفتن ترجمه و کمک در روند درخواست‌های پناهندگی، دیدار آزاد با خانواده، یافتن فرصت‌های درمانی و حتی ازدواج، فریبکارانه به داخل عراق کشانده شدند. تمامی افراد جذب شده از سال ۱۹۸۶ به صورت غیر قانونی به عراق برده شدند و سپس از آنان خواسته شده است تا مدارک هویتی خود را جهت "حفظ و نگهداری" تسلیم نمایند، که در عمل آنان را در مقرهای سازمان به دام می‌انداختند. این یافته‌ها مشخص می‌سازند که عضوگیری در سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۹۸۶ واقعاً داوطلبانه نبوده است و این افراد تحت اجبار در اردوگاه‌های سازمان در عراق نگاه داشته شده‌اند. در ماه ژوئن سال ۲۰۰۴، JIATF برآورد کرد که از جمیعت اردوگاه اشرف تنها ۵٪ قبل از انقلاب و ۲۵٪ در زمان انقلاب به سازمان پیوسته‌اند. یک بخش عمده (حدود ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ نفر) زندانیان جنگی بوده و ۴۵٪ بعد از رفتن سازمان به عراق در سال ۱۹۸۸ به اردوگاه اشرف برده شده‌اند. بنابراین، محتمل است که ۷۰٪ از جمیعت سازمان مجاهدین خلق با فریب جذب شده و برخلاف میلشان در اردوگاه اشرف نگاه داشته می‌شوند.

## کار اجباری و محرومیت از خواب

فرقه‌ها اغلب ساعات کار طولانی و کمبود خواب را به عنوان روشی برای خسته کردن اعضا و جلوگیری از اینکه آنان به چیزی به غیر از گروه فکر کنند تحمیل می‌نمایند. اعضا سازمان مجاهدین خلق اغلب ۱۶ تا ۱۷ ساعت در روز کار می‌کنند و چند ساعت محدود خواب شبانه، بعلاوه یک ساعت چرت بعد از ظهر بیشتر ندارند. جهت حفظ این وضعیت، رهبری سازمان مجاهدین خلق پروژه‌های ساختمانی و زیباسازی و تا قبل از عملیات آزادی عراق، تمرینات مستمر نظامی جهت "تولید کار" را اجباری ساخته بود. نتایج این کار در اردوگاه اشرف بارز است. ساخت و ساز در وسط بیابان، اردوگاه دارای خیابان‌های پوشیده از درخت و دارای تعدادی پارک، فواره، سالن‌های اجتماعات و بناهای یادبود، بسیاری برای تجلیل از کشته‌های سازمان می‌باشد.

## تعدی فیزیکی، زندانی کردن و عدم امکان خروج

اعضا ساقی سازمان مجاهدین خلق ادعا می‌کنند که دائماً در برابر عملکردهایی مانند موارد زیر تنبیهاتی به اجرا در می‌آمد:

- ابراز یا القای مخالفت با استراتژی سیاسی و نظامی سازمان مجاهدین خلق
- گوش دادن به ایستگاه‌های رادیویی خارجی
- اعلام نظرات سیاسی فردی به سایر اعضاء
- عدم شرکت در نشستهای اجباری
- انجام تماس فردی
- اجتناب از شرکت در تمرینات نظامی
- اجتناب از شرکت در "طلاق ایدئولوژیکی" اجباری
- داشتن افکار جنسی
- برقراری ارتباط با دوستان و خانواده
- کشیدن سیگار
- درخواست خروج از سازمان



احساس زدایی در فرقه‌ها؛ شیوه‌ای برای کنترل نیرو

یافته‌های اخیر مشخص می‌سازند که تنبیه برای مخالفت با سیاستهای سازمان مجاهدین خلق از فشار برای اقرار کتبی به عدم وفاداری تا زندانی کردن در محلهای مخصوص در اردوگاه اشرف را شامل می‌شوند. اعضا ساقی در خصوص شکنجه و حبس انفرادی طولانی مدت به عنوان تنبیه برای عدم وفاداری گزارش نموده‌اند.

جهت جلوگیری از خروج اعضا سازمان مجاهدین خلق از اردوگاه اشرف، تقریباً تمامی افراد سازمان مجبور بودند تا مدارک هویتی خود را جهت "حفظ و نگهداری" به سازمان تحویل دهند. سازمان مجاهدین خلق حالا ادعا می‌کند که این مدارک تا زمانی که در جریان بمباران نیروهای ائتلاف از بین رفند به خوبی نگهداری شده بودند. اگر چه این گروه توسط صدام به عراق دعوت شده و اجازه استفاده از زمین به آنها داده شده است، اما سازمان مجاهدین خلق هرگز خواهان اقامت قانونی در عراق نبوده است.

زمانی که افراد به کشور آورده می‌شدند، عمداً قواعد کشور عراق در خصوص دیدار بیگانگان یا مهاجرت اجرا نمی‌گردید. در سایه حمایت صدام، رهبری سازمان مجاهدین خلق آن زمان قادر بود اعضاً نافرمان را نسبت به پیگرد قانونی در عراق به خاطر ورود و اقامت غیر قانونی تهدید نماید، که به این معنی بود که آنها چندین سال را در زندان‌های عراق گذرانده و سپس به ایران فرستاده خواهند شد، که البته به اعضاء گفته شده بود که در آنجا مجدداً مورد محاکمه قرار خواهند گرفت. با آوردن این اعضاء به داخل عراق به صورت غیر قانونی و سپس مصادره‌ی مدارک هویتی آنان، سازمان مجاهدین خلق قادر بود آنان را به دام بیندازد.

### نمونه‌های خودکشی

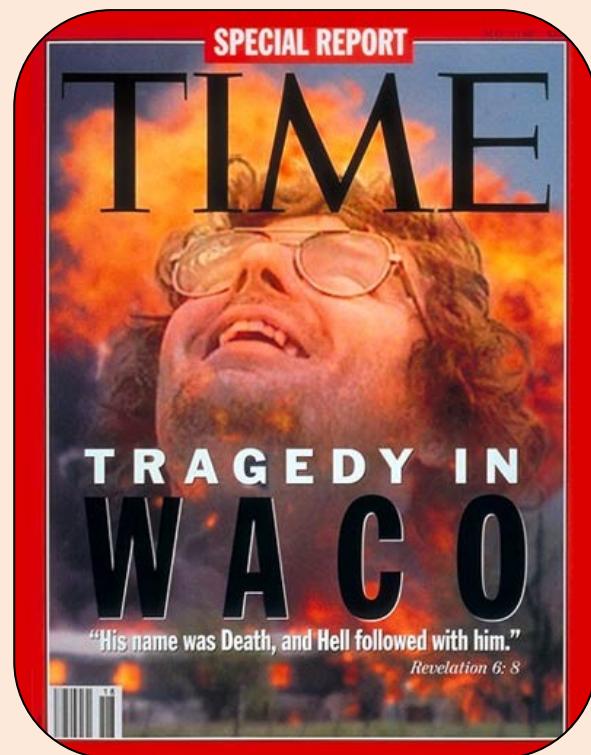
سازمان مجاهدین خلق خودکشی را تحسین می‌کند ولی، بر خلاف گروههای جهادیست، از این شیوه در حملات خود از سال ۱۹۸۱ استفاده ننموده است. تا قبل از متمرکز شدن آنان در سال ۲۰۰۳، تمامی اعضاً سازمان مجاهدین خلق قرص سیانور در یک جلد چرمی که به دور گردن خود می‌بستند به همراه داشتند. به ترویستهای سازمان مجاهدین خلق دستور داده شده بود تا سیانور خود را اگر در جریان مأموریت دستگیر شدند بیلعنده. مسعود رجوی ظاهراً تمامی اعضاً سازمان مجاهدین خلق را "شهدای زنده" نامیده بود و خودسوزی معمول ترین نوع خودکشی در سازمان است. برای مثال، در سال ۲۰۰۳، تقریباً ۱۰ خودسوزی (که موجب کشته شدن دو نفر شد) در اعتراض به دستگیری مریم رجوی در پاریس صورت گرفت. سازمان مجاهدین خلق هم چنین از تهدید به خودسوزی به عنوان یک ابزار در مذاکره با IATF، با کاوشگران انگلیسی و با فرانسه استفاده نموده است. اعضاً سابق اشاره می‌کنند که یک تعداد از اعضاً سازمان مجاهدین خلق نیز به خاطر اینکه از خروج آنان از سازمان جلوگیری می‌شد اقدام به خودسوزی کردند و دلیل مرگ اعضاً نافرمان که در زیر شکنجه کشته شده بودند نیز خودکشی اعلام گردیده بود.

### تکذیب تمایلات فرقه‌ای

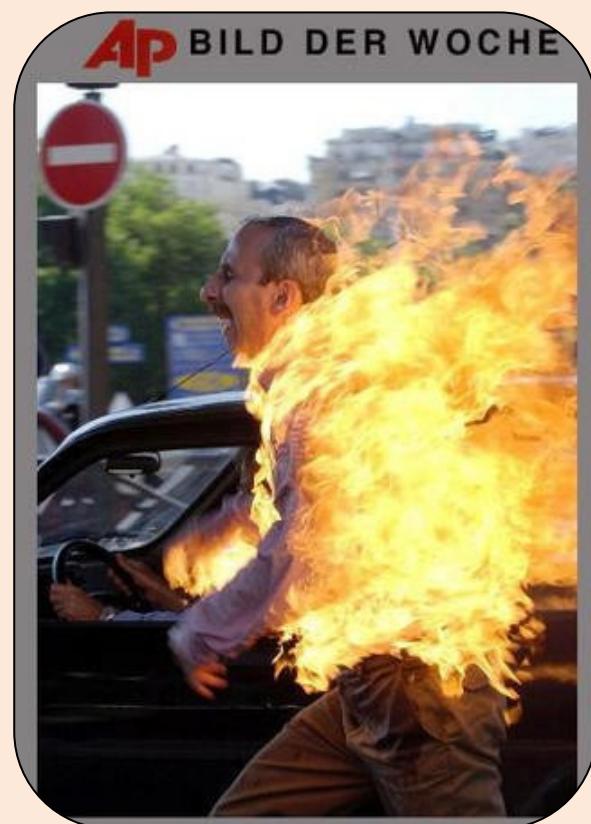
سازمان مجاهدین خلق و توجیه‌گران آن این که سازمان یک فرقه باشد را رد می‌کنند، در عوض آنان مدعی هستند که این "یک سازمان عمیقاً دموکراتیک است که تمامی اصول هدایتی آن در رفاندوم و بحث تا رسیدن به اجماع کامل تصمیم‌گیری می‌شود". سازمان مجاهدین خلق به انجام برخی عملکردها اعتراف می‌کند - ولی آنان را به عنوان ضرورت‌های عملیات نظامی مؤثر توجیه می‌کند و مدعی است که این اعمال به صورت داوطلبانه از جانب اعضاء پذیرفته شده‌اند. به هر حال، سازمان مجاهدین خلق بسیاری از عملکردهای دیگر خود که از جانب اعضاً سابق مطرح گردیده‌اند، از قبیل روش‌های القای فکری شدید مانند "بازسازی فکری" (که در عامه به مغزشویی مشهور است) و محدود کردن گرینه‌های خروج، را تکذیب می‌کند.

همانند تمامی انتقاداتی که متوجه گروه است، سازمان مجاهدین خلق تبلیغات جمهوری اسلامی ایران را دلیل معرفیش به عنوان یک فرقه می‌داند. قطعاً، جمهوری اسلامی ایران خواهان تخریب وجهه‌ی سازمان مجاهدین خلق است و این شامل تبلیغ روی خصوصیات فرقه‌ای سازمان نیز می‌شود. منطقی است که پذیرفته شود که برخی اتهامات جمهوری اسلامی دقیق نباشند. ولی این واقعیت که جمهوری اسلامی خواهان تخریب وجهه‌ی سازمان مجاهدین خلق است به این معنی نیست که تمامی انتقادات مطرح شده خودبه‌خود غیر قابل اتکا باشند.

کارزار جمهوری اسلامی ایران طبعاً جهت تضعیف حمایت از سازمان در ایران صورت می‌گیرد. اگرچه در حال حاضر امکان یک نظرسنجی علمی از ایرانیان جهت دریافت نظرشان در خصوص سازمان مجاهدین خلق وجود ندارد - و در غیاب ارتباطات دیپلماتیک یا فرهنگی، اطلاعات به دست آمده در خصوص نظرات ایرانیان فوق العاده محدود است - شواهد غیر قابل اتکا بیانگر این است که خصوصیات فرقه‌ای سازمان مجاهدین خلق محبوبیت این سازمان را از سال ۱۹۸۱ کاهش داده است. یک خبرنگار آمریکایی گزارش می‌کند که ایرانیانی که وی با آنان مصاحبه کرده است سازمان مجاهدین خلق را مانند خمر سرخ و فرقه‌ی داویدیان در ویکو در تگزاس می‌دانند، که این مقایسه‌ها همچنین از جانب مقامات فعلی و سابق آمریکا نیز صورت گرفته است. البته، همانطور که قبل‌اشاره رفت، تصمیم سازمان مجاهدین خلق جهت اتحاد با صدام علیه جمهوری اسلامی و کشتن مدافعان ایرانی در جریان جنگ وحشت‌تاک ایران و عراق به میزان زیادی حمایت سازمان در ایران را تخریب کرده است. اگرچه سازمان مجاهدین خلق مکرراً مدعی شده است که بانفوذترین گروه پوزیسیون در کشور است، اما در واقعیت به نظر می‌رسد که این گروه معارض که زمانی نقش بر جسته‌ای داشته است حالا تنها می‌تواند مدعی باشد که خیلی سازمان یافته و دارای امکانات مالی بسیار (اگرچه از طرق غیر قانونی) است. در واقع، بسیاری از ایرانیان به مسئله اینطور می‌نگرند که، از زمانی که سازمان مجاهدین خلق به عراق نقل مکان نمود، این گروه تنها طرف ایرانی است که محبوبیت کمتری از خود نظام جمهوری اسلامی دارد.



دیوید کوروش رهبر فرقه‌ی داودیه



خود سوزی اعضای سازمان مجاهدین در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ در فرانسه

# مجاب سازی کادر بندی شده

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

ما با خودسوزی‌ها "مقامات قضایی فرانسه" را وادار به عقب نشینی کردیم.

(بیام‌های تصویری از اورسوزراواز فرانسه)

سال‌ها قبل، من و یکی از همکارانم با یک زوج جوان به درخواست و کلای حقوقی‌شان مصاحبه کردیم. زوج، که زمانی شهروندانی خوب و پدر و مادری دوست داشتند بودند، متهم شده بودند که با کتک زدن پسرشان موجب مرگ او گردیده‌اند. زمانی که آنها عضو یک فرقه در ویرجینیا غربی که یک زن رهبر آن بود، بودند، پسر بیست و سه ماهه‌شان ظاهراً حین بازی با نوه‌ی رهبر، او را زده یا هول داده بود. به پدر و مادر دستور داده شد که فرزند را وادار به عذرخواهی نمایند؛ در غیر این صورت، بر طبق گفته‌ی رهبر خشمگین هیچکس به بهشت نخواهد رفت. پسر توسط پدرش با یک چوب، در حالی که مادرش هم در اتاق حاضر بود به مدت بیش از دو و نیم ساعت کتک زده شده بود. نشیمنگاه و پاهای پسر کبود و غرق در خون بود و نهایتاً بچه جان داد. در دادگاه، من تشریح کردم که چگونه رهبر به تدریج کنترل اعضای گروه را به دست گرفته و چگونه کتک زدن پسر نتیجه‌ی تعالیم آن زن و اعمال کنترلش بر والدین بوده است.

در یک مورد دیگر، رون لوف، یک افسر نامه‌بر جزء در نیروی دریایی، با شنیدن یک سری تعاریف نسبت به روابط و عملکرد عالیش توسط یک رهبر فرقه متلاعده شده بود تا دستورات آن رهبر را اطاعت کند. این دستورات شامل کمک به آن رهبر برای کشتن یک خانواده پنج نفره در اوهايو، شامل سه دختر جوان و سپس قرار دادن اجساد در لای آهک‌ها در یک ابزار و آنگاه عزیمت همراه با رهبر و ده‌ها نفر از پیروانش در یک پیاده‌روی طولانی در صحراء می‌شد. رون لوف در دادگاه به اتهام قتل عمد و آدم ربایی به ۱۷۰ سال زندان محکوم شد. رهبر فرقه، جفری لوندگرن به اعدام با صندلی الکتریکی در ایالت اوهايو محکوم گردید. هر دو کیس در زمان نوشتن این کتاب در مرحله فرجام‌خواهی قرار داشتند.

مردم مکرراً از من می‌پرسند که چگونه یک رهبر فرقه قادر است پیروان خود را مجبور به انجام کارهایی نظیر دادن زن خود به یک رهبر کودک آزار، ترک دانشکده پزشکی برای پیروی از یک کاهن فنون رزمی، دادن چندین میلیون دلار به یک منجی خوداتتصابی که کلاه‌گیس به سر گذاشته و زنان مورد علاقه‌ی خود را به لباس ایزابل در می‌آورد، یا عمل به قانون ممنوعیت رفتار جنسی در حالی که از یک کاهن وقیح و بی‌بند و بار پیروی می‌کند می‌نماید. به دلیل تناقض عظیم بین رفتارهای فردی قبل از به عضویت در فرقه و عملکردی که در درون فرقه از فرد بروز می‌کند، خانواده، دوستان و مردم متعجب می‌مانند که چگونه چنین تغییری در برخورد و رفتار یک فرد ممکن است به وجود آورده شود.

این که چگونه رهبران فرقه‌ها و سایر کنترل کنندگان زرنگ می‌توانند مردم را به انجام خواسته‌هایشان و ادار نمایند به نظر خیلی از مردم پوشیده و مرموز به نظر می‌رسد، ولی من ابداً هیچ چیز غامضی در آن نمی‌یابم. اینها تنها کلمات و فشارهای گروهی است، که در فرمهای مختلف کادریندی شده‌اند. سوءاستفاده‌چی‌های مدرن از روش‌هایی برای مجاب کردن استفاده می‌کنند که از زمان غارنشینان هم معمول بوده است؛ ولی هنرمندان ماهر شیادی امروزه به روش‌هایی دست یافته‌اند که این تکنیک‌ها را در یک کادر معین با هم طوری ترکیب می‌کنند که به شکل ویژه‌ای موفق عمل می‌نمایند. در نتیجه، بازسازی فکری، به عنوان یک فرم از نفوذ و مجابسازی، در منتهی‌الیه طیفی قرار می‌گیرد که شامل تعلیم و تربیت، به صورتی که در تبلیغات و آگهی‌ها و آموزش‌ها نوعاً می‌بینیم، نیز می‌شود.

نظریه‌ی اشتباهی وجود دارد که گویا بازسازی فکری صرفاً در محلهای محصور و زندان و تحت فشار و تهدید به شکنجه‌ی فیزیکی یا مرگ صورت می‌گیرد. ولی مهم‌است به‌خاطر داشته باشیم که برنامه‌ی مغزشویی مربوط به سالهای دهه‌ی چهل و پنجاه میلادی نه تنها بر زندانیان جنگی نظامی یا شخصی، بلکه همچنین بر عموم مردم عادی اعمال می‌شد. در تمامی تحقیقات ما، من و سایرینی که این برنامه‌ها را مطالعه کردیم بارها و بارها تأکید کردیم که زندانی کردن و خشونت نه تنها ضروری نیست بلکه متقابلاً، وقتی اعمال نفوذ برای تغییر رفتار و برخورد افراد به کار گرفته می‌شود به عکس خودش تبدیل می‌گردد. اگر یک نفر واقعاً می‌خواهد دیگری را تحت تأثیر قرار دهد، برنامه‌های متعدد همانگ شده با زبان خوش خیلی کم هزینه‌تر، بدون نمود بالا و بسیار مؤثرتر خواهد بود. این ضرب المثل قدیمی که «عسل، بیشتر از سرکه مگس جمع می‌کند» واقعیت امروزه را در این خصوص بیان می‌کند.



خودسوزی اعضای فرقه مجاهدین به دستور مسعود رجوی سرکرده فرقه

# تهاجم به خویشتن

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

در دفاع از "قرارگاه اشرف"، "خودسوزی" کمترین بهایی است که باید برای آن پرداخت.

(پیام‌های تصویری از اورسوزراواز فرانسه)

به‌هرحال، باید یک تفاوت مهم بین صور بازسازی فکری اعمال شده در دهه‌های چهل و پنجاه میلادی با صوری که در تعدادی از گروه‌های معاصر عمل می‌شود قائل شد، که شامل فرقه‌ها، گروه‌های بزرگ، برنامه‌های تعلیم و اطلاع‌رسانی و سایر گروه‌های مربوطه می‌شود. این کوشش‌های دوران اخیر بر روی تکنیک‌های اعمال نفوذ قدیمی بنا شده تا برنامه‌های شگفت‌انگیز و موفق مجاب‌سازی و تغییر دادن را کامل نماید. آنچه جدید و ظالمانه است آن است که این برنامه‌ها به وسیله‌ی تهاجم به وجود ضروری حس خویشتن هر فرد، بر خلاف برنامه‌های مغزشویی اولیه که ابتدا اعتقادات سیاسی فرد را به چالش می‌کشید، تغییر رفتاری را به وجود می‌آورند.

برنامه‌های امروزه جهت برهم زدن تعادل حس خویشتن یک فرد به وسیله‌ی تخطیه کردن وجود مبنایی، آگاهی از حقایق، اعتقادات و جهان‌بینی، کنترل هیجانات و مکانیزم دفاعی خود آن فرد طراحی شده‌اند. تکنیک اصلی که باعث می‌شود برنامه‌های جدیدتر عمل نمایند تهاجم به مرکز تعادل فرد، یا وجه خویشتن وی و تهاجم بر ظرفیت یک فرد برای ارزیابی از خودش است. فراتر از این، تهاجم مربوطه تحت رفتارها و شرایط متعددی اعمال می‌شود و به ندرت شامل توسل به زور یا تحمیل مستقیم فیزیکی می‌گردد. در عوض، این یک روند روانی قدرتمند و ظریف برای نامتعادل کردن فرد و ایجاد وابستگی در وی است. خوشبختانه، این برنامه‌ها افراد را به طور دائم تغییر نمی‌دهند. همین‌طور صدرصد هم مؤثر نیستند. فرقه‌ها تماماً شبیه به هم نمی‌باشند، برنامه‌های بازسازی فکری نیز تماماً شبیه به هم نیستند و همه‌ی کسانی که تحت پرسوه‌های نفوذ شدید مخصوص قرار بگیرند الزاماً به آن گردن نهاده و سمپات گروه نمی‌شوند. برخی فرقه‌ها سعی می‌کنند با بحث به این صورت که: «ببینید در عمل، نه هر کسی که به او رجوع شده جذب شده و نه هر کسی که جذب شده مانده است، بنابراین ما نمی‌توانسته‌ایم از تکنیک‌های شستشوی مغزی استفاده کرده باشیم» از خود دفاع نمایند. به‌هرحال برخی جذب شده و برخی نیز گردن می‌نهند، به علاوه این که هرچه پرسوه‌های نفوذ استفاده شده بهتر برنامه‌ریزی شده باشد افراد بیشتری تسلیم می‌گردند.

بنابراین آنچه که نگران کننده است، گروه‌های مشخص و برنامه‌های تعلیماتی است که در نیم قرن گذشته سر برآورده‌اند و ارائه کننده کوشش‌های اعمال نفوذی که به خوبی برنامه ریزی شده و به طور دقیق هماهنگ گردیده‌اند، هستند، که به‌طور گسترده در عضوگیری و تغییر افراد تحت شرایط مشخص برای اهداف مشخص فعال می‌باشند.

علاقه‌ی من به این معطوف بوده است که چگونه این پروسه‌ها در تکنیک‌های روانشناختی و اجتماعی عمل می‌کنند که چنین تغییراتی در رفتار و برخورد افراد به وجود می‌آورند. من نسبت به این که محتوای یک گروه حول مذهب، روانشناسی، خودارتقایی، سیاست، سبک زندگی، یا بشقاب‌پنده یا هرچیز دیگر باشد کمتر علاقه دارم. من بیشتر به موضوع استفاده‌ی گستردگی از روش‌های مغزشویی توسط کلاهبرداران، شیادان، مجرمان روانی و افراد دارای جنون خودپرسی در اشکال مختلف آن علاقمند می‌باشم.



خودسوزی اعضای فرقه به دستور مسعود رجوی سرکرده فرقه مجاهدین

# بازسازی فکری چگونه عمل می‌کند؟

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

صحبت و درد دل کردن با دوست و رفیق قدیمی در تشکیلات "ممنوع" است. و آن "محفل" زدن است و محفل مانند شعبه‌ی سپاه پاسداران در تشکیلات است. (نشسته‌های قرارگاه باقرزاده)

تجربه‌ی مغزشویی مثل تجربه‌ی تب یا درد نیست؛ این پدیده یک انطباق اجتماعی غیر قابل رؤیت است. وقتی شما سوژه این موضوع می‌شوید، شما از حدت و شدت پرسه‌های نفوذ که در جریان است آگاه نیستید و خصوصاً شما از تغییراتی که در درون شما شکل می‌گیرند مطلع نخواهید بود.

کاردینال میندسزنتی در خاطراتش می‌نویسد، «بدون آگاهی از اتفاقاتی که روی من افتادند، من یک فرد متفاوتی شده بودم.» و زمانی که از پاتی هرس است در خصوص مغزشویی شدن سوال شده بود او گفت: «به هر حال، عجیب‌ترین بخش تمامی این‌ها، همانطور که ارش SLA بعداً مرا مطلع نمود، این بود که آنها خودشان از این که من چقدر سر به راه و قابل اعتماد شده بودم متوجه شده بودند... همچنین به سادگی واقعیت دارد و باید اعتراف کنم که بعداً فکر فرار از دست آنها هرگز به ذهنم خطور نکرد. من متقادع شده بودم که هیچ امکانی برای فرار وجود ندارد... تصور می‌کنم می‌توانستم از آپارتمان بیرون رفته و از همه‌ی آن قضایا خارج شوم، ولی من این کار را نکردم. خیلی ساده چنین چیزی به ذهنم خطور نکرد.»

یک برنامه‌ی بازسازی فکری، یک مقوله‌ی یک مرتبه‌ای نیست بلکه یک روند تدریجی شکستن فرد و تغییر اوست. درست می‌تواند مثل وزن اضافه کردن باشد، چند اونس، نیم پوند، یک پوند در هر نوبت وزن اضافه می‌شود. بعد از مدت کمی، بدون حتی احساس تغییرات اولیه، ما با فیزیک بدنه جدیدی روبرو هستیم. بنابراین، در مورد مغزشویی هم چنین روندی صادق است. یک پیچاندن در اینجا، یک تاباندن در آنجا و بعد موضوع اتفاق افتاده است: یک رفتار روانی جدید، یک دیدگاه روحی نو. این سوءاستفاده‌های سیستماتیک از اعمال نفوذ اجتماعی و روانشناختی تحت شرایط خاص، «برنامه‌ها» خوانده می‌شوند زیرا وسایلی که توسط آنها تغییرات صورت می‌پذیرند برنامه‌ریزی و هماهنگ شده و تغییرات باعث یادگیری و انطباق با یک مجموعه‌ی مشخص از برخوردها، معمولاً همراه با یک مجموعه‌ی مشخص از رفتارها، که نتیجه و تأثیر آن بازسازی فکری است، می‌شوند.

بنابراین، بازسازی فکری یک کوشش نگران‌کننده برای تغییر نحوه نگرش فرد به جهان است، که رفتار او را عوض می‌کند. این پدیده از سایر اشکال آموزش‌های اجتماعی تفکیک شده است. نقطه‌ی افتراق در شرایطی است که تحت آن، این روند به پیش برده می‌شود و همچنین روش‌های سوءاستفاده‌ی محیطی و درون شخصیتی است که رفتارهای مشخص را سرکوب می‌نماید و رفتارهای دیگری را بیدار کرده و تعلیم می‌دهد و این البته صرفاً شامل یک برنامه نمی‌شود، راهها و متدهای بسیاری برای رسیدن به این مقصد وجود دارند.

تакتیک‌های روند بازسازی فکری به صور زیر برنامه‌ریزی می‌شوند:

- نامتعادل کردن حس خویشتن فرد
- وادار کردن شدید فرد به بازخوانی تاریخ زندگیش و به‌طور ریشه‌ای عوض کردن جهان بینیش و قبول صور جدید واقعیت و انگیزه‌هایش
- به وجود آوردن وابستگی به سازمان در فرد و متعاقباً تبدیل فرد به مأمور صفواف اول جبهه‌ی پیشروی سازمان



خودسوزی اعضای فرقه به دستور مسعود رجوی سرکرده فرقه مجاهدین

در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ در کشورهای اروپایی

## مسعود بنی صدر مسئول بلندمرتبه‌ی جداسده از فرقه‌ی مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۹۸۵ به یک فرقه‌ی مخرب تبدیل شد، من معتقدم تمامی گروه‌های خشونت‌طلب و تروریست برای بقای خود راهی به‌غیر از تبدیل شدن به یک فرقه‌ی مخرب ندارند. وقتی در سال ۱۹۸۱ استراتژی و متعاقباً تمامی تاکتیک‌های فرقه‌ی مجاهدین خلق به تروریسم کور تغییر کرد؛ این سازمان برای بقا چاره‌ای جز این که به تدریج به یک فرقه بدل گردد، نداشت.

خوشبختانه امروزه بسیاری از سازمان‌های مستقل، متخصصان و حتی دولت‌ها قبول دارند که سازمان مجاهدین خلق تمامی خصوصیات یک فرقه‌ی مخرب را دارا می‌باشد؛ برای مثال می‌توانید به گزارش RAND مراجعه نمایید. اعتقاد دارم که تمامی فرقه‌ها برای جذب نیرو و همچنین مانیپوله کردن ذهن اعضا نیاز به یک دکترین یا یک ایدئولوژی دارند، ولی در واقعیت آنها تنها دو اصل بیشتر ندارند که پیروان فرقه می‌باشند به آنها وفادار باشند و حتی برای آن بمیرند و کشته شوند.

### ۱- بقای فرقه به هر قیمت

### ۲- اطاعت محسن و وفاداری نسبت به رهبر فرقه

فرقه‌ها برای وادار نمودن اعضای خود به پذیرش این دو اصل در درون خود از متدهای مختلف مانیپولاسیون ذهن استفاده می‌کنند و در بیرون از خود فریب دادن دیگران را به عنوان بخشی از دکترین خود تئوریزه می‌نمایند (به شکلی که، من اعتقاد دارم تمامی فرقه‌های مخرب، به لحاظ ایدئولوژیک منافق هستند)؛ به عبارت ساده‌تر آنان علناً و اصالاً اعتقاد دارند که "هدف وسیله را توجیه می‌کند". یا به عبارت دیگر به شکل بوقلمون، می‌توانند ظرف چند ساعت یا حتی چند دقیقه بسته به شرایط یا منافع فوری یا درازمدشان رنگ عوض کنند. بعد از انقلاب ایران، در اواخر دهه‌ی ۷۰ و اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی، سازمان مجاهدین خلق از یک سازمان چریکی (یا تروریستی، بسته به تعریفی که افراد مختلف ارائه می‌دهند) به یک گروه سیاسی تبدیل گشت که هزاران جوان ایرانی را جذب نمود. ولی بعد از بازگشت مجدداً به تروریسم، با نادیده‌گرفتن و نقض نمودن اخلاقیات، اعتقادات و اصول مردم، خصوصاً همکاری با رئیس جمهور وقت عراق صدام حسین بعد از تجاوز عراق به خاک ایران، تمامی حمایت خود در داخل ایران را از دست داد و در حقیقت در انتظار عمومی به عنوان خائن به مصالح ملی شناخته شد.

اگر چه مجاهدین خلق حدود ۳۴۰۰ عضو در عراق دارند و شاید چند صد نفری هم عضو و هوادار در اروپا و آمریکا داشته باشند، ولی می‌توانید مطمئن باشید که در مقایسه با هر گروه ایرانی دیگر (چه موافق و چه مخالف دولت ایران و چه در داخل و چه در خارج از ایران) بهشدت مورد تنفر ایرانیان هستند و به همین علت است که گروه اوپوزیسیون دیگری (چه در داخل و چه در خارج از ایران) حاضر به همکاری با آنان نیست. متوسط سن اعضای سازمان مجاهدین خلق حدود ۴۵ سال است و از آنجا که در سال ۲۰۰۳ توسط آمریکائی‌ها خلع سلاح شدند، می‌توانم بگویم که اکثریت اعضاشان بسیار مسن و فاقد آموزش برای هرگونه فعالیت نظامی واقعی و مؤثر هستند.

با این وجود، این بدان معنی نیست که آنان این ظرفیت را ندارند که مجدداً به یک گروه ترویستی تبدیل گردند، یا هرگز نمی‌توانند چند هدف ساده از جمله دانشمندان ایرانی را مورد سوءقصد قرار دهند.

اولاً؛ سازمان مجاهدین خلق یک فرقه‌ی مخرب است و از ابزارهای فرقه‌ای استفاده می‌کند؛ آنان همیشه به دنبال منافع خاص خودشان هستند. ممکن است اینها در یک یا چند مقطع قابل استفاده باشند، ولی در کل از آنجا که به هیچ قاعده، اخلاق، اصل، یا قراردادی پاییند نیستند (به غیر از دو ارزش اصلی تمامی فرقه‌های مخرب که در بالا ذکر شد)، همانند القاعده، غیر قابل اعتماد می‌باشند. لذا به لحاظ استراتژیک اعتقاد دارم که به نفع هیچکس یا هیچ کشوری نیست که، نه تنها به مجاهدین خلق، بلکه به هیچ فرقه‌ی مخرب دیگری، اعتماد کند و لازم است توجه شود که همکاری با آنان ممکن است بزودی به کابوس خودشان، همانند همکاری ایالات متحده با القاعده در افغانستان در دوره‌ی اشغال شوروی سابق، بدل گشته و فاجعه‌ی ۱۱ سپتامبر دیگری را به وجود آورد.

# شش شرط سینگر

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

بعد از تسخیر تهران مجاز هستید تا هر کاری دلтан می‌خواهد انجام بدهید. بعد از ۴۸

ساعت من می‌آیم و فرمان عفو می‌دهم. خطاب مسعود رجوی در آغاز عملیات فروغ جاویدان (مرصاد)

شرایط زیر فضای لازم برای به‌اجرا در آوردن پروسه‌های بازسازی فکری را به وجود می‌آورند. به‌میزانی که این شرایط وجود داشته باشند سطح محدودیتهای تحمیل شده به وسیله‌ی فرقه و تأثیرات کلی برنامه‌ی مربوطه افزایش می‌یابد.

۱- فرد را نسبت به این که یک برنامه‌ی کار برای کنترل و ایجاد تغییرات در وی وجود دارد در ناگاهی کامل نگاه می‌دارد؛

۲- محیط زمانی و فیزیکی را کنترل می‌نماید. (ارتباطات، اطلاعات)؛

۳- یک حس ناتوانی، ترس و وابستگی به وجود می‌آورد؛

۴- رفتارها و برخوردهای سابق را سرکوب می‌کند؛

۵- رفتارها و برخوردهای جدید ایجاد می‌نماید.

۶- یک سیستم منطق بسته را به وجود می‌آورد.

حقه به کار گرفته شده این است که برنامه‌ی بازسازی فکری به صورت یک گام در هر نوبت به پیش برده می‌شود به‌طوری که فرد متوجه نشود که او در حال تغییر کردن است. من نحوی کار کرد هر گام در هر نوبت را بیشتر توضیح خواهم داد.

۱- ناگاه نگاه داشتن فرد نسبت به آنچه در جریان است و نسبت به نحوه تغییر یافتن خودش که به صورت یک گام در هر نوبت به پیش می‌رود. فرض بگیرید شما همان فردی هستید که تحت نفوذ قرار گرفته است. شما خود را در محیطی می‌یابید که در آن مجبور به قبول یک سری مراحل شده‌اید، که هر کدام آن قدر جزئی هستند که متوجه تغییرات خودتان نشده و در پروسه کار نسبت به اهداف برنامه تا زمانی که دیگر سخنرانی دعوت شده بود. وقتی به آنچا رسید، او متوجه شد که کفشهای زیادی در کنار دیوار جفت شده‌اند و افراد با جورابهایشان (بدون کفش) نشسته‌اند.

یک زن سرش را به علامت اشاره به کفش‌های او تکان داد، بنابراین او نیز کفش‌هایش را درآورد و مثل بقیه در کنار دیوار جفت کرد. همه با صدای آرام صحبت می‌کردند، بنابراین او نیز صدایش را پائین آورد. برنامه آن روز عصر با انجام مراسم تشریفات عبادی، مدیتاسیون (تعمق روحی) و یک سخنرانی توسط یک رهبر فرقه ادامه یافت. همه چیز به آرامی پیش رفت و نهایتاً به سخنرانی آن مرد ختم شد. در حالی که بقیه در سکوت، نگاه کرده و گوش می‌دادند، مرد جوان نیز مطیعانه نشست و در سکوت گوش داد، اگر چه مایل بود سؤالاتی پرسید. او در قبال آنچه که گروه انجام می‌داد همنگ جماعت شد. به هر حال در این مورد در پایان برنامه‌ی آن روز عصر وقتی از او خواسته شد که به یک سخنرانی دیگر بیاید، او گفت: «مشتکرم، ولی نمی‌توانم» که بلاfaciale دو مرد به سرعت او را از درب عقب به بیرون راهنمایی کردند به طوری که دیگران عدم رضایت او را نشنوند.

۲- کنترل محیط اجتماعی و یا فیزیکی فرد؛ خصوصاً کنترل وقت فرد. فرقه‌ها نیازی به منتقل کردن شما به کمون، مزرعه، مقر فرماندهی، یا آشرام (معبد) و زندگی در محیط فرقه به صورت بیست و چهار ساعته به منظور داشتن کنترل بر روی شما ندارند. آنها می‌توانند شما را به همان اندازه کنترل کنند. مثلاً شما را به صورت نرمال روزانه بر سر کار می‌فرستند ولی رهنمود می‌دهند که در زمانهایی که کار نمی‌کنید، مثلاً وقت ناهار، باید به طوری که ذهنتان مشغول باشد مفاهیمی را مدام تکرار کنید و یا برخی دیگر از فعالیت‌های فرقه را انجام دهید. البته بعد از کار، شما باید تمام وقت خود را با سازمان صرف نمایید.

۳- ایجاد حس ناتوانی به طور سیستماتیک در فرد. فرقه‌ها این حس ناتوانی را به وسیله خلع سلاح کردن شما از سیستم دفاعیتان و گرفتن قدرت عمل مستقلتان به وجود می‌آورند. دوستان و شبکه‌ی رفاقت و محبت قبلی شما گرفته می‌شود. شما، یک عضو یا یک هادار، از محیط عادی خود ایزوله می‌شوید و بعضاً به نقاط دورافتاده‌ای منتقل می‌گردید. راه دیگری که فرقه‌ها حس ناتوانی را ایجاد می‌کنند از طریق خارج کردن فرد از شغل اصلی و جدا کردن او از منابع درآمدش است. برای رسیدن به این منظور است که بسیاری سازمان‌های فرقه‌ای اعضاشان از مدرسه فرار کرده، از شغلشان استغفا داده یا کسبشان را رها کرده و تمامی دارایی، ارثیه و سایر منابع مادی خود را به سازمان تحويل می‌دهند. این یکی از گام‌هایی است که حس وابستگی به سازمان و حس مستمر ناتوانی فردی را به وجود می‌آورد.

۴- به کارگیری سیستم پاداش، تنبیه و تجربه به ترتیبی که جلوی رفتار منعکس‌کننده هویت اجتماعی قبلی فرد گرفته شود. ابراز عقاید، ارزش‌ها، فعالیتها و خصوصیات فردی شما که مربوط به قبل از ارتباطتان با گروه می‌شود، سرکوب می‌گردد و شما وادار به اتخاذ یک هویت اجتماعی موردن دلخواه رهبر می‌شوید. اعتقادات کهنه و ترکیب رفتاری گذشته نیز غیر مناسب تلقی می‌گردد، البته اگر شیطانی نامیده نشود. شما به سرعت یاد می‌گیرید که رهبر از شما می‌خواهد تا ایده‌ها و ترکیب‌بندی‌های قدیمی از میان برداشته شوند، بنابراین شما خودتان آنها را سرکوب می‌کنید. برای مثال، در گروه‌های به‌خصوصی، نمود بیرونی تمایلات جنسی با مخالفت و برخورد شدید مسؤولان و افراد هم‌عرض (در یک رده‌ی تشكیلاتی) روبرو می‌شود، که بر فرض با توصیه به گرفتن یک دوش آب سرد همراه است. یک فرد می‌تواند برای اجتناب از سرزنش و توبیخ عمومی دیگر در این خصوص به موضوع تمایلات جنسی یا علاقه و توجه به فرد دیگر تحت هیچ شرایطی اشاره‌ای نکند.

آن وقت خلاء باقیمانده در این رابطه با نحوه فکر و عمل گروه پر می‌شود.

۵- به کارگیری سیستم پاداش، تنبیه و تجربه به منظور ارتقای یادگیری ایدئولوژیک یا جذب نظام اعتقادی و کسب رفتارهای مورد تأیید گروه. زمانی که در محیطی غوطه‌ور شدید و کاملاً به پاداش داده شده توسط کسانی که آن را کنترل می‌کنند وابسته گردید، با انبوی از خواسته‌ها شامل یادگیری موارد متعددی از اطلاعات و عادات جدید برخورد می‌کنید. شما برای بروز برخورد مناسب با اجرارات اجتماعی و بعض‌اً مادی اعمال شده تشویق می‌شوید؛ اگر در این خصوص کند عمل کنید یا انطباق نشان ندهید با بی‌مهری، تحریم، یا تنبیه که شامل از دست دادن احترامات دیگران، امتیازات، موقعیت و ایجاد نگرانی و گناه درونی است مواجه می‌شوید. در گروه‌های معینی، تنبیه فیزیکی و بدنی هم مقرر می‌گردد.

۶- بنا نهادن یک سیستم منطق بسته و یک ساختار خودکامه که هیچ واکنشی را برنمی‌تابد و هرگونه تغییرات را مگر با تأیید رهبری یا یک دستور اجرایی رد می‌نماید. اگر شما انتقاد کرده یا شکایت نمایید، رهبر یا سایرین شما را متهم می‌کنند که بریده‌اید و هرگز سازمان را مسؤول نمی‌دانند. در این سیستم منطق بسته، شما مجاز نیستید که یک اصل یا قاعده را مورد سؤال یا تردید قرار دهید یا به فاکتهایی در خصوص برخی تناقضات موجود در سیستم اعتقادی، یا تناقضاتی در آنچه به شما گفته شده است، اشاره نمایید.

برای مثال، یک عضو فرقه به مأفوّق بلافصلش به‌طور خصوصی شکایت کرد که او تردید دارد که بتواند در صورتی که از طرف فرقه دستور داده شود تا پدرش را بکشد، حتی اگر این عمل تنها نشانه سرسپردگی کامل نسبت به فرقه باشد، این کار را انجام دهد. در جواب به او گفته شد که او به تعالیم بیشتری برای فائق آمدن بر این ضعف آشکارش نیاز دارد چرا که تا به حال می‌بایست خیلی متعهدتر از این نسبت به گروه شده باشد.

در نمونه‌ی دیگر، یک زن به سرتیم جمع‌آوری کمک مالی خود اعتراض کرد که چرا به دروغ به مردم گفته می‌شود که اعضای فرقه پول‌ها را برای کمک به یک خانه مخصوص نگهداری کودکان جمع می‌کنند در حالی که آنها می‌دانند پول به مرکز فرماندهی رهبر می‌رود. در مقابل به او گفته شد، «این دلیلی بر گمراهی ذهنی توست. تو فقط آنچه را که حقاً به رهبر ما تعلق دارد جمع می‌کنی، همین!»

زن دیگری که می‌خواست برای دیدن مادربرگش به خانه برود، درخواستش رد شد. به او گفته شد: «ما تو را در اینجا قوی می‌کنیم. این درخواست، نشانه‌ای از خودخواهی توست. ما خانواده‌ی جدید تو هستیم و حق همین است که به تو اجازه ندهیم بروی.»

# هشت تم لیفتون

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

بیان و اقرار افکار لحظه‌ای و شخصی که بار جنسیتی دارد. بالاترین "جهاد در راه خدا" است. (نشست حوض - بغداد)

... به موازات شش شرط سینگر، هشت تم روانشناس را بر لیفتون به عنوان مرکز محیط‌های خودکامگی (توتالیستیک)، شامل برنامه‌های چین کمونیست و کره در سال ۱۳۲۸ هجری قمری و فرقه‌های امروزی شناسایی کرده است، وجود دارند. فرقه‌ها به این تم‌ها برای مقاصد ارتقای روش‌های تغییر رفتارها و برخوردهای پیروان متول می‌شوند.

**۱- کنترل محیطی:** این مقوله عبارت از کنترل کامل ارتباطات در درون گروه است. در بسیاری از گروه‌ها، قانون هر گونه «شایعه پراکنی» یا «عیب جویی ممنوع!» که افراد را از بیان تردیدهایشان یا ایراداتشان نسبت به آنچه اتفاق می‌افتد باز می‌دارد، اعمال می‌گردد.

**۲- بار دادن به کلمات:** همچنان که اعضا به فرمول بندی ایده‌هایشان با واژه‌های خاص گروه ادامه می‌دهند، این زبان در خدمت هدف محدود کردن افکار اعضا و بستن قدرت انتقادی آنان در می‌آید. ابتدا، ترجمه کردن زبان مادری به نحوی صحبت کردن گروه، اعضا را وادار می‌کند تا فوران ناگهانی انتقادات و ایده‌های مخالف را سانسور، ویراستاری و کند کنند. این کار به آنان کمک می‌کند تا محتوای منفی یا احساسات مقاوم را کوتاه نمایند. عاقبت صحبت کردن به زبان خاص گروهی به صورت طبیعت دوم در می‌آید و صحبت با بیرونی‌ها انرژی‌گیر و پر دردسر می‌شود.

برای مثال یک گروه بزرگ بین‌المللی، فرهنگ لغتی برای استفاده‌ی اعضاء درست کرده است.

**۳- طلب خلوص:** اصل گروهی «ما در برابر آنها» از سیستم اعتقادی «همه چیز یا هیچ چیز» استخراج می‌شود: حق با ماست، آنها (بیرونی‌ها، غیر عضوها) اشتباه می‌کنند، آنها شیطانی، ارشاد نشده و غیره هستند. هر ایده یا عملی خوب است یا بد است، خالص است یا شیطانی است. کسانی که عضو می‌شوند به تدریج در جوهره محیطی نقادانه و غیر واقعی فرقه، که تولیدکننده احساس گناه و شرم‌ساری است، حل شده و ذاتیشان می‌شود.

**۴- اعتراف:** از اعتراف برای هدایت اعضاء جهت بر ملا کردن رفتارها، ارتباط با دیگران، احساس‌های نامطلوب گذشته و حال، ظاهراً به منظور کاهش رنج خودشان و کسب رهایی استفاده می‌شود. به هر حال هرچه

برملا کنید بالا فاصله جهت ذوب کردن شما و وادار کردن شما به احساس نزدیکی به گروه و غریبانه شدن با غیر اعضاء استفاده می‌شود. (من بعضاً این تکنیک را پالایش و پیوست می‌نامم.) اطلاعات جمع شده در خصوص شما می‌تواند علیه شما استفاده شود تا شما را وادار کند بیشتر احساس گناه، ناتوانی، ترس و نهایتاً نیازمندی به فرقه و نیکی‌های رهبرش نماید و می‌تواند جهت وادار کردن شما به بازنویسی تاریخ شخصیتان مورد استفاده قرار گیرد به طوری که زندگی گذشته شما را تماماً مملو از رویاهی نشان داده، آن را در برابر شما که احیاناً بخواهید مجدداً به آن زندگی، خانواده و دوستان برگردید غیر منطقی جلوه دهد. هر گروه، تشریفات اعتراف‌گیری خاص خودش را دارد که ممکن است به صورت اعتراف تک به تک در برابر یک فرد مسؤول یا به صورت جلسه‌ی گروهی انجام شود. اعضا نیز بعضاً گزارشاتی از خودشان یا دیگران می‌نویسند.

**۵ - عملکرد مرموز:** عملکرد سوءاستفاده‌گرانه‌ی گروه بر روی اعضا به صورتی است که آنها تصور می‌کنند احساسات و رفتارهای جدید به طور ناگهانی در فضای جدید به وجود آمده است. رهبر اینطور القا می‌کند که این یک گروه برگزیده و منتخب با اهداف عالی است. اعضاء در مراقب بودن برای دیدن رفتارهای خاصی که از آنها خواسته می‌شود مهارت کسب می‌کنند، یاد می‌گیرند نسبت به تمامی انواع اشاراتی که به واسطه آنها مورد قضاوت قرار گرفته و رفتارشان را تغییر می‌دهند حساس باشند. رهبران فرقه‌ها به پیروانشان می‌گویند، «شما خود انتخاب کردید تا اینجا باشید. هیچ کس به شما نگفته است که به اینجا بیایید. هیچ کس بر شما تأثیرگذاری نداشته است.» در حالی که در واقع پیروان در شرایطی هستند که آنان نمی‌توانند به دلیل فشار اجتماعی و ترسشان فرقه را ترک کنند.

**۶ - اعمال تعالیم بر فرد:** در حالی که اعضاء به صورت بازنگرانه وجوه تاریخ شخصی خود را تغییر می‌دهند، به طوری که بر اساس رهنمودهای گرفته شده یا آن تاریخ را بازنویسی می‌کنند یا به سادگی فراموشش می‌کنند، به طور همزمان نیز یاد می‌گیرند تا واقعیت را از دید گروه تعبیر کرده و تجارب و احساسات خود را به صورتی که بر آنها اتفاق افتاده است نادیده بگیرند. در خیلی از گروه‌ها از ابتدای عضو شدن به شما گفته می‌شود که به یافته‌های خود توجهی نکنید، زیرا که شما تعليم یافته نیستید و به راحتی باید نظرات قوام یافته و خطوط حزبی را قبول کرده و خود را منطبق نمایید.

**۷ - علوم مقدس:** عقل رهبر به عنوان درخشش علوم او تلقی می‌شود، که بر نظرات مرکزی فلسفی، روانشناسی، یا سیاسی او لایه‌هایی از اعتبار می‌افزاید. لذا او می‌تواند اعلام نماید که فلسفه گروه باید بر تمامی نوع بشر اعمال گردد و این که هر کس که مخالف بوده یا نظرات دیگری دارد نه تنها بی مرامی و حرمت‌شکنی کرده بلکه غیر علمی هم بوده است. برای مثال بسیاری از رهبران، در سوابق خود دست می‌برند تا چنین وانمود کنند که گویا آنها با قدرت‌های بالاتر، رهبران مورد احترام تاریخی و غیره ارتباط دارند. در بسیاری موارد رهبر یک فرقه گفته است که سنت‌های بزرگان -زیگموند فروید، کارل مارکس، بودا، مارتین لوثر، یا عیسی مسیح- را دنبال می‌نماید.

**۸ - تبیین وجود:** محیط خودکامگی فرقه به روشنی نشان می‌دهد که اعضاء اجزای یک جنبش برگزیده بوده و منتخب جهان هستند. غیر اعضاء به این ترتیب بی‌ارزش و موجوداتی پائینتر می‌باشند. بسیاری از فرقه‌ها به اعضا‌یاشان می‌آموزند که «ما بهترین و تنها ترین هستیم» و یا به صورتی می‌گویند که «ما حاکمان روشنی بخش بوده و تمامی بیرونی‌ها موجودات پست‌تر هستند».

## حمید سیاهمنصوری (از عناصر جدا شدهی فرقه مجاهدین)

### دروغ و تزویر اساس و بنیاد فرقهی مجاهدین



به اختصار نگاهی کلی به فجایع و جنایات درون تشکیلات فرقهی رجوی در خلال جنگ اول و دوم خلیج فارس می‌اندازم:

مسعود رجوی و همسرش مریم رجوی رهبران خودانتصابی مجاهدین خلق جهت گریز از پاسخگویی نسبت به شکستها و بنستهای سیاسی و ایدئولوژیک مرگبار موجود که مبین انحرافات عمیق در هر دو زمینه ایدئولوژیک و

سیاسی دهه‌ی شصت بود (بطور عام و نیز ناشی از ماهیت ایدئولوژیک به مفهوم اعتقاد به‌اندیشه و ایده‌ی توسل به خشونت که تنها کلید حل هر مسئله‌ای است)، متشبّث به یک راه حل انحرافی دیگر شدند که آثار و نتایج جنایتکارانه و ضد اخلاقی آن قرن‌ها ذهن و روح بشریت را آزده‌خاطر خواهد نمود و نسل‌های آینده نیز در برابر یک چنین فاجعه و تراژدی بشری شرمسار خواهند شد.

بی‌تردید "طلاق ایدئولوژیک" تنها و آخرين وسیله‌ی فریبکارانه و سرکوبگرانه برای رسیدن به هدف بود که سرکردگان این فرقه برای ادامه‌ی حیات ننگین سیاسی خود برگزیدند و از انجام هر جنایتی در جهت پیشبرد این کشف ضد انسانی و ضد اخلاقی خود دریغ ننمودند. از ابعاد فاجعه‌آمیز این تراژدی انسانی همین بس که افراد قربانی را علیرغم تمایل و میل باطنی خود با تهدید و تحمیل و شستشوی مغزی وارد این کشف جدید می‌نمودند که بدین طریق افراد متأهل مرد باید همسران خود را طلاق داده و به عقد مسعود رجوی رهبر فرقه در می‌آورند و زنان نیز باید همسران خود را طلاق داده و خود را به عقد مسعود رجوی در می‌اورند. حتی افراد غیر متأهل نیز باید به این واقعیت ضد اخلاقی و ضد انسانی تن می‌دادند. بدین مفهوم که اگر یک مرد در آینده قصد ازدواج با یک زن را دارد و یا حتی اگر در ذهن خود به یک زنی علاقمند شده باید در ذهن خود نیز آن زن را طلاق دهد و به عقد رهبر فرقه درآورد و دردناکتر از این واقعیت این که هر فرد باید با مکانیزم‌های مختلف از جمله روش و سبکی به‌نام "عملیات جاری" تن دادن به این شرایط را یعنی پذیرفتن "طلاق ایدئولوژیک" را در حضور جمیع کثیری ثابت می‌نمود.

"طلاق ایدئولوژیک" و یا به گفته‌ی رجوی "انقلاب مریم" با اهرم‌های سرکوبی به‌نام "عملیات جاری" و "غسل هفتگی" به رذیلانه‌ترین و وحشیانه‌ترین شکل در فضای موجود توسط عناصر سرسپرده و مغزشوئی شده اعمال می‌شد.

اگر فردی این نوع روابط و مناسبات را مورد سؤال قرار می‌داد وی را شدیداً مورد بازجویی و سپس شکنجه‌ی روحی و روانی قرار می‌دادند و به‌اصطلاح، شکنجه‌گران فرد مزبور را تغییر ایدئولوژیک می‌دادند. ضمن اینکه هر از گاهی یک بند به بندهای "طلاق ایدئولوژیک" اضافه می‌شد و افراد قربانی و در بند و زندان این فرقه‌ی مخوف هر بار بر خلاف تمایل درونی خود باید "شیشه‌ی مغزی" و یا به قول شکنجه‌گران مغزشونی شده‌ی رجوی "تغییر ایدئولوژیک" داده می‌شدند و یا بنا به گفته‌ی خود رجوی «خون تازه در سرخرگهای بدنشان تزریق و جاری می‌شد». هر از چند ماهی نیز مسعود رجوی و یا مریم با برگزاری نشستهای طولانی با حضور افراد قربانی و سر سپردگان و بازجوهای خود پیشترفتها و یا موانع موجود در هر بند یا پروسه را مورد ارزیابی قرار می‌دادند و افراد معتبر و مخالف نسبت به هر بند را با بی‌رحمانه‌ترین شکل تحت بازجویی و مورد هتك حرمت و تحقیر قرار می‌دادند و یا فرد تحقیر شده باید بر خلاف تمایل باطنی خود "تغییر ایدئولوژیک" می‌نمود و یا باید سرنوشت مفقودالاثر و سربه‌نیست شدن را به جان می‌خرید.

وادر نمودن افراد جهت کسب آموزش سلاحهای جنگی گوناگون برای انجام عملیات تروریستی در داخل شهرهای ایران از روش‌های معمول سازمان بود که افراد ناراضی در اولویت قرار داشتند زیرا رجوی بدینوسیله با یک تیر دو نشان را مورد هدف قرار میداد. هم از شرّ افراد مخالف آسوده‌خاطر می‌شد و هم به اهداف تروریستی خود نایل می‌گردید.

یکی از جرائم انکارناپذیر این سارق بزرگ (مسعود رجوی)، مصادرهی هویت فردی و سپس سرقت و بهزور گرفتن مدارک شناسایی (شاخته‌هی هویت) و کارتهای اعتباری بانکی (سوءاستفاده مالی) افراد قربانی شده‌اش می‌باشد که من نیز یکی از این قربانیان هستم که در صدد تحت تعییب قانونی قرار دادن وی بر اساس قوانین بین المللی در اولین فرصت ممکن در یک کشور آزاد می‌باشم.

فرقه‌ی رجوی یک فرقه و سکت مرموز و ناشناخته می‌باشد. کلیه سکتها بر مبنای یک نگرش و الگو و متداولی عمل نموده و مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرند و فرقه‌ی مجاهدین نیز تابع همین منطق و قوانین مسلک‌گرایانه می‌باشد. بنابراین نمی‌توان این فرقه را یک پدیده‌ی نوظهور نامید با این وصف به دلیل مرموز عمل نمودن و چهره مدرن و حق به‌جانب به‌خود گرفتن، توانسته است گروههایی از افکار عمومی غرب را بفریبد و باند تروریستی این فرقه تحت پوشش کارهای خیریه و دفاع از حقوق بشر قارچ‌گونه در اروپا رشد نموده و پناهندگان ایرانی در اروپا را در جهت نیل به اهداف تروریستیش شکار نماید. تروریسم و فرقه‌گرایی مرز جغرافیایی و انسانی را به رسمیت نمی‌شناسد و در هر زمان و در هر مکان که اراده نماید، با نادیده گرفتن جان انسانهای بیگناه و بی‌دفاع و با تسلی به هر شیوه‌ی ضدانسانی، در صدد حفظ منافع فرقه‌گرایانه خود برمی‌آید.

خودسوزی‌ها و خودکشی‌های هولناک در شهرهای اروپایی و در قرارگاه اشرف نمونه‌ی بارز یک چنین واقعیت تلخی است که وجود اینها بیدار بشری را به لرده و تکاپو وامی دارد.

فرمان ایدئولوژیک خود سوزی توسط فرقه‌ی مذهبی رجوی به انسانهای بیگناه و فریب‌خورده‌ی این فرقه در شهرهای مختلف اروپا در یک زمان که منجر به مرگ دردناک و فجیع برخی گردید یک نمونه‌ی بارز عملکرد فرقه‌ایست. بنا بر این هر شهروند اروپایی حق دارد که در برابر یک چنین فجایع تراژیک از خود حساسیت نشان دهد و متأثر شود و نیز نگران آینده مبهم و شوم خود باشد.

درنتیجه سیاستمداران و روشنفکران متعهد اروپایی را مورد پرسش قرار داد که آیا باید فرقه‌ی رجوی‌ها را به جای حمایت، کنترل نمود؟

از آنجایی که رئیس فرقه دارای قدرت مطلق است بدین مفهوم که نعوذ بالله حتی برتر از قدرت مطلق خداست زیرا که اطاعت پیروان از اوامر رئیس فرقه واجب‌تر از اطاعت از اوامر خداست و یا به مفهوم دیگر در روابط و مناسبات درونی فرقه شک و تردید نسبت به عالم هستی وجود خدا قابل اغماض است ولی هر گونه شک و عدم اعتماد به رهبری فرقه گناه کیره و نابخشودنی محسوب می‌شود (عین گفته‌ی مریم رجوی)، با در نظر گرفتن یک چنین رسوم و قوانین حاکم بر یک فرقه، اکنون دیگر جایز نیست که هیچ شکی نمود که اعضای فرقه اولین قربانیان بی گناه رئیس فرقه هستند و این که رئیس فرقه محرک و مسبب اصلی کلیه جنایات مرتکب شده و مسئول اصلی هر گونه تهدیدات تروریستی بالقوه‌ی فرقه در حال حاضر و آینده می‌باشد.

عملیات مروارید -کشتار اکراد

مسئولین فرقه‌ی مجاهدین به من قول دادند که شرایط قانونی بازگشت مرا به کشور کانادا مهیا نمایند ولی علماً آنها به قول و عده‌های خود عمل ننمودند و با فریب و نیزگ و با وقت‌کشی این شرایط مبهم و بلا تکلیفی را به قدری ادامه دادند که سال ۱۹۹۱ زمان اشغال کویت سپس جنگ اول خلیج فارس فرا رسید و مرا و سایر افراد ناراضی از سازمان را با فریب و نیزگ توأم با تهدید و ادار به شرکت در عملیات موسوم به "مروارید" نمودند.

فریب و خبر دروغ آنها بدین صورت بود که به دروغ گفتن نیروهای دولت ایران به محل استقرار و پایگاههای مجاهدین حمله کرده و منطقه استقرار مجاهدین در محاصره‌ی نیروهای دشمن می‌باشد ولی طولی نکشید که به نیات و اهداف غیر انسانی آنها پی بردیم که ما را علیرغم تمایل باطنی خودمان و ادار به جنگ نابرابر با مردم کُرد عراقی در مناطق کردنشین شهرهای کفری و جلو لا نموده‌اند. ولی دیگر بسیار دیر شده بود و اعتراضات من و سایر افراد مخالف را نادیده گرفته و با زور و تهدید ما را به ادامه‌ی جنگ با کردها و ادار نمودند.

# سه مرحله‌ی شاین

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

خطاب به زنان فرقه: لباسهایتان را در آورید، اینها لباسهای شرک و جاھلیت هستند.  
این حوض شما است که بایستی در آن شیرجه بزنید و اینجا یگانه شوید تا در  
صحنه‌ی رزم مثل کوه استوار شوید.  
(نشستهای قرارگاه باقرزاده)

در این قسمت، ما مراحلی را که افراد از آنها عبور می‌کنند تا برخوردهایشان در فضای گروه تغییر کند و پروسه‌های بازسازی فکری را مورد بحث قرار می‌دهیم. این موارد توسط روانشناس ادگار شاین تحت مراحل «خارج کردن از انجاماد، ایجاد تغییرات و منجمد کردن مجدد» نامگذاری شده‌اند.

**۱- خارج کردن از انجاماد:** در این نخستین مرحله، برخوردها و انتخاب‌های گذشته‌ی شما - تمامی حس خوبیشتن و دیدگاه نسبت به نحوه گردش جهان - توسط تعالیم، مشاوره‌های شخصی، پاداش، تنبیه و سایر تبادلات درون‌گروهی نامتعادل می‌شوند. این عدم تعادل جهت تولید آنچه روانشناسان بحران هویت می‌نامند طراحی شده است. در حالی که شما به گذشته و دنیا و رفتار و ارزشهای خود نگاه می‌کنید (به این معنی که آنها از انجاماد خارج می‌شوند)، هم‌زمان آنها را با سیستم جدید بمباران می‌نمایید، که چنین برایتان جا می‌اندازد که در گذشته اشتیاه می‌کرده‌اید. این روند شما را وادار می‌کند که نسبت به این که چه چیزی درست است، چکار باید کرد و چه انتخابی باید انجام داد، دچار تردید گردد.

**۲- ایجاد تغییرات:** در طی این دومین مرحله، احساس شما در برابر راه‌حل‌های ارائه شده از طرف گروه، مسیری برای طی کردن پیدا می‌کند. شما حس می‌کنید که هیجان، عدم اطمینان و تردید نسبت به خود می‌تواند با قبول مفاد ارائه شده توسط رهبر گروه تخفیف یابد. علاوه بر این، شما ناظر بر رفتار اعضای قدیمی‌تر هستید و شروع می‌کنید از کارهای آنان تقليد کنید. بر اساس آنچه آزمایشات روانشناسی و دهها سال مشاهدات نشان می‌دهند، زمانی که فرد ابراز تعهد نسبت به یک ایده در برابر جموع می‌نماید، رفتارهای او نیز متعاقباً به‌طور معمول در جهت حمایت از تعهدات اعلام شده شکل می‌گیرد. یعنی این که، اگر شما در برابر دیگران گفتید که شما متعهد می‌شوید که دارای خلوص باشید، بنابراین شما احساس می‌کنید که تحت فشار هستید که همان راهی را که دیگران تحت نام رسیدن به خلوص تعریف می‌کنند، تعقیب نمایید.

**۳- منجمد کردن مجدد:** در این آخرین فاز، گروه در برابر رفتار مطلوب به شما پاداش اجتماعی و روانی داده و در قبال برخوردها و رفتار غیر مطلوب به وسیله‌ی انتقادات تند، عدم تأیید توسط گروه، طرد اجتماعی و از دست دادن موقعیت شما را تنبیه می‌کند. بسیاری از گروههای مدرن بازسازی فکری، جویای تولید افرادی بشاش، غیر مقاوم و پرکار هستند که از کارهای گروه شکایت نمی‌کنند و در خصوص کاهن، رهبر، یا مرشد از مسؤولین سوالی نمی‌پرسند. به میزانی که شما رفتارهای مطلوب گروه را از خودتان بروز دهید، انطباق شما از جانب رهبری به این صورت تعبیر خواهد شد که: «این نشانگر این است که شما حالا دریافته‌اید که زندگی قبل از تعلق‌تان به گروه غلط بوده و زندگی فعلی شما همان راه درستی است که باید باشد».

# فرقه‌ها به بچه‌های ما آسیب رسانده، خانواده‌های ما را از هم می‌درند

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

وجود "عواطف" نسبت به "فرزند" غیر مشروع است. (نشستهای قرارگاه باقرزاده)

از بسیاری جهات، بچه‌ها ناتوان ترین قربانیان حاکمیت خشن و خودکامه‌ای هستند که بر زندگی بسیاری از اعضای فرقه‌ها تسلط دارد. نمونه‌های زیر زشتی‌های فراوانی را روشن می‌سازند:

در سال ۱۳۶۴، ویلیام لوئیز، رهبر ۶۳ ساله‌ی خانه عبری سیاه یهودا در ایالت میشیگان، محکوم به توطئه جهت بهره‌کشی از کودکان و مسبب مرگ جان یاربو، ۱۲ ساله، بر اثر کتک زدن در یک اقدام تنبیه‌ی شد.

در سال ۱۳۶۶، بهواسطه‌ی یک اقدام قانونی مقامات دولتی، پنجاه و سه بچه از یک گروه به نام انجمن ورزشی اکلسیا گرفته شدند. این کار متعاقب مرگ دایانا لورا بروسارد هشت ساله بر اثر ضرب و جرح شدید انجام شد. بچه‌هایی که در گروه پرورش یافته بودند نمی‌توانستند بخوانند و بنویسند ولی کتاب رومی‌ها را از حفظ بودند. بچه‌های سینین سه تا هشت سال مجبور می‌شدند تا یک مسیر طولانی را بدوند و تمرینات و فعالیت‌هایی را جهت کسب پول انجام دهند. پدر دختری که کشته شده بود، که رهبر گروه نیز بود و تعدادی از پیروانش متهم به بهره‌کشی و نقض حقوق شهروندی بیش از ۲۵ کودک شدند. پدر قبل از انجام محاکمه‌اش مرد، ولی هفت نفر دیگر در برابر دادگاه فدرال محکوم به توطئه جهت نقض حقوق شهروندی شدند. قبل از آن چهار نفر از پیروان اکلسیا در خصوص مرگ دختر نوجوان متهم به قتل گردیده بودند.

در سال ۱۳۶۹، تونی آلامو رهبر موقوفات کلیسای مسیحی آلاموی مقدس، توسط افبی‌آی FBI دستگیر شد. او متهم بود به چهار مرد دستور داده است تا یک پسر ده ساله را با باتوم چوبی به میزان ۱۴۰ بار بزنند. کیس جنایی او هنوز در انتظار محاکمه است.

فرقه‌ها همچنین اعضای خود را علیه خانواده‌هایشان، با استفاده از تفکرات افراطی منطبق بر ایدئولوژیشان، بر می‌انگیزند. یک فرقه‌ی سیاسی، برای مثال، از عضوشدگان جوان با وادار کردن آنان به گفتن عمدی دروغ به والدینشان، در حالی که یک نفر از مسؤولین موقع تماس کنار آنها می‌نشست آزمایش به عمل می‌آورد. این کار هم برای جدا کردن اعضا از خانواده‌شان و هم تعلیم آنان به اطاعت از دستورات غیر منطقی فرقه صورت می‌پذیرفت. فرقه‌های روانشناسی و خودارتقایی به طور خاص به این شناخته می‌شوند که اعضای خود را وادار به بازخوانی گذشته‌ی خود با دیدی دیگر می‌کنند و خصوصاً به آنان تصویر شیطانی از والدینشان می‌دهند که اصلاً به آنان اعتماد نکنند. به همین ترتیب همانطور که اشاره کردم، فرقه‌های مذهبی اعضای خود را تعلیم می‌دهند تا بیرونی‌ها، حتی اقوام درجه‌ی یک، را مانند شیطان تلقی کرده و لذا از آنان به هر قیمت گریزان باشند.

# فرقه‌ها خشونت بار هستند

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

جدا شدن از تشکیلات به مثابهی "خیانت به خدا و مردم ایران" است و مجازاتش "مرگ" است و اگر در تشکیلات اعدام نداریم می‌خواهیم سنت امام علی را پیروی کنیم. (نشسته‌های قرارگاه اشرف)

فرقه‌ها بسیار ضایع کننده و مخرب هستند. بعضی صرفاً با اعضای خود بدرفتاری می‌نمایند؛ در حالیکه برخی دیگر خشونت خود را متوجه بیرونی‌ها می‌کنند. البته برخی هم در هر دو جهت عمل می‌نمایند. اعضای فرقه‌ها، تحت هدایت رهبرانشان، به افسران مجری قانون شلیک کرده‌اند، در معاملات مواد مخدر و فحشا درگیر شده‌اند، به حمل و نگهداری سلاح غیر مجاز مبادرت ورزیده‌اند، مدام به هتك حرمت می‌پردازند، اعضای نوجوان را تا حد مرگ کتک می‌زنند، تنبیهات مختلفی بر اعضای خود اعمال می‌نمایند و حتی اعضای بربادی خود را به قتل می‌رسانند. مثال‌های زیر تنها نمونه‌هایی از آن چیزهایی است که طی بیست و پنج سال گذشته شاهد آن بوده‌ایم.

- در سال ۱۳۴۷، خانواده چارلز مانسون با قتل‌های فجیعی که در هالیوود مرتکب شد کل کشور را به وحشت انداخت.

- در سال ۱۳۵۵، یک فرقه معتقد به تعدد زوجات، تعدادی از مخالفان خود و سپس پنج نفر که از گروه جدا شده بودند را به قتل رساند. مقامات مسؤول معتقدند که فرقه عامل بیش از بیست قتل از سال ۱۳۵۰ می‌باشد. رهبر گروه، ارویل لوبارون، که پدر پنجاه و چهار بچه بود، در سال ۱۳۵۹ در زندان مرد. او برای دستور به قتل رهبر یک گروه معتقد به تعدد زوجات دیگر محکوم شده بود. بسیاری از اعضای فرقه محکوم به ارتکاب جرایم مختلفی در دادگاه فدرال شدند.

- در سال ۱۳۶۰، اعضای یک فرقه‌ی «ایمان درمانی» در میراکل ولی در ایالت آریزونا، اقدام به بم‌گذاری در دفتر کلانتر نمودند. بعدها، وقتی پلیس سعی کرد احکام بازداشت آنان برای نقض قوانین رانندگی را به اجرا در آورد، گروه به طور ناگهانی به طرف افسران پلیس شلیک کردند و دو افسر را به شدت مجرح نمودند. دو عضو فرقه نیز بر اثر تیراندازی کشته شدند.

- در سال ۱۳۶۴، کیت هام، که به عنوان سوامی کیرتانا ناندا باکتیپادا شناخته شده و رهبر یک گروه منشعب از هاره کریشنا بود بعلوهی تعدادی از پیروانش موضوع تحقیقات پلیس فدرال برای چندین فقره قتل، معاملات مواد مخدر و سوء رفتار جنسی با کودکان قرار گرفتند. توماس درشر، دستیار هام، در سال ۱۳۶۵ به یک قتل محکوم شد و در مظان اتهام یکی دیگر قرار گرفت. اتهامات علیه هام شامل کلاهبرداری، قاچاق و توطئه‌ی قتل برای حفظ تجارت چندین میلیون دلاری بود. در سال ۱۳۷۱ او در یک محاکمه مجدد پیروز شد.

- در سال ۱۳۷۰، یاوه بن یاوه، رهبر یک گروه مستقر در میامی، محکوم به توطئه برای قتل چهارده نفر شد. او به ۱۸ سال حبس در زندان فدرال محکوم گردید.

# فرقه‌ها آزادی ما را می‌گیرند

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

«ساعات در اختیار خود» نداریم. اگر کسی بیکار باشد به مسائلی مثل "زن و زندگی" فکر می‌کند و این یعنی نفوذ دشمن در تشکیلات. (نشستهای قرارگاه باقرزاده)

... به علت تعهد کاملی که از اعضا خواسته می‌شود و به دلیل سختی درخواست‌هایی که بر آنان اعمال می‌گردد، فرقه‌ها آسیب بسیار جدی به روش دموکراتیک زندگی ما می‌زنند. آنها عمدتاً جلوی اهداف تحصیلی و شغلی را می‌گیرند، خانواده‌ها را از هم می‌گسلند، روابط شخصی را به درگیری می‌کشانند و پیروان را مجبور به تحويل دادن پس‌اندار، متعلقات و سایر دارائی‌هایشان می‌نمایند. در بسیاری از موارد، عواقب عضویت خرد کننده، دراز مدت و برخی اوقات غیر قابل جبران است. موارد زیر که مربوط به چند عضو سابق فرقه‌ها که من با آنها طی سالیان دیدار داشته‌ام می‌باشد، مدارکی از آسیب‌های دراز مدت که بوسیله فرقه‌ها ایجاد شده‌اند را به دست می‌دهند که تازه بخش ناچیزی از مشکل عظیم و جدی موجود است.

جولیا به یک فرقه‌ی کوچک مبتنی بر انجیل در سن بیست و هفت سالگی، بعد از گرفتن دکترایش پیوست. رهبر از ازدواج، بچه‌دار شدن و خدمت به بشریت صحبت می‌کرد. او می‌گفت که اولین گام برای رسیدن به دنیای صلح و پایان دادن به گرسنگی گیاه‌خوار شدن و زندگی با گروه است. اگر چه به جولیا قول یک ازدواج مبترک داده شده بود، اما رهبر، هر مردی را که نسبت به او علاقه نشان می‌داد و یا جولیا به او علاقمند بود را ترد می‌کرد. طی هفده سال بعد، جولیا می‌دید که ازدواج سایرین جور می‌شود اما رهبر مدام فقط او را نسبت به ازدواج مطمئن می‌کرد. وقتی بیش از چهل سال داشت عاقبت چهره‌ی واقعی رهبر را شناخت که از او و دیگران استفاده می‌کند و در حالی که کاملاً سرخورده و نالمید بود اقدام به خودکشی کرد. بعد از مرخص شدن از بیمارستان وی فرقه را ترک نمود. او هرگز قادر نبود که واقعاً به کسی مجدداً اعتماد کند و از نظر روحی خرد شده بود. او یک زندگی منزوی به عنوان یک کارمند شیفت شب در یک متل کوچک را می‌گذراند. کتی در دبیرستان و کالج در گروه ترویج تیم ورزشی و سرزنده و پر از نشاط بود و برنامه ریزی کرده بود که به مدرسه‌ی پرستاری برود. در طول دو سال عضویتش در یک فرقه‌ی «روانشناسی زندگی»، همه چیز در خصوص او توسط رهبر زیر علامت سؤال رفته بود، آن رهبر زن ادعا می‌کرد تنها درمان موجود برای رشد انسان را در اختیار دارد.

کتی می‌گفت: «من خودم را گم کردم. آنها به من گفتند که من باید خویشتن دروغین خود را تسليم کنم و آنها مرا بازسازی کنند. من تلاش کردم هر کاری که می‌گفتند انجام دهم، ولی احساس می‌کردم بیشتر و بیشتر تهی شده و بیشتر و بیشتر افسرده می‌شوم. دیگر من خودم نبودم.

من حتی نمی‌توانستم کمکی در آشیپزخانه انجام دهم، آنها والدینم را صدا کردند تا بیایند و مرا بیرون.» حالا کتی که سی و چند سال دارد هشت سال است که از فرقه بیرون آمده است، با کسی رفت و آمد ندارد، با والدینش زندگی می‌کند و یک شغل نیمه‌وقت دارد. نه درمان‌های پزشکی و نه روان‌درمانی کمکی به بازسازی او که زمانی سرزنه و با روحیه‌ی فردی بود نکرده است. برخی اعضای فرقه‌ها کارشان به بیمارستان روانی می‌کشد؛ برخی دیگر بعضًا سالها بعد از یک تجربه فرقه‌ای منزوی می‌شوند.

همه‌ی ما در برابر عضوگیری فرقه‌ها آسیب‌پذیر هستیم. فرقه‌های بسیاری، با استفاده از برخوردها و ترفندهای فراوان، فعالانه در هر لحظه به دنبال عضوگیری هستند، به‌طوریکه این احتمال وجود دارد که همین‌الآن یک فرقه به دنبال شما باشد. در هر سنی که باشید، علاقه‌ی شما هرچه که باشد، به هر سبکی که زندگی کنید، گرفتار شدن در چنگال یک رابط عضوگیری فرقه، به سادگی گرفتن یک کارت کتابخانه است. راههای مختلف درگیر شدن در یک فرقه، به تعداد فرقه‌های موجود است.

هر گروه متدهای عضوگیری خودش را به وجود آورده است؛ که از تماس‌های فردی گرفته تا تبلیغ در کیوسک‌ها، روزنامه‌ها و مجلات و در تلویزیون و رادیو را شامل می‌شود. نقطه‌ی شروع عضوگیری ممکن است متفاوت باشد، اما یک فاکتور در آن ثابت است و آن این است که این‌بویی فریبکاری مورد استفاده قرار می‌گیرد. این فریبکاری‌ها در نقطه‌ی عضوگیری از مخفی‌کاری در خصوص آنچه واقعاً ماهیت گروه را تشکیل می‌دهد گرفته تا مخفی‌کاری در مورد منظور نهایی از عضویت را شامل می‌گردد.

عضوگیری یک فرقه در سه گام اصلی صورت می‌گیرد: مراجعه‌ی اولیه توسط رابط عضوگیری فرقه و دعوت به یک محل مجمل یا مناسبت مخصوص یا جلسه‌ای مهم و جذاب؛ برقراری ارتباط نخست با فرقه یعنی جایی که احساس خواهید کرد که دوستان دارند و پذیرفته شده‌اید؛ و متعاقب این مراحل، با استفاده از روش‌های مجاب‌سازی روانشناختی، حصول اطمینان از اینکه شما مجدداً به فرقه برگشته و تعهدات بالاتری را به گردن می‌گیرید.

## ۱. مراجعه‌ی اولیه

اعضای فرقه در خصوص استفاده از روش‌های مجاب‌سازانه برای مراجعه به اعضای بالقوه تعلیم می‌گیرند. زیرا ما همه موجودات اجتماعی هستیم، بسیاری از ما مستعد گوش دادن به افراد خوش ظاهری هستیم که با برخوردي دوستانه یا در جهت کمک به ما مراجعه می‌کنند و با اشتیاق تمام در خصوص اعتقاداتشان صحبت می‌نمایند.

من افراد متعددی را دیده‌ام که به من گفته‌اند که وقتی از خانه بیرون رفته و در خیابان‌های لس‌آنجلس یا سان‌فرانسیسکو قدم می‌زنند، افرادی با ظاهری صمیمی که در خیابان کار توضیحی می‌نمودند به آنها مراجعه کرده و با استفاده از روش‌های القای شدید گناه و ترس -مثلاً صحبت در خصوص رفتن افراد بی خانمان به سراغ مواد مخدر و الکل آنها را عضوگیری کرده‌اند.

## الف. فرقه‌ها چه کسانی را عضو‌گیری می‌نمایند؟

در فصل یک، من فاکتورهای آسیب‌پذیری را خاطر نشان کردم: اول، معلق بودن در وسط وابستگی‌های مهم نظیر تعهدات در کار و مدرسه یا مشکلات زندگی بطور عام و دوم، درگیر بودن با مقداری افسردگی یا کمی‌تنهایی. فرقه‌ها عضو‌گیری خود را متوجه افراد آسیب‌پذیر می‌کنند چرا که بعید است چنین افرادی از پشت پرده‌ی فریب واقعیت را ببینند. فرقه‌ها افراد با محبت، مطیع، بشردوست و منعطف را هدف قرار می‌دهند زیرا چنین افرادی به‌سادگی قابل مجاب شدن و اداره می‌باشند. فرقه‌ها ترجیح می‌دهند با اشخاصی از تیپ متمرد، غیر مطیع، یا خود محوریین برخورد نکنند چرا که آنها به‌سختی قابل تغییر و کنترل هستند.

## ب. فرقه‌ها کجا به عضو‌گیری می‌پردازند؟

فرقه‌ها همه جا عضو‌گیری می‌کنند. آنها کلاس درس، سمینار، خلوتگاه، گردهمایی مذهبی و تمامی انواع جلسات را برای این کار برقرار نموده و به خانه‌گردی هم می‌پردازند. آنها مدرسه، دانشگاه، درمانگاه و مؤسسات تجاری به‌وجود می‌آورند. آنها در مجلات عصر جدید، روزنامه‌های آلتربناتیو و ژورنال‌های تجاری تبلیغ می‌کنند. آنها در جلسات حرفه‌ای و تجاری، نمایشگاه‌های کامپیوترا، نمایشگاه‌های انتشاراتی و نمایشگاه‌های خیابانی برای مراجعه می‌گذارند. یک فرقه‌ی بزرگ یک گروه موسیقی راک دارد که در کشور می‌گردد و به عنوان یک وسیله‌ی جذب افراد در پاسارها و مراکز تجمع بزرگ خدمت می‌کند. البته، اعضای فرقه‌ها در دایره‌ی خانواده، شبکه‌ی دوستان، همکاران و انجمن‌های حرفه‌ای، مذهبی، یا اوقات فراغت نیز به عضو‌گیری می‌پردازند.

اگر چه فرقه‌ها در همه جا فعال هستند، ولی محیط‌های مدرسه و دانشگاه میدان مستعدی برای عضو‌گیری تمامی انواع فرقه‌ها از دهه‌ی شصت میلادی بوده است.

در تحقیقاتی که قبلاً اشاره شد، از ۳۸۱ عضو سابق، ۴۳ درصد وقتی جذب شدند دانشجو (۱۰ درصد در دبیرستان، ۲۷ درصد در کالج، ۶ درصد در مدارس عالی) بودند که ۳۸ درصد از این دانشجویان وقتی به گروه مربوطه پیوستند ترک تحصیل نمودند.

در سطور زیر برای نمونه تجربه‌ی یک دانشجوی کالج آورده می‌شود:

«چارلز» یک دانشجوی سال آخر که در تعدادی فعالیتهای اجتماعی و سیاسی درگیر بود، احساس می‌کرد که می‌تواند در برابر هر چالش لفظی که بر سر راهش قرار گیرد موفق بیرون بیاید. او روشنفکر، تحصیل‌کرده و خوش‌صحبت بود و قبل از این تجربه، هرگز خوابش را هم نمی‌دید که گرفتار یک فرقه بشود.

«بارناباس»، رهبر یک فرقه‌ی کوچک، به یک مقام دانشگاهی نوشته بود که او یک بنیاد بین‌المللی را اداره می‌کند و به دنبال یک دانشجوی داوطلب می‌گردد که به تیم او بپیوندد. بدون هیچگونه تحقیقی در خصوص اعتبار این ادعا، مدیر مربوطه نامه را برای رؤسای یکی از دانشکده‌ها فرستاد که او نیز نام چارلز را به آن رهبر

فرقه داد. بارناباس به جستجوی چارلز پرداخت و خودش را به عنوان رئیس یک بنیاد صلح که می خواهد دانشجویانی را مسؤول بخش های «نظم نوین جهانی» نماید معرفی کرد.

بارناباس قد بلند، مصمم، خوش سخن و پرانرژی می نمود و توانست بر چارلز و تعداد دیگری از دانشجویانی که موافقت کرده بودند با او کار کنند تأثیر بگذارد. بارناباس بزودی آنها را وادار کرد تا در جلسات طولانی، که با نطق های آتشین و محرومیت از خواب همراه بود و در خوابگاه آنها برگزار می شد شرکت نمایند. او در کلاس های چارلز شرکت کرده، کنار او نشست و هیچ وقت او را دور از چشم خود نگاه نداشت. به زودی، چارلز تحصیل را رها کرد تا در طول وست کوست (ساحل غربی آمریکا) همراه با بارناباس بالا و پائین ببرود و در برابر دستگاه های خودپرداز بایستند تا برای بلیط یا غذا پول نقد کند. بارناباس همچنین سایر دانشجویان را نیز وادار به ترک تحصیل نمود.

## ۲. دعوت

زمانی که اولین تماس با یک عضو آینده صورت می گیرد، پروسه‌ی مجاب‌سازی ممکن است چیزی شبیه به این باشد:

اول، فرد رابط عضوگیری، که به هیچ‌وجه تهدید‌آمیز به نظر نمی‌رسد، اطلاعاتی در خصوص عضو بالقوه جمع می‌کند تا این طور وانمود کند که مراجعه‌کننده و مراجعه‌شونده شبیه به هم بوده و وجوده مشترک فراوانی دارند و همچنین در هماهنگی کامل به سر می‌برند.

دوم، در این روند، رابط عضوگیری به عضو بالقوه این احساس را می‌دهد که او در تطابق کامل با مراجعه‌کننده که فردی خوب و صالح بوده و توجه و علاقه خاصی به وی دارد، می‌باشد.

سوم، رابط عضوگیری نقش آینه را برای علائق و ویژگی‌های خاص عضو بالقوه ایفا می‌نماید. این علائق می‌تواند معنوی، پرورشی، سیاسی، موسیقی، یا هر چیز دیگری باشد.

### الف. عضوگیری خیابانی

در موارد متعدد من به خیابان‌های برکلی نزدیک محوطه دانشگاه کالیفرنیا همراه با یک عضو سابق فرقه که فرد بسیار موفقی در جذب خیابانی بوده است رفته‌ام. من در حالی که او کار سابقش را، درست مثل زمانی که در فرقه بود، انعام می‌داد تا یک غریبه را در خیابان مجاب کند تا آن شب یا به‌زودی در یک کلاس، شام، جلسه‌ی سیاسی مربوط به موضوع خاصی، یا مناسبتی متمرکز بر موضوعات محیط‌زیست، خودارتقایی، یا پدیده‌ی بشقاب‌پرنده شرکت نماید به مشاهده می‌پرداختم. ما افراد غیر دانشجو را مدنظر قرار دادیم و همینطور افراد بالای سی سال، شاغل و استادان، هم مرد و هم زن، را تست کردیم تا دریابیم افراد پیچیده و تحصیل‌کرده چگونه واکنش نشان می‌دهند. من همراه با شگفتی ناظر کار دوستم بودم که روش‌هایی را که در فرقه یاد گرفته بود به کار می‌گرفت. او با یک نفر در خیابان برای مدت کوتاهی صحبت می‌کرد؛ سپس وقتی فرد موافقت می‌کرد تا به یک مناسبت معینی بیاید دوست من را معرفی می‌نمود و می‌گفت که من

یک پروفسور هستم که در خصوص فرقه‌ها مطالعه می‌کنم و از آنجایی که خود او در فرقه مشخصی بوده و زمان زیادی را صرف جذب اعضای جدید کرده است، دارد به من نشان می‌دهد که این کار چگونه انجام می‌شود. کسانی که به آنها مراجعه شده بود، شگفتزده می‌شدند. آنها اظهار می‌داشتند: «ولی من اول حرف تو را باور کردم. تو فرد خیلی خوبی به نظر می‌رسیدی. اصلاً تصور نمی‌کردم که از طرف یک فرقه باشی.»

### ب. آن قدم حیاتی اولیه

بسیاری اعضای سابق فرقه‌ها به مقوله‌ای تحت عنوان «آن قدم حیاتی اولیه» اشاره کرده‌اند. در حالی که آنان به گذشته نگاه می‌کنند، متوجه می‌شوند که به دلایل متعددی اولین گام آنان در پذیرش یک دعوت یا یک درخواست، آغاز درگیر شدن هفته‌ها، ماهها، یا سالها در یک فرقه بوده است.



خودسوزی اعضای فرقه مجاهدین

# اولین تماس فرقه

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

تمامی "کارتون خوابهای" ایران برای "ما" هستند و شرایط "عضوگیری" دارند.

(نشستهای قرارگاه باقرزاده)

...آنها از شما قبل از اینکه بپیوندید یا شغلی را بپذیرید اشرف آگاهانه و کامل العیار می‌خواهند.

فرقه‌ها یادآور جعبه‌ی عروسکی نیز هستند که ظاهر کاملاً عادی دارند ولی وقتی باز می‌شوند شما را با بیرون پریدن یک عروسک غالباً ترسناک متعجب می‌کنند. درست به همین صورت، در جریان عضویت در یک فرقه چیزهای تعجب‌برانگیز و ترسناکی در برابر تان بیرون می‌پرند. آنچه شما در نگاه اول می‌بینید همان چیزی نیست که در داخل آن نهفته است.

برخی گروه‌ها شما را به غذا دعوت می‌کنند و ادعا می‌نمایند که سازمان‌های صلح‌طلب هستند در حالی که واقعاً جبهه‌ی مقدم برای یک فرقه بین‌المللی می‌باشند. آنها شما را به حاشیه‌ی شهر برای یک سminیار سه‌روزه دعوت می‌نمایند. سپس وقتی به آنجا رفته‌ید، از شما می‌خواهند که برای یک برنامه یک هفته‌ای بمانید، آنگاه شما را برای یک سminیار دیگر سه هفته‌ای دعوت می‌کنند. بعد از طی این پروسه شما آنقدر به عقاید آنها وابسته می‌شوید که آنها قادر می‌شوند شما را به خیابان‌ها برای جمع‌آوری پول و جذب اعضای جدید بفرستند. حدود یک ماه بعد از اولین برخوردن، به یمن تکنیک‌هایی که در فصل سه تشریح شد، اغلب کسانی که عضوگیری شده‌اند، کاملاً گرفتار گشته‌اند.

کسانی که جذب شده‌اند به اردوهای خارج از شهر، کلاس‌های آخر هفته، تأسیسات مخفی فرقه، محل‌های کار در بیابان و بسیاری محل‌های دیگر برده می‌شوند تا آنها را از دسترسی به زندگی معمول اجتماعی‌شان دور نگاهدارند. رهبران فرقه‌ها و رؤسای گروه‌هایی که از پروسه‌های بازسازی فکری استفاده می‌کنند می‌دانند که این تغییر مکان یک وسیله‌ی عملی و مؤثر جهت تغییر سریع رفتار و کردار فرد است. وقتی فرد از حمایت اطرافیان، زمینه‌ی اجتماعی و همینطور طبقه‌اش جدا گردید و به محیط جدید با ویژگی‌های تازه آورده شد، به سختی می‌تواند در برابر حل شدن در آن مقاومت نماید.

اغلب فرقه‌ها طرح‌های معینی برای جذب اعضای جدید دارند. به محضی که هرگونه توجه از طرف فرد مراجعه‌شده نشان داده شود، وی از طرف رابط عضوگیری یا سایر اعضای فرقه بمباران محبت می‌شود.

# اعمال نفوذ و فریب

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

مسیر سازمان همان مسیر امام حسین (ع) می‌باشد و پرچم هم همان پرچم سرخ است.

(مراحل انقلاب ایدئولوژیک)

اعمال نفوذ بر فکر و احساس افراد، در موفقیت روند عضوگیری در یک فرقه نقش محوری دارد. فرقه‌ها با احساس دوگانه‌ای که در افراد به صورت نرمال وجود دارد بازی می‌کنند و این کار بطور خاص در مورد افراد جوان که تجربه زندگی کمتری دارند موفق عمل می‌نماید. برای مثال، تقریباً غیر ممکن است که نوجوانان و بزرگسالان جوان احساس دوگانه‌ای در مورد والدین خود نداشته باشند. حتی دوست‌داشتنی‌ترین مادران و پدران برخوردهایی با بچه‌های خود داشته‌اند که خاطراتی از عصبانیت یا دلخوری باقی گذاشته است و اغلب والدین حداقل چند عادت عصی یا نقطه‌ی ضعف دارند. بسیاری از فرقه‌ها بر روی همین احساس و مسائل حل نشده سوار شده و آنها را اغفال می‌نامیند تا به عضویت گروه درآیند. برخی فرقه‌ها همچنین از لباس مخصوص یا هر نمود خارجی دیگر به عنوان نشانه‌های قابل رؤیت در تغییر دادن تازه‌واردان در جهت روش زندگی فرقه استفاده می‌کنند. اگر شما واقعاً بخواهید افراد را تغییر دهید، باید ابتدا ظاهر آنها را تغییر دهید. بنابراین از اعضای فرقه خواسته می‌شود یا به آنها دستور داده می‌شود که موهای خود را کوتاه کنند یا به مدل خاصی درآورند، لباس‌های متفاوتی پوشند، اسمای جدیدی برای خود انتخاب کنند و ژست‌ها یا رفتارهای خاصی را به اجرا در آورند. برای مثال یک فرقه‌ی بزرگ، اعضای خود را به پذیرش گیاه خواری، پوشیدن لباس‌های روشن و اجرای مناجات مخصوص وادار کرده بود. به اعضای جدید آموزش داده شده بود تا مادر و پدر خود را به عنوان «والدین گوشت‌خواری» که لباس‌های غیر خدایی می‌پوشند، روشن‌فکر بوده و روشن ضمیر نیستند» بشناسند. اعضای فرقه به‌زودی نخ وصل خود را با گوشت‌خواران قطع می‌کنند؛ لباس‌های روشن می‌پوشند؛ از تفکر عکس‌العملی و انتقادی در خصوص هر چیزی خصوصاً گروه اجتناب می‌کنند؛ وقت خود را تقریباً تماماً با مناجات داخلی مستمر سپری می‌نمایند.

برخی گروه‌ها همچنین از برخی اتفاقات به عنوان نشانه‌های الهی، در جهت تحکیم ایمان اعضای جدید به ایدئولوژی گروه و متقاعد کردن آنان به این که یک دیدار یا یک اتفاق ساده واقعه‌ای از پیش تعیین شده در سرنوشت‌شان بوده است، استفاده می‌کنند. برای مثال، برخی اعضای فرقه که رژیم سخت غذایی می‌گیرند گونه‌هایشان صورتی رنگ شده و ظاهر جوانتری پیدا می‌کنند، تا این که پوست صورت‌شان خشک شده و ترک می‌خورد و زخم‌هایی با سر سوزنی شکل صورت‌شان را می‌پوشاند، که برخی متخصصین پوست به من گفته‌اند علت آن کمبود ویتامین A می‌باشد.

اما فرقه این مشکل پوستی را نشانه‌ای از این که عضو مربوطه «فرزند خدا» شده است تعبیر می‌کنند و می‌گویند حالا او «بچه مسیحی» شده است. در یک مثال دیگر، برادر یک زن، که در خارج از شهر زندگی می‌کرد، به خانه فرقه آمد تا با خواهرش دیدار کند که در همان حال وی شیفت کارش در کارخانه متعلق به فرقه بود. به همین دلیل آنها نتوانستند یکدیگر را ببینند، ولی مسؤولین فرقه به آن زن گفتند، «ببین، مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که تو نباید برادرت را ببینی.»

در برخی موقعیت‌ها، اعضای جدید حتی در وضعیت خلسله‌ی خفیف قرار داده می‌شوند. اغلب افراد متوجه نمی‌شوند که یک شخص می‌تواند به طرق ساده و ابتدایی هیپنوتیزم شود بدون این که دستورات ویژه‌ای توسط هیپنوتیزم کننده مورد استفاده قرار گرفته باشد. یک نفر می‌تواند شما را وادار به تمرکز کامل بر چیزی مانند یک صحنه فرضی نماید در حالی که او پیشنهادات ساده‌ای را به نرمی برایتان تکرار می‌کند. به زودی شما اغلب تفکرات انتقادی خود را حذف کرده و به خلسله‌ای نیمه‌ دائمی فرو می‌روید. از طریق یک برنامه خاص و عمده، تازه‌واردان و اعضای فرقه در برخی اوقات می‌توانند در وضعیت تغییریافته‌ی ادراکی قرار داده شوند، که آنها را به تدریج در افکارشان محدودتر می‌کند.



خودسوزی اعضای فرقه مجاهدین در پاریس

# هدف قرار دادن جوانان

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مهدی ابریشمچی:

در فردای ایران آزاد باید بنیاد خانواده را ویران کرد و هیچ زنی حق ندارد به عقد مردی در بیاید تا ریشه‌ی استثماری که مردان با ازدواج با زنان در حق آنان روا می‌دارند از بین برود.

...گروه دیگری که نامهای متعددی را مورد استفاده قرار می‌دهد و در سالهای اخیر توجهات زیادی را به خود جلب نموده است توسط یک رهبر معنوی اداره می‌شود که جوانان را هدف قرار می‌دهد. این گروه، در حالی که با اسامی مختلفی در ارتباط با «بهشت» شناخته می‌شود، کلاس‌هایی را که توسط طیفی از سازمان‌های پیشگام به شکل مؤسسات، انجمن‌ها، جمیعت‌ها، سمینارها، برنامه‌های شام و ناهار، مجموعه‌ها و جلسات مباحثه تشکیل می‌شوند، تبلیغ می‌نماید. این گروه، که نام رهبر معنوی مربوطه هرگز در تبلیغات مطرح نشده است، بیشتر متوجه افراد بیست تا سی سال و زنان می‌باشد.

پیروان، پوسترهایی را در محوطه‌ی کالج‌ها و محیطهای اطراف آن نصب کرده و تبلیغاتی در انتشارات عصر جدید درج می‌کنند که سمینارهای مجانية در خصوص موضوعاتی از قبیل مدیاتاسیون، متافیزیک، برتری در کار، موفقیت اقتصادی و کسب قدرت را عرضه می‌نماید. وقتی فردی به یک تبلیغ یا یک دعوت شخصی پاسخ می‌دهد، پرسه عضوگیری به شکلی مثل آنچه در زیر می‌آید، همان طور که توسط اعضای سابق و خانواده‌های اعضاء گزارش شده است، شروع می‌شود: اول، طی یک سمینار مجانية، شرکت کنندگان معینی به عنوان افرادی با چشم انداز عضویت انتخاب می‌شوند. به آنها جداگانه به طور فردی توسط رهبر سمینار یا یک پیرو تعیین شده، مراجعه شده و رابطه دوستی شخصی برقرار می‌شود. عضو مشخص شده از جانب فرقه با هر یک از افراد جدید در خصوص قدرت رهبر معنوی صحبت کرده و در برخی موارد هویت رهبر را رو می‌کند. دوم، فرد جدید به یک سفر که تمامی هزینه‌های آن پرداخت شده است جهت شرکت در سخنرانی رهبر که در شهر دیگری برگزار می‌شود تا می‌گردد. و سوم، بعد از شنیدن یکی دو سخنرانی، از افراد جدید فعال دعوت می‌شود تا در یک شام رسمی با حضور رهبر شرکت کنند. همزمان، فردی که برای عضوگیری مشخص گردیده است، که حالا هم دوست شخصی و هم معلم فرد جدید شده است، از او می‌خواهد تا یکی از شاگردان رهبر شود. فشار بسیاری بر افراد جدید گذاشته می‌شود تا تسلیم شوند؛ همزمان، آنها سوژه بمباران محبت نیز قرار گرفته و این احساس به آنها القا می‌شود که خیلی خاص بوده و دوست داشته می‌شوند.

# روش‌های به وجود آور ندهی واکنش‌های فیزیولوژیک

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مریم رجوی:

شماها در حکم "زن‌های مسعود" هستید و جاری شدن خطبه‌ی عقد و محروم شدن با او "حیات و رهایی" شما است. (نشست‌های شورای رهبری - قرارگاه پارسیان)

... در زیر برخی متدهای جسمی (فیزیولوژیکی) متدالو جهت تولید احساس‌های ذهنی و فیزیکی که به اعضای فعال در گروه‌ها آموخته می‌شود آورده شده است. واکنش‌های فیزیکی اعضاء به این تمرینات و فعالیت‌ها از جانب رهبران گروه‌ها یا مریبان به طریق دلخواهشان بازتفسیر می‌گردد، به صورتی که هم تازه‌واردین و هم سرسپرده‌گان را متلاعنه می‌کند که این پروسه‌ها برایشان خوب است. روند بازتفسیر مثبت، که برخی اوقات «مقاومت‌سازی از طریق باز تعبیر» نامیده می‌شود، یک تکنیک مجاب‌سازی است که به‌طور عموم توسط فرقه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

#### الف. تندر دمی

تندر دمی (تنفس سریع) یک عنوان عمومی برای اثرات منتج از تنفس زیاد و دم مکرر است. این وضعیت به سادگی همراه با وادار کردن افراد به داد و فریاد زدن‌های مکرر القا می‌شود. برای مثال، این تأثیر می‌تواند به واسطه‌ی وادار کردن افراد به ایستادن و مدام مشت‌های گره‌کرده‌ی خود را به هوا پرتاب کردن در حالی که مکرراً با صدای بلند فریاد می‌زنند، «عشق برای رهبر!، عشق برای رهبر!، عشق برای رهبر!» ایجاد گردد. تأثیرات شعار بالا همچنین می‌تواند توسط تنفس قوی و سنگین با فریادهای پرستش‌گرایانه درونی‌تر و ساکت‌تر به وجود آید.

یک پیرو سابق راجنیش برای من آن چه را که او مدیتاسیون هم می‌نامید به طور عملی نشان داد که یک تمرین متدالو در گروه مربوطه بود. او در حالی که پاهاش از هم باز و دستهایش بالای سر بودند ایستاد و شروع به خم شدن از کمر به‌طور پشت سر هم با دستهای کشیده کرد. او در حالیکه به تندری، قدرت و سرعت هر چه بیشتر نفس می‌کشید، دم خود را همراه با صدای همچنین می‌افتداند ادامه داده می‌شد.

من از بسیاری از پزشکان خواستم تا یک توضیح مختصر در خصوص تندر دمی یا فرا دمی (تنفس بالا) بدهند به طوری که بتوانم به اعضای سابق فرقه‌ها در فهم اثرات آن کمک کنم. پزشکان توضیح دادند که فرا دمی مداوم، در حالی که حجم زیادی از هوا به سرعت به ریه‌ها داخل و از آنها خارج می‌شود، سطح دی‌اکسید کربن را در جریان خون کاهش می‌دهد، که به نوبه‌ی خود موجب قلیایی‌تر شدن خون می‌شود. این پدیده آکالالوز دمی (قلیاخونی دمزنی) نامیده می‌شود.

درجه‌ی ملايم از قلياخونی دمي توليد سرگيجه یا منگي خفيف می‌کند؛ افراد احساس شعف کرده و قدرت تفکر و ارزیابي خود را از دست می‌دهند. فرا دمي طولانی‌تر یا قويتر باعث بی‌حسی و سوزش در سر انگشتان دست و پا و لب‌ها؛ حس شيرین کوش قلب؛ زنگ زدن در گوش‌ها؛ لرز و احساس ترس، اضطراب و بی‌خيالی می‌شود. حتی فرا دمي قويتر و طولانی‌تر می‌تواند موجب گرفتگی عضلات، سفت شدن دست و پا، کوفتگی بدن و درد و سنجینی شدید سينه شود. نامنظم شدن ضربان قلب می‌تواند پدید آمده و واکنش‌های تشنجی نمایان گردد.

قلياخونی دمي همچنین توليد فينت (غش) می‌کند. افراد اغلب به کف اتاق می‌افتنند و تقریباً بیهوش می‌شوند. در حالی که از هوش رفته‌اند، وضعیت زير دمي برای جبران دوره‌ی فرا دمي و برقرار کردن توازن نرمال اسيد در خون در آنها ظاهر می‌گردد. افراد در حالی که ناتوان و خسته هستند به هوش می‌آيند و در می‌يابند که از تجربه دراماتيک و ترسناکی عبور کرده‌اند.

فرقه‌ها، شيادان و سوءاستفاده‌گران از اثرات قابل پيش بینی تند دمي – يعني گيжи، احساسات غير قابل کنترل، احتمال از دست دادن هوشياری، سوزش و سفت شدن انگشتان دست و پا – آغاز شده‌اند. به همین ترتيب آنها به تأثير بازتعيير سريع تجربه‌ی به‌دست‌آمده پی برده‌اند. به‌وسيله‌ی بازتعيير آگاهانه یا بازسازی عنوانی تأثيرات و سپس سردرگم کردن افراد نسبت به واکنش‌های سطح هوشياری آنان که اتفاق ناگواری است، رهبران يك وضعیت هولناک را ظاهراً به يك واقعه‌ی مثبت تعبيير کرده و به تازهواردها برای مثال می‌گويند که «آنها در اين راه سعادتمند خواهند شد و روان واقعی خود را خواهند یافت.» به‌طور خصوصی، رهبران برخی گروه‌ها نامهای نظير خرچنگ شدن یا ماهی شدن، برای گرفتگی عضلات و افتادن روی کف اتاق در اثر تمرинات تند دمي گذاشته‌اند.

من تعدادی از گروه‌ها را مشاهده کرده‌ام که اعضايشان در يك اتاق تاریک بر روی زمین می‌نشینند و سريع و پشت هم عباراتی مانند «ترس، ترس، ترس» یا «بیرون، شیطان بیرون» را تکرار می‌کنند. بعد از چند دقیقه، وقتی رهبران چنین ارزیابی کردن که تعدادی که در اتاق هستند احساس منگی و گيжи دارند، چراغ‌ها را روشن کرده و شرایط فيزيکي را نفسير و باز تعبيير نموده و رو به آنها می‌گويند: «بیينید، همانطور که به شما گفته شد، شما در حال تعغيير کردن هستید! «اگر چه بسياري از افراد اتاق به‌نظر می‌رسد که تحصيلکرده باشند، هيچکس صحبت از شناخت اثرات تند دمي نمی‌کند، اثراتی که خيلي از ما در خصوص آن در مبحث علوم در ديرستان یا کالج شنیده‌ایم. زيرا به‌خاطر فشار جمع و الزامات عمومي که در روند کار گروه به وجود آورده می‌شود، هيچکس سؤال نمی‌کند که: «آيا شما مطمئن هستيد اين واقعاً تأثير تند دمي نیست و اثر خلسه خارج از اين جهان و رستگاري می‌باشد؟» اعضاي سابق گروه که به آنها آموخته شده بود به زبان فرقه صحبت کنند برای من توضیح دادند که بعد از دوره‌های طولانی فریاد کلمات و شعارها چه احساسی داشتند. آنها احساس منگی و گيжи می‌کردند؛ برخی احساس شعف می‌نمودند. آنها متوجه شده بودند که اتفاقی در خصوص آنها افتاده است و به آنها گفته شده بود که اين احساس مربوط به اين است که آنها اعضاي كامل‌تر گروه شده‌اند.

## ب. تکرار حرکات

حرکات موجی مستمر، کف زدن همراه با فریاد کردن، یا تقریباً تکرار هرگونه حرکات کمک می‌کند تا حالت عمومی هوشیاری فرد تغییر یابد. غالباً تکرار حرکات با اشکالی از فریاد کردن جهت آمیختن تأثیرات تند دمی و سرگیجه ترکیب می‌شوند. سرگیجه می‌تواند به وسیله‌ی چرخیدن ساده یا رقص چرخشی (که در آن فرد سریعاً به دور خود می‌چرخد)، حرکات موجی طولانی و رقص خلسه (که اغلب به صورت زانو زدن و تکان خوردن به طرفین یا جلو و عقب، همراه با ریتم مدام طبل و موسیقی انجام می‌شود) تولید شود. مجدداً، تأثیرات این حرکات توسط رهبر گروه به عنوان خلسه یا سطح جدیدی از هوشیاری تفسیر می‌گردد.

## ج. تغییر در رژیم غذایی، بی‌خوابی و تنفس

تغییرات ناگهانی، رادیکال، یا درازمدت در رژیم غذایی، بی‌خوابی طولانی و تنفس عمومی فراینده نیز واکنش‌های فیزیولوژیکی قابل پیش‌بینی به دنبال خواهند داشت. تعدادی از پیروان سابق فرقه‌ها که در خارج از کشور با یک فرقه زندگی کرده بودند به من گفتند که نه تنها آنها در زمانی که در گروه بودند گیاه خوار شده بودند بلکه آنها در وضعیتی قرار گرفته بودند که وقتی بوی طبخ گوشت و ماهی را تجربه می‌کردند، احساس بیزاری می‌کردند. این حالت که با آنان عجین شده بود بعداً برای کسانی که از گروه جدا شده و در خانه‌ی خود زندگی می‌کردند یا به رستوران، پیک نیک، یا هر جایی که گوشت طبخ و خورده می‌شد می‌رفتند مشکل‌آفرین بود. افرادی که در کار سوءاستفاده‌ی ذهنی از انسان‌ها هستند می‌دانند که بعد از مدتی بدن تطابق پیدا کرده و ناراحتی‌های ناشی از تغییر ناگهانی رژیم غذایی کاهاش می‌یابد. وقتی چنین شد، رهبران به اعضای جدید می‌گویند که معنی این پدیده این است که آن فرد به طور کامل خود را به رهبر تسليیم کرده است یا در حال کسب سطح بالاتری از هوشیاری است.

**تغییرات هرمونی:** تنفس، رژیم غذایی ضعیف و فقدان خواب کافی می‌تواند تغییرات هرمونی را در فرد موجب گردد که می‌تواند باعث قطع قاعده‌گی در زنان و کاهاش یا قطع رشد ریش در مردان شود. سوءاستفاده‌گران عمدتاً این شرایط را به غلط تعبیر کرده و آنها را به عنوان مدارکی که زنان توسط خدا باردار شده و مردان بچه‌های رهبر، آواتار یا کاهن شده‌اند ارائه می‌نمایند.

**تخلیه‌ی مزاج، شستشوی روده‌ی بزرگ و عرق کردن:** روش‌هایی در خصوص تخلیه‌ی مزاج، شستشوی روده‌ی بزرگ و عرق کردن در برخی گروه‌های فرقه‌ای به عنوان مراسم تطهیر سمبولیک مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی این کارها در حقیقت برای به زیرسلطه نگاهداشتن اعضاء به صورت ناتوان، مطیع و وابسته به گروه نگاه داشتن آنان است که ظاهراً برای خوب شدن و تحت مراقبت قرار گرفتن اعمال می‌شود. اعضای سابق در یک فرقه گزارش کرده‌اند که آنها در یک برنامه شستشوی روده بزرگ شرکت نمودند که در آن رژیم غذایی مخصوص شامل ملین‌ها، پادزه‌ها، قرص‌های ویتامین تجویز شده توسط فرقه و آب و عصاره ترکیب شده با محلول‌های شستشوی روده‌ی بزرگ (تنفیه) اجرا می‌گردید.

## د. سوءاستفاده‌های جسمی

عواقب غیر معمول جسمی (فیزیولوژیکی) می‌تواند به وسیله‌ی کسی که به تهایی و یا با کمک دیگران سوءاستفاده‌های جسمی (در برابر سوءاستفاده‌ی روانی) را انجام می‌دهد به وجود آید. رهبران فرقه‌ها و گروه‌های بازسازی فکری تعدادی از انواع این سوءاستفاده‌ها را به خدمت گرفته و اثرات تمرینات را در جهتی که مایلند پیروان آنان تصور کنند تعبیر می‌نمایند.

**فشار آوردن بر کره‌ی چشم:** اعضای سابق گزارش می‌کنند که در جلسات میسیون نور الهی، چراغ‌ها کم‌نور شده و کاهن در میان پیروان، «نور الهی» را به وسیله‌ی فشار دادن بر چشم افراد تا زمانی که فشار بر روی اعصاب بینایی باعث دیدن برق نور می‌شود ارزانی می‌دارد.

**فشار آوردن بر گوش:** در همان گروه، به اعضاء رهنمود داده می‌شود تا گوش‌هایشان را با انگشتانشان گرفته و تا زمانی که یک صدای وزوز بشنوند فشار دهند که موضوع به این که هارمونی الهی شنیده می‌شود تعبیر می‌گردد.

**اعمال دردآور:** یکی از اعضای سابق یک فرقه‌ی متکی بر فیزیولوژی، تعدادی از عملکردهای رهبرشان را توضیح می‌داد که مشخص کرده بود که می‌خواهد درون و بیرون خویشتن اعضاء را با هم متوازن نماید؛ ولی در حقیقت اعمال فیزیکی دردآور برای تبیه افراد برای نگاه داشتن آنها در مسیر فعالیت‌های رهبر استفاده می‌شد. این اعمال بدن کار نامیده شده و هدف از آن ایجاد درد و آگاهی بود. شعار این بود «بدون درد چیزی حاصل نمی‌شود». یک گروه از اعضاء بر روی میز دراز می‌کشند و مسئول تمرین انگشت شصت خود را در یک نقطه حساس بدن فرد، مانند دیافراگم (پرده شکم)، پرینیوم (فاسله میان مقعد و آلت تناسلی) و سق دهان فشار می‌دهد. اگر این کار درد کافی ایجاد ننماید، مسئول مربوطه از آرنج خود برای فشار بر قسمت‌های اصلی بدن استفاده می‌کند. اگر او نیاز به اهرم بیشتری برای ایجاد درد داشته باشد، او فرد را طوری بر روی میز می‌نشاند که پاهایش در دو طرف میز قرار گیرد. یک عضو سابق توضیح می‌داد که چگونه درد اعمال شده به این طریق می‌تواند باعث تغییر رفتار در فرد شود؛ وقتی وارد گروه شدم مو و ریش بلندی داشتم. من به زودی برای بدن کاری فرستاده شدم. مردی که بدن کاری را اعمال می‌کرد شروع به فشار دادن بر روی باسن من با آرنجش نمود و من بدليل این که خیلی اذیت شده بودم به بالا خم شدم. او به من گفت که دارم به یک جنین تبدیل می‌شوم که به داخل رحم بر می‌گردم. سپس او اطلاع داد که من می‌ترسم از رحم خارج شوم و دردی که احساس می‌کنم مربوط به مادر من است و مادر من از دست من ناراحت است.

ظاهراً مادرم از این که من مو و ریش دراز داشتم ناراضی بود. به من گفته شد که: «تو به مادرت احترام نمی‌گذاری و بر علیه مادرت عمل می‌کنی.» بنابراین من همانجا دراز کشیدم و به مادرم گفتم که مویم را کوتاه خواهم کرد و وقتی او مرا رها کرد درد برطرف شده بود. در این تکنیک، درد توسط فردی که ظاهراً قادر است تشخیص دهد که علت واقعی درد چیست در این مورد، نه آرنج یک نفر بر روی باسن طرف دیگر بلکه نیاز طرف مقابل برای کوتاه کردن مویش به منظور متوقف کردن انجام عملی بر علیه مادرش - تحمیل می‌شود. پیروان این گروه خیلی دقیق می‌کردند که دستورات رهبر را اطاعت نمایند تا از این جلسات آگاهی بخش بدن کاری در دنگ اجتناب نمایند.

#### ۵. هیجان ناشی از تمدد اعصاب

برای مدت‌ها در ادبیات حرفه‌ای اینظور شناخته شده بود که هر کسی در برابر روش‌های تمدد اعصاب با چشمان بسته یا میتاسیون که در آن میتاسیون کننده وردی را تکرار می‌کند و اکنش خوبی نشان نمی‌دهد. برخی افراد این پروسه‌ها را آرام‌کننده یافته و از آن استقبال می‌کنند، ولی تعداد قابل توجهی از افراد تجارت ناراحت‌کننده و تنش‌آوری داشته‌اند.



قتل عام مردم کرده‌ستان عراق به دستور مسعود رجوی در عملیات موسوم به مروارید

ابراهیم خدابنده (از عناصر جدا شده فرقه تروریستی مجاهدین)

کابوس زندگی فرقه‌ای بر هواداران سازمان سایه افکنده است



### گزارش مشروح همایش «نقش زن در فرقه‌ی رجوی»

عضو سابق گروهک منافقین نیز گفت: سازمان منافقین برای جلوگیری از ریزش نیرو جریان اطلاع رسانی را به اعضای سازمان مسدود کرده و اینک کابوس زندگی فرقه‌ای بر هواداران سازمان منافقین سایه افکنده است.

ابراهیم خدابنده عضو سابق و فعال بخش سیاست خارجی دفتر لندن گروهک منافقین گفت: یکی از فعالیت‌های فرقه‌های مختلف در زمینه‌ی محدود کردن ذهنی و ایجاد فضای تاریک، اختناق در میان اعضای خود به منظور عدم اطلاع مناسب و کافی از فضای زنده و در جریان بیرون از فرقه است که این کار نیز به نحو احسن در فرقه‌ی مجاهدین خلق انجام می‌شود.

وی با اعلام این که در سازمان مجاهدین خلق [گروهک منافقین]، هیچ گاه به تحصیلات، ادب، شخصیت اجتماعی و استعداد یادگیری افراد توجه نمی‌شود، اظهار داشت: در این سازمان هر چه افراد تبعیت و دستورپذیری بیشتری نسبت به رهبران سازمان نشان دهنده، موجبات تعالی و پیشرفت خود را فراهم خواهند آورد و بنابراین کسی دارای مسئولیت بیشتر و شأن بالاتری خواهد شد که نسبت به اوامر صادر شده از سران و رهبران سازمان اطاعت بیشتری پذیرفته باشد.

این عضو جدا شده از گروهک تروریستی منافقین یکی از دلایل اعطای مسئولیت بیشتر به زنان در این سازمان را عدم ایجاد خطر برای تنها هم‌مرد این گروه عنوان کرد و ادameه داد: یک زن در این سازمان حتی اگر مسئولیتی هم‌تراز مریم رجوی (یکی از رهبران این سازمان) داشته باشد نیز به عنوان رقیبی برای رهبر تلقی نمی‌شود چرا که زنان در مقایسه با مردان روحیه‌ی استقلال طلبی کمتر و حس مسئولیت‌پذیری بیشتری دارند.

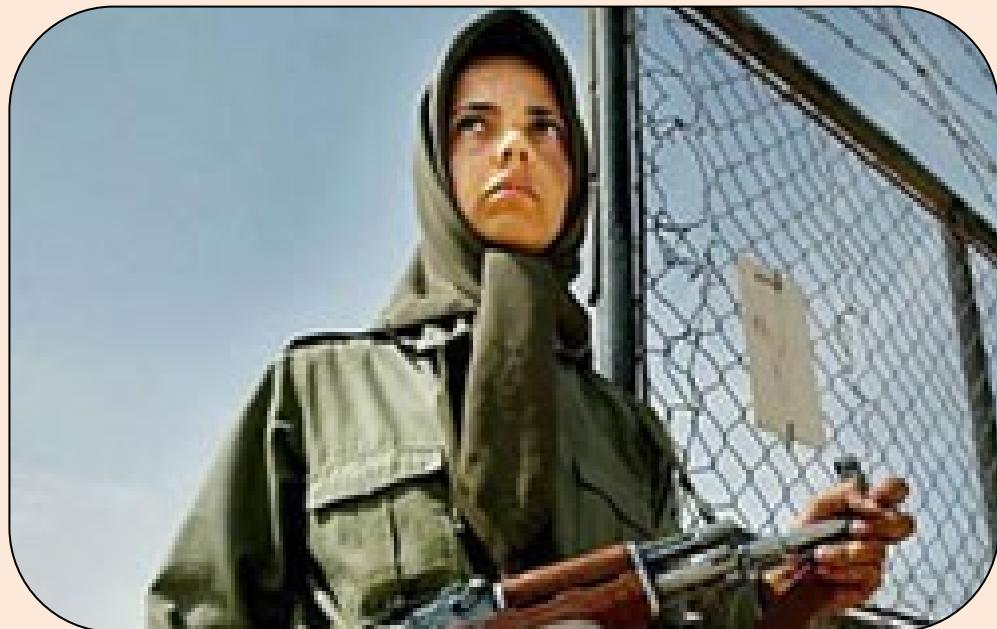
وی با اعلام این که در ساختار سازمانی این سازمان تنها یک مرد در رأس قرار دارد و معاونین وی زن هستند افزود: در ساختار سازمانی این سازمان یک مرد برای رهبری بر تمامی معاونین که همگی زن هستند در نظر گرفته شده است تا هیچکدام از زنان خود را هم‌رده‌ی این رهبر به حساب نیاورند.

خدابنده با بیان اینکه وجود حس وابستگی در زنان به منظور یکی از مهمترین عوامل جلوگیری از ریزش نیرو و همچنین افزایش میزان مسئولیت‌پذیری و اطاعت از رهبران اصلی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد، اظهار داشت: به منظور ایجاد این وابستگی ابتدا بیان خانواده‌ها را تضعیف و پس از آن این نهاد را به وسیله‌ی طلاق‌های اجباری در میان اعضای فرقه حذف می‌کنند و سپس احساس تنفر متقابل را نسبت به همسران ایجاد می‌کنند.

وی با بیان اینکه فرقه‌ی مجاهدین خلق [گروهک منافقین] افراد عضو این فرقه را اسیر خود می‌کند، ادامه داد: متأسفانه هیچکدام از افرادی که به عضویت فرقه‌ی مجاهدین خلق در آمده‌اند به دلیل محدودیت‌های فکری ایجاد شده، خود را اسیر نمی‌دانند و احساس می‌کنند در فرقه‌ی مجاهدین خلق به نهایت آزادی دست پیدا کرده‌اند.

عضو سابق گروهک منافقین با اعلام اینکه اکنون کابوس زندگی فرقه‌ای بر سر کلیه جوانان عضو این فرقه سایه انداخته است، تصریح کرد: تنها خانواده‌ها هستند که می‌توانند با باور دوباره‌ی جوانان خود و فراهم آوردن شرایط لازم برای بازگشت آنها به جامعه، این افراد را برای فرار و جدا شدن از فرقه‌ی مجاهدین خلق ترغیب و تشویق کنند.

وی اضافه کرد: متأسفانه کلیه افراد عضو فرقه‌ی مجاهدین خلق احساس می‌کنند که در ایران روزانه افراد بسیاری کشته می‌شوند و هیچکس به دیگری رحم نمی‌کند به همین منظور است که خود را اسیر حریم‌های ایجاد شده توسط رهبران فرقه کرده‌اند و هیچگاه حاضر به پاره کردن پیله و خروج از آن نیستند.



آلن محمدی عضو فرقه که تحت فشارهای روحی

سازمان مجاهدین اقدام به خودکشی نمود

# روش‌های مجاب کردن روانی

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مریم رجوی:

رهبری به عراق آمده است تا نیروهای داخل ایران را انگیزه و سامان دهد. اگر مدت اقامت ما بیشتر از دو سال در خاک عراق طول بکشد، رهبری خواهد سوت. (نشستهای قرارگاه اشرف)

... اگر شما می‌خواهید منابع دانشگاهی را مطالعه کنید، کتابهای خوبی در روانشناسی اجتماعی وجود دارند که نشان می‌دهد چگونه می‌شود از اعمال نفوذ روانی بر روی افراد سوءاستفاده کرد و چگونه روند کار گروهی رفتارهای انسان‌ها را تحت تأثیر قرار داد.

آنها از ترکیبی از روش‌های مجاب‌سازی استفاده می‌کنند.

در اینجا، ما استفاده از خلسه و هیپنوتیزم، حقه‌بازی، بازخوانی تاریخچه‌ی شخصی، سوءاستفاده‌ی احساسی و از همه مهمتر فشار جمع را بررسی می‌کنیم.

#### ۱. خلسه و هیپنوتیزم

هیپنوتیزم بیشتر به عنوان یک متد روانی، تا یک تکنیک فیزیولوژیکی، طبقه‌بندی می‌شود؛ زیرا ضرورتاً شکلی از تمرکز ذهنی بالا است که در آن شخصی به شخص دیگر اجازه می‌دهد تا ترکیب تمرکز ذهنی او را ساخته و متنابه‌اً قدرت هوشیاری تشخیصی و دقت قضاؤت وی را به حالت تعليق در آورد. وقتی از این متد در یک جنبش فرقه‌ای استفاده می‌شود، به صورت یک سوءاستفاده‌ی روانی و تحمیلی در می‌آید؛ زیرا رهبر فرقه در حالی که فرد در یک حالت آسیب‌پذیر قرار گرفته است پیشنهادات خود را که بر اساس برنامه‌ی کار خودش تنظیم گردیده است به او ارائه می‌نماید.

خلسه پدیده‌ای است که در آن وجودان یا آگاهی ما تحت تأثیر قرار داده می‌شود. آگاهی ما به نظر می‌رسد در حالتی که فکر و قدرت تمیز فعال ما شکاف بر می‌دارد کاهش می‌باید و ما از یک پروسه‌ی وضعیت ذهنی فعال به سمت شرایط غیرفعال حرکت می‌کنیم.

تعدادی از فرقه‌ها از تکنیک‌هایی استفاده می‌کنند که افراد را در حالت تغییر هوشیاری قرار داده و آنها را وادار می‌کنند تا بیشتر تمکین نمایند. من نمی‌گویم که اعضای فرقه‌ها نهایتاً برای سالها مسحور، در خلسه و در هیپنوتیزم باقی می‌مانند. آن چه من می‌گویم این است که: بسیاری از فرقه‌ها و گروه‌ها که از روش‌های بازسازی فکری استفاده می‌کنند اعضاء را در میزان قابل توجهی از رفتارهایی که خلسه را به وجود می‌آورد درگیر می‌نمایند.

# فریبکاری

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

رهبری با دنیای "ماوراء الطبیعه" (امام زمان) در ارتباط است و هرگز اشتباه نمی‌کند و هرگز نمی‌توان به خط و خطوط رهبری شک نمود و این شک "گناه کبیره" است و اشکال را در (نشسته‌های قرارگاه باقرزاده) "درون خود" جستجو کنید.

... من نمی‌خواهم این ایده را جا بیندازم که رهبران فرقه‌ها نشسته و بر روی تابلو نقشه‌ی آنچه را که می‌خواهند انجام دهند با جزئیات آن طراحی می‌کنند. ولی در خلال مطالعه‌ی فرقه‌های معینی، من با این مشاهده مواجه گشتم که اغلب رهبران در طول زمان روش‌های خود را ارتقا داده‌اند. به همین صورت، رهبران گروه‌های مختلف ممکن است از روش‌های مشترک نیز استفاده نمایند.

دو مثالی که در زیر خواهد آمد نحوه استفاده‌ی رهبران فرقه‌ها از حقه‌های مشترک جهت خلق این تصور که آنان دارای قدرت و دانش برتر هستند را نشان می‌دهد. مثال اول توسط یک نجات‌یافته از معبد خلق‌های جیم جونز و دومی توسط یک زن که از یک فرقه‌ی کاتالیزه کردن جدا شده بودند برای من نقل شده‌اند.

جیم جونز به دو نفر از زنان پیرو خود رهنمود داد تا با افرادی که کارت‌های اولین شرکت در جلسه‌ی معبد خلق‌ها را امضاء کرده ولی دیگر برای شرکت مجدد مراجعت نکرده بودند در خانه‌شان ملاقات کنند. در حالی که یک زن با فرد مربوطه صحبت می‌کرد، زن دیگر درخواست می‌کرد تا از دستشویی استفاده کند. او سپس یادداشت‌هایی از پوشش‌های مخصوص یا دکوراسیون مشهود در خانه، خصوصاً با دقیق شدن در داروهای داخل کاینت حمام، اسامی دکترها و داروخانه‌ها و داروها بر می‌داشت. سپس او به مکالمه با صاحب خانه در اتاق دیگر می‌پیوست و از فرد دعوت می‌کرد تا دوباره در اولین فرستت به معبد بیاید.

در هر مراسم معبد، از افراد بیرونی خواسته می‌شد تا امضاء نمایند. قبل از این که جونز به منبر برود، یکی از پیروانش کارت‌های امضاء شده را با اطلاعاتی که از داروهای کاینت حمام خانه‌ها به دست آورده مطابقت داده و آنها را در پشت یک لبه‌ی بلند که در بالای منبر قرار می‌گرفت قرار می‌دهد. سپس جونز می‌توانست چشمان خود را بسته، به بالا نگاه کرده و ادعای نماید که او تصویری دریافت می‌کند یا پیامی می‌گیرد که فردی که لباس آبی با دگمه‌های طلایی رنگ دارد یا کسی که بیمار دکتر اسمیت است و داروی بیماری دیابت مصرف می‌نماید در نزدیکی این محل نشسته است.

این کار تازهوارد را مقاعد می‌کرد که جو نز قدرت فوق طبیعی و توان کسب اطلاعات از ورای دنیای فانی را دارد.

شیوه‌ی مشابهی توسط رهبر یک فرقه‌ی کانالیزه‌کردن به کار گرفته می‌شد که وی ادعا می‌کرد با یک شخصیت باستانی در ارتباط است که به کانالیزه‌کننده رهنمود می‌دهد تا او به پیروانش منتقل نماید.

کسانی که در یک جلسه در سالن کانالیزه‌کننده شرکت کرده بودند، جایی که گویهای کریستال، برنامه‌های تمرینات و رژیم‌های غذایی کمکی نیز فروخته می‌شد، نام و آدرس و شماره تلفن خود را در «دفتر مهمنان» جهت کسب امتیاز برای «جوایز درب خانه‌ها» می‌نوشتند. بالاصله بعد از آن، یک دیدارکننده از همان سالن به منزل کسانی که در سالن حضور داشته‌اند مراجعه کرده و یک هدیه، معمولاً گویهای کریستال رنگی یا روغن‌های ماساژ، برده و به فرد می‌گفت که نام او در قرعه کشی بیرون آمده است. دیدارکننده که همیشه یک خانم خونگرم و منعطف بود، درخواست می‌کرد تا از دستشویی استفاده نماید و در حالی که در آنجا بود به سرعت اطلاعاتی در خصوص نسخه‌های دارویی در کابینت حمام یادداشت می‌نمود. موقع خروج، او یک کارت حاوی زمان‌های جلسات کانالیزه‌کردن‌های آینده را داده و از شخص مربوطه دعوت می‌کرد تا خیلی زود در جلسات آنان شرکت کند.

وقتی فردی که با او دیدار شده بود در یک جلسه کارت مربوطه را پر نموده و امضاء می‌کرد، یک زن که دفتر مهمنان را بازیین می‌نمود به اتاق پشتی رفته و یک کارت ۵ در ۷ اینچ با اطلاعاتی در خصوص فرد بیرون می‌کشید. سپس در خلال جلسه‌ی کانالیزه‌کردن، آن شخصیت مفروض که سالیان سال بود که مرده بود ممکن بود سراغ «یکی از بیماران دکتر اسمیترتون، خانمی که زاناسک مصرف می‌کند» را بگیرد. شخصیت مربوطه به وی رهنمود می‌داد که «تمدد اعصاب نماید، وقت بیشتری برای خودش صرف کند و مجدداً برای شرکت در جلسات به این مکان بیاید چون خیلی آرامش بخش است.» این قضیه اعتباری برای کانالیزه‌کننده به وجود می‌آورد زیرا که شخصیت مربوطه چیزهایی در خصوص او می‌دانست در صورتی که واقعاً جادوی نبود و مهارت‌های فراتر از دنیای فانی معمولی نداشت، نمی‌توانست بداند.

# بازبینی سوابق شخصی

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

ابهام در "خط و خطوط" سازمان و تشکیلات سازمان به معنی عدم حل شدگی و ناخالصی فرد در تشکیلات است. فرد مورد نظر در **لیست سیاه** قرار می‌گیرد و باید تحت نظر باشد. (نشست شورای رهبری - قرارگاه پارسیان)

... یک عملکرد گسترده در فرقه‌ها این است که اعضای با سابقه‌ی خود را وادار می‌کنند تا داستان زندگی خود را بگویند، یعنی این که در مقابل گروه بایستند و تاریخچه‌ی زندگی شخصی خود را بازگو نمایند. گروه‌های نامهای مختلفی برای این عملکرد دارند. برای مثال، برخی اعضای سابق به من در خصوص «درام سیریل» گفتند که در موقع صحابه قصه‌هایی گفته می‌شود که در طی آن اعضای جدید یاد می‌گیرند تا با شاخ و برگ دادن به گذشته‌ی خود آنها را به صورتی در آورند تا مانند همانهایی که از جانب اعضای قدیمی‌تر می‌شود، بشود. دیگری «تألیف داستان کثیف خودتان» نامیده می‌شد که منظور این بود که تاریخچه‌ی زندگی خودتان را به بدترین شکل ممکن بسازید. چنین بازبینی از تاریخچه‌ی فرد هم در فرقه‌های درون‌گرا و هم در فرقه‌های برون‌گرا مورد استفاده قرار می‌گیرد و منظور عمومی فرقه‌ها از این عملکرد این است که «بگذارند تا اعضاء ببینند که چرا بودن با ما بهترین جا برای ماندن است.»

اعضای سابق فرقه‌ها به من گفتند که آنها به سرعت با گوش دادن به آنها یکی که در سازمان بیشتر بوده‌اند، آموختند که چگونه تاریخچه خودشان را بازگو کنند. اعضای جدید ایده را زود گرفتند که آنها صرفاً باید موارد غم‌انگیز، منفی و ناخوشایند را گفته، مناسبات ناهنجار را بازگو نموده و داستان خود را با تمجید و تحسین نسبت به گروه پایان دهند. آنها هرگز نباید در خصوص لحظات خوب، والدین عالی، برادر و خواهر دوست‌داشتنی، خویشاوندان سخت‌کوش، یا تجارت مثبت زندگی سخن بگویند. خانواده‌ها می‌بایست به صورت بدرفتار، الکلی، بی‌ملاحظه، خودبین، بورژوا یا کاپیتالیست و یا کلاً نفرت‌انگیز ترسیم گردند. از آنجا که ما همگی آمادگی تطابق با محیطی که در آن زندگی می‌کنیم را داریم، تعجب‌آور نیست که جدیدالوردهای فرقه بهزودی شروع به بازبینی تاریخچه‌ی زندگی خود بر مبنای آن چه که از دیگران در اطراف خود شنیده‌اند، می‌کنند. با هر بار گفتن این تاریخچه، آنها شاخ و برگ بیشتری به داستان می‌دادند و این که چقدر خانواده‌شان نامطلوب؛ چقدر زندگی‌شان بی‌معنی و چقدر خودشان قبل از پیوستن به گروه پرگناه، زیر سلطه‌ی مواد مخدر و خودخواه بوده‌اند.

تعدادی از اشخاصی که از گروههای انجیلی بیرون آمده بودند به من گفتند که «شاهدان» در اظهاراتشان هم به عنوان کوششی جهت عضوگیری و هم به عنوان بخشی از برنامه‌ی مقدماتی برای تازهواردین – که مشکل از داستان‌هایی است که توضیح می‌دهند چگونه اعضاء زندگی‌های مشقت بار خود را ترک کرده و حالا زندگی مملو از خوشی، دوستانه و سعادتمند را پیش گرفته‌اند، نهایتاً توضیحات خود را به این صورت به پایان می‌رسانند که از شنوندگان می‌خواهند تا همراه با اعضاء به داخل این دنیای خانواده‌ی خوبیخت قدم بگذارند.

در برخی فرقه‌های سیاسی، اعضاء مکرراً لازم بود به سوابق زندگی خود به عنوان امتحان «کلاس‌های تاریخچه‌ی زندگی» رجوع کنند. زندگی هر فرد به صورت شفاهی مورد مکاشفه و تحریر قرار می‌گرفت. به اعضاء گفته می‌شد که تفکرات آنان تماماً ساخته طبقه‌ی فاسدی است که عقبه‌ی آنان را تشکیل می‌دهد. حتی تفکرات عضوهای متعلق به طبقه‌ی کارگر نیز به عنوان انعکاس تعالیم و آموزش‌هایی که توسط طبقه حاکم بورژوا کنترل می‌شود مورد حمله و تهاجم قرار می‌گرفت. برخی گروههای دست چپی اعضای خود را با استناد به کلمات صدر مائو که **هر نوع تفکری انعکاس یک طبقه‌ی اجتماعی** است، نکوهش می‌کردند. در برخی گروههای دست راستی، اعضاء می‌بایست تاریخچه‌ی شخصی خود را خالص نمایند؛ به این ترتیب که هیچ رابطه‌ای با بستگان، دوستان، یا وابستگانی که متعلق به جریان سیاسی مناسبی نیستند یا فرضاً رنگین پوست بوده یا خارجی هستند، برقرار ننمایند.



نمونه‌ای از قتل عام مردم کرد عراق

# فشار هم تراز و سرمشق سازی

## برگزیده از کتاب

### فرقه‌ها در میان ما

#### مسعود رجوی:

نفی حرفهای "مسعود" و یا حتی سوال و جواب در این رابطه "بزرگترین گناه" نابخشودنی است. (نشستهای قرارگاه باقرزاده)

... مثل قدیمی «وقتی در روم هستی مثل رومی‌ها رفتار کن»، بسیاری از انتطباق‌های ما با گروه‌های اجتماعی جدید را توجیه می‌کند. منطبق‌شدن هم راحت و هم مطلوب است. ما به اطراف نگاه کرده و مدل‌های مشاهده می‌کنیم و خود را با آنها سازگار می‌نماییم تا مثل آنان باشیم. اغلب فرقه‌ها اعضای خود را طوری تعلیم می‌دهند که، یا از طریق سیاست‌های به حالت صریح و یا بیشتر به شکل سر بسته، در راه‌هایی که مطلوب گروه‌های است عمل نمایند. برای افزایش پتانسیل جذب شدن افراد، فرقه‌ها نوعاً اعضاء را آموزش می‌دهند تا لبخند زده، خوشحال به نظر رسیده، خوش برخورد بوده و به تازه واردین توجه نشان دهند.

برای مثال، تعدادی از زنان، خصوصاً آنها کی که از فرقه‌های مذهبی و سیاسی آمده‌اند، به من گفتند که بدون آگاهی و بدون این که به آنها هرگز گفته شود، آنها از نحوه‌ی لباس پوشیدن معمولی به پوشیدن لباس‌های تیره رنگ، دامن‌های بلند، کفش‌های بدون پاشنه و نداشتن آرایش تغییر وضعیت دادند. کسانی که در فرقه‌های روان‌درمانی بوده‌اند به من گفتند که آنها اگر اعترافات عمیق از گذشته‌شان بر ملا نمی‌کردند گوشمالی می‌شدند. سایر اعضای سابق به من گفتند آنها می‌دیدند که اعضای قدیمی‌تر بر پایه‌ی نمونه‌های داده شده از جانب رهبری به خانواده و دوستان خود نامه می‌نوشتند. تعدادی از فرقه‌ها برخی از این نمونه‌نامه‌ها را «نامه‌های قطع ارتباط» می‌نامیدند.

در این فعالیت‌ها نیازی نیست تا رهبران فرقه‌ها نسبت به پیروان خود عتاب و عناب، همانطور که والدین و معلمین در برخورد با بچه‌ها و دانش آموزان به آن عادت کرده‌اند، بنمایند. یک رهبر فرقه با هوش یا یک سوءاستفاده کردن ذهنی می‌تواند از تمایل ذاتی ما به همنوایی با گروه که به عنوان یک وسیله‌ی قوی جهت تغییر از آن برخورداریم، استفاده نماید. هیچکس لازم نیست فرامین را به ما ابلاغ کند. اغلب ما به اطراف نگاه کرده و تشخیص می‌دهیم که موضوع چیست و چگونه باید برخورد کرد و اغلب فرقه‌ها «بازیگر بد» را در نقطه‌ی عضوگیری پاکسازی می‌کنند: غیر مطیع، فرمان ناپذیر، وظیفه‌شناس و کسی که قابل کنترل نبوده و به سختی قابل نفوذ باشد را می‌شود. چنین افرادی وقت زیادی گرفته و لذا تغییر آنها مقرن به صرفه نیست و آنها فضایی را که رهبر می‌خواهد به وجود بیاورد، یعنی جو و محیطی که با قرار گرفتن در آن همه چیز بر وفق مراد پیش برود، را خراب می‌کنند.

# سوء استفاده ای احساسی

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مریم رجوی:

در نشست جنسی "رقص رهایی": لباس شرک و ریا را بکنید و با مسعود نزدیک شوید.

وقتی رهبران نسبت به پیروان خود جهت همنوا کردن آنها اخم و تخم نکرده، بلکه در عوض از این پدیده که مردم در گروه‌ها نسبت به آن چه سایر اعضاء گروه انجام می‌دهند تأسی می‌نمایند، استفاده می‌کنند، دادن تعییرات رفتاری و رویکردی در افراد نامحسوس‌تر خواهد بود. همانطور که اعضای سابق فرقه‌ها یکی بعد از دیگری به من گفته‌اند: «من بدون این که متوجه شوم تغییر کردم.» این تغییر غیرهشیارانه تا حدی به دلیل قدرت سرایت رفتارها در گروه‌هاست. فرقه‌ها احساس گناه، شرم و ترس را القا می‌نمایند و از منع و کنترل روابط جنسی و عاطفی جهت وابسته نگاه داشتن افراد به گروه استفاده می‌کنند. برای رابرت سیالالینی، یک روانشناس اجتماعی که بر روی نفوذ اتوماتیک، تمکین بدون اراده و دلیل این که چرا مردم بدون تفکر بله می‌گویند، مطالعه می‌کند، جالب است که چگونه استثمارگران، رهبران فرقه‌ها، هنرمندان شیاه، بازاریاب‌ها و سایر «حروفهای تمکین» می‌توانند افراد را مجبور به اطاعت کورکورانه نمایند. برخی تمایلات ما بیشتر اوقات احساس خوبی نسبت به قرار گرفتن در راهی از پیش تعیین شده به ما می‌دهند، ولی تمایل ما به قبول رفتارهای معین شده می‌تواند همچنین توسط سوء استفاده‌گران ذهنی جهت گول زدن و کنترل ما استفاده گردد.

طبق گفته سیالالینی، اغلب تاکتیک‌های مختلفی که مورد استفاده «حروفهای تمکین» قرار می‌گیرند به شش دسته تقسیم می‌شوند و هر قسمت بر پایه یک اصل روانشناسی که رفتارهای انسانی را هدایت می‌کند، استوار است. این شش اصل به صورت زیر است:

- ۱ - ثبات رأی: ما تلاش می‌کنیم رفتارهای قبلی خود را توجیه نمائیم.
- ۲ - مقابله به مثل: اگر کسی چیزی به ما بدهد، ما سعی می‌کنیم آن را تلافی نمائیم.
- ۳ - اثبات اجتماعی: ما سعی می‌کنیم بفهمیم که سایر افراد چه چیزی را درست می‌دانند.
- ۴ - اتوريته: ما یک احساس وظیفه‌ی عمیق نسبت به اشخاص دارای اتوريته داریم.
- ۵ - دوستی: ما از کسانی که دوستشان داریم تبعیت می‌کنیم.
- ۶ - احساس کمبود: اگر ما چیزی را بخواهیم، می‌توانیم از این که اگر زیاد منتظر شویم ممکن است آن را از دست بدهیم، ترسانده شویم.

«بُث» دختری که در یک شهر کوچک از دیبرستان فارغ‌التحصیل شده بود می‌خواست قبل از شروع کلاس‌هایش در کالج جهت آشنا شدن با محیط و محوطه‌ی دانشگاه زمان داشته باشد و شاید یکی دو دوست هم پیدا کند. لذا او زودتر به خوابگاه دانشگاه بزرگ ایالتی نقل مکان کرد. در حالی که یک روز صبح جهت بررسی محوطه خارج شده بود، یک زن جوان که در لابی خوابگاه نشسته بود با خوشحالی از جای خود پرید و شروع به صحبت با او کرد. طولی نکشیده بود که زن، بُث را دعوت کرد تا همراه او به یک مزرعه‌ی روستایی، که ظاهراً توسط تعدادی از دانشجویان در یک گروه که بر روی گرسنگی در جهان مطالعه می‌کردند، اداره می‌شد، بروند. بعد از چند روز در مزرعه، بُث خسته شده بود. او احساس می‌کرد تحت بمباران عقاید مختلف بسیاری قرار دارد که مغایر عقاید خود او هستند، عقایدی که او را وادار می‌کرد تا احساس کند همه چیز نادرست و نامطمئن است اما او زنی را که برای اولین بار وی را آورده بود دوست داشت و احساس می‌کرد که توسط افراد شاد و خندانی که مدام او را در آغوش می‌گرفتند، تعارفات زیادی نشانش می‌کردند و از او درخواست می‌کردند تا بماند احاطه شده بود. در یک نقطه، او به خاطر تناقضی که بین ماندن در مزرعه، جایی که به نظر می‌رسید صاحب عشق و امنیت است و بازگشت به دانشگاه بزرگ احساس می‌کرد شروع به گریستان کرد.

مردی که رهبر گروه بود، به صورتی مبهم ولی با تأکید، در خصوص اکولوژی ذهن، برقراری هارمونی واقعی در مقابل صناعت‌گرایی و چگونه فعال بودن سخنرانی می‌کرد. بُث نمی‌دانست چرا، ولی او شروع به احساس غیر مفید بودن کرد. موانعی که رهبر در خصوص آنها صحبت می‌کرد عقایدی نبود که بُث با آنها آشنا باشد، ولی اعضای دیگر، تقریباً تمامی زنان، سرهای خود را به علامت تأیید تکان داده و در حین سخنرانی رهبر او را ستایش می‌کردند. قبل از آمدن به کالج، بُث از این که از یک شهر کوچک کشاورزی در یک ایالت دیگر آمده بود احساس نگرانی می‌کرد. حالا، فلسفه‌ی گنگ تعالیم داده شده او را وادار کرده بود تا احساس گناه نماید که چرا والدینش مخارج فرستادن او را به یک دانشگاه بزرگ و گران تقبل کرده‌اند در حالی که گرسنگی فوق العاده‌ای بر روی کره زمین وجود داشت. عاقبت، در حین سخنرانی در خصوص این که چگونه « مؤسسه‌ی آموزشی، حتی خانواده خود شما، غذاهای سالم را دور می‌ریزند در حالی که بچه‌های کوچک در اکناف جهان گرسنه‌اند»، بُث خارج از کترل شروع به گریستان کرد. در این نقطه از ابراز احساسات انفجاری، که او بعداً گفت که به او تعلیم داده شده بود تا مراقب چنین حالتی در خصوص تازه واردین نیز باشد، برخی از سایر اعضای گروه او را در آغوش گرفته و به او گفتند که احساسات نشانه‌ای از عمق عظیم مسئولیت‌پذیری اوست. آنها به او گفتند که او می‌تواند رهبر زنان بشود و او باید وقت خود را با آنان صرف کند و کالج را بعداً شروع نماید. بُث احساس آرامش کرد و دیگر به ترک گروه فکر نکرد. گروه کاری کرد که والدین تبل و بی احساس به نظر برستند و همه‌ی اعضای جدید به‌زودی تماس گرفتند، نامه نوشتن و دیدار با خانواده و دوستان قدیمی را متوقف کردند زیرا آنها با «جنبیش» نبودند. دو سال بعد، بُث عاقبت از مزرعه فرار کرد و با خانواده‌اش تماس گرفت. او وقت خود را صرف جمع‌آوری پول و گول زدن سایر اشخاص جوان جهت عضو شدن کردند بُث تا از یک منجی خودانتصابی که ادعا می‌کرد به عنوان «نگهبان» منصوب گردیده است حمایت نماید. بُث تا چند ماه قبل از این که عاقبت قادر شد طرحی بریزد تا از گروه فرار کند در خصوص سوء‌رفتار جنسی رهبر نسبت به برخی از زنان گروه نفهمیده بود. او همچنین هرگز سؤال نکرده بود که پولی که او و سایرین تحت عنوان «مطالعات اکولوژی» جمع آوری کرده‌اند، کجا رفته است.

# فرقه‌های روان درمانی

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

"مریم رجوی" به لحاظ ارزشی در کتاب زنان نامی صدر اسلام قرار دارد.

فرقه‌های روان درمانی مثال‌های خوبی از استفاده رهبران فرقه‌ها از تکنیک‌های مجاب‌سازی روانی، خصوصاً سوءاستفاده احساسی و فشار جمعی ارائه می‌نمایند. این فرقه‌ها زمانی که روان‌درمانی مشروع فردی و گروهی به فساد کشیده شده، یا زمانی که غیر‌حرفه‌ای‌های فرصت‌طلب به‌سادگی افراد غافل را گول زده و شکار می‌کنند، ظهور می‌نمایند.

### سولیوانیان

این گروه در سال ۱۹۵۷ میلادی شروع به کار کرد. یعنی زمانی که یک گروه ناراضی از درمانگران از انتیتیوی ویلیام آلاسون وايت که توسط هاری استاک سولیوان، یک روانپژوه معروف که در دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی صاحب نفوذ بود، تأسیس شده بود، جدا گردیدند. آن چه که در مرکز درمانی جدید شروع شد تبدیل به یک مجموعه‌ی روان‌درمانی و نهایتاً به یک فرقه که تقریباً تمامی وجوده زندگی حدود دویست به اصطلاح بیمار را کنترل می‌نمود شد. فلسفه پایه‌ای گروه این بود که خانواده‌ی هسته‌ای (یک خانواده‌ی هسته‌ای شامل پدر و مادر و فرزندان است) هر کس ریشه‌ی تمام شرارت‌ها است و این که یک بچه‌ای که در گروه به دنیا می‌آید یا به گروه آورده می‌شود نباید هیچ رابطه‌ی خاصی با والدین خود داشته باشد کما این که بزرگسالان فرقه‌ی سولیوانیان نیز قرار نیست با والدین خود تماسی داشته باشند.

بسیاری که گروه را ترک کردند، گفتند که رهبران برای اعضا ترتیبات زندگی، روابط جنسی، انتخاب شغل، اوقات فراغت و نگهداری از کودکان را دیکته می‌کردند. از اعضا خواسته می‌شد تا به جلسات درمانی سه هفته یک بار با درمانگران سولیوانیان بروند. اعضا گروه حتی آنها یکی که ازدواج کرده بودند، در آپارتمان‌هایی همراه با بیش از ده هم‌اتاقی از جنس موافق زندگی می‌کردند و تشویق می‌شدند تا هر شب با یک عضو از جنس مخالف هم‌بستر شوند.

### مرکز احساس‌درمانی

مرکز احساس‌درمانی دره‌الیوود، کالیفرنیا، پایه ریزی شده و برای ده سال دوام داشت. این گروه ۳۵۰ بیمار داشت که نزدیک به یکدیگر و در خانه‌های اشتراکی زندگی می‌کردند. صدها نفر دیگر هم بیمارانی بودند که در محل خودشان اقامت داشتند و برخی نیز از طریق نامه نگاری با درمانگران در ارتباط بودند.

من با ۳۷ عضو از این گروه مصاحبه کرده، ۹۲ شرح حال زندگی و بی شمار مدارک قانونی را مطالعه نموده به نوار به اصطلاح جلسات درمانی گوش داده و به عنوان شاهد برای ایالت کالیفرنیا در استماع لغو جواز آنان شرکت نمودم. سایر شاهدان هم گروه را به عنوان یک فرقه تعریف کردند. تمامی دوازده درمانگر که با مرکز مربوطه کار می کردند یک پژشک؛ پنج روان شناس؛ پنج مشاور ازدواج، خانواده و کودک و یک تکنسین روانپزشکی- جواز کار خود را از دست داده و یا خود تسلیم کردند. نود و چهار روز استماع در برابر یک قاضی امور اجرایی «طولانی ترین، پرخرج ترین و پیچیده ترین کیس حقوقی سوء عمل روان درمانی در تاریخ کالیفرنیا» بود. درمانگران به خاطر بی توجهی عمدی، عدم رسیدگی، سوء رفتار با بیماران، معاونت و همکاری در استفاده از اعمال روانشناختی بدون مجوز، تبلیغات کاذب، کلاهبرداری و اغفال کردن افراد، گناهکار شناخته شدند.

بیماران سابق شهادت دادند که آنها از جانب درمانگران اغفال گردیده، با آنان روابط جنسی برقرار شده، در جمیع موارد تحقیر و توهین قرار گرفته و سپس از آنان پول زیادی برای چنین درمان هایی گرفته شده است. یک بیمار سابق توضیح داد که شاهد بوده است که به یک زن دستور داده شده بود تا بلوژش را در آورده و روی کف اتاق خزیده و مانند گاو مooo... کند. دیگران گفتند که در طول درمان کتک زده شده بودند. یک مرد بیمار که می خواست به کالج برگردد و کارش را در یک گاراژ که توسط درمانگران اداره می شد ترک نماید مجبور شده بود تا برای هشت هفته قنداق پوشیده، در گهواره خوابیده و غذای نوزاد مصرف نماید زیرا که درمانگر او گفته بود که آن مرد می خواسته است عمرش را مثل یک نوزاد بگذراند.

اگر چه بنابر نوشته روزنامه‌ی لس‌آنجلس تایمز موافقت‌هایی در خصوص غرامت کسب شده بود اما در نهایت کیس‌های مدنی بر اساس بیش از ۶ میلیون دلار توافق گردیدند. شاهدان گروه را به عنوان یک فرقه که اعضا را شست و شوی مغزی می دهند، زنان را وادر به سقط جنین کرده و یا کودکان آنان را به دیگران واگذار می نماید و به زنان می گوید که آنها خیلی احمقتر از آن هستند که بتوانند مراقب کودکان خود باشند توصیف کردند. رابطه‌ها با خانواده‌ها، به غیر از البته گرفتن پول بیشتر برای درمان، قطع شده بودند درمانگران روابط جنسی با بیماران داشته و آنان را وادر می کردند تا به صورت عریان در مقابل گروه بایستند آنها را کتک می زندند و بیماران را وادر می کردند تا سایر بیماران را کتک بزنند.

## خاطرات علی اکرامی (از عناصر جدا شدهی فرقهی تروریستی مجاهدین)

### طبعه

زندان ابوغریب مکانی مخوف با جلادانی سنگدل که بساط بزمشان با چکیدن خون هر مخالفی که علیه رجوی کوچکترین اشاره‌ای می‌داد، چیده می‌شد همه‌ی آن جلادان زیرنظر آن دیکتاتور فراموش‌نشدنی تاریخ که سرنگون شد تعلیم دیده بودند. آماده‌ی اجرای فرمان آن دیکتاتوران سیاه بودند درواقع رجوی می‌خواست با این اقداماتی که علیه مخالفانش انجام می‌داد قدرت هر فکر و عملی را از ما بگیرد همچنان که در بسیاری مواقع، موفق به این کار نیز شده بود ما همچون بردگانی که غل و زنجیر بر دستانشان بود عمل می‌کردیم با این تفاوت که غل و زنجیر برده‌های سیاه تاریخ خاکخورده‌ی دوران و روزگاران کهن ما، بر دستانشان بود و ما بر زبان و گوش و چشمانمان بودیم.

صبح یک ربع زودتر مارش بیدارباش را زندن و به نفرات اعلام کردند که برای تجمع در سالن حاضر باشند لحظاتی بعد نفرات در سالن تجمع کرند مسؤول نشست اعلام کرد که برای یک نشست چند روزه به باقرزاده می‌رویم چند نفر از مزدوران اجیر شده سعی کردند که با زدن کف افراد را تحریک کنند ولی چند لحظه بعد سکوت سالن را فرا گرفت افراد با تجربه فهمیده بودند که باید خودشان را برای نشست‌های آنچنانی آماده کنند و یکبار دیگر باید با پای خود به مسلح جهنم باقرزاده بروند در چند متر آن طرفتر کاظم به سرنوشت خود در آنجا فکر می‌کرد.

جمعیت به باقرزاده رسید برخلاف گذشته افراد از دیدن دوستان خود هیچگونه احساس خوشحالی نداشتند و همه به فکر نشست‌ها بودند که از فردا هر کدام از آنها یک کاظم خواهند بود.

دو روز گذشت، در طی این دو روز کاظم را به چندین نشست که گاهی تعداد آنها به هزار نفری رسیده بود، بردند ولی نتوانستند که اراده او را درهم بشکنند و او را وادار به تسليم سازند تا اینکه عصر چهارشنبه فرا رسید همه نفرات را برای نشستی که سوژه آن کاظم بود به سالن موسوم به سالن سوله‌ای بردنند.

گفته می‌شد که نشست تعیین تکلیف چند نفر از بچه‌های هاست که یکی از آنها کاظم بود. به سالن که رسیدیم چهار نفر از متهمان که کاظم هم بین آنها بود در جایگاه ویژه نشسته بودند. در محل هیئت منصفه این بیدادگاه بی خبر از عدالت تعدادی از درندگان گرگ صفت رجوی نشسته بودند. مهدی ابریشم‌چی - عباس داوری ساپرایم ذاکری - مهوش سپهری - قاسم جابر زاده و ..... ابتدا مهوش سپهری (نسرین) حکم کاظم را قرائت کرد و بیدادگاه آنها کاظم را بدلیل داشتن سابقه‌ی فساد و محفل از مصادیق بارز اطلاعات مجرم تشخیص داده بود و از او خواست اگر دفاعی دارد از خودش دفاع بکند.

قبل از صحبت‌های کاظم، نسرین ادامه داد که حکم تو اعدام است و هیچ نیازی به این جلسه نیست ولی این جلسه را گذاشتیم تا به عنوان آخرین فرصت فاکت‌های مزدوری خودت و اینکه در تشكیلات نقش مأموران وزارت اطلاعات را بازی می‌کردی را اثبات کنی کاظم فقط یک کلمه گفت: خواهر به خدا من نمی‌دانم مزدوری وزارت اطلاعات چیه و این حرفا یعنی چه؟ یک مرتبه سیل جمعیت به طرف او حمله‌ور شدند و باز فحش بود و ناسزا که در قالب رکبک‌ترین جملات به او گفته می‌شد کاظم دیگر دیوانه شده بود.

نمی‌دانست به چه وسیله‌ای خودش را از دست اینها نجات دهد در یک لحظه خودش را از میان مزدوران رها کرد و با سرعت به سمت ستونهای سالن رفت و به قصد خودکشی چندین بار سرش را محکم به ستون کویید خون از پیشانی او فوران زد. نسرین و دیگر مزدوران با دیدن این صحنه خشکشان زده بود و با بهت به صحنه‌ای که پیش رو داشتند می‌نگریستند به او که به جرم انتقاد از این رهبران مزخرف به این حال و روز افتاده بود. کاظم بی‌رمق و غرق در خون در کنار ستون افتاده بود ولی باز هم مزدوران دست بردار نبودند. مهدی ابریشم‌چی به همراه احمد واقف زیر بغل او را گرفته و به روی صندلی نشاندند نسرین به او نزدیک شد و گفت مزدور می‌خواهی خودکشی کنی فکر می‌کنی می‌گذاریم خودت را راحت کنی دیدی گفتیم مزدور وزارت اطلاعات هستی می‌خواستی جسد کثیف خودت را روی دست ما بگذاری و بعد خطاب به مهدی ابریشم‌چی گفت فایده‌ای ندارد او را به عنوان جاسوس و نفوذی وزارت اطلاعات تحويل مأمورین مخابرات می‌دهید تا به زندان ابوغریب برود وقتی برخورد مأمورین آنجا را دید حاش جا می‌آید.

با شنیدن کلمه‌ی ابوغریب و برخورد مأمورین آنجا کاظم مانند مرده‌ی متحرک، تکانی خورد. به یاد آورد چه بسیار نفراتی که به جرم مخالفت با انقلاب و خط و خطوط رجوی به زندان ابوغریب فرستاده شدند، هیچ خبری از آنها نشد. او می‌دانست وقتی به اسم جاسوس رژیم و وزارت اطلاعات به نیروهای مخابرات تحويل داده می‌شود چه سرنوشتی در انتظار اوست او اظهار ندامت و پسیمانی را از خود رجوی در زندانهای شاه آموخته بود از این رو تصمیم گرفت برای حفظ جان خود بین بد و بدتر، بد را انتخاب کند.

ما باید موارد اتهامی را بی‌چون و چرا می‌پذیرفتیم حتی اگه روحمن هم از جریان خبر نداشت ولی باز باید می‌پذیرفتیم هر اتهامی را که صرفاً درجهت مخالفت با انقلاب مزخرشان به زبان آورده و یا احیاناً با ایما و اشاره هرچند جزئی به آنها یا دار و دسته مزدورشان فهمانده بودیم در صورت کوچکترین عکس‌العملی مبنی بر نپذیرفتن این اتهامات به سرنوشت کاظم و بایحتی بدتر از او دچار می‌شدیم هرچند که در صورت پذیرفتن نیز سرنوشت بهتری نداشتیم ولی باز به زندانهای ابوغریب که نمی‌رفتیم، خود لطف بی‌شائبه‌ای از طرف این انقلاب مزخرف شامل حالمان شده بود که باید تازه جبران محبت نیز می‌کردیم.

کاظم ایمان داشت که این وضعیت چندان به طول نمی‌انجامد، دست خود را بالا گرفت و آهسته گفت: من به انقلاب خواهر مریم ایمان آوردم.

من به راستی مزدور وزارت اطلاعات بودم و نقش طعمه را بازی می‌کردم.  
در این نشست‌های اخیر با کمکی که جمع به من کرد مرا احیاء کردند و من به عمق انقلاب خواهر مریم پی بردم.

انقلاب خواهر مریم مرا یکبار دیگر زنده کرد. طی این یکماه اخیر خیلی بهای سنجینی بابت من پرداخت شد تا معنی انقلاب را درک کنم من فهمیدم باید برای زنده ماندن به انقلاب مریم چنگ بزنم.

این جمله‌ی آخر کاظم خیلی به دلم نشست و بیشتر از آن من از خودم شرمنده می‌شدم که چرا چنین راهی و چنین هدفی را انتخاب کردم و اینهمه هزینه پرداخت کردم پذیرفتن اتهامی که واقعیت نداشت به جرم انتقادی که کرده بود تمام معنی هدفی بود که ما برگزیده بودیم. او راست می‌گفت او می‌بایست برای زنده ماندن از چنگ گرگ‌های مریم به انقلاب او که در طی نشست‌های اخیر با پوست و گوشت خود احساس کرده بود چنگ می‌زد. و در واقع علاج کارهمه‌ی ما در چنین موقعی پذیرفتن این اتهامات و ایمان آوردن به این حرفها بود.

کاظم دیگر قدرت سخن گفتن نداشت لبخند زشتی بر لبان نسرین نشست. او در هم شکستن کاظم را اول به خودش و بعد به دیگران تبریک گفت: به ستونهای چادر سوله‌ای تکیه داده بودم پرده‌ای دیگر از فرکانس فیلم سراپا وحشت انقلاب مریم از جلو چشمانم عبور کرد. فردا صبح کاظم را دیدم که در جمع گرگ‌ها به صورت یکی دیگر از سوژه‌ها که در جای او ایستاده بود تف می‌انداخت با خود گفتم که به راستی که کاظم برای زنده ماندن به ریسمان انقلاب مریم چنگ زده است.



انفجار دفتر حزب جمهوری توسط فرقه مجاهدین در ۷ تیرماه ۱۳۶۰

# در یک LGAT چه اتفاقی می‌افتد؟

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

مسعود رجوی:

(نیشنست قرارگاه باقرزاده - سال ۸۰) خانواده "کانون فساد" است.

بنا بر حکم دادگاه فدرال، من در جلسات تعليمات آگاهی‌بخش شش گروه بزرگ شرکت کردم (که توسط چندین سازمان شناخته شده LGAT حمایت می‌شدند) و با دهها نفر که در این جلسات و برنامه‌های دیگر نظری کنترل ذهن سیلواء، به واقعیت در آوردن‌ها و تمرکز مستقیم و همچنین در بیشمار برنامه‌های دیگر که در حال حاضر در دسترس هستند، که برخی توسط کارکنان سابق و حتی در موقعي شرکت‌کنندگان LGAT‌های بزرگتر شروع شده‌اند، شرکت کرده بودند، مصاحبه کردم. من دستورالعمل‌های تعليمی و پیوسته‌ای که جهت آموزش مریبان استفاده می‌شوند را مورد مطالعه قرار داده و با تعدادی از مریبان صحبت کردم.

من همچنین به عنوان یک شاهد حرفه‌ای برای افراد متعددی که از بنگاه‌ها جهت فروش این آموزش‌ها شکایت کرده بودند، کار کردم. این افراد، یا بازماندگان آنان، در دعاوی خود مدعی شدند که آنها به واسطه برنامه‌های خاصی آسیب دیده‌اند. بنابراین، وکلا در این موارد از دادگاه خواستند تا به بنگاه مربوطه حکم کند تا به من و سایر افراد متخصص اجازه بدهند تا در برنامه‌های مربوطه به عنوان ناظر شرکت نموده و در انتهای سالن‌های بزرگ هتل‌ها یا سایر اماکنی که تعليمات صورت می‌گیرند بنشینیم. از آنجا که اغلب این برنامه‌ها با بیان عالی و ساختار استاندارد تهیه شده‌اند، بر ملا شدن یکی از آنها تصویر خوبی از پروسه‌ها و برخوردهای مریبان، علاوه بر برخی تجارب پروسه‌ی گروهی می‌دهند. یعنی این که وقتی ۳۰۰ تا ۲۵۰ نفر به لحظه روانی و هیجانی برانگیخته شده و در مواردی توده‌ی مردم از شدت هیجان زاری کنان بر کف سالن می‌افتدند، دقیقاً چه اتفاق افتاده است.

من و یک متخصص دیگر نیاز داشتیم تا آموزش‌هایی که دادخواهان در آنها شرکت کرده بودند را مشاهده و مطالعه کرده و تصمیم بگیریم که آیا رابطه‌ای بین شکل و محتوای آموزش و خدمات ادعایی وجود دارند یا خیر. این خدمات طیفی از مرگ بر اثر غرق شدن و خودکشی گرفته تا بستری شدن در بیمارستان‌های روانی هم کوتاه و هم دراز مدت را تشکیل می‌دهند. من رکورد افراد در نزدیک به شصت کیس حقوقی که در آنها من نقش مشاور داشتم را بررسی کردم. برخی از آنها زندگی خود را مجدداً، اگر چه همراه با خاطره‌ی ترسناک از دست دادن کامل کنترل روانی و هیجانی، شروع کردند. تعدادی نیز هنوز بعد از ده سال از زمان تخریب روانیشان در خلال یا بالا فاصله بعد از آموزش‌ها در بیمارستان هستند.

برنامه‌های LGAT مقرر است که برای حداقل چهار روز و معمولاً پنج روز برقرار باشند. از آنها تحت عنوان

سminar یاد می‌شود و خیلی شبیه به دوره‌های خاص آموزشی کالج‌ها هستند. وجوده بالای تقابلی و روانی این برنامه‌ها عموماً از قبل مطرح نمی‌گردد. همچنین صحبتی از تئوری کاملاً جدید و نحوه کارکرد کلمات و تأثیری که بر شرکت کنندگان می‌گذارد به میان نمی‌آید.

مریبان برنامه‌ها و رهبران عموماً از شرکت کنندگان تعهد می‌گیرند که آنها به هیچ کس حرفی در خصوص پروسسهایی که اتفاق می‌افتد، نزنند. مریبان توصیه می‌کنند که «گفتن این مطلب که خودتان چه تجربه‌ای داشته‌اید برنامه‌ها را برای دوستان، خانواده و همکاران وقتی بخواهند خودشان در آنها شرکت کنند خراب خواهد کرد». یعنی این که وقتی به دیگران می‌گویید که برنامه‌ها زندگی خودتان را دگرگون کرده است در خصوص محتوای واقعی مبهم صحبت کرده و تصویر ناواضحی ارائه نمایید، ولی در خصوص این که جلسات چقدر می‌توانند برای برخی افراد هیجانی، دراماتیک، تقابلی و بی‌پرده باشند، صحبتی نکنید. به دلیل همین قولی که گرفته می‌شود خریداران و شرکت کنندگان در این سminarها بدون هیچ گونه اطلاعات قبلی در خصوص تنش‌های روانی، اجتماعی و برخی اوقات جسمی این برنامه‌ها وارد آن‌ها می‌شوند.

طرح زیر ترکیبی از آن چه که در یک دوره در بسیاری از جلسات LGAT اتفاق می‌افتد را توضیح می‌دهد. این طرح بر پایه‌ی شرکت خودم در دوره‌های چندین جلسه LGAT، مشاوره با شرکت کنندگان و مریبان قبلی و تحقیقات فردی تنظیم شده و همچنین منعکس کننده‌ی تعبیرات حرفه‌ای خودم از آن است.

### روز نخست

روز اول معمولاً مختص به نشان دادن اتوریته مطلق رهبر است. رهبر، که اغلب برگزارکننده یا مریب خوانده می‌شود، بلا فاصله کنترل جلسات را با برخوردی که نشان‌دهنده این است که او فردی قدرتمند و مسئول بوده و هیچ کس نباید با آن چه که او می‌گوید چالش نماید به دست می‌گیرد. مریب ادعا می‌کند که: «این برنامه کارآیی دارد. همه چیز به شما بستگی دارد که اطاعت کرده و بیشترین منفعت را از آن ببرید.» او تماماً مسئول جلسه باقی مانده، آگاهانه عمل کرده و از مهارت کلامی خود استفاده می‌کند به‌طوری که او هرگز تسلط بر صحنه را از دست نمی‌دهد. هر کس که مریب را به چالش بطلبید تحقیر شده و زیر بار کلمات کوبیده می‌شود.

مشتریان جدید از این که اغلب LGAT‌ها به کسانی که تعالیم را قبل‌گرفته‌اند جهت شرکت مجدد اجازه داده یا آنها را تشویق می‌کنند، اطلاعی ندارند. این افراد به عنوان یک الگو یا مدل عمل می‌نمایند. آنها کف می‌زنند، با همان زبان خاص رهبر صحبت می‌کنند، نظرات تأییدآمیزی اظهار می‌دارند و مدل‌هایی برای مشتریان جدید می‌شوند تا خود را با آن منطبق نمایند. از آنجا که قدیمی‌ها درست مثل مریب صحبت می‌کنند وقتی اظهار نظری می‌کنند با واکنش مثبت او روبرو می‌شوند. مشتریان جدید شروع می‌کنند زبان و برخورد خود را منطبق با رفتار کسانی نمایند که متوجه می‌شوند برای استفاده از زبان یا مطالب خاص شخصی مورد تشویق قرار می‌گیرند. رهبر به گروه آموزش می‌دهد تا بعد از هر موردی که به اشتراک گذاشته می‌شود (یعنی فرد از گذشته‌ی زشت خود موردي را بر ملا می‌کند)، جدا از این که چقدر حرف بی محتوا، دور از هدف، یا نامربوط باشد، کف بزنند. برای بسیاری، کف زدن حدود دویست نفر وقتی قدری در برابر یک گروه صحبت می‌کنند، شعف‌انگیز است. در همان حال، مشتریان جدید هم می‌فهمند چگونه مریب نظرات را ارزش‌گذاری و رده بندی می‌کند.

## روز دوم

در روز دوم بر روی القا کردن تدریجی فلسفه‌ی جدیدی که LGAT می‌آموزد تمرکز می‌شود. ارگان‌های LGAT شناخته‌شده ادعا می‌کنند که شما خود باعث هر آن چه زمانی بر سرتان آمده‌اید، از انتخاب راهی که در اثر پیمودن آن پایتان شکسته است تا مورد جفا قرار گرفتن به دلیل در معرض آزار ناپدرباری قرار گرفتن در کودکی، بوده‌اید. مریبان از واژه‌های «قابل اتکا» و «مسئول» ولی نه به معنی معمولی آنها استفاده می‌کنند. منظور مریبان این است که شما اگر مطلب را گرفته باشید شروع به انتخاب راه خود به دنبال همان راهی که سازمان نمایندگی می‌کند، خواهید کرد. آنها احساس گناه و ترس را در شما ایجاد می‌کنند و این که خود شما بانی تمامی بدی‌هایی که در زندگی‌تان اتفاق افتاده است، بوده‌اید. مریبی یا رهبر اعلام می‌کند که: «روند زندگی شما درست نیست» و در همان حال ادعا می‌نماید که راهی که او نشان می‌دهد درست است. اگر شما فقط مطلب را گرفته باشید، شما قادر خواهید بود کاری کنید که زندگی‌تان موفقیت‌آمیز باشد. آن چه که آنها به شما در خصوص موفقیت‌آمیز بودن زندگی آموزش می‌دهند همان تفکر جادوی است که به شما امکان می‌دهد هر آن چه که می‌خواهید را به دست آورید. به شما گفته می‌شود که شما می‌توانید جای پارک برای خودرو، پول برای خرید دوره‌های آموزشی بعدی و سایر موارد را خلق کنید. از آنجا که خلاقیت را کسب کرده‌اید فقط با فکر کردن می‌توانید همچنان خلق کنید.

## روز سوم

روز سوم معمولاً اختصاص به تمریناتی دارد (اغلب القای خلسه یا تخييل هدایت شده) که در آنها از شرکت‌کنندگان خواسته می‌شود تا تمامی ناکامی‌های زندگی خود از ابتدای کودکی را بیاد بیاورند. تمرین‌ها در خصوص مادر و پدر، قول‌هایی که شکسته‌اید و قول‌هایی که دیگران به شما داده و عمل نکرده‌اند و تمام خاطرات حزن‌انگیز زندگی شما تا امروز که در برابر شما آورده می‌شوند، می‌باشد. تا پایان روز سوم، شرکت‌کنندگان به لحاظ روانی باز شده‌اند.

## روز چهارم

روز چهارم روزی است که در آن مشارکت گروهی بیشتری اتفاق می‌افتد و رهبر شروع به تغییر قیافه دادن از یک ارباب سختگیر و مسلط به یک پدر یا مادر فریبینده، دوست‌داشتنی و بامحبت می‌کند که از شما می‌خواهد دوره‌ی بعدی را بخیرید. کیس‌های حقوقی بر ملا کرده‌اند که ارتقای مریبان و حتی حفظ شغل‌هایشان دقیقاً به این بستگی دارد که چه تعداد از کسانی که در دوره‌ی اول شرکت می‌کنند را می‌توانند به خرید دوره‌های بعدی جلب نمایند.

## روز پنجم

روز پنجم روز سبکی است؛ رقص بعد از قدری استراحت و ناهار. کوشش بسیاری جهت وادار نمودن شما به امضا کردن برای دوره‌ی بعدی که گرانتر است، صرف می‌گردد. به همه‌ی شرکت‌کنندگان گفته می‌شود که برای یک ملاقات بعد از آموزش‌ها با کارکنان شرکت نمایند، که در آنجا مجدداً کوشش بسیاری صورت می‌گیرد تا دوره‌های بعدی فروخته شوند. در پایان روز، یک سورپریز تدارک دیده می‌شود که دوستان یا خانواده خارج از انتظار ظاهر شده و به فارغ التحصیل تبریک بگویند.

# سَرْزَنْدَگَى

برگزیده از کتاب  
فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

"زنان نوامیس رهبری" و مردان "گوهران بی بدلیل" تشکیلات هستند.

(نشستهای قرارگاه باقرزاده)

... «جین» دو دوره برنامه‌های تعلیماتی «سرزندگی» را در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی اجرا کرد. فلسفه‌ی «سرزندگی» مقرر می‌سازد که مردم باید در خصوص هر آن چه بر آنها اتفاق می‌افتد موضع مسئول بگیرند. تا پایان سطح نخست تعلیمات، جین شروع به قبول این ایده کرده بود. در طول سطح دوم برنامه، از جین خواسته شد تا تجربه‌ی یک تجاوز به وسیله چاقو را که سه سال قبل وقتی شانزده ساله بود، اتفاق افتاده بود برملا سازد. جین قبلاً هرگز موضوع تجاوز را به جز در چند جلسه مشاوره مطرح نکرده بود. نه فرهنگ او و نه خانواده‌اش موضوع تجاوز را به عنوان یک گناه تلقی نکرده بودند، چرا که او شخصاً کار غلطی انجام نداده بود. او احساس می‌کرد که خانواده‌اش از حقوق وی در همچنان دختر دانستن او حمایت می‌کردند. برای سه سال، او هم به لحاظ روحی و هم در مدرسه درست عمل کرده بود.

در طول تعلیمات، از جین خواسته شد تا احساسات خود را در خصوص موضوع تجاوز آزاد نماید. او به خودش فشار می‌آورد تا ابراز عصبانیت کرده موضوع را در جمع شرح دهد. در تمرینات بعدی، از او خواسته شد تا احساساتی را که نسبت به پدر خود که بلافاصله بعد از تولد او درگذشته بود ابراز نماید. در واکنش به این تمرین، جین شروع به زدن خودش و مذاقه کردن بر روی یک راکت استیروفوم که در تمرین مورد استفاده قرار می‌گرفت نمود. در هر صورت، به او اجازه داده شد تا برنامه را ادامه دهد.

بعداً، مربی به جین رهنمود داد تا نقش یک زن خیابانی را ایفا نماید. او اعتقاد داشت که مأموریت داده شده معنی خاصی به خاطر آن چه که او وادار شد تا در خصوص موضوع تجاوز برملا کند، دارد. او از این که دریافت خودش را به خاطر تحقیرات مخصوص در جمع انگشت‌نما کرده است هرچه بیشتر ناراحت گردید. اگر چه او هیچ سابقه بیماری روانی تا قبل از تمرینات «سرزندگی» نداشت، بعد از آن جین وارد دوره‌ای از افسردگی فزاینده که منجر به چندین اقدام به خودکشی شد، گردید. او برای سه سال در بیمارستان بستری شده و بعد از آن نیز همچنان تحت درمان مستمر بود.

جین بر علیه «سرزندگی» اقدام قانونی انجام داد و موضوع با توافق بر سر مبلغ بالایی حل گردید.

## تخریب روانی

«جرارد»، یک مرد چهل و دو ساله، برای گرفتن شغل مدیریت یک فروشگاه اقدام کرد. مالک فروشگاه به جرارد گفت که او را در صورتی استخدام خواهد کرد که جرارد یک آموزش آگاهی بخش گروه بزرگ معینی را تهییه و در آن شرکت نماید.

مالک، که یک مرید گروه بود، به گروه بر اساس سیاست آن قول داده بود تا چیزی در خصوص تعليمات به کسی لو نهند. بنابراین او توضیحی به جرارد در خصوص فلسفه، کیفیت به غایت هیجانی و متفاوض برنامه، یا این که چقدر به لحاظ روانی روند مربوطه می‌تواند برای برخی شرکت کنندگان ناراحت کننده باشد، نداد.

از آنجا که شرکت در دوره مربوطه پیش شرط استخدام بود، جرارد فرض گرفت که این دوره یک برنامه تعليم مهارت در رابطه با شغل وی است و لذا آن را به قیمتی که به زحمت توانست از عهده آن برآید، خریداری کرد. زمانی که برنامه پنج روزه شروع شد، او دریافت که در یک وضعیت شدید هیجانی، با متفاوض بالا و برخورد گروهی قرار گرفته است. در نظر او برنامه به صورت یک معمای آمده بود که هیچ ربطی به مدیریت یک فروشگاه کوچک نداشت. محتوا ترکیبی از فلسفه دوران نو، تخیل هدایت شده، اقرارهای شخصی و برخوردهای تهاجمی توسط مریان بود. جرارد هرگز تا حدی که در جلسات مشاهده کرد، ندیده بود که افراد به لحاظ احساسی فرو بریزند. اضطراب او هر ساعت بیشتر می‌شد، که بیشتر آن به خاطر تناقضی بود که بین اعتقادات مذهبی خودش و فلسفه دوران نو که در تعالیم می‌شند، احساس می‌کرد. علاوه بر این استرس، او می‌ترسید که هرگز استخدام نشود مگر این که برنامه را به پایان برساند. او احساس می‌کرد که به لحاظ روانی دارد فرو می‌ریزد و درخواست کرد تا عذرش پذیرفته شود، ولی رهبران برنامه اصرار داشتند که بماند. در روز چهارم، او کارش به دلیل یک واکنش عصبی خفیف به بیمارستان روانی کشید. جرارد هیچگونه سابقه‌ی قبلی ناراحتی عصبی را تجربه نکرده بود و هیچگونه سابقه‌ی خانوادگی هم در این خصوص نداشت.

# متخصصان بهداشت و درمان

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

تمام "مردم ایران" به دلیل این که تحت حاکمیت "جمهوری اسلامی" هستند شایسته‌ی "کشته شدن" هستند.

... بسیاری از اعضای سابق گزارش نموده‌اند که روانشناسان، روانکاران، پرستاران و پزشکانی که اعضای فرقه‌ها بوده‌اند اغلب در نقش‌های دوگانه کلیدی عمل کرده‌اند.

«جد Jed» یک متخصص سلامت روان با مدرک دکترا و دارای جواز کار بود؛ او همچنین در یک گروه فرقه‌ای مبتنی بر انجیل عضویت داشت. سایر اعضا تشویق می‌شدند تا با او برای درمان مشکلات مربوط به دوران کودکی خود دیدار نمایند. رهبر فرقه به «جد Jed» رهنمود داده بود که او سه مأموریت دارد: اول گزارش محتوای تمامی ویزیت‌هایش به رهبر، دوم «آرام کردن افراد» و متقاعد کردن آنان به اطاعت از آن چه رهبر دیکته می‌کند و سوم ممانعت از خروج اعضاء از گروه.

بعد از این که او از گروه خارج شد، «جد» در خصوص این که تا آن حد سازشکار بوده که اخلاقیات شخصی و حرفة‌ای خود را زیر پا گذاشته و در موقعی در واقع قوانین را هم نقض کرده است، احساس گناه می‌کرد.

یک متخصص سلامت روان مجاز، عضو یک گروه بود که ۲۵۰ عضو درونی و ۱۱۰۰ عضو بیرونی داشت. متخصص مربوطه در طی هفته در یک کلینیک در شهر کار می‌کرد و آخر هفته و ایام تعطیل به مزرعه‌ی فرقه می‌رفت. تحقیقات نشان داد که، تحت فرمان رهبر فرقه، او از میان بیمارانش اقدام به عضوگیری می‌نمود. او بیمارانی که دارای درآمد سهام و منابع مستقل مالی بودند را نشان می‌کرد و به آنها می‌گفت که باید برای اجیا کردن خویش وارد گروه شوند.

برخی اعضای سابق یک گروه سبک زندگی که تحت عنوان «سلامت روان» فعالیت می‌نمود گزارش کردند که، وقتی آنها در گروه بودند، یک متخصص درمانی که قدرت قابل توجهی به عنوان دستیار رهبران داشت و از دستورات رهبران پیروی می‌کرد اجازه نمی‌داد تا اعضا از امکانات درمانی خارج از گروه استفاده نمایند. در عوض، متخصص درمانی مربوطه به اعضاء رهنمود می‌داد که تجویزات رهبران فرقه را به عنوان نسخه‌ی پژوهشی بپذیرند که شامل تجویز انجام اعمالی نظیر خوابیدن بر روی قالب‌های یخ در هوای آزاد در زمستان در ایالت واشینگتن بود.

اعضا گفتند: به آنها رهنمود داده شد تا ادرار خود را بنوشند، مستمرًا با قهقهه اماله کنند و با یکدیگر رابطه همجنس بازانه برقرار نمایند.

اعضا معتقد هستند که در اثر عملکرد مورد آخر بیماری هپاتیت (یرقان ویروسی) در میان آنان گسترش یافت. مردی که برای مدت طولانی در بیمارستان کار می کرد بر اساس گزارشات و اصله مورد تمسخر قرار گرفته و به وی اجازه داده نشد تا از تخصص استفاده شود زیرا که آقای رهبر ظاهراً معلومات مرد را چالشی در برابر قدرت رهبر می دید. با تکیه بر اعتماد اعضاء نسبت به پرسنل پزشکی، رهبر غیر پزشک گروه طبق اظهارات مطروحه به چهار زن باردار دستور سازارین داده بود. اعضای سابق گزارش کرده اند که او به چهار زن دستور داد تا در برابر او به صورت برهنه ظاهر شوند و سپس آنان را معاینه نمود، که در یک مورد مشت خود را با قدرت بر ناحیه لگن خاصره سمت چپ یک زن آن چنان فشار داد که وی از درد فریاد کشید. بر اساس گفته ها، رهبر سپس ضرورت وضع حمل از طریق سازارین را در خصوص او تجویز نمود چرا که آن زن نمی توانست درد را تحمل کند.

دو پزشک در خصوص تعدادی از مردان شانزده ساله و بالاتر واکتومی (عقیم کردن) را اعمال نمودند. آنها اعضای سینانون، گروهی که به عنوان یک گروه احیای دارویی شروع به کار کرد و به عنوان یک مذهب عمل نموده و به یک فرقه تبدیل شد، بودند. وقتی من بعداً با آن دو پزشک مصاحبه کردم، آنها احساس ندامت و پشیمانی قابل توجهی نسبت به این که تمایلات رهبرشان را مقدم بر سوگند بقراطی (مترجم: سوگند دانشجویان پزشکی) و تعهدات اخلاقی خود برای خدمت به بیمارانشان قرار داده بودند، می کردند. اگر چه برخی مردان در گروه برای عمل مربوطه داوطلب شده بودند، ولی بسیاری مخالف واکتومی بودند. بسیاری از مردان که اعتراض کرده بودند طبق گزارشات توسط سایر مردان، با گفتن این که این به نفع گروه است، وادار به تسلیم شده بودند. در یک نقطه، گزارش شده است که «ظرف یک هفته نزدیک به دویست مرد در گروه سینانون و تحت کادر پزشکی خود گروه سینانون که ده ساعت در روز و هفت روز هفته کار می کردند تحت عمل واکتومی قرار گرفتند.» در همان زمان، زنانی که در گروه سینانون باردار گشتند متقاعد شدند تا عمل کورتاژ (سقط جنین) انجام داده یا گروه را ترک نمایند. عمل های کورتاژ توسط دکترهای داخلی انجام می شد. تمامی این کارها به این خاطر صورت می گرفت که رهبر تصمیم گرفته بود که «اجازه دادن به اعضاء جهت تولید مثل پر هزینه خواهد بود.» او هدف خود را با استثمار پزشکان در گروه به انجام رساند و اعضاء تمکین کرده و یا ترک نمودند.

همه ای این مثال ها نشان می دهند که متخصصین می توانند به سمت نقض نه فقط ارزش های ساده ای شخصی خویش بلکه به طور خاص زیر پا گذاشتن اخلاق حرفه ای خود کشانده شوند. یعنی این افراد صرفاً خواسته های رهبرشان را پیش برده، به عنوان خبرچین عمل نموده، جلوی جاذشدن از فرقه را گرفته، اعتماد میان بیمار و پزشک را از بین برده و سلامت و رفاه حال کسانی که خواهان کمک تخصصی شده اند را مورد تهدید قرار می دهند. آخر این خط این است که نقش چنین متخصصینی صرفاً حمایت از رهبر در همه امور است. مانند دکترهای آلمان نازی که همان طور که رابت جی لیفتوون در خصوص آنها نوشه است، این متخصصین حقیقتاً روح خود را فروخته اند.

# سوءاستفاده از تصویر مردمی فرقه

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

"داد و فریاد کشیدن" بر سر "سوژه‌ای" در نشستها به مثابه "تخصیص جمعی" و "حفظ و حراست" از تشکیلات می‌باشد. (نشستهای طعمه در قرارگاه باقرزاده - سال ۸۰)

... فرقه‌ها راههای زیادی محدود کردن و به کنترل در آوردن اطلاعات عموم نسبت به خودشان پیدا کرده‌اند. برخی گروه‌ها بروشور، بیانیه‌ی مطبوعاتی و مطالب و موضوعات کتبی توضیحی در خصوص گروه مربوطه، که اغلب توسط مؤسسات خبره در روابط عمومی طراحی و تهیه شده‌اند، ارائه می‌دهند. در اساس، این مطالب این طور القا می‌کنند که «شما لازم نیست بیشتر بگردید. اینجا گفته شده است که ما چه کسانی هستیم. اینجا تمام آن چه نیاز دارید بدانید تا ما را به طور کامل درک کنید، وجود دارد. این مطلب را گرفته و استفاده نمایید. همه چیز عالی خواهد شد.» برداشت کلی این است که مطلب ارائه شده غیر مغرضانه و نسبتاً جامع می‌باشد.

یک مثال باز از کوشش فرقه‌ها برای کنترل چگونگی نگرش بیرونی‌ها نسبت به خودشان، موضوعی بود که در جریان اختلافات جنجالی بین فیلمساز یک فیلم ساخته شده تحت توجهات گروه راجنیش و یک دانشمند علوم رفتاری که ملاحظاتی نسبت به همان گروه داشت بر ملا گردید. یک فیلمساز جوان سان فرانسیسکو اظهار داشت که «یک بار مبلغ عجیب و غریبی پول در حساب بانکی او ظاهر گشت.» چند روز بعد، وی نامه‌ای دریافت نمود که از او خواسته شده بود از پول مربوطه برای رفتن به هندوستان و ساختن یک فیلم در خصوص گروه استفاده نماید، که او این کار را کرد. این فیلم، که من همراه با اعضای سابق گروه آن را دیدم، یک سری صحنه‌های ساده روستایی و مردمی که در حال خواندن و رقصیدن بودند را به تصویر می‌کشید که کاهن گروه در میان آنها می‌گشت و مردم هم در محوطه یک قصر نشسته بودند و از این قبیل صحنه‌ها.

فیلم مذکور برنده‌ی جوایزی در جشنواره‌ی فیلم‌های هنری هم شد.

طبق اظهارات اعضای سابق گروه، که بعداً هم رسماً در خصوص برخی اتهامات بر علیه گروه یاد شده شهادت دادند، این فیلم واقعیات گروه را آنطور که آنان تجربه کردند منعکس نمی‌کرد. نظر اعضای سابق توسط ریچار پرایس، رئیس وقت مؤسسه اسالن که به هندوستان برای مشاهده‌ی آن چه موضوع گروه بود، رفته بود، مورد تأیید قرار گرفت. هنگام بازدید او، مجله تایم مقاله‌ای در خصوص گروه که توسط رئیس دفتر مجله در دهلى نو آماده گردیده بود به چاپ رساند. مقاله به حضور پرایس در هندوستان پرداخته، او را «پایدارترین پیروی گروه تا به امروز» خوانده و اینطور وانمود کرده بود که پرایس از گروه حمایت می‌نماید.

بلافاصله بعد از این که مقاله بیرون آمد، پرایس هم برای سردبیر تایم و هم گروه راجنیش نامه نوشت و اظهار داشت که او گروههای مورد بحث را که در آشرام (معبد هندوها و بودائی‌ها) سکنی گزیده‌اند را خودکامه، مرعوب‌کننده و خشن می‌داند. او هم خود مشاهده کرده و هم از اعضای سابق شنیده است که خشونت جهت اعمال همنوایی در بین اعضاء و همچنین برقراری نظم نوین به جای ایجاد امکان رشد مورد استفاده قرار می‌گرفته است. پرایس توضیح می‌دهد که شاهد استخوان‌های شکسته، کبودی بدن‌ها و جراحات وارد بوده است. او نتیجه‌گیری می‌نماید که رحمت و شفقت اعلام شده در خصوص راجنیش انعکاسی در درون گروه‌هاش نداشته است.

اگر بروشورهای خوش‌فرم و فیلم‌های جمع و جور مردم مشتاق را جذب نکند، گروه ممکن است مجبور شود تورهای هدایت شده تأمین نماید. ارباب راهنمایان تورها جیم جونز بود. کیلدو夫 و جاورز گزارش کردند که «آل میلز، عکاس رسمی سابق کلیسا، گفته است که جونز سعی می‌نمود دامی پهنه نماید تا سیاستمداران را هنگامی که زمان برای گرفتن عکس از صحنه دست دادن با آنان، که به زور انجام می‌شد، مناسب باشد، گیر بیندازد. میلز می‌گوید: «همچنین اگر طرف مقابل کسی بود که جونز می‌خواست با او تعامل داشته باشد، او گروهی از اعضاء را مأمور می‌کرد تا در پشت تریبون بایستند و در یک صف مشت‌های گره‌کرده خود را بلند کنند و در همانحال من عکس بگیرم. به این شکل آنها مانند انقلابیون به نظر می‌رسیدند. او فقط می‌خواست این عکس‌ها، برای روزی که احیاناً یکی از این سیاستمداران علیه او بچرخد، در آلبوم نگهداری شوند.»

تورها تماماً همراه با صحنه‌سازی هستند. اعضای کلیسا در نقش‌های از پیش تمرین شده خود، در لباس‌های قرض شده برای یک دست جلوه کردن، پیش‌تر نسبت به آن چه باید بگویند تمرین داده شده‌اند. سپس بازدیدکنندگان که افراد برجسته‌ای هستند به افرادی که ظاهراً معتقدان هروئین ترک داده شده، معلولین بهبود یافته و بچه‌های خیابانی کوچک که از این که بر سر سفره‌ی سخاوتمندانه‌ی جونز به خوبی سیر می‌شوند راضی هستند، معرفی می‌گردند. اگر دیدارها موفقیت‌آمیز باشند و فرد بیرونی در حالی که تحت تأثیر قرار گرفته است از محل خارج شود، جونز بعد از رفتن وی در نقش دیگری ظاهر می‌گردد. او در برابر جماعت ایستاده و به مسخره کردن بازدیدکننده می‌پردازد، ادای صدای او را در آورده و سؤالاتی را که وی نموده تکرار می‌کند و به این که چگونه زنان بازدید کننده می‌خواستند نظر او را جلب کنند، می‌خندد.

## پای صحبت مجید روحی (از عناصر جدا شدهی فرقهی تروریستی مجاهدین)



شکنجه در پادگان اشرف

در سال ۱۳۷۸ در قرارگاه سازمان در شهر العمارهی عراق فردی به نام فرمان خودش را در سالن غذاخوری آتش زد و فوت نمود. او را سازمان از اردوگاه پناهندگان در شهر رمادی عراق آورده بود. وقتی فهمید که سازمان خواهش را از رمادی خریده و به اشرف آورده است خودش را به آتش کشید. اهل سرپل ذهاب بود و خانواده‌اش هنوز در عراق زندگی می‌کنند.

من همیشه ابراز عدم رضایت می‌کردم و مدام بهانه می‌گرفتم و می‌گفتم که می‌خواهم بروم که هر بار نشست می‌گذاشتند و آن قدر توی گوشم داد می‌کشیدند که پسیمان می‌شدم. در نشست‌ها اتهامات اخلاقی و دزدی و جاسوسی می‌زدند که جا بزنم و حرفم را پس بگیرم. یک تعداد از سربازی فرار کرده بودند و به دام سازمان افتاده بودند و وضعیت مشابه من داشتند. ما را مدام دادگاهی می‌کردند و یا به زندان می‌بردند.

مهوش سپهی (نسرین) مرا صدا کرد و حکم اعدام به من ابلاغ نمود. او گفت که حکم مرا رهبر مقاومت (یعنی مسعود رجوی) امضاء کرده که من هم وصیت‌نامه‌ام را نوشتیم و دادم. بعد یک روز چشم‌بند زدند و به محلی برند که نسرین و احمد حنیف نژاد آنجا بودند. ظاهراً احمد حنیف خامن من شده بود که اعدام نشوم ولی من حاضر به اعتراف آنچه که می‌خواستند نشدم. بعد مرا برند و مجدداً شکنجه کردند و با چوب آن قدر روی دستم زدند که انگشتانم شکست و زیر کتک فکم از جا درآمد و یک دندانم هم شکست که در زندان چرک کرد. بالآخره خودشان کوتاه آمدند و مرا مجدداً به ارتش فرستادند. هر کاری کردند کاغذهایی که می‌خواستند را امضاء نکردم. حتی دستم را توی آب جوش کردند که بعد مجبور شدند هر روز پانسمان کنند. علناً می‌گفتند که طوری شکنجه می‌کنیم که جایش نماند. وقتی مریم رجوی را در پاریس دستگیر کرده بودند فهیمه اروانی نشست گذاشته بود و فحش‌های رکیک می‌داد و می‌گفت که از شما یک خودسوزی در نیامد.

وقتی خبر دستگیری مریم را دادند خیلی‌ها خوشحال بودند.

از افراد می‌خواستند که برای فیلمبرداری و جلوی دوربین خودشان را معتبرض و خشمگین نشان بدهند و با هر کس که این کار را نمی‌کرد برخورد می‌کردند. می‌پرسیدم که نیرویی که حاضر نیست برای فیلمبرداری فریاد بزند و شعار بدهد آیا سلاح به دست گرفته و خواهد جنگید؟

محمد اقبال به من گفت: که دو سال در خروجی می‌مانم و بعد به زندان ابوغریب تحویل داده خواهم شد و حداقل ۸ سال هم باید آنجا بمانم.

یک بار یک زن را دیدم که با چشم بند و دست بند می‌بردند و فحش‌های رکیک به او می‌دادند. نریمان روی صورت آن زن وقتی افتاده بود ادرار کرد. مجید عالمیان هم بود. جرم او این بود که می‌خواست جدا شود و برود.

فیلمی را نشان می‌دادند که در حلق یک نفر بنزین می‌ریختند و او را رها می‌کردند تا بددود و فرار کند. بعد با گلوله به شکمش می‌زندند و فرد منفجر می‌شد. بعداً معلوم شد که این فیلم را حسن المجید در دستگاه امنیت صدام حسین برای او ساخته بود. صدام حسین از تماشای قتل فجیع مخالفین خود لذت می‌برد و این فیلم‌ها را به مجاهدین خلق هم هدیه کرده بود. بعد از نشان دادن اینگونه فیلم‌ها از ما می‌پرسیدند که حالا به چه شکل می‌خواهیم اعدام شویم. عادل و مهدی ابریشم‌چی فیلم‌ها را نشان می‌دادند.

سازمان اسرای ایرانی را در زندان‌های عراقی شکنجه می‌کرد و برای عراقی‌ها اطلاعات می‌گرفت. جابر تائی، حمید سیستانی، عالی آفریننده (رضا بوران)، موسی اسکندری، میلاد و جلال سر به نیست شدند. علناً می‌گفتند که مسعود رجوی «علی (ع)» و مریم رجوی «فاطمه (س)» هستند و هر کس قبول نداشت برخورد می‌شد. اسدالله مثنی و تعدادی که به گروه حذف معروف بودند از همه بدتر شکنجه می‌کردند.

# محدود کردن و کنترل نمودن تحقیقات

## برگزیده از کتاب

### فرقه‌ها در میان ما

#### مسعود رجوی:

"عملیات انتشاری" پتانسیل‌های بالاتر و کارآیی‌های زیادی دارد که باید از آن استفاده کرد.

(نشستهای قرارگاه باقرزاده)

... راه دیگر برای کنترل نظرات راجع به یک فرقه، کنترل کردن تحقیقات در خصوص آن فرقه است. محققین علوم رفتاری، برای اغلب یافته‌های پایه‌ای خود، بر اطلاعات به دست آمده از مصاحبه‌ها، تکیه می‌کنند. اما به‌هر صورت، آن چه که اعضای فرقه‌ها به بیرونی‌ها می‌گویند ممکن است کنترل و محدود شده باشد. عموماً، تنها اعضای به‌خصوصی به‌عنوان سخنگویان گروه معروفی می‌گردند. سایرین دستور گرفته‌اند تا حتی بین خانواده یا دوستان خودشان هم که عضو نیستند صحبت نکنند، اعضا آموخته‌اند که غیر عضوها «غیر مطلع» و «غیر منضبط»‌تر از آن هستند که بهمین‌مقدار موضوع کار گروه چیست و اعضاء توجیه شده‌اند تا مراجعات بیرونی را به افراد بالاتر در درون سیستم ارجاع دهند.

هنگامی که والدین یا دوستان یک فرد نسبت به موضوع معینی در خصوص نحوه زندگی در گروه مربوطه سؤال می‌کنند، عموماً یک عضو فرقه به این شکل پاسخ می‌دهد که: «من نمی‌توانم به این سؤال پاسخ بدهم. هر کس لازم است خودش بداند». اعضاء نه تنها نحوه واکنش نشان دادن را آموزش می‌گیرند، بلکه اغلب از آنها انتظار می‌رود که -یا به صورت شفاهی و یا به صورت کتبی- بیرونی‌ها را به‌طور کامل گزارش نمایند و چنانچه اگر همانطور که دستور گرفته‌اند عمل ننمایند غالباً مؤاخذه می‌گردند. به همین دلیل است که پاسخ بسیاری از اعضای فرقه‌ها به صورت بارزی مشابه، خالی از واکنش‌های نرمال، بیشتر یک سویه و غالباً غیر مربوط به سؤال مطرح شده است. تعجبی ندارد که اعضای فرقه‌ها عمدتاً برنامه‌ریزی شده به‌نظر می‌رسند. صدها عضو سابق فرقه‌ها در خصوص جلسات نقش بازی کردن در فرقه‌ها توضیح داده‌اند که اعضا در آن جلسات نحوه پاسخ دادن به سؤالات بیرونی‌ها را تمرین می‌کرده‌اند.

یک نمونه افراطی از این دست در یک فرقه سبک زندگی در کالیفرنیا تجربه شد که ادعا می‌کرد اعضاش ذوب و در یکدیگر آمیخته شده‌اند. وقتی خانواده مضطربی به مقر اصلی مراجعه کرده و خواهان دیدن دخترشان شدند -که دختری بیست ساله با موهای تیره و ریز نقش بود- آنها با مردی بلوند، میانسال و قوی‌هیکل مواجه گردیدند که در مدخل ورودی به آنها خوش آمد گفته و اظهار داشت: «حالا من دختر شما هستم. ما قابل تعویض با یکدیگر، در هم آمیخته در یکدیگر و ذوب شده در هم‌دیگر هستیم.» خانواده‌ی مربوطه ماهها تلاش می‌کرد دخترشان را به‌تهایی ببیند ولی هرگز موفق نشد. گروه مانند یک دسته بزرگ پرندگان، به‌هم متصل بودند که با یکدیگر پریده و با هم‌دیگر جیک جیک می‌کردند و البته تنها رهبران با بیرونی‌ها صحبت می‌نمودند.

# آزار در مانگران و حقوق دانان

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

افراد تشکیلات که زیر بار "خود کشی" نمی‌روند. مستحق "اعدام" هستند.

(نشست قرارگاه باقرزاده)

روانکاوان، روانشناسان، مددکاران اجتماعی و حقوق‌دانان اتفاقات مختلفی را به دلیل یاری و درمان اعضای فعلی و سابق فرقه‌ها از سرگذرانده‌اند. این اتفاقات طیفی از اقدام برای تخریب شخصیت آنان گرفته تا تلاش برای باطل کردن جواز کارشان را تشکیل می‌دادند.

- یک زن مددکار اجتماعی روانکاو در ماساچوست که به بسیاری از اعضای سابق فرقه‌ها کمک می‌کرد، به صورت یک هدف ثابت آزار و اذیت آنان درآمده بود. یکی از موارد برجسته از این دست زمانی اتفاق افتاد که یک دسته گل سرخ به محل کار او همراه با یک کارت تشکر به خاطر کوشش‌های وی جهت تخریب یک مذهب ارسال شده بود که امضای آن «حزب نازی آمریکا» بود.

- دو پزشک در کالیفرنیا که اعضای سابق فرقه‌ها را معالجه می‌کردند، متوجه شدند که بسیاری از این فرقه‌ها برای هیئت بازارسان پزشکی ایالت نامه نوشته و ادعاهای موهنه و دروغین بر علیه پزشکان مربوطه، صرفاً به خاطر این که درمانگر جداسدگان از فرقه‌ها بوده‌اند، طرح کرده بودند.

- طبق گزارشاتی که والدین یک فرد از طرف برخی کارکنان یک بیمارستان که شاهد ماجرا بودند، دریافت کردند: «یک عضو به شدت مريض و کاملاً آسیب دیده یک فرقه غیر معمولی، که به صورت یک قاعده پیروانی را که قادر به ادامه پرداخت کمک مالی نبودند، اخراج می‌کرد، نهایتاً در یک بیمارستان بستری شد. ظاهراً او (بنا به درخواست فرقه) از آن جدا شده بود و اعضای آن فرقه با تهدید سلاح او را اخراج کرده بودند.» بیمارستان هیچ کمکی به خانواده نکرده و هرگز موضوع را به پلیس اطلاع نداد مقامات بیمارستان رسماً آنچه را که کارکنان به والدین گفته بودند را تکذیب نمودند که این عمل ابعاد تأثیر عملکرد فشار و ایجاد تنفس بر روی پزشکان را نشان می‌دهد که در نتیجه وجود حرفه‌ای خود را زیر پا می‌گذارند.

- در یک مورد جنجالی، یک حقوق‌دان کالیفرنیایی مورد هجوم یک مار زنگی قرار گرفت که توسط اعضای گروه سینانون در صندوق پستی او گذاشته شده بود. این فرقه از برنامه‌ی بازسازی افراد پس از ترک مواد مخدر و الكل شروع کرده و به یک فرقه‌ی چندین میلیون دلاری ارتقاء یافته و به همین ترتیب از یک بنگاه ظاهراً خیریه‌ای به یک مذهب تغییر کرده بود. پل مورانتس، یک وکیل مدافع حقوقی در پاسیفیک پالیسیدز، با فرقه سینانون در سه کیس مدنی به علاوه‌ی یک کیس کودک‌زدی جنگید که نهایتاً قاضی حکم نمود مادر بزرگ می‌تواند سه نوه‌ی خود را از فرقه‌ی سینانون پس بگیرد.

قبل از آن، مورانتس مبلغ ۳۰۰ هزار دلار خسارت برای یک زن بیست و پنج ساله برنده شده بود. شوهر این زن نقشه کشیده بود تا او را وقتی از سر کار بر می‌گشت به انتیتوی روانکاوی عصبی دانشگاه لس‌آنجلس ببرد، ولی در طول روز آن زن آنقدر مضطرب گشت که به یک کلینیک در سانتامونیکا مراجعه کرده و درخواست آرامبخش نموده بود. از آن محل او مستقیماً به تأسیسات گروه سینانون در سانتامونیکا برای مشاوره فرستاده شد. «زمانی که او وارد سینانون شد، به او اجازه داده نشد تا آنجا را ترک کند. سازمان به وسیله‌ی تلفن به شوهر او اطلاع داد که همسرش حالا در سینانون زندگی می‌کند و او برای نود روز قادر به دیدنش نخواهد بود.» شوهر مربوطه به پل مورانتس برای گرفتن کمک مراجعه کرد. بعد از نود روز مذاکرات قانونی خصوصی، مورانتس زن خود را پس گرفت. «موهای وی تراشیده شده بود و توسط اعصابی سینانون متلاعده گردیده بود که شوهرش می‌خواست او را طلاق بدهد.» به او گفته شده بود که نمی‌تواند محل را ترک کند و او گزارش نمود که مج دست او را گرفته و به هر سو می‌کشیدند و بر سرش فریاد می‌زدند. بر اساس درخواست شوهر، مورانتس یک شکایت حقوقی را طرح نمود. «وکلای سینانون آنقدر قاضی را در حین دادرسی با نادیده گرفتن مقررات دادگاه عصبانی کردند که او فرقه‌ی سینانون را غایب اعلام کرد،» و زمانی که یک دکتر شهادت داد که زن مربوطه مورد «تجاوز ذهنی» قرار گرفته است قاضی پرداخت خسارت ۳۰۰ هزار دلار را معین کرد.

در بعد از ظهر ۱۰ اکتبر ۱۹۷۸، مورانتس به خانه و سراغ صندوق پستی اش رفت و آنگاه به وسیله‌ی یک مار پشت‌الماسی چهار و نیم فوتی (۱۳۵ سانتی متر) که در آنجا گذاشته شده بود گزیده شد. اسباب صدای زنگ مار زنگی برداشته شده بود تا اخطاری شنیده نشود. طبق گزارشات واصله، او همچنان که با آمبولانس به طرف بیمارستان برده می‌شد فریاد می‌زد «سینانون مرا زد!». مورانتس به‌سختی، با یازده شیشه سرم ضد زهر که به وی تزریق شد، از حمله مربوطه نجات یافت. او به هرحال مشکلاتی در کارکرد همان دستی که نیش زده شده بود داشت. شاهدانی که دو مرد مشکوک را مقابل خانه مورانتس دیده بودند شماره‌ی خودروی آنان را، علیرغم این که تلاش شده بود با نوار چسب تعییر داده شوند، برداشته بودند. خودروی مربوطه به نام سینانون ثبت شده بود. دو تفنگدار ممتاز از نیروی مقدار سینانون به نام‌های لانس کتون و جو موزیکو دستگیر شده و متعاقباً ادعا نمودند که هیچ رابطه‌ای با توطئه‌ی ارتکاب به قتل مربوطه نداشته‌اند.

یک ماه بعد از حمله مار زنگی، مأموران اعمال قانون با جواز جستجو، مدارک و نوارهای صوتی شامل موردی که چارلز دردیچ در خصوص «وکلای طماع» صحبت کرده بود که تلاش می‌کنند «خون سینانون را بمکند» را مصادره کردند. او گفته بود «ما با قوانین خاص خودمان بازی را ادامه خواهیم داد. من کاملاً مایل‌م پای وکیل خصوصی را بشکنم و پای زنش را هم بشکنم و دست بچه شان را هم قطع کنم. این راه خیلی مؤثر تری برای اطلاع رسانی خواهد بود... من واقعاً گوش او را در شیشه‌ی الكل می‌خواهم. بله واقعاً می‌خواهم.»

# تهدید کردن شاکیان حقوقی

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

دریکی از نشستهای عمومی خطاب به اروپایان و آمریکا گفت: (نقل به مضمون) آقایان فکر نکنند ما که کت و شلوار می‌پوشیم و کراوات می‌زنیم، می‌توانند هر کاری خواستند با ما بکنند و هوای ایران را داشته باشند. اگر دست به کار شویم یک تروریست‌های می‌شویم که دیگر از دست ما امان نخواهد یافت. (کف وسوت زدن حضار برای رجوی و در مقابل خنده و فهقهی رجوی، درادامه رجوی با همان خنده‌اش از جمعیت می‌پرسد: شما تروریست هستید؟ حضار با صدای بلند می‌گویند: بله).

شکایات حقوقی مقولات پرخرجی هستند. ولی برخی فرقه‌ها کارکنان حقوقی داخلی بسیار پیشرفت‌هه دارند که شامل تعداد زیادی کمک‌وکیل برای کمک به وکلای داخلی است. بنابراین اقدام قانونی برای فرقه‌ها خیلی پرخرج نیست، در حالی که کسانی که باید از خودشان دفاع کنند به سادگی می‌توانند در جنگ بر علیه تاکتیک‌های حقوقی آنان ورشکست شوند.

در میان موضع دادخواهانه‌تری که فرقه‌ها علیه منتقدین خود گرفته‌اند موردی در خصوص گروه سینانون بود. هم رسانه‌های محلی و هم رسانه‌های ملی نسبت به این که در خصوص سینانون بعد از قضیه بنگاه هرست گزارش تهیه کنند ترسانده شدند. طی یک دوره دو ساله در دهه ۱۹۷۰ میلادی، دو کیس حقوقی افترا و توطئه بر علیه این بنگاه توسط فرقه سینانون به مبلغ ۲/۶ میلیون دلار به نتیجه رسید. سینانون بر علیه مجله تایم نیز شکایت کرده و برای بیش از ۷۶ میلیون دلار به خاطر مقاله‌ای که در اواخر سال ۱۹۷۷ درج شده بود ادعای غرامت کرد. این گروه از تلویزیون ای بی سی(ABC) نیز مبلغ ۴۰ میلیون دلار ادعای خسارت نمود. آنها بر علیه وزارت بهداشت نیز شکایت کرده و ۳۵ میلیون دلار غرامت خواستند و هنگامی که هیئت منصفه عالی استان مارین درخواست تحقیقات در خصوص گروه سینانون کرد، اعضای هیئت منصفه مربوطه با یک شکایت ۵۵ میلیون دلاری مواجه شدند. سایر شکایات و صدها تهدید به شکایت نیز متعاقباً صورت گرفت. بعد از آن، رسانه‌ها به طور مؤثری دهانشان بسته شده و گروه سینانون را در سکوت محض رها کردند، تا این که یک سری مقالات در یک هفته‌نامه‌ی کوچک به نام «Point Reyes Light» درج گردید.

در آوریل سال ۱۹۷۹، دیوید و کتی میچل، سردبیران هفته‌نامه‌ی "Point Reyes Light" و همکارشان ریچارد اوفسه، که یک جامعه‌شناس در دانشگاه کالیفرنیا بود، برنده جایزه پولیتزر شدند. در خصوص انتخاب آنان برای دریافت این جایزه، رالف کریب نوشت: «سازمان‌های خبری اصلی هرگز مایل نبودند وارد درگیری حقوقی، که قطعاً توسط سازمان مربوطه با بخش حقوقی ۴۸ نفره‌اش پیش بردند می‌شد، بشوند. ولی در صورتی که دیوید میچل و همسر و همکارش کتی هفته‌ها داستان‌های کتک زدن‌ها، سلاح کشیدن‌ها و سایر اعمال عجیبی که این فرقه در آنها درگیر بود را به چاپ رسانندند.»

تنها بعد از این که میچل‌ها و اوفسه جایزه پولیتزر را برنده شدند، شورای اخبار ملی روی شکایتی از یونایتدپرس بین‌المللی، شروع به تحقیق در خصوص تلاش‌های گروه سینانون برای ساکت کردن انعکاس رسانه‌ها از مشکلات گروه کرد.

شورا فهمید که وکلای گروه سینانون تنها در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ اقدام به ۹۶۰ مورد تهدید به شکایت قانونی علیه رسانه‌های مختلف کرده بودند.

بلافاصله، گروه سینانون سه دعوی قانونی علیه میچل‌ها و اوفشه اقامه نمود که مربوط به درج یافته‌های آنان در خصوص سینانون در رسانه‌ها بود. وقتی تلویزیون سی‌بی‌اس (CBS) در صدد تولید فیلمی در خصوص کار میچل‌ها و اوفشه برآمد، گروه سینانون تهدید به شکایت کرده و جلوی تولید فیلم مربوطه را گرفت. سینانون هریک از موارد شکایت را باخت و سه محقق مربوطه بر شکایات مطروحه فائق آمده و غرامت دریافت کردند، که تنها به خاطر خدمات رایگان ارائه شده به میچل‌ها از طرف مؤسسه حقوقی هلر و اهرمان در سان‌فرانسیسکو و به خاطر دفاع دانشگاه کالیفرنیا از اوفشه عملی گشت.

این وقایع و موضوع مار در صندوق پستی نقاط عطفی برای گروه سینانون بود. رسانه‌ها دیگر به خاطر ترس از تلافی قانونی از نوشتمن در خصوص گروه باز نایستادند. سینانون شکایات قبلی خود در خصوص مؤسسه مجله‌ی تایم را باخت و تایم ادعای غرامت کرد. تلویزیون (ABC) نیز از سینانون ادعای غرامت نمود؛ سه مرد جوان که توسط اعضای سینانون تک خورده بودند، همین طور پل مورانتس و یک خانواده که در نزدیکی محل سازمان زندگی می‌کرد به خاطر دیدن اذیت و آزار و سایر موارد شکایت کردند و تعدادی موارد دیگر نیز اقامه گردید.



تربور محمدعلی رجایی رئیس جمهور و محمدجواد باهنر نخست وزیر ایران در انفجار دفتر نخست وزیری در ۸ شهریور ماه ۱۳۶۰ در تهران توسط فرقه مجاهدین

# مجبور کردن خویشان و دوستان به سکوت

## برگزیده از کتاب

### فرقه‌ها در میان ما

#### مسعود رجوی،

شخصاً در نشستهای جمعی به صراحة می‌گفت: اگر کسی با انقلاب مخالفت کند با مشت آهنین او روبرو خواهد شد و دست خود را به صورت مشت کرده به سوی اعضا نشانه می‌رفت.

انواع تاکتیک‌ها برای سعی در مخفی نگاه داشتن فرقه در برابر خویشان و دوستان کنجکاو یا کسانی که خیلی سؤال می‌کنند به کار گرفته می‌شود. برای مثال، اگر خویشاوندان با دفاتر عمومی یا رسانه‌ها تماس بگیرند، عضو خانواده‌ی آنان در فرقه غالب نسبت به هرگونه تماس بعدی با خانواده منع می‌گردد. معلوم گشته است که اعضای جوانتر فرقه برای والدین یا پدربرزگ و مادربرزگ خود با عباراتی همچون: «من متأسفم که می‌شنوم شما با ایستگاه رادیو تماس گرفته‌اید، ولی از آنجا که چنین کاری را انجام دادید، من دیگر برایتان نامه نخواهم نوشت»، نامه ارسال کرده‌اند.

همچنین معروف است که بسیاری گروه‌ها اعضا خود را، چنانچه خویشاوندان جویای وضعیت آنان گشته، به هر ترتیب نسبت به گروه برخورد منفی داشته، یا با مطبوعات، مقامات، یا محققین صحبت کرده باشند، به خارج از منطقه، ایالت، یا حتی کشور فرستاده‌اند. اگر شخص مربوطه در فرقه از طرف اقوام خود اطلاعاتی در خصوص فرقه به دست آورده باشد، باز هم عضو مذکور معمولاً از معرض دید جایه‌جا شده و خانواده‌ای که دید منفی نسبت به فرقه داشته است از دفاتر فرقه دور نگاه داشته می‌شود. این البته جلوی برخی خانواده‌ها را در خصوص این که با موقفيت فرقه‌ها را در رسانه‌ها افشا نمایند و جلوی مقرهای آنها را به منظور دسترسی به اقوام خود در فرقه سد کنند، نگرفته است.

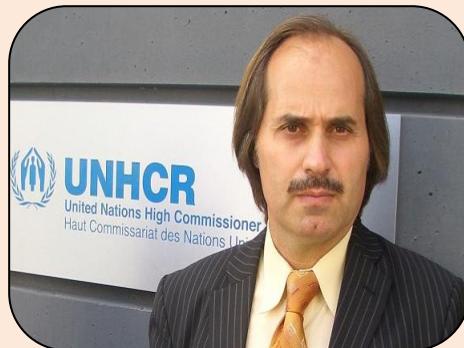
زندگی که برای دخترش در یک فرقه کاهنی بین‌المللی نامه نوشته بود در عوض و در نهایت تعجب نامه‌ی زیر را از یک غریب‌های دریافت نمود:

به طور اتفاقی نامه‌ی شما به دستم رسید که در حقیقت برای باربارا فرستاده بودید. در این لحظه محل دقیق او را نمی‌دانم، ولی خیلی زود خواهم فهمید و مطمئن خواهم شد که نامه‌تان را دریافت نماید... آخرین باری که از وی خبر داشتم در نپال که کشوری در همسایگی هندوستان است بود. تا به حال وی قطعاً باید به کشور دیگری رفته باشد. شما می‌توانید با من در ارتباط باشید و من پیگیری می‌کنم تا شما گهگاه از کار او با خبر شوید. معاذلک اگر مایلید کاری خوب و قشنگ انجام دهید، می‌توانید برای ما از بیسکویت‌های مخصوص کریسمس خودتان همراه با یک چک کمک مالی بفرستید. و من مطمئن هستم که اگر این را به باربارا بگوییم او به قدری خوشحال خواهد شد که گویی خودش بیسکویت‌ها را گرفته است.

برخی اوقات وقتی گرمای تنش بر روی فرقه به نقطه‌ی جوش می‌رسد، بعضی از گروه‌ها تمامی فعالیت‌های خود را به بخش دیگری از کشور یا خارج از کشور منتقل می‌کنند تا از انجام تحقیقات یا مراجعات بیشتر و تبلیغات منفی در امان بمانند. معلوم گشته است که گروه‌ها یکی پس از دیگری دست به چنین کاری زده و به اروپا، هائیتی، استرالیا، یا کشورهای امریکای جنوبی نقل مکان کرده‌اند.

محمد حسین سبhanی (از عناصر جدا شدهی فرقهی تروریستی مجاهدین):

قربانیان و مفقودین در فرقهی مجاهدین خلق



### کنکاشی در قتل علی زرکش

یکی از حلقه‌های پنهان و ناشناخته در مناسبات و روابط درونی سازمان مجاهدین خلق، چگونگی حذف، حبس و سرانجام به مسلح فرستادن علی زرکش فرد شماره ۲ سازمان در عملیات به اصطلاح "فروغ جاویدان" می‌باشد. برای من نیز که در سال‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ در معرض اخبار و اطلاعات و آرشیو درونی "ستاد امنیت" و "ستاد پرسنلی" فرقهی مجاهدین خلق بودم، نکات بسیار مبهم در مورد چگونگی کشته شدن وی در عملیات به اصطلاح "فروغ جاویدان" وجود دارد که امیدوارم در آینده ابعاد این "راز" بیشتر روشن شود و از همین زاویه نیز تلاش کرده‌ام که کنکاشی در مورد قتل علی زرکش داشته باشم.

در این تردیدی نیست که زندان، شکنجه، قتل اعضاء و مسئولین منتقد فرقهی مجاهدین، به‌ویژه تصفیه علی زرکش به عنوان فرد شماره ۲ سازمان، ریشه در ساختار "فرقه گرایانه" و استراتژی "مبارزه مسلحانه" این گروه دارد. الگوبرداری رهبری سازمان مجاهدین از شیوه‌های استالین برای حذف رقیبان و ترویج فرهنگ خشونت‌طلبی نیز ناشی از این ساختار و استراتژی می‌باشد.

به واقع عملکرد استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی در قبال مخالفین خود در حزب کمونیست شوروی و تبعید و پرونده‌سازی برای مخالفین سیاسی خود نشانه کاملی از ترور سرد و سرکوب پنهان می‌باشد.

تاکتیک "ترور سرد" و حتی اقدام به "ترور گرم" در مناسبات فرقه‌ای سازمان مجاهدین در عراق نیز وجود داشته است. بسیاری از کادرها و مسئولین سازمان مجاهدین به دلیل مخالفت با "مبارزه مسلحانه" و داشتن دیدگاه‌های انتقادی، به طور پنهانی دستگیر و به سلول‌های انفرادی منتقل می‌شدند و این امر تنها در یک ساختار و تشکیلات بسته امکان‌پذیر است، چنانچه در یک واحد اجتماعی بسته و حصارکشیده شده اعم از خانواده، محله، شهر، کشور یا یک حزب و سازمان سیاسی فساد و قتل و خشونت میسر تر است. در یک فضای باز و عمومی این کار امکان‌پذیر نیست.

چطور ممکن است افرادی مانند مجید شریف واقفی، محمد یقینی، مرتضی هودشتیان، سعید نوروزی، غلامعلی حدادی و... به قتل برسند؟

این امر فقط در یک تشکیلات بسته و توتالیتر امکان‌پذیر است. با چه مکانیزمی اعضای سازمان و افکار عمومی از این قتل‌ها مطلع نشده‌اند؟ و اگر کس یا کسانی شجاعت داشتند و این قربانیان و مفقودین و منابع خشونت‌طلبانه درون آن را افشا کردند، عاملین قتل‌ها یعنی رجوی‌ها، افشاکنندگان قتل‌ها و قربانیان و مفقودین را عاملین رژیم شاه و جمهوری اسلامی بنامند.

اساساً یکی از هدف‌های آقای رجوی در به کارگیری سلول‌های انفرادی، مخفی ماندن دستگیری‌ها و درز نکردن خبر آنها به درون و بیرون تشکیلات بود. رجوی برای پنهان ماندن دستگیری اعضاء و مسئولین منتقد سازمان، انتقال تشکیلاتی و تغییر محل کار و فعالیت فرد از یک قرارگاه به قرارگاه دیگر و یا اعزام به یک مأموریت تشکیلاتی را، برای دیگر اعضا صحنه‌سازی می‌کرد و سپس آنها را به زندان انفرادی منتقل می‌کرد.

اما علی زرکش که بود؟

علی زرکش متولد ۱۳۲۸ شهر مشهد بود و از سال ۱۳۴۷ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد. وی ابتدا توسط کاظم ذوالنوار از اعضای مرکزیت اولیه سازمان مجاهدین عضوگیری شد. او در سال ۱۳۵۱ توسط ساواک دستگیر شد و در آستانه سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد. علی زرکش از طریق خواهرش فتحیه زرکش – همسر دکتر حسین باقرزاده – با خانواده باقرزاده‌ها نیز نسبت فامیلی داشت. وی بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با مهین رضایی خواهر "رضایی‌ها" ازدواج کرد.

قبل از ادامه‌ی بحث و کنکاش در مورد قتل علی زرکش، لازم به یادآوری است که وی نیز در انحراف فرقه‌ی مجاهدین و تبدیل استراتژی سازمان، از مبارزه‌ی مسالمت آمیز سیاسی و اجتماعی به "مبارزه‌ی مسلحانه" و ترویریستی بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نقش کلیدی داشته و انتقادات مشخص خودش را دارد. ولی به نظر می‌رسد که وی متوجه اشتباه استراتژیکی سازمان در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ شده بود و به همین جهت خواستار تجدید نظر در استراتژی سازمان و "مبارزه‌ی مسلحانه" بوده است و حاضر نبوده که اشتباه آغاز "مبارزه‌ی مسلحانه" و "قیام مسلحانه‌ی شهری" را با تشکیل "ارتش آزادیبخش" و "جنگ کلاسیک" جبران و تصحیح کند. البته می‌توان رد پای اختلافات علی زرکش با مسعود رجوی را از درون زندان‌های شاه نیز ردیابی کرد، ولی آقای مسعود رجوی به مرور توانسته بود وی را به زیر سیطره‌ی خود در بیاورد.

آقای لطف‌الله میثمی در صفحه‌ی ۱۴۰ کتاب خاطرات خود به نام "آنها که رفتند" در مورد علی زرکش می‌نویسد: «سال ۱۳۵۵ وقتی که من (لطف‌الله میثمی) به زندان قصر بند چهار و پنج و شش رفتم، یک ملاقات چهار ساعته با علی زرکش داشتم. او محو شخصیت کاظم (ذوالنوار) بود و می‌گفت:

"در حالیکه مسعود رجوی کتاب هگل می‌خواند و فعالیتی در زندان نداشت، کاظم عامل‌تشکیلات زندان و جنبش مسلحانه را اداره و ارتزاق می‌کرد." (پایان نقل قول)

«به نظر می‌رسد این گناه نابخشودنی که علی زرکش با وجود مسعود رجوی محو شخصیت ذوالنوار قرار گرفته، بعدها از چشم رجوی پنهان نمانده و سرانجام در خلع رده و محکومیت به اعدام علی زرکش خودش را نشان داده است.»

مسعود رجوی هنگام معرفی علی زرکش (بعد از کشته شدن موسی خیابانی در ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ در تهاجم نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی به پایگاه تیمی وی) به عنوان جانشین مسئول اول سازمان مجاهدین در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۶۲ چنین نوشت:

"برادر مجاهد علی زرکش مدارج خطیر انقلابی را در چارچوب سازمان مجاهدین خلق ایران، یک به یک طی نموده و به عنوان یکی از ارزش‌ترین رهبران از خلال تمامی این آزمایشات موفق و سرفراز بیرون آمده است."

## برادر مجاهد علی زرکش . . .

بقیه از صفحه ۱

برادر مجاهد قهرمان علی زرکش که در سلسله مراتب تشکیلاتی سازمان، در موضع جانشینی سردار شهید موسی خیابانی قرار داشت، چه در رسالهای طولانی زندان آیامهری و چه قبل و یا بعد از آن، مدارج و مراحل خطیر انقلابی را در چارچوب سازمان مجاهدین خلق ایران، یک به یک طی نموده و به عنوان یکی از ارزش‌ترین رهبران مجاهدین خلق از خلال تمامی آزمایشات، موفق و سرفراز بیرون آمده است. او قائم مقام کلیه‌ی مسئولیت‌های سیاسی، نظامی و تشکیلاتی اینجانب در داخل کشور — چه در سطح سازمان مجاهدین خلق ایران و چه در رابطه با شورای ملی مقاومت — می‌باشد. علیهذا شرورت توجه به رهنمودهای سیاسی و اجرای فرامین نظامی ایشان را به کلیه‌ی شوراها و واحد‌های مقاومت در سراسر کشور و به تمامی مجاهدین خلق، میلیشیای مردمی و پرسنل نظامی مجاهد خلق در نیروهای مسلح، تاکید می‌کنم.

رود خروشان خون شپد ا غمان پیروزی محظوم خلق ماست  
سلام بر خلق . — سلام بر آزادی  
سلام ببرادر مجاهد علی زرکش

مرگ بر خینیس — مرگ بر امیر بالیسم  
مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

مسعود رجوی

۳۰ فروردین ۱۳۶۱

همچنین در جای دیگری در نشریه‌ی مجاهد در ستایش از جایگاه تشکیلاتی علی زرکش چنین آمده است: "از اول اردیبهشت سال ۱۳۵۴ مسئولیت رهبری کلیه‌ی اعضاء و هواداران سازمان در همه‌ی بندهای سیاسی زندان قصر (مرکب از هشت بند) به عهده برادر مجاهد علی زرکش قرار گرفت. لازم به یادآوری است که در این مقطع مسعود رجوی و موسی خیابانی در زندان اوین بودند و در زندان قصر حضور نداشتند." (پایان نقل قول)

نقل قول بالا از نشریه‌ی مجاهد نشان می‌دهد که علی زرکش تا قبل از کشته شدن موسی خیابانی، نفر شماره‌ی ۳ سازمان بوده است که یک ماه بعد از ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ به عنوان جانشین مسعود رجوی معرفی می‌شود.

واقعیت این است که زرکش تنها کسی بود که می‌توانست در برابر انحراف، دیکتاتوری و شکل‌گیری یک فرقه‌ی تمام‌عیار در مقابل رجوی مقاومت کند. اگر چه علی زرکش در اتخاذ استراتژی نادرست و تروریستی "مبازه‌ی مسلحانه" در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نقش اساسی داشته، ولی به نظر من به عنوان یکی از مسئولین سابق این سازمان علی زرکش نقش تاریخی خود را در مقابل انحراف در سازمان مجاهدین به میزان توان و واقعیت‌های موجود ایفا کرده است. اگر چه او می‌توانست بهتر از این عمل کند، ولی باید به شرایط و موقعیتی که او در زندان انفرادی (ساختمان بقایی در بغداد) داشته است، نیز توجه کافی نمود.

اما آنچه که مانع پی بردن افکار عمومی به نقش مقاوم و مبارزه منفی علی زرکش علیه سیاست‌های رجوی شده است، به اتخاذ و به کارگیری شیوه‌های مخفی و پنهان استالینیستی برای سرکوب مخالفین سیاسی، از جانب مسعود رجوی برمی‌گردد.

در صفحه‌ی ۴۳ از کتاب "اسناد مکاتبات من و مسعود رجوی" نوشه‌ی آقای شاهسوندی عضو سابق شورای مرکزی و از مسئولین قدیمی سازمان مجاهدین آمده است:

"آن نیمه شب مهر ماه ۱۳۶۵، که محمد علی جابرزاده انصاری در نشستی که به همین منظور تشکیل شده بود، بدون هیچ مقدمه و تنها با گرفتن تضمین‌های فداد و غلاظ به اصطلاح دو قبضه دائر برپاش نکردن این مهمترین سفر تاریخ سازمان، بدون ذکر هیچ دلیل و برهانی (چه از جانب علی زرکش و چه از جانب سازمان) گفت که در جلسه‌ای با حضور مسعود و مریم و دفتر سیاسی، سازمان، علی زرکش به خیانت متهم شده و خودش قبول کرده و حکم اعدامش هم صادر شده است." (پایان نقل قول)

اما بعداً حکم اعدام علی زرکش به زندان تخفیف پیدا کرد و در ساختمان بقایی در بغداد بازداشت و زندانی شد. در همین پیوند آقای رجوی در نامه‌ایی به دستخط خود خطاب به آقای سعید شاهسوندی نوشه است:

"برادرمان علی زرکش هم هی و حاضر است و می‌توانی بیایی (به تاکتیک آقای رجوی برای آوردن سعید شاهسوندی از پاریس به بغداد توجه کنید) و بنشینی و با او از نزدیک صحبت کنی. آن وقت خواهی دید آن ملتی را هم که در اینجا از دید بعضی‌ها مخفی بود به خاطر این بود که دشمن در باره‌ی تغییر موضع او! بر ما پیشستی! نکند." (پایان نقل قول)

تابه حال آقای رجوی رهبر فرقه‌ی سازمان مجاهدین پاسخ نداده است که تغییر موضع علی زرکش از چی به چی بوده است؟ و چرا باید "تغییر موضع" علی زرکش حکم اعدام!! داشته باشد؟

از کتاب "اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من" صفحه‌ی ۱۰۲ به قلم آقای سعید شاهسوندی.

آخرین بار که علی زرکش را از نزدیک دیدم، نوروز ۱۳۶۷ در قرارگاه اشرف بود. رجوی وی را بعد از عفو از "زندان بقایی در بغداد" آزاد کرده بود ولی هنوز در قرارگاه بدیعزادگان تحت الحفظ قرار داشت و برای "عادی سازی" او را به قرارگاه اشرف آورده بودند.

در آن مقطع به خاطر غرق بودن و غرق کردنم در ابوبه کارهای اجرایی نمی‌توانستم ابعاد سیاسی و استراتژیکی ماجرای علی زرکش را متوجه شوم. اساساً آن زمان فکر می‌کردم که فقط رده‌ی تشکیلاتی وی گرفته شده و تحت برخورد قرار گرفته است، اما چرا و به چه دلیلی مسئولیت سازمانی وی گرفته شده است، نه من و نه افراد دیگر چیزی نمی‌دانستیم.

ابوبه کار اجرایی که اساساً برای مشغول نگهداشتن اعضای سازمان تولید و خلق می‌شد، اجازه نمی‌داد ذهن من و دیگر اعضاء و مسئولین سازمان به سمت "چرا"‌های مختلف برود.

مراسم عید نوروز در آن سالها عمدتاً در قرارگاه اشرف و در سالن اجتماعات این قرارگاه برگزار می‌شد و کلیه‌ی اعضاء و مسئولین سازمان را از قرارگاه‌های مختلف به قرارگاه اشرف می‌آورند. مسعود رجوی و مریم رجوی نیز برای مراسم عید نوروز از قرارگاه بدیع زادگان به قرارگاه اشرف می‌آمدند.

در هر صورت مراسم عید نوروز فرصتی بود که بچه‌ها هم‌دیگر را ببینند و با یکدیگر تا حدودی گپ بزنند. من در این مراسم به مناسبت سال جدید در قرارگاه اشرف با مهدی کتیرایی که مدتی در "بخش دانشکده" در شهر کرکوک تحت مسئولیت وی قرار داشتم، در حال صحبت و احوالپرسی بودیم که چشم کتیرایی به زرکش افتاد. او مثل کسی که گم گشته‌ای را پیدا کرده باشد سریع از من خداحافظی کرد و به طرف علی زرکش دوید. من هم چنان از دور به برخوردهای کتیرایی و علی زرکش دقت می‌کردم. به جمع آنها مجید حریری و حمید رضا رابونیک هم اضافه شدند.

لازم به یادآوری است که چهره و قیافه‌ی علی زرکش برای بسیاری از اعضای سازمان ناشناخته بود و تنها افرادی که به ستد انزلی در تهران تردد داشتند، چهره‌ی وی را از نزدیک دیده بودند. ضمن این که در "فاز سیاسی" (۱۳۶۰ تا ۱۳۵۷) و همچنین بعد از شروع "مبازه‌ی مسلحه" عکسی از وی در نشریه‌های سازمان به چاپ نرسیده بود.

البته علی زرکش در "فاز سیاسی" در یک مناظره‌ی تلویزیونی بدون اعلام موقعیت تشکیلاتیش، به نمایندگی از سازمان شرکت کرد، ولی به جز آن تک مورد اسم و تصویر او در جایی نیامد. ولی در انتخابات مجلس شورای ملی که سازمان تمام کادرهای با سابقه‌ی خود را وارد رقابت انتخاباتی کرده بود، نیز کاندیدا نشده بود. ویژگی هر چهار نفر، یعنی علی زرکش، مهدی کتیرایی، مجید حریری و حمید رضا رابونیک این بود که هر کدام به شکلی بر سر مسائل سیاسی و استراتژیکی با سازمان و مسعود رجوی اختلاف نظر داشتند و نهایتاً هر کدام نیز به طریقی جان باختند.

من وقتی خودم به زندان و سلول انفرادی سازمان افتادم، در زندان برخوردهای زرکش و حمیدرضا رابونیک و مهدی کتیرایی و مجید حریری به یادم می‌آمد و تازه در زندان و سلول انفرادی متوجه پیام و سلام و علیک خاص و تجمع آنها با علی زرکش می‌شدم.

می‌توان گفت که اختلاف علی زرکش با مسعود رجوی پیرامون نتیجه ندادن استراتژی "مبارزه‌ی مسلحه‌ی مسلحه‌ی" برای سرنگونی رژیم بوده است.

جدا از شواهدی که نشان می‌دهد، اختلاف علی زرکش با مسعود رجوی پیرامون "مبارزه‌ی مسلحه‌ی" بوده است، من یک بار شخصاً در اوخر سال ۱۳۶۸ نقل قولی را در همین رابطه از مهدی افتخاری شنیده‌ام. در سال ۱۳۶۸ و بعد از بحث‌های "انقلاب ایدئولوژیک" که منجر به طلاق‌های اجباری شد، مهدی افتخاری به علت مخالفت با آن تحت برخورد تشکیلاتی قرار گرفت و تمامی مسئولیت‌های گذشته‌ی وی از او گرفته شد. وی و علیرضا معنچی و من تحت مسئولیت زهره شفایی در بخش آموزش کار می‌کردیم. یک روز با مهدی افتخاری در اتاق کار نشسته بودیم و با یکدیگر صحبت می‌کردیم و وارد به اصطلاح بحث‌های محفلی!! شدیم، او می‌گفت:

"علی بر سر نحوه کشاندن نیروی اجتماعی و مردم به میدان مبارزه علیه رژیم با مسعود اختلاف نظر داشت"

جدا از این نقل قول مهدی افتخاری که عضو دفتر سیاسی وقت سازمان در زمان دستگیری علی زرکش بود، می‌توان به مضمون نامه‌های علی زرکش به همسرش مهین رضایی قبل از عملیات به اصطلاح "فروغ جاویدان" نیز اشاره کرد.

البته سازمان مجاهدین مدعی است که این نامه‌ها قلابی می‌باشد و توسط رژیم جمهوری اسلامی دستخط علی زرکش جعل شده است که البته می‌توان حدس زد براساس همان استدلالی که علی زرکش زندانی شد، (یعنی جلوگیری از سوءاستفاده‌ی دولت ایران) این دروغ (جعل شدن نامه‌های علی زرکش توسط دولت ایران) نیز براساس همان استدلال در سازمان توجیه و امکان طرح پیدا می‌کند.

علی زرکش در نامه‌ای برای همسرش مهین رضایی که در یکی از نشریات سازمان نشریه‌ی انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور شماره ۱۴۵ و ۱۴۸) در شهریور ۱۳۶۷

به چاپ رسید، نوشه بود:

«مسعود و به دنبال آن مرکزیت تصمیم به عملیات نهایی گرفته‌اند با این ذهنیت که اولاً به دلیل وضعیت متزلزل رژیم و بریدگی نیروهایش مانع عملهای بر سر راه نیست. ثانیاً کلیه‌ی عملیات گذشته با موفقیت روبرو شده، ثالثاً پای اصلی ثبات نظام شکسته است و....

صحبت‌هایی که قبل از به وجود آمدن شرایط جدید داشتیم، صحبت از حرکت بهمن وار توده‌ها بود و این برخلاف گفته‌های مسعود در نشست است که در تشریح عملیات، روی پارامتر مردم جایی باز نکرد و می‌خواهد با یک ضربه تنه‌ی رژیم را واژگون کرده و مردم را به صورت تماشچی پشت رینگ نگهدارد.

آنجا که در مقابل سؤال یکی از خواهران مبنی بر احتمال عدم حمایت مردم گفت که مردم اگر با ما نیستند، بر ما هم نیستند و مردم تابع قدرتند و پس از این که که قدرت به نفع ما چریید، آنها هم خواهند آمد. و نتیجه‌ی عملی این خط یعنی حرکت جدای از توده‌ها، یعنی اراده گرایی.....این شرایط عیناً واقعه‌ی هفت تیر و یادآور آن روزهاست و این بار چندم است که سازمان از همان سوراخ گزیده می‌شود و به یک اشتباه استراتژیک دیگر تن می‌دهد و این هم چیزی نیست جز سر فرود آوردن در مقابل شرایط که تحمیل گشته و این خود صد مرتبه بدتر از خودبه‌خود گرایی است که به من نسبت می‌دادند... زمانی که وضعیت من اینطور نبود، طی بحث‌هایی با مسعود و حمید (محمود عطایی) و شریف (مهدی ابریشمچی) ..... داشتیم بارها گفتم حرکتی که پشت‌وانه‌ی آن مردم نباشند، با یک بند و بست و با یک تغییر فاز رژیم، مواجه با بن بست خواهد شد و...»

۲۰۰۶/۱۲/۲۹

# آزار و اذیت فوق العاده

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

تیغ و تبر و تپانچه (۳ت) باید دائم بروی سر همه‌ی افراد سازمان باشد، تا انسجام و حیات تشکیلاتی برقرار باشد.

کسانی که به فرقه‌ها انتقاد کرده و یا با آنان مخالفت می‌ورزند با حرکات ایدایی فزاینده روبرو می‌گردند. به آنها از طرف افرادی که خود را گزارشگرانی معرفی می‌کنند که خواهان اطلاعاتی در خصوص فعالیت‌های محلی ضد فرقه هستند تلفن زده می‌شود. همسایگان، خویشان و کارفرمایان نیز از جانب اشخاصی با هويت ساختگی در خصوص موضوعات مختلف مورد تماس تلفنی یا مراجعه قرار می‌گیرند که نهایتاً فرد فعال ضد فرقه را متهم به انواع جرائم می‌نامایند. در جلسات حمایت شده از جانب CAN و سازمان‌های مشابه تعلیمی و تحقیقی مردمی، به وسیله‌ی این دسته افراد اعمال نفوذ و ایجاد اخلاق شده است. رزو راسیون هتل و پرواز شرکت‌کنندگان کنسل شده‌اند. پرونده‌ها مورد جستجو قرار گرفته، لیست اسامی دزدیده شده سطلهای آشغال و سبدهای کاغذهای باطله بازرسی شده و به سخنرانی که از قبل برای برنامه مشخص شده‌اند جهت تطمیع مراجعه گردیده است. همینطور اعلام اخطارهای ساختگی برای آتش‌سوزی و بمب‌گذاری در محل برگزاری چنین جلساتی عمل ناشناخته‌ای نیست.

من در کار شخصی خودم، اغلب توسط فرقه‌ها مورد اهانت، تهدید، شکایت حقوقی و اذیت قرار گرفته‌ام زیرا که بر علیه تعدادی از آنها در کیس‌های قانونی شهادت داده و بر علیه عملکردهای به‌خصوصی که داشته‌اند صحبت نموده‌ام.

یک بار، زمانی که برای سخنرانی در «مجلس اعیان بریتانیا» دعوت شده بودم، در فرودگاه لندن بازداشت شدم زیرا که یک فرد مزاحم به مقامات گمرک اطلاع داده بود که من یک تروریست ارتش جمهوریخواه ایرلند (IRA) هستم! موضوع خیلی زود حل و فصل شد ولی شاید این نمونه‌ی تصویری از نوع زندگی کسانی که سعی می‌کنند عموم مردم را در خصوص فرقه‌ها مطلع نمایند به دست بدهد. زمانی که هنوز در لندن بودم، برای سخنرانی در یک کلیسا دعوت شدم. وقتی شروع به صحبت کردم، مردی که بیشتر شبیه به قاصدی بود که حامل تلگرامی است در وسط کلیسا به طرف من در حالی که سطل بزرگی در دست داشت دوید و برای بردن آبروی من شروع به خواندن اشعار مستهجن کرد. او بعداً در مقابل مقامات اعتراف نمود و مشخص کرد که کدام فرقه به او برای این کار پول پرداخت کرده است.

زن جوانی سالها قبل در دفتر کار من در دانشگاه ظاهر گشت که خود را دانشجو معرفی می‌کرد. او داولطلب شد تا در کارهای دفتریم، همان طور که تعدادی از دانشجویان این کار را می‌کردند، کمک کند که شامل بایگانی بریده‌ی جراید و مقالات برای استفاده‌ی خودم و سایر راهنماییان بود. یک روز او ناپدید شد، ولی خیلی

زود نامه‌ها و تلفن‌ها شروع گردید. او از کارنامه‌های دانشجویان فتوکپی تهیه کرده و دستخط مرا بر روی صفحه‌ی اول آنها جعل نموده و یادداشت‌هایی نظیر «این دانشجو یک فعال خوب سازمان سیا CIA خواهد شد» نوشته بود. این کار به این خاطر انجام شده بود که وانمود شود که گویا کارنامه‌ی برخی دانشجویان توسط من برای آژانس‌های سری فرستاده شده و گویا که من دانشجوی مربوطه را بدون اطلاع خودش به آژانس‌های دولتی معرفی کرده‌ام و گویا که من خودم هم مأمور همان آژانس‌ها هستم! او سپس این کارنامه‌ها را برای دانشجویانی که آدرس آنان را از دفتر راهنمای دانشجویی به دست آورده بود پست کرد.

مدتی بعد، بر اساس قانون آزادی اطلاعات مدارکی را دریافت کردم که مربوط به زمانی بود که دولت اقدام به تحقیق محل فرقه‌ی آن زن جوان کرده و از آنان باز پس گرفته بود. در میان مدارک مذکور موردی که به قول فرقه مربوطه «گزارشات امنیتی» خوانده می‌شد بود که شامل گزارشات مفصل و ساختگی با امضای همان زن می‌شد که در آنها وی نام هر کسی را که به دفتر من، در مدت کوتاه حضور وی، مراجعه کرده بود را نوشته بود. او طبعاً برای اذیت من و جاسوسی بر کارم فرستاده شده بود و داستان‌های عجیب و غریبی از همان نوعی که فرقه‌اش می‌خواسته است ساخته بود، که البته تماماً تولیدی و غیر واقعی بودند.

من دریافتم که باید تحت نام‌های مستعار سفر کرده و هتل رزرو نمایم زیرا یک فرقه‌ی مردی را مأمور مانیتور کار من و سخنرانی‌ها و جلساتی که شرکت می‌کردم نموده بود. او همیشه رزرواسیون‌های هتل و پرواز مرا کنسل می‌کرد. وقتی او از فرقه جدا شد، نامه‌ای جهت عذرخواهی برایم نوشت و خواست تا او را برای تمامی مزاحمت‌هایی که برایم، هنگامی که به خواسته‌های فرقه عمل می‌کرده است، ایجاد کرده است ببخشم.

در یک مقطع، مستمرأ هر شب تلفن‌هایی در ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب دریافت می‌کردم تا این که یک مأمور پلیس وارد موضوع شد. او منتظر شد و خود به تلفن پاسخ داد و به تلفن‌کننده شماره‌ی کارت پلیس خود را داده و گفت اگر می‌خواهد صحبت کند به اداره‌ی پلیس برکلی زنگ زده و با آنها حرف بزند. این قضیه به تماس‌ها پایان داد.

یک بار، زمانی که من یک سری مصاحبه با دو عضو سابق فرقه که بر علیه فرقه مربوطه شکایت کرده بودند انجام می‌دادم، هر روز صبح یک موش صحرائی قهوه‌ای بزرگ مرده، که یک چوب آب نبات در قلبش فرو شده بود، بر روی پله‌های درب ورودی خانه، قبل از این که اعضای سابق مذکور مراجعه نمایند، گذاشته می‌شد. بی‌شک این کار به خاطر این انجام می‌پذیرفت که به من و همچنین آنان خاطرنشان شود که ما همگی «موش صحرائی» هستیم. در همان دوران، یک روز بیش از بیست موش صحرائی بزرگ قهوه‌ای - که البته این بار زنده بودند - در خانه‌ی من رها شدند. من گمان می‌کنم که فرقه مربوطه می‌خواسته است موش‌های صحرائی در خانه‌ی من پخش شوند، ولی از آنجا که موش‌ها در مجرای متنمی به اتاق زیر شیرروانی گذاشته شده بودند، لذا یک گله موش در اتاق زیرشیرروانی آنقدر این طرف و آن طرف دویدند تا همه‌شان را گرفته و بیرون بردند. من یک بار در یک کیس حقوقی که در آن هیات منصفه به یک عضو سابق فرقه حکم پرداخت غرامت چند میلیون دلاری بر علیه فرقه مربوطه را داده بود شهادت دادم. شهادت من بیان می‌کرد که چگونه عملکرد فرقه و نحوه رفتار با مرد مربوطه، آن قدر برایش در طی آن مدت زمان خردکننده و دارای عواقب تخریبی بوده است که او بیمار روانی شده است.

فردای روزی که هیئت منصفه حکم خود را صادر کرد، فرقه شروع به اقدام برای اقامه‌ی یک شکایت مغرضانه به‌خاطر برخی اتهامات ساختگی بر علیه مرد مذکور، وکیل وی و متخصصینی که برای او شهادت داده بودند کرد، که صرفاً برای اذیت و آزار و گذاشتن هزینه‌ی سنگین بر روی دست همه ما بود. کیس آنان عاقبت توسط یک قاضی در جنوب کالیفرنیا، البته بعد از گذشت سال‌ها، کنار گذاشته شد. در همان کیس، من توسط محافظین مسلح در طول تمامی محاکمات، حتی تا دستشویی، اسکورت می‌شدم تا احیاناً از طرف اعضای فرقه که جلوی درب ورودی ساختمان دادگاه و کریدورها را با در دست داشتن پلاکاردهای بلندی اشغال کرده بودند مورد هجوم قرار نگیرم. من دو روز و نیم برای «تحقیقات مستقیم» در جایگاه شهود بودم، ولی وکلای فرقه برای «تحقیقات متقابل» مرا دوازده و نیم روز در جایگاه شهود نگاه داشتند. کریدورها و محوطه دادگاه هم کاملاً به یک صحنه تماشایی تبدیل شده بود.

دفتر من مورد دستبرد قرار گرفته و صدھا نوار ویدئویی و صوتی مصاحبه‌ها با اعضای سابق فرقه‌ها و سایرین به سرقت برده شدند. سطل آشغال و سبد کاغذهای باطله من و سایر موارد به طور مستمر دزدیده می‌شدند، به طوری که من در حال حاضر از سومین کاغذ خردکن خود استفاده می‌کنم. زمانی که من در حال سخنرانی بودم، فرقه‌های مختلفی اعضای خود را برای بستن راه به دانشگاه یا سازمان حامی برنامه می‌فرستادند. یک بار هنگامی که در یک بیمارستان محلی برای دندانپزشکان سخنرانی می‌کردم، فرقه‌ای که معمولاً افراد را در یونیفورم‌های نازی‌ها برای گرفتن جلوی من می‌فرستاد اقدام به اعزام نظامیان معمول خود که حدود ۱۵ نفر نازی حامل پلاکارد بودند، نمود که عنوان می‌نمودند من یک جراح مغز و اعصاب نازی‌ها بوده ام! وقتی حراست بیمارستان وارد شده و از من سؤال نمود که «این مسخره‌هایی که در بیرون و مقابل بیمارستان پلاکارد به دست گرفته و نام شما را فریاد می‌زنند چه کسانی هستند؟» من به آنها نام فرقه را گفته و توضیح دادم که من جراح مغز و اعصاب نازی‌ها بوده‌ام و من تنها برای صحبت در خصوص تأثیرات هپنوتیزم برای کاهش درد و هیجان حین درمان دندان به آنجا رفته بودم. همچنین توضیح دادم که بر علیه فرقه مربوطه در چندین کیس حقوقی شهادت داده‌ام و لذا آنها می‌خواهند در تلافی چهره‌ی مرا خراب کنند و مرا ضایع نمایند. افراد حراست بیرون رفته‌ند و نمی‌دانم به آن نفرات چه گفتند ولی گروه مربوطه پلاکاردهای خود را برداشته و سوار دو وانت شده و در حالی که گیج به نظر می‌رسیدند به دنبال کار خودشان رفته‌ند. اقدام برای تحقیر من و خراب کردن وجهام نیز بخشی از کوشش‌های تعدادی از فرقه‌های بزرگ، بین المللی و خیلی ثروتمند برای انگشت‌نما کردن من می‌باشد. من از دوستانم شنیده‌ام که به آنها و سایر متخصصینی گفته شده است که: «بیینید با سینگر و سایرینی که علیه ما حرف زندن چکار کردیم. این عمل می‌تواند در مورد شما نیز اتفاق بیفتد. بنابراین شما پروفسور یا دکتر بهتر است چیزی که ما دوست نداریم نگویید مگر این که علاقمند باشید مثل سینگر با شما رفتار شود.» من از کوشش‌هایم دست نکشیده‌ام و آزار و اذیت نیز البته همچنان ادامه دارد و آن چه راکه من در اینجا مورد اشاره قرار داده‌ام تنها بخش کوچکی از آن چیزی است که بر من گذشته است.

# نجات کودکان

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

اعضای سازمان باید بدانند که تشکیلات جایی برای خواسته‌ها، تمایلات، تفکرات و زندگی شخصی نیست و همه چیزت، یعنی حرکت، احساسات، علایقت، و.... فقط در دستورات "رهبری" سازمان خلاصه می‌شود.

همه ساله از سال ۱۹۷۸، در سالگرد واقعه جونزتاون، من در یک مراسم یاد بود، یا در Bay Area یا در شهر دیگری، شرکت کرده‌ام. محل مورد علاقه‌ی خود من از میان محل‌های متعدد، گورستان اورگرین در اولکلند در کالیفرنیا بوده است. من همیشه قدری زودتر می‌روم تا مدت زمانی به‌نهایی به این موضوع فکر کنم که چرا مدام در خصوص فرقه‌ها مطالعه می‌کنم و چرا می‌خواهم به کسانی که از فرقه‌ها خارج می‌شوند کمک نمایم.

یک دلیل اصلی این است که من می‌خواهم صدایی برای بچه‌هایی باشم که در زیر چمن‌های گورستان مربوطه خواهیده‌اند و هرگز اجازه‌ی رشد و نمو پیدا نکرده‌اند. کسانی که هرگز به یک مدرسه واقعی نرفتند. کسانی که هرگز فرصت انتخاب برای نوع کاری که می‌خواهند انجام دهند نداشتن. خودخواهی دیوانه وار جیم جونز زندگی آنها را قبل از این که شانسی برای شروع آن داشته باشند، پایان داد.

در حالی که در کنار منطقه‌ی وسیعی از گورهای بدون نام و نشان ایستاده‌ام، جایی که ۴۰۶ جسد دفن شده‌اند، به تمامی تصاویر صورت‌های بچه‌های خندان که در دفتر کارم هست فکر می‌کنم. اینها از طرف جنی و آل میلز، که شش سال با جونز سپری کردند و به طور مرموزی حدود سه سال بعد از تراژدی جونزتاون در برکلی به قتل رسیدند، به من داده شدند. یک انگیزه‌ی دیگر هم از طرف چارلز گری، یک وکیل حقوقی فرقه معبد خلق‌ها بود که به گویان رفت و مخفی شد تا زمانی که نقطه‌ی پایان فرا رسید. در حالی که به‌نهایی در دامنه‌ی تپه در گورستان اورگرین ایستاده‌ام و به تمامی آن بچه‌های کوچک خندان و به تمامی نامه‌هایی که آنها خطاب به «پدر» (واژه‌ای که جونز آنها را مجبور می‌کرد تا وی را بمناند) نوشته‌اند فکر می‌کنم، به خوبی به یاد می‌آورم که چه تأثیراتی فرقه‌ها بر بچه‌ها می‌گذارند.

من با تعدادی از اعضای سابق فرقه معبد خلق‌ها، که به دلیل این که زمانی که شب نهایی سفید یعنی شبی که جونز از کل فرقه خواست تا آماده‌ی خودکشی شوند فرا رسید یا در جرج‌تاون در گویان بودند و یا به ایالات متحده بازگشته بودند، زنده ماندند، مصاحبه یا مشاوره کرده‌ام. برای آنان و برای بستگانی که خانواده خود را در آنجا از دست دادند، خاطرات مربوطه دردناک است. همه ساله، این خانواده‌ها از عموم درخواست می‌کنند تا با واقعیت فرقه‌ها روبرو گردند. و همه ساله، آنها در حالی که برایشان رشد فرقه‌ها معماست شاهدند که هزاران بچه و والد هنوز در اسارت هستند.

در آخرین مراسم یادبود جونزتاون یک زوج جالب شرکت کرده بودند. استفان جونز، پسر جیم جونز و پاتریشیا رایان، دختر نماینده کنگره آمریکا که به فرمان جونز در فرودگاه محلی پورت کایتوما کشته شد. این دو جوان به این امید با یکدیگر دیدار کردند که دیگر اتفاقی مثل جونزتاون نیفتد. آنها هر دو در قلبشان می‌دانند که این واقعه می‌تواند بارها و بارها تکرار شود. در مراسم یادبودی، دختری که نجات یافته بود در خصوص دوستش که کشته شد، صحبت کرد. این دختر گفت که دوست او نمی‌دانست که دنیای خارج از فرقه چگونه است ولی گاهی در خصوص آن صحبت می‌کرد و می‌گفت: «فقط برای یک روز مایل می‌دانم که جهان خارج از فرقه چگونه است.» او می‌خواست این شانس را داشته باشد ولی هرگز آن را بدست نیاورد. او راهی برای خروج از فرقه نداشت. او کسی برای مراجعه و درخواست کمک نداشت. برآورد شده است که هزاران بچه‌ی کوچک در فرقه‌ها هستند، که فقط پنج هزار بچه و نوجوان در یک فرقه که از ایالات متحده برای استقرار در اروپا و جاهای دیگر عزیمت کرد، وجود دارند. بنیاد تونی و سوزان آلامو به تبلیغات ملی خود شناخته می‌شود که از زنان باردار می‌خواستند تا بچه‌های خود را به بنیاد بدهنند تا به جای این که سقط شوند، زنده بمانند و رشد کنند. برخی فرقه‌ها اصرار دارند تا اعضای مؤنث آنها نقش ماشین جوجه‌کشی را بازی کنند و بچه‌های بیشتری - یعنی پیروان بیشتری - به دنیا بیاورند. به هر حال کار تعدادی از محققین بیانگر وضعیت اسفبار بچه‌ها در فرقه‌های مشخصی می‌باشد - استفاده از اضطراب افراطی؛ پرورش کودکان توسط برخی دیگر از افراد گروه به جای والدین اصلی؛ بی‌توجهی مخصوص؛ آموزش ضعیف؛ سوءاستفاده عاطفی و روانی و فقدان امکانات کافی پزشکی، دندان پزشکی و مراقبه‌های غذایی.

برخی گروهها خانواده‌ها را جهت جذب نیرو و جلب کمک مالی به خارج می‌فرستند، جایی که بچه‌ها خارج از کنترل دستگاه قضایی آمریکا و قوانین حمایت از کودکان می‌باشند. برای سالهای متتمادی، والدینی که از فرقه خارج می‌شوند در حالی که همسرشنان در فرقه باقی می‌ماند متوجه می‌شوند که همسر درون فرقه بچه‌ها را از دسترس دور کرده است، اغلب خارج از ایالات متحده به محلی دور که یافتن بچه‌ها مشکل است البته اگر غیر ممکن نباشد. بچه‌های فرقه ناتوان هستند. آنها به معنی تمام قربانی هستند - حتی والدین که باید به آنها تکیه کنند توسط رهبر فرقه کنترل می‌شوند و بنابراین سرنوشت بچه‌ها نیز در دست اوست. در فرقه‌ها، والدین به صورتی که در جهان نرمال عمل می‌کنند نیستند. آنان بیشتر شبیه به واسطه‌هایی در یک تجارت می‌باشند: رهبر فرقه دیکته می‌کند که بچه‌ها چگونه باید بار آورده شوند و والدین صرفاً این دستورات را اجرا می‌کنند. این موضوع می‌تواند مقدمت‌آ در خصوص بچه‌های فرقه‌های جونزتاون و ویکو (Waco) نشان داده شود.

### بچه‌های جونزتاون

از ۹۱۲ عضو فرقه‌ی معبد خلق‌ها که مردند، ۲۷۶ نفر بچه بودند. در مقر فرقه در جنگل‌های گویان، بچه‌ها به لحاظ فیزیکی در شرایط فشرده زندگی می‌کردند به طوری که یاد آور وضعیت بردگان در کشتی‌های قدیمی بود. غذا به سختی قابل خوردن بود؛ مراقبت‌های پزشکی و لباس غیر کافی بود.



خودکشی دسته جمعی بچه های فرقه جونز تاون به دستور رهبر فرقه



در اواخر سال ۱۹۷۵، جونز برنامه‌های خودکشی شب سفید را شروع کرد که در آن به اعضاء نوشیدنی داده می‌شد و گفته می‌شد که مسموم شده‌اند و ظرف چند دقیقه خواهند مرد. نگهبانان در اطراف بودند و هیچ کس نمی‌توانست محل را ترک کند. این برنامه‌ها در سان‌فرانسیسکو شروع شد و در گویان ادامه یافت.

حدود ساعت ۵ بعدازظهر در آخرین روز، جونز همه افراد را در مقر جمع کرد. دکتر قرارگاه و دو پرستار صدھا سرنگ را از نوشیدنی شیرین محتوی سیانور پر کرده بودند -زرد برای نوزادان، صورتی برای کودکان زیر د سال و عنایی برای بچه‌های بزرگتر و بزرگسالان. جونز صدھاهاي ساعت‌هاي آخر را ضبط کرده است تا آنها را به خاطر داشته باشد و بر روی نوار ضبط شده صدای عضو فرقه کریستین میلر شنیده می‌شود که با اعتراض می‌گوید: «من دارم به تمامی نوزادان نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم که آنها باید زنده بمانند... من حق دارم خودم انتخاب کنم و انتخاب من این است که اقدام به خودکشی نکنم».

من، به اتفاق سایر کسانی که بر روی این نوار مطالعه کرده‌ایم، توجه کرده‌ایم که جونز ضبط صوت را متناوباً خاموش و روشن کرده است. خیلی زود جونز می‌خوشد: «من اول نوزادانم را می‌خواهم. اول نوزادان و کودکان مرا ببرید. حرکت کنید، حرکت کنید، حرکت کنید. از مردن نترسید». پرستاران طبق گزارش‌ها سرنگ‌ها را برداشته و سیانورها را در حلق نوزادان ریختند. استانلی کلایتون و اودل روذ، که مخفی شده و نجات یافته‌اند، شرح ماجراهای دقایق آخر را داده‌اند. کلایتون گزارش کرده است که «پرستاران نوزادان را از آغوش مادرانشان کشیدند». نوزادان جینه‌های وحشتناکی می‌کشیدند و یک پرستار فریاد زد: «آنها از درد گریه نمی‌کنند». مادران نوشابه خوشمزه‌ی حاوی سیانور را در حلق نوزادان و بچه‌های کوچک خود ریختند. در نوار نهایی از گویان، صدای جونز به مادران می‌گوید: «عجله کنید، کوچولوها را اینجا بیاورید. عجله کنید، مادران، عجله کنید».

واقعه جونزتاون تمام شده است، ولی کابوس زندگی فرقه‌ای بر سر بسیاری از بچه‌های کوچک و نوجوانان که در سایر فرقه‌ها گرفتار هستند، سایه افکنده است.

## بچه‌های واکو

بیست و پنج تن از هشتاد نفری که در آتش سوزی دھشتناک فرقه شاخه دیویدیان در ویکو در تکزاس مردند، بچه بودند. پیش از آن، در طی یک مجادله با مأموران دولت فدرال، رهبر فرقه دیوید کوروش بیست و یک کودک را آزاد کرده بود که بین سینین پنج ماه تا دوازده سال بودند. این کودکان آزاد شده به دقت توسط دکتر بروس دی‌پری، یک پروفسور محقق در امور روانشناسی کودکان در مدرسه پزشکی بایلور در شهر هoustون در تکزاس مورد مطالعه قرار گرفتند. سابقه‌ی او در مطالعه بر روی کودکان و بزرگسالانی که ضربه‌ی روحی دریافت کرده بودند به او این آمادگی را می‌داد تا به خوبی آنچه را او و همکارانش در میان کودکان شاخه دیویدیان یافته‌ند را مشاهده و ارزیابی کنند.

از نظر فیزیکی، روانی، عاطفی، ذهنی و رفتاری، این کودکان نشان دادند که رشد آنها با رشد نرمال فاصله بسیاری داشته است. برای چند هفته اول، آنها علائم فیزیکی فشار روحی که احساس می‌کردند را بروز دادند.

حتی در هنگام استراحت، ضربان قلب آنها در حدود ۱۲۰ بار در دقیقه بود که ۳۰ تا ۵۰ درصد بالاتر از نرمال است. دکتر پری گفت: «این بچه‌ها وحشت زده شده‌اند». وحشت آنها به این دلیل به وجود آمده بود که آنان توسط کوروش آموخته بودند که هر کسی در بیرون از فرقه شیطانی بوده و می‌تواند به آنها آسیب برساند یا آنها را بکشد. تهاجم به مرکز استقرار آنها البته این ایده را تقویت کرد. تحقیقات نشان داده است که از سرگذراندن تجربه یک ضربه‌ای روحی در حقیقت فیزیولوژی مغز را تغییر داده و تولید مشکلات روانی یا عاطفی می‌کند. جدا از ساختار فرقه‌ای، بچه‌ها خودشان را در وضعیت مشابه زندگی که آنان در محل استقرار قبلیشان می‌شناختند، سازماندهی کردند.

پسران و دختران گروه‌های جداگانه تشکیل دادند، هر گروه یک رهبر انتخاب کردند که از طرف آنان صحبت کرده و برای سایر بچه‌های گروه تصمیم می‌گرفت. بسیاری از بچه‌ها تصاویری از کوروش به عنوان خدا کشیدند؛ دیگران خطخطی‌هایی می‌کردند که مفهوم آن «دیوید خداست» بود. به بچه‌ها چیزهایی در خصوص زندگی آموخته بودند که دکتر پری آنها را «داستانهای نفرت‌انگیز» می‌خواند که هیچ وجهی از خانواده و روابط خانوادگی آنطور که بچه‌ها در دنیای بیرونی با آنها آشنا می‌شوند در آنها نبود در این داستان‌ها به کوروش به عنوان پدرشان اشاره می‌شد زیرا زوج‌ها در فرقه تماماً از یکدیگر جدا شده بودند خانواده‌ها از هم پاشیده بودند و کوروش خود را به جای پدر تمامی فرقه قرار داده بود. اغلب کودکان در خصوص والدین خود صرفاً به صورت اعصابی بزرگ‌سال فرقه فکر می‌کردند و برادران و خواهران خود را دوستان یا آشنايان فرض می‌کردند. زمانی که دکتر پری از بچه‌ها خواست تصاویری از خانواده خود بکشند، آنها تصاویری از گروه‌های مختلف فرقه و یا خود کوروش کشیدند حتی اگر هیچ نسبتی با او نداشتند. برخی کودکان حتی ایده مبهمی از خانواده خود نیز نداشتند.

نه تنها دیدگاه آنان نسبت به خانواده مخدوش یا رشد نیافته بود، بلکه تصویرشان از شخصیت خودشان نیز چنین بود. وقتی از آنان خواسته شد تا تصویر خودشان را بکشند، اغلب بچه‌ها تنها توانستند تصاویر کوچک و ابتدایی غالباً در گوشه‌ی کاغذ، بکشند. از همه مهمتر، دکتر پری و تیم متخصص ضربات روحی کودکان متوجه شدند که بچه‌ها تقریباً فکر کردن و عمل نمودن به طور مستقل را غیر ممکن می‌دانند. آنها همه‌ی کارها، حتی ساده‌ترین امور نظیر تصمیم به این که آیا یک ساندویچ ساده‌ی کره‌ی بادام زمینی بخورند یا ساندویچ آنان همراه با ژله باشد را به صورت گروهی انجام می‌دادند. رهبر گروه پسران و رهبر گروه دختران چنین تصمیماتی را برای گروه مربوطه خود می‌گرفتند. این بچه‌ها از نظر ذهنی عقب مانده نبودند، بلکه آنها به وسیله‌ی محیط فرقه محدود و عقب نگاه داشته شده بودند آنها نمی‌توانستند یک سکه ۲۵ سنتی را تشخیص دهند اما قادر بودند آیات طولانی را از متون انجیلی از حفظ بخوانند. برخی نسبت به توالت درون ساختمان که دارای سیفون بود شگفت زده شده بودند، امکانی که تا زمانی که محل استقرار فرقه را ترک نکرده بودند، ندیده بودند. به همین ترتیب لوله‌کشی آب در داخل ساختمان برای آنها تازگی داشت. بچه‌هایی که در فرقه شاخه دیویدیان بزرگ شده بودند تنها دنیای مخدوش و خشن به وجود آمده توسط دیوید کوروش را می‌شناختند و همچنین تصویر کاذبی از دنیای متخاصم که او تمامی بیرونی‌ها را در آن قرار می‌داد، در ذهن داشتند. گزارش دکتر پری از کارش موضوع حقوق بشر برای بچه‌ها در فرقه‌ها را که به صور بسیاری زجر کشیده‌اند، مشخص می‌کند تصویر از خود مخدوش شده و ایده‌های غیر واقعی نسبت به جهان بیرونی گرفته تا ضربات روحی زندگی فرقه‌ای که واقعاً عملکرد مغز آنان را تغییر داده بود.



آتش سوزی دهشتناک فرقه شاخص دیویدیان در ویکو در تکزاس



مهدی خوشحال (از عناصر جدا شده از فرقه‌ی تروریستی مجاهدین):

### قربانیان فرقه‌ی رجوی

#### قتل داود احمدی

داود احمدی، در ۸ آذرماه سال ۱۳۳۸، در یک خانواده مذهبی و از پدری نظامی و مادری خانه‌دار، چشم به جهان گشود. داود، در ایام کودکی و نوجوانی، همراه با ۴ برادر و ۳ خواهرش، به سن بلوغ و به مرز جوانی رسید و این در حالی بود که بعضی از افراد خانواده و برادران بزرگترش، به سوی سیاست و مبارزه گرایش داشتند تا این که اولین برادر داود یعنی عباس، در سن ۲۲ سالگی و در تاریخ ۲۳ تیرماه سال ۱۳۵۶، در درگیری با عوامل حکومت شاه، کشته شد و مرگ برادر بزرگ، در روحیه و سیاسی شدن مابقی اعضای خانواده‌اش تأثیر داشت. داود بعدها و از اوایل انقلاب سال ۱۳۵۷ همراه با برادران و خواهران دیگر، به سمت فرقه‌ی مجاهدین خلق گرایش پیدا کرده و همگی به همکاری حرفه‌ای و نیمه‌حرفه‌ای با مجاهدین خلق پرداختند.

در تاریخ ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ پس از فرمان مبارزه‌ی مسلحه‌ی رهبری مجاهدین علیه حکومت نوپای جمهوری اسلامی، داود در درگیری شرکت کرد و زخم شدید برداشت و در رابطه با جراحت شدیدش، ۴ روز را در بیمارستان فیروزگر تهران سپری کرد و از آنجا توسط سپاه پاسداران دستگیر شد و در زیرزمین بیمارستان نامداران، به مدت ۳ ماه زندانی شد. خانواده‌اش مدت ۹ روز در جستجو برای داود ادامه دادند تا او را یافته‌ند. در این ایام، برادر دیگر داود که رضانام داشت، در اثر مبارزه علیه حکومت جمهوری اسلامی، دستگیر شد و به زندان رفت. داود، پس از آزادی از زندان، مدت‌ها از سازمانش قطع و در شهرهای مختلف ایران متواری بود تا این که برادر دیگر یعنی رضا، که در زندان به سر می‌برد در تاریخ ۳ شهریور سال ۱۳۶۱ توسط دولت جمهوری اسلامی اعدام شد.

در این دوران، مادر داود که ربانی شاهرخی نام داشت و در اثر مبارزات فرزندانش، جسور و سیاسی شده بود، پس از یافتن فرزندش داود، وی را توسط زمنده‌ی مجاهدی به نام مادر رضوان، ابتدا به سازمان کومله، وصل و روانه‌ی کردستان کرد تا در آنجا نزد مجاهدین به مبارزه‌ی حرفه‌ای خود ادامه دهد.

ربابه شاهرخی که بعدها نام مادر رضوان را بر خود نهاد، یعنی نام همان رزمنده‌ی زنی که در اثر مبارزه با حکومت کشته شده بود، برای فرقه‌ی مجاهدین کار خطرناکی را به پیش می‌برد. یعنی افراد هودار مجاهدین را که در ایران به سر می‌بردند، ابتدا وصل به سازمان و سپس روانه‌ی عراق می‌کرد تا آنان نزد مجاهدین به کار و رزم مشغول شوند.

ربابه، پس از سالها همکاری با مجاهدین در قسمت سرخ‌یابی و بارها رفت و آمد غیرقانونی مایین ایران و عراق در شرایط جنگی، در سال ۱۳۶۴ بنا بر اصرار سازمان، در خاک عراق و نزد مجاهدین باقی ماند و در این سال بود که برای اولین بار در عراق فرزندش داود را در سازمان ملاقات کرد.

ربابه همچنین قبل از عزیمت به عراق و در سال ۱۳۶۳ زمانی که در ایران به سر می‌برد، شاهد توطئه و چک امنیتی از جانب مجاهدین خلق در ارتباط با پسرش داود بود. توطئه و چک امنیتی بدین صورت بود که عوامل اطلاعاتی مجاهدین خلق از کشور عراق به ربایه در ایران تلفن زند و خود را از کارمندان اداره آموزش و پرورش اهواز معرفی کردند و از ربایه در مورد فرزندش داود، سؤال کردند که ما دوست او هستیم و حال نمی‌دانیم داود کجاست؟ ربایه چون فکر می‌کرد شاید آنان عوامل حکومت جمهوری اسلامی باشند، جواب داد، مگر شما داود را دستگیر و به زندان نبرده اید؟ من که ۶ ماه است با وی قهرم و هیچ خبری از او ندارم.

ربایه شاهرخی همچنین نقل می‌کند، زمانی که وی به سلیمانیه عراق جهت سرخ‌یابی به پایگاه مصباح واقع در مجموعه‌ی پایگاه‌های ابراری، وارد شد با حیرت به زندان مخفوف برخورد کرد که تمام تنش لرزید و او هیچگاه باور نمی‌کرد تا سازمانی که سالها با جان و دل برایش کار کرده بود، زندان هم داشته باشد. سپس چندی بعد وقتی با خودروی پیک به کرکوک می‌رفت، راننده پیک از وی سؤال کرد، مادر بگو بینم وقتی از زیرزمین پایگاه مصباح پایین رفتی چه حالی به تو دست داد؟ مادر جواب داد که با دیدن آن زیرزمین، تمام تنم لرزید. او دوباره گفت، پستان داود، همراه با ۵۳ مجاهد دیگر حدود ۵۰ روز در آنجا زندانی بودند.

در اثر مشاهده چنین صحنه‌های باورنکردنی بود که مادر رضوان یا ربایه شاهرخی، به اطرافش به دیده‌ی شک نگریست و به جستجوهای بیشترش در روابط و مناسبات مجاهدین ادامه داد. وی سپس در اواسط سال ۱۳۶۴، زمانی که به طور تصادفی با فرزندش داود، از شهر سلیمانیه به سمت کرکوک حرکت می‌کرد، در میانه‌ی راه رو به فرزندش کرد و گفت، بگو بینم پسرم مگر سازمان زندان دارد؟ داود جواب داد، چطور مگر؟ آره سازمان زندان دارد و آنها زمانی که من در ایران و قطع با سازمان بودم به من شک بردن و با زندانی کردنم و با تحقیقاتی که از ایران در رابطه با من به عمل آوردن، دانستند که من مورد امنیتی نداشته و سالم هستم، این چنین بود که بعد از چک امنیتی، مرا از زندان آزاد کردند، اما من از زندانی شدم اصلاً ناراحت نیستم چون آن مورد چک امنیتی لازم بود، اما ناسزا گفت و این که من مزدور جمهوری اسلامی هستم، بسیار رنجم می‌داد و هنوز وجود ناراحت است.

داود احمدی، پس از طی یک دهه همکاری حرفه‌ای با فرقه‌ی مجاهدین در ایران و عراق، در سال ۱۳۶۶ برای یک مأموریت خطرناک و شب‌هه برانگیز خود را آماده کرد. مأموریت فوق العاده خطرناک و مشکوک داود این بود که در اوایل سال ۱۳۶۶ وی پس از ازدواج با دختری مجاهد در تشکیلات مجاهدین، روانه بغداد و پایگاه سعادتی شد.

پایگاه سعادتی در بغداد محل اقامت مسعود رجوی رهبر مجاهدین بود. حدود یک ماه، تعداد ۵۰ تن رزمنده مجاهد در آن پایگاه، به سرپرستی افسر عراقی به نام سروان خالد و عباس داوری از اعضای بلندپایه و معتمد مجاهدین، به آماده‌سازی برای ماموریت خارج از عراق، مشغول به کار شدند. مأموریت، کشور عربستان، شهر مکه و مراسم حج آن سال بود. اعضای مجاهد، همراه با گروهی از افسران عراقی، آموزش لازم را دیده بودند تا در مراسم حج آن سال با ظاهرسازی و ریش بلند به مکه رفته و با داشتن عکس‌هایی از رهبران جمهوری اسلامی، خود را از حجاج طرفدار جمهوری اسلامی جا زده و درگیری مابین حجاج معتقد به برائت از مشرکین که در نتیجه پس از فعالیتشان به درگیری با پلیس عربستان می‌انجامید، اقدام نمایند و جو درگیری را دامن زنند. در آن درگیری که چاشنی آن اعضای مجاهدین خلق بودند، دولت عراق با ارسال نیروهای مجاهد به این مأموریت، ضمن چک وفاداری آنان در خاک عراق، سعی بر آن داشت تا در ایام جنگ مابین ایران و عراق، دولت عربستان را از ایران دور و به سمت عراق بکشاند که در نهایت نیز موفق شد و بعد از آن واقعه بود که آیت‌الله خمینی رهبر انقلاب ایران پس از درگیری مکه، خطاب به رهبران عربستان گفت که اگر او، صدام حسین عراقی را ببخشد، حکام و هابی در عربستان را نخواهد بخشید. در درگیری مکه که بانی و مبتکر ش اعضا مجاهدین بودند، ۱۴۵۰ تن کشته شدند که از آن تعداد، ۴۵۰ زوار ایرانی و مابقی اتباع کشورهای اسلامی دیگر بودند.

در سال ۱۳۶۷، همسر اول داود در عملیات نافرجم فروغ جاویدان/مرصاد، کشته شد و از آنجا که داود در سازمان دارای مسئولیت‌های حساسی چون فرماندهی گردان، مسئولیت تعمیرگاه و مدتی هم محافظ شخص مسعود رجوی بود، دوباره در سال ۱۳۶۷ در سازمان ازدواج کرد و در حالی که همسر دوم داود، آبستن بود، در سال ۱۳۶۸، یکی از روزها خبر آوردن که داود احمدی خودکشی کرده است!

در این رابطه، مادر داود را سریعاً به جلسه توجیهی دعوت کردند. مادر وقتی وارد جلسه شد، از فرماندهان سازمان مثل مهدی ابریشمچی، محبوبه جمشیدی و زهره اخیانی را دید که در آن نشست حضور دارند. فرماندهان سازمان، ابتدا با لحنی گرم و دلچسپی از مادر بخورد کردند و حتی مهدی ابریشمچی به مادر صندلی برای نشستن تعارف کرد و به دنبالش چنان فلسفه‌بافی کرد که اینها همه ظن مادر را برانگیخت و مادر در ابتدا با خودش فکر کرد، شاید دخترش پروانه که در آن ایام آبستن بود، مرده است؟ ولی بعد از چند دقیقه، مهدی ابریشمچی شیرازه‌ی سخن را به دست گرفت و با طلبکاری و حق به جانب خطاب به مادر گفت: «میدونی آقا پسرت برباد و می‌خواسته ببرود؟! به خاطر زنش که در عملیات فروغ جاویدان کشته شده خودش رو دار زده و الان هم جسدش در پزشکی قانونی است...!»

این خبر برای مادر داود باورکردنی نبود. مادری که خود نیز دوران تنبیه‌بیش را در آشپزخانه سازمان سپری می‌کرده، چرا این که قبل ترا او در امداد سازمان کار می‌کرد و از دیدن زخم و جراحت بیماران حالت بد می‌شد و طاقت دیدن مرگ و میر همزمانش را نداشت.

مادر در ابتدای شنیدن خبر مرگ فرزندش، بهت زده شد و غیظ و کینه از فرزندش به دل گرفت چرا این که فرزندش داوود با این کارش مادر، همسر، برادر، خواهر، زنش و ایضاً رهبری سازمان را تنها گذاشته است!

مهدی ابریشم‌چی پس از توجیهات فراوان در باب مرگ داوود، دوباره رو به مادرش کرد و گفت، با این کار پسرت، آبروی سازمان در خطر است و ما از تو کمک می‌خواهیم. مادر با عصبانیت جواب داد، من هر کاری از دستم برآید برای آبروی سازمان انجام می‌دهم. سپس ابریشم‌چی از مادر خواست تا فردا در تشییع جنازه‌ی فرزندش شرکت کند که مادر قبول نکرد تا این که یکی دیگر از فرماندهان خطاب به مادر می‌گوید که برادر (مسعود رجوی) می‌خواهد تلفنی با تو حرف بزند و او می‌خواهد که تو فردا نه به عنوان مادر بلکه به عنوان نماینده‌ی سازمان در تشییع جنازه‌ی پسرت شرکت کنی!

مادر با این که ناراضی بود، ولی با اصرار فرماندهان و سفارش رهبری سازمان در تشییع جنازه‌ی فرزندش داوود، شرکت کرد. تعداد حاضرین ۱۳ تن بودند که جملگی در مقابل مادر داغدار به بگو و بخند مشغول بودند. آنها بر خلاف دیگر شهداشان که حتماً اجساد را قبل از کفن و دفن بر گرد حرم امام حسین در کربلا طواف می‌دادند، در مورد داوود این مراسم را اجرا نکردند و تنها اجازه دادند تا در آخرین مرتبه مادر جسد فرزندش را از نزدیک رویت کند. مادر برخلاف تصورش که فرزندش خودکشی کرده، ولی با دیدن جسد فرزند، بهت زده شد و با خود نجوا کرد که اگر داوود خودکشی کرد، پس چرا مثل یک کودک معصوم آرمیده و هیچگونه آثار کبودی و خون مردگی بر گردن و صورتش ندارد؟ مادر در این حین منقلب شد و به پیشداوری خود و گفتار رهبران مجاهدین تردید کرد. تردید دیگر مادر هنگام خاکسپاری داوود در گورستان وادی‌السلام کربلا بود. مادر به صحنه‌ی مشکوکی برخورد کرد و آن این که مزار داوود از جمع شهدا سازمان به دور بود و برخلاف مزارهای دیگر که از جلال و عظمتی برخوردار بودند، مزار داوود کاملاً بی‌رنگ و رونق و پرتو بود. سپس مادر از دور دید کسی به فیلمبرداری از صحنه‌ی نمایش مشغول است و او با دیدن آن صحنه‌های مشکوک، از حال رفت و در آن شرایط همزمانش به وی کمک نکردند و تنها چند تن عربی که آن اطراف مشغول بودند، با مشاهده مادر غش کرده، کمک کردند تا وی به‌هوش آید. مادر با دریافت آن تحقیرها نسبت به خود و فرزندش، این که اولاً روی سنگش همان اسم کارت شناسایی (عدم تعریض) داوود را حک کرده بودند، نام محمود اکبر قاسم، ثانیاً هیچ سنگ و یادگاری از فرزند جوانش باقی نیست، به محسن رضایی که آنجا ایستاده بود، اعتراض کرد، شما که این همه امکانات و ثروت دارید، چرا گور فرزندم باید بی‌هیچ نام و نشان و در این گورستان گم و گور باشد؟ که اعتراضش مورد قبول محسن رضایی و سازمان واقع بوده و اساساً توجهی به حال نزار من نمی‌کردند.

ربابه شاهرخی همچنین نقل می‌کند، پس از ختم مراسم و در هنگام مراجعت از گورستان کربلا به بغداد، افرادی که در مسیر راه همراه بودند، با کمال راحتی و خوشنودی به شنیدن موسیقی مشغول بوده و اساساً توجهی به حال نزار من نمی‌کردند.

پس از چند روز از آن ماجرا و خاکسپاری داوود، دوباره جلسه‌ی توجیهی دیگری برای مادر برقرار کردند و در آن جلسه، مادر را توجیه کردند این که مادر در دادگاه شهادت دروغ بدهد و بگوید که فرزندش به خاطر زنش خود را کشته است!

در جلسه‌ی دادگاه، تمامی آن ۱۳ تنی که در مراسم خاکسپاری داوود شرکت داشتند، جملگی گواهی دادند که داوود احمدی خود را به خاطر فراق زن اولش حلق‌آویز کرده است! سپس رئیس دادگاه از مادر مقتول خواست تا شهادت و توضیح بدهد که فرزندش با چه کسی دعوا داشته و آیا صحنه‌ی قتل را به او نشان دادند یا نه؟ مادر در جواب گفت که ما همه اعضای یک خانواده‌ایم و هیچگونه دعوایی با هم نداشته و نداریم! رئیس دادگاه با حیرت سئوالات دیگری از مادر کرد که در این حین مترجم مجاهدین و افسر عراقی حاضر در جلسه، به تبانی با همدیگر پرداخته و سخنان مادر را به گونه‌ی دیگری ترجمه کرده و به عرض رئیس دادگاه رساندند و سرانجام با خوشحالی تمام، جملگی حضار و شهود ابراز رضایت از کار دادگاه کردند و راضی شدند به نتیجه‌ی دادگاهی که در ارتباط با مرگ مشکوک داوود احمدی، صورت گرفته بود.

سرانجام با مرگ داوود احمدی در سال ۱۳۶۸ در سازمان، ربانی شاهرخی مادر، خواهر، برادر، همسر و دیگر اعضای خانواده اش به مرور، در فعالیت با سازمان تامل دیگری کردند، سپس جملگی کناره گرفته و جدا شدند و هم اکنون همسر و فرزند ۱۴ ساله داوود احمدی، در شهر یوتوبوری سوئد زندگی می‌کنند.



ربابه شاهرخی مادر داوود احمدی

# بچه‌های سایر فرقه‌ها

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مهدی ابریشمچی:

با آمدن تشکیلات به عراق، اگر در عرض یک سال نتوانیم ایران را سرنگون کنیم، خودمان را سوزانده‌ایم.

هر فرقه‌ای خود را بالاتر از قانون سرزمین خود، به عنوان یک حکومت مستقل با حاکمیت مطلقه می‌داند و در بسیاری از فرقه‌ها، با بچه‌ها طوری برخورد می‌شود که گویی قابل مصرف هستند. رهبر فرقه ممکن است نخواهد پوش را برای بچه‌ها هدر بدهد. یا رهبر ممکن است عملکرد گروه را طوری محدود نماید که والدین دیگر اعمالی که زمانی فکر می‌کردند برای بچه‌ها مفید هستند را ادامه ندهند. اغلب والدین در فرقه به سمتی هدایت می‌شوند که بچه‌ها را موجوداتی مشابه اسب‌های وحشی تلقی کنند که باید رام شوند.

### سوء رفتار فیزیکی

کنترل رفتاری به شدت محدود کننده و تنیبیه در خصوص بچه‌ها در بسیاری از فرقه‌ها اعمال می‌شود. کتک زدن‌های شدید برای «شکستن اراده، بیرون کشیدن گناهان، فائق آمدن بر روح شیطانی» روش‌های پذیرفته شده‌ی برخورد با کودکان است. در برخی فرقه‌ها، جن‌گیری بر روی بچه‌ها اعمال می‌شود تا روح شر، شیاطین و نظیر اینها از آنها خارج گردد. این موارد می‌توانند ظالمانه و وحشتناک باشند.

تنیبیه انصباطی می‌تواند بدون توجه به نتایج آن اعمال شود؛ در برخی موارد، زندگی افراد در این تنیبیهات گرفته شده‌اند.

- لوك استایس پسر پنج ساله به دلیل شکستن گردنش در فرقه‌ی نجات‌بخش در حومه‌ی نبراسکا مرد. طبق گزارشات، گردن او یا در حین جلسه‌ی تنیبیه معمولی شکسته شده است و یا عمدآ این کار صورت گرفته است تا پدر لوك وادر شود به فرقه بازگردد زیرا او با به جا گذاشتن لوك و دو بچه‌ی دیگر از فرقه فرار کرده بود. قبل از این که لوك بمیرد، رهبر او را وادر کرده بود که اغلب وقت خود را فقط با یک شورت بگذراند و وی را مجبور نموده بود که به صورت لخت در گل و برف غلط بزند.

- جان یاربو پسر دوازده ساله گفته شده است که در یک فرقه در میشیگان، خانه‌ی جودا، آنقدر کتک خورده تا مرده است. قبل از مرگ او، زمانی که جان برای روزهای متوالی کتک زده می‌شد و نمی‌توانست غذا بخورد یا راه ببرود، رهبر سعی کرد او را از گوش‌هایش با دو تخته بلند کند. یک پسر دیگر گزارش داد که به عنوان تنیبیه صورت وی سوزانده شده است؛ یکی دیگر شهادت داد که در دهان و دستهای پسر دیگری زغال داغ گذاشته شد.

علاوه بر اینها، سوءاستفاده جنسی از کودکان در برخی از فرقه‌ها رواج یافته بود که به صورت انعکاسی از تمایلات انحرافی رهبر و راهی برای ارضای شهوت وی به کار برده می‌شد و یا رهبر این نوع سوءاستفاده را به عنوان راهی برای جذب اعضای بیشتر مشخص کرده بود. رفتار جنسی کودکان با یکدیگر و بزرگسالان با کودکان و محارم با یکدیگر در برخی فرقه‌ها تشویق می‌شدند.

### تعلیم و تربیت ناکافی

بسیاری از فرقه‌ها رابطه با غیر عضوها را محدود می‌کنند و دیوار نامرئی دور تادور گروه به وجود می‌آورند. به عنوان بخشی از این عملکرد، تعدادی از فرقه‌ها مدرسه و آموزش رسمی را متوقف می‌کنند، اگر چه برخی فرقه‌ها به بچه‌ها اجازه می‌دهند که به مدرسه‌های بیرونی بروند. این بچه‌ها، به هر حال اغلب توسط همکلاسی‌های خود به خاطر لباس‌های عجیب و عادات کهنه‌شان به تمسخر گرفته می‌شوند.

### مراقبت‌های بهداشتی ضعیف

تولد و مرگ در میان اعضای فرقه ممکن است به طور رسمی به ثبت نرسد. مراقبت‌های مامایی و زایمان پائین بوده و یا منوع هستند و این در حالی است که میزان فوت نوزاد یا فوت مادر در برخی گروه‌ها به ارقام شگفت‌انگیزی بالغ می‌گردد.

بچه‌ها همچنین در استفاده از مواد مخدر نیز در فرقه‌هایی که چنین اعمالی را اشائه می‌دهند، شرکت کرده‌اند. نمونه‌هایی از کودکان وجود دارند که ماری جوانا، کوکائین، هروئین و آمفاتامین استفاده می‌کنند.

### سوء رفتار عاطفی و روانی

بچه‌ها در اغلب فرقه‌ها زندگی محدود و ایزوله‌ای دارند. برخی زمانی که والدینشان می‌پیوندند جزو فرقه می‌شوند، برخی در داخل فرقه زمانی که والدینشان عضو هستند به دنیا می‌آیند. بچه‌هایی که قبل از پیوستن والدینشان به فرقه به دنیا آمده‌اند اغلب حتی کمتر از خواهر یا برادرشان که در داخل فرقه به دنیا آمده است محبت می‌بینند: بچه‌های بعدی مظهر هستند در صورتی که آنها ای که قبلاً به دنیا آمده‌اند شیطانی و موجودات پستتر یا رستگار نشده تلقی می‌شوند. هنوز بچه‌هایی، همانطور که برای تعدادی از بچه‌ها در فرقه‌ی معبد خلق‌ها اتفاق افتاد، وارد فرقه می‌شوند زیرا آنها ندانسته از طرف ادارات بهزیستی به گروه‌های فرقه‌ای برای مراقبت واگذار می‌گردند. آنها اغلب به عنوان بچه‌ی کسی تلقی نمی‌شوند.

# انواع دیگر سوء رفتارهای عاطفی و روانی نیز اعمال می‌شوند

## برگزیده از کتاب

### فرقه‌ها در میان ما

#### مسعود رجوی:

اگرکسی از تشکیلات سازمان "فرار" کند، بلافضله او را دستگیر می‌کنیم و به عنوان عبور غیر مجاز از مرز، وی را به استخبارات عراق تحویل داده و به زندان ابوغریب می‌فرستیم تا سزاگی عملش را ببیند. (نشستهای طعمه - قرارگاه باقرزاده سال ۸۰)

- در حزب کارگران دموکرات، یک فرقه‌ی سیاسی، دختر سه ساله دو نفر از اعضاء در برابر اعضای بزرگسال به شدت سرزنش شده و سپس اخراج گردید و نسبت به این که هرگز به یکی از ساختمان‌های فرقه قدم بگذارد ممنوع شد.

- در سال ۱۹۹۲، یک قاضی در ایندیانا دستور داد تا چهار بچه از مادرشان که عضو فرقه‌ی کلیسای جهانی و توفیقی بود، گرفته شوند. در میان دلایلی که گفته شد، قاضی خاطرنشان نمود که سلامت و نیازهای آموزشی بچه‌ها فراهم نشده و «تهدید مشخص در خصوص سلامت عاطفی بچه‌ها نسبت به استقرار بچه‌ها در پناهگاه زیرزمینی و القای این ایده مرگبار (ترس از آخر دنیا) مشاهده شده است. سه بچه‌ی بزرگتر به دور از مدرسه‌ی عمومی به مدت یکسال و نیم نگاه داشته شده بودند و عمدتی وقت خود را هر روز صرف «ورد خوانی» می‌کردند که قاضی این عمل را به عنوان «تکرار مکرر ادعیه‌ی تجویز شده با طبیعت هیپنوتیزم کردن خود برای مدت‌های طولانی» تشریح کرد.

- در یک جدال برای کسب حضانت بچه‌ها مربوط به یک سکت مذهبی بدون نام در استان گوینت در چورجیا، اعضا شهادت دادند که آنها در حین کتک زدن بچه‌ها با چوب یا شلنگ، برایشان آواز می‌خواندند و به آنها روحیه می‌دادند و اصرار داشتند که عصبانی نشوند. طبق اظهارات محققین امور رفاهی کودکان، یک دختر گفته است که «تنها راهی که او می‌دانست که پدرش او را دوست دارد این بود که او وی را شلاق می‌زد. او در حالی که این کار را می‌کرد به او می‌گفت که دوستش دارد.»

بچه‌هایی که از چنین محیط‌هایی بیرون می‌آیند در خصوص این که چه کسی هستند و این که آیا فرد خوبی هستند یا نه دچار سردرگمی شدید می‌شوند.

بچه‌ها در فرقه‌ها همچنین شاهد سوء رفتار با دیگران هستند. آنها شاهد جنگی‌های و تنبیهات عجیب که بر والدینشان و سایر بچه‌ها و بزرگسالان اعمال می‌شود، می‌باشند. در برخی گروه‌ها به طور عمومی پذیرفته شده است که رهبر می‌تواند فرمان قتل عضوی که گروه را ترک کرده است بدهد که این امر شامل کودکان نیز می‌شود. برخی کودکان که شاهد چنین ظلم و شقاوتی هستند کسانی که این کارها را می‌کنند را شناخته و از آنها تقلید می‌کنند، در حالی که سایرین وحشت کرده و به خاطر اجتناب از گرفتار شدن در چنان سرنوشتی در خصوص خودشان ساكت می‌شوند.

یک عضو سابق فرقه کلیسای متحده مون می‌نویسد: «بسیار دشوار بود که بیشتر بچه‌ها را از غصه خردکننده‌ای که آنها را احاطه کرده بود بیرون بکشیم» قطعاً اغراق نشده است اگر بگوئیم که زندگی فرقه‌ای هرگز برای کودکان خوشایند نبوده است.

### نقش رهبر فرقه

سوء رفتار با بچه‌ها در شاخه‌ی دیویدیان شوک‌آور است ولی در واقع موارد مشابهی از بسیاری جهات هم از بچه‌هایی که در سایر فرقه‌ها بزرگ شده‌اند و هم از والدینی که فرقه‌ها را ترک کرده‌اند شنیده‌ام. مدارک انکارناپذیری طی سالیان جمع آوری و تجزیه و تحلیل شده‌اند که همگی نتیجه‌ی زیر را می‌دهند: **میزان موفقیت در پذیرفته شدن در یک فرقه به درجه‌ی انطباق، تسلیم و اطاعت فرد بستگی دارد.**

از آنجا که ساختار یک فرقه اتوپریتی و خودکامه است، بچه‌ها نیز با چنین اجتماعی و نه با جریان اصلی یک جامعه‌ی دموکراتیک، بزرگ می‌شوند و آشنا می‌گردند. بچه‌ها می‌بینند که والدینشان خود را با فرامین رهبر منطبق کرده و تسلیم می‌شوند. والدین آنها و سایرین به سادگی دستورات را اجرا می‌کنند و هر آنچه را که رهبر و مرادشان بگوید انجام می‌دهند.

والدین در فرقه‌ها مانند نونهالان رهبر هستند و از آنها انتظار می‌رود که بچه‌های حرف‌شنوی باشند. این موضوع در یک مورد به خوبی آشکار بود و من در خصوص آن در دادگاه شهادت دادم که مربوط به یک پسر ده ساله می‌شد. چهار مرد بزرگ‌سال او را روی دسته یک کانپه محکم گرفته و با یک چوب بزرگ ۱۴۰ بار او را زدند، که البته گروه این امر را خواسته بود. مادر پسر بچه هم در کاری ایستاد و تماشا کرد. رهبر فرقه در یک ساختمان در نزدیکی بود و کنک زدن را از طریق تلفن هدایت می‌کرد. رهبر یک فرقه در شمال شرقی ایالات متحده از تمامی بزرگ‌سالان خواسته بود تا چوب‌های بزرگ هیزم‌مانند برداشته و هر بچه‌ای را که از قوانین گروه تخطی کند، بزنند و این کار را تا زمانی که بچه مربوطه تسلیم شود ادامه دهنند.

هر فرقه خود آینه‌ایست که منعکس کننده‌ی درون رهبر فرقه است. رهبر هیچ محدودیتی برای خود قائل نیست. او می‌تواند رؤیاها و تمایلاتش را در جهانی که پیرامون خود به وجود می‌آورد، زنده نماید. او می‌تواند افراد را به سمتی هدایت کند که خواسته‌های او را برآورده کنند. او می‌تواند جهان پیرامون را واقعاً جهان خودش بنماید. آنچه اغلب رهبران فرقه‌ها کسب می‌کنند شبیه به رؤیاها یک بچه‌ی در حال بازی است که جهانی با اسباب بازی‌ها و بازیچه‌های خود خلق می‌کند. بچه در دنیای بازیهای خود، احساس قدرت تمام می‌کند و برای چند دقیقه یا چند ساعت حاکمیت مطلقه مخصوص به خود را خلق می‌نماید. او آدمک‌هایی را در اطراف به حرکت در می‌آورد. آنها به خواست او عمل می‌نمایند.

آنها کلماتی که او می‌خواهد را خطاب به او بزرگان می‌رانند. او آنها را به هر صورتی که بخواهد تنبیه می‌کند. او احساس قدرت کامل می‌کند و رؤیای خود را زنده می‌کند. وقتی من به جعبه‌ی شنی و مجموعه‌ای از آدمک‌هایی که درمانگران کودکان در دفاتر خود دارند نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم که رهبر یک فرقه باید افراد را درست همانطور که یک کودک بر روی جعبه‌ی شنی در جهانی که منعکس کننده‌ی تمایلات و رؤیاهای اوست افراد را در دنیا بی‌یار که خود خلق کرده است بگرداند. تفاوت در این است که رهبر فرقه با انسان‌های واقعی سروکار دارد که خواسته‌هایش را انجام دهنده و او دنیا بی‌یار در پیرامون خود به وجود می‌آورد که از درون ذهن خود بیرون آمده است.

ذهنیات شخصی رهبر فرقه بانی سیستمی است که او وارد عمل می‌کند. هیچ بازخوری وجود ندارد. هیچ انتقادی مجاز نیست. وقتی او عاقبت پیروان خود را با موقیت و ادار به اطاعت کرد، او می‌تواند قدرت نامحدودی را تجربه کند و پیروان خود را وادار نماید تا هر عملی که او دستور می‌دهد را انجام دهنده. او قدرتمندترین کارگردانی می‌شود که می‌توان تصور کرد. نه فقط یک کارگردان آدمک‌ها و بازیگران، بلکه کارگردان زندگی واقعی و بازی واقعی بر اساس تمایلات و رؤیاهای خودش. همانطور که یک بچه آدمک‌ها را در یک سرزمین فرضی به هر طرف می‌برد، رهبر فرقه نیز افراد را به حرکت در می‌آورد، هدایت می‌کند، تنبیه می‌کند و حتی کسانی را که اطاعت نکنند، می‌کشد.



کشته و زخمی شدن ۴۸۰۰ تن از اعضای فرقه مجاهدین در  
عملیات فروغ جاویدان (مرصاد) در سال ۱۳۶۷

# نقش والدین در فرقه

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

تمام دعواها بر سر "زن" است. لذا باید آن را "سنه طلاقه" کرد تا برگشت ناپذیر باشد.

(نشست بزرگ ستاد فرمانده - اشرف سال ۷۰)

... معمولاً، فرقه‌ها بهایی برای نقش والدین قائل نیستند. همانطور که تشریح کردم، والدین تنها واسطه‌هایی هستند که صرفاً مطمئن می‌شوند تا بچه‌ها از خواست رهبر پیروی کنند. حتی در بسیاری از فرقه‌های مبتنی بر تعالیم انگلی، ارزش قائل شدن برای والدین به میزانی که انتظار می‌رود وجود ندارد. در عوض، رهبر خود را در مقامی قرار می‌دهد که گویی رابط بین والدین و خداست.

والدین باید بچه‌های خود را مجبور نمایند تا خود را مطیع آنان و دستورات رهبر کنند تا در واقع خودشان اثبات نمایند که مطیع رهبر، که تنها فردی است که قابل احترام، پیروی و پرستش می‌باشد، هستند. ممکن است مقامات بلند پایه دیگری نیز در فرقه باشند که باید از آنها نیز اطاعت نمود، ولی آنها نیز در حقیقت ابزاری در دستان رهبر هستند. علاوه بر این، در بسیاری از گروههای فرقه‌ای، خصوصاً آنهاست که مبتنی بر تعالیم انگلی می‌باشند و فرقه‌های روان‌درمانی، تعهد والدین از روی آمادگی آنان برای سوء رفتار با فرزندانشان در صورت درخواست رهبر ارزیابی می‌شود. والدین یاد می‌گیرند که رهبر تنها راه رسیدن آنان به رستگاری، خدا، سلامت روانی، یا حقوق سیاسی است و چنانچه بچه‌های آنان مطیع آنان نبوده و آنها مطیع رهبر نباشند، آنها از نتایج وعده داده شده محروم خواهند شد.

یک مادر در حالی که سه سال تجربه خود در کلیسای اتحاد را تشریح می‌کرد نوشت: «ما آموزش گرفته بودیم که نباید به فرزندان خودمان وابسته باشیم، ما همچنین یاد گرفته بودیم که این بچه‌ها محصول روابط شیطانی قبل بوده و اگر چه وابسته بودن به هر کسی قبیح است ولی وابسته بودن به فرزندان خود حتی قباحت به مراتب بیشتری دارد.» او همچنین توضیح داد که: «حتی توجه به رفاه کودکان یک گناه کبیره بود.»

در برخی فرقه‌ها، والدینی که حتی کمترین توجهی یا فکری در خصوص بچه‌هایشان می‌کردن به صورت کلامی مورد هجوم قرار گرفته و متهم به «لوس کردن بچه‌ها» می‌شوند. ولی همانطور که مادر مذکور می‌نویسد: «چطور می‌شود یک بچه را لوس کرد در حالی که او در وضعیت محرومیت عاطفی قرار دارد. بچه‌ای که هرگز نمی‌داند از امروز به روز بعد آیا حتی قادر خواهد بود مادرش را ببیند یا نه، بچه‌ای که بدون هیچ تکیه‌گاهی و داشتن کسی که مراقبش باشد یا کاملاً رها می‌شود یا به شدت تنبیه می‌گردد چگونه می‌تواند لوس شود؟»

داستان‌های تکان دهنده‌ای در خصوص بچه‌ها در فرقه‌ها همچنین از جانب پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها شنیده شده است.

یک مادر بزرگ با بستگانش در یک فرقه‌ی «سبک زندگی» که حالا شعباتی در اکناف جهان دارد ملاقات می‌کرد. از این فرقه گزارشات بسیاری از سوء رفتار و سایر خصوصیات فرقه‌ای، مانند جدا کردن فرزندان از والدینشان، منتشر شده است. در زمانی که مادر بزرگ مشغول دیدار بود، او از نوه‌ی خود پرسید که آیا اتفاقی برای بازی و مطالعه‌ی کودکان وجود دارد. بچه که ظاهراً جواب سؤال را نمی‌دانست مدام تکرار می‌کرد: «من باید احمق‌ها را صدا کنم. از احمق‌ها سؤال کن» که منظورش والدینش بود.

یک پدر بزرگ و مادر بزرگ به من گفتند که دیوید کوروش به بچه‌های کوچک آموخته بود که والدین خود را «سگ» خطاب کنند. پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها در هر دو مورد فوق احساس می‌کردند که بچه‌ها میزان فضاحت و عجیب بودن این مسئله که والدین خود را احمق یا سگ بنامند، را نگرفته بودند.

در حالی که والدین ممکن بود در همان محل فرزندانشان باشند، وظایف فرقه‌ای و تعدد جلسات، آنان را به حدی مشغول می‌نمود و وقتی را می‌گرفت که وقت فردی بسیار کمی با بچه‌های خودشان داشتند. علاوه بر این، عصبانیت و خشم بر والدین به واسطه عملکردهای رهبر مستولی می‌گشت ولی جرأت نداشتند این خشم را نسبت به او بروز بدهند. آنها اغلب در عوض، زمانی که واقعاً می‌توانستند بچه‌هایشان را ببینند، عصبانیت خود را بر سر بچه‌هایشان خالی می‌کردند. وقتی یکی از والدین فرقه را ترک می‌کرد و دیگری در فرقه می‌ماند، والد غایب شیطانی یا سایر صفات توهین‌آمیز لقب می‌گرفت و بچه از این که هرگونه رابطه‌ای با آن والد داشته باشد بحرز می‌شد. وقتی بچه‌ها والد خارج از فرقه‌ی خود را می‌دیدند فوق العاده ناراحت شده و نسبت به تنیه شدن یا ترد شدن زمانی که به محیط فرقه باز گردند، می‌ترسیدند. این موضوع همچنین باعث فشار عصبی بر روی بچه‌ها می‌شد.

به‌دلیل این که والدین در فرقه‌ها در اصل حضانت بچه‌هایشان را به شخص ثالثی سپرده‌اند، به طوری که رهبر یا گروه در عمل قیم اصلی بچه است، ممکن است مقرر شده باشد تا بچه‌ها در فرقه با بزرگسالانی غیر از والدین خود زندگی کنند یا به مقره‌ای فرقه در سایر ایالات و کشورهای دیگر فرستاده شوند. برخی فرقه‌ها آشکارا ادعا می‌کنند که خانواده باید از میان برداشته شود و بچه‌ها باید توسط گروه، بدون هیچ ارتباطی با والدین خود بزرگ شوند. اغلب، بچه‌ها آموخته می‌شوند تا از پدر بزرگ و مادر بزرگ و سایر اقوام خود که در فرقه نیستند، متنفر باشند.

یک نمونه از این طرز تفکر در فرقه سولیوانیان مشاهده گردیده است. این یک فرقه‌ی روان‌درمانی و سیاسی است که توسط سائل نیوتون، یک فرد دست چپی که می‌گفت با بریگاد ابراهام لینکلن در جنگ داخلی اسپانیا جنگیده است، بنیان گذاشته شد. او اعضاء را وادار کرد تا باور کنند که مادران به صورت ناخودآگاه از بچه‌های خود متفرق هستند و اقوام درجه یک ریشه‌ی تمامی شر و بدی در عالم می‌باشند. تحت عنوان نابود کردن این عناصر و نیروهای مخرب، نیوتون آنطور که گفته می‌شود کنترل کامل ازدواج‌ها را در گروه به دست گرفت و زوج‌هایی از پیروان را برای زندگی مشترک با هم انتخاب می‌کرد. بچه‌ها نمی‌باشند رابطه‌ی خاصی با والدین خود داشته باشند و بزرگسالان فرقه‌ی سولیوانیان حق نداشتند با بچه‌های خود صحبت کنند. فضای بازسازی فکری و تفکر تمام‌خواهی که در گروه‌های فرقه‌ای یافت می‌شود نقش عمده‌ای در وادار کردن والدین به کنار ایستادن، زمانی که بچه‌های آنان و دیگران در مقابل چشمانشان به شدت مورد بد رفتاری قرار می‌گیرند یا حتی برخی اوقات کشته می‌شوند، ایفا می‌نماید. به‌نظر می‌رسد که فاکتورهای متعددی در این وضعیت دخیل هستند.

# آنچه بچه‌ها در فرقه‌ها یاد می‌گیرند

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

اعضا باید به آن مرحله رسیده باشند که بدون طرح هیچگونه سؤالی برای "رهبری" بمیرند و اگر "زنده" بمانند، باید مورد حسابرسی قرار بگیرند.

(نشستهای قرارگاه باقرزاده)

بچه‌ها هیچ نمونه‌ای از محبت، بخشش، مهربانی، یا گرمای عاطفی در فرقه‌ها نمی‌بینند. از آنجا که تمامی اعضاء لازم است رهبر را الگوی همه چیز قرار دهند، بچه‌ها نیز باید همین کار را بکنند. بچه‌ها یا خود را با قدرت و تسلط رهبر منطبق می‌کنند، یا صرفاً تسلیم شده و پاسیو، وابسته، مطیع و اغلب به لحاظ عاطفی خاموش و سرد می‌گردند.

بچه‌ها سیستم ارزشی به شدت قطب‌بندی شده درست/غلط، خوب/بد، مقدس/شیطانی فرقه را می‌پذیرند. به آنها آموخته می‌شود که جهان به دو بخش مجزا تقسیم شده است- «ما» که در درون هستیم و «آنها» که در بیرون هستند. ما حق هستیم، آنها ناحق هستند. ما خوب و آنها بد هستند. در این دنیای «ما در برابر آنها»، بچه‌ها (مانند سایر اعضاء) یاد می‌گیرند در خصوص غیر عضوها و جامعه‌ی بیرون به صورت یک تهدید نگاه کنند.

بچه‌های فرقه هیچ شانسی برای مشاهده زمینه‌های تفاهم، مذاکره و دیدارهایی که در این میان واقع می‌شوند و در خانواده‌های معمولی ظاهر می‌گردند، ندارند. آنها نمی‌بینند که چگونه مردم مباحثه‌ها را به نتیجه می‌رسانند یا خود را با خواسته‌ها و تمایلات دیگران منطبق می‌نمایند. در دنیای بیرونی بچه‌ها کاملاً در بطن جامعه قرار گرفته و یاد می‌گیرند تا بازی زندگی را چگونه پیش ببرند و کار کنند و در خانواده یا گروهی زندگی کنند که به طرق دموکراتیک رابطه‌ی اجتماعی برقرار می‌نماید.

بچه‌های فرقه، بزرگسالان را نمی‌بینند که چگونه تصمیم‌گیری می‌کنند یا ایده‌های خود را باز رسموده و با هم طراحی می‌کنند. در عوض، آنها شاهد هستند و می‌آموزند که تفکر انتقادی و ارزشی؛ ایده‌های نو و ایده‌های مستقل، افراد را به دردسر می‌اندازد. در فرقه آنها تنها اطاعت کردن را آموزش می‌گیرند.

در بسیاری از فرقه‌ها، عصبانی شدن نرمال، با نشاط بودن و تهاجمی برخورد کردن در بچه‌ها دارای معصیت و یا به عنوان علائم روحیه شر تعبیر شده و اغلب با تنبیهات سنگین و سرکوب همراه است. بنابراین بچه‌ها مانند والدین خود یاد می‌گیرند تا به رهبر و سیستم او وابسته باشند. در نتیجه، خصوصیت شخصی وابستگی عاطفی می‌تواند در کاراکتر رو به رشد بچه‌ها در فرقه ساخته شود.

## نادر نادری (از عناصر جدا شدهی فرقه‌ی تروریستی مجاهدین)

### از شکنجه در اشرف می‌گوید

پری بخشایی از مسئولین سازمان به من گفته بود بلیط رفت و برگشت به عراق برایم گرفته است و گفت که این بلیط را بعداً می‌توانم برای کیس پناهندگی در اروپا وقتی برگشتم استفاده کنم. مدام می‌گفتند که چند ماه دیگر می‌گذاریم بروی ولی خبری نمی‌شد تا بالاخره نشسته‌های به‌اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک شروع شد و بعد گفتند که تو اطلاعات انقلاب درونی را گرفته‌ای و نمی‌توانی بروی. بعد هم که من خیلی اصرار کردم بحث زندان ابوغریب را پیش کشیدند که ساکت شدم. تعدادی که مصر بودند جدا شوند را قبلاً به زندان ابوغریب فرستاده بودند که آنها بعد از مدتی پشیمان شده و توبه کرده و برگشته بودند و شرایط وحشتناکی را توصیف می‌کردند که ترجیح دادم دیگر حرف جدا شدن نزنم ولی مترصد یافتن راهی به بیرون بودم.

در سال ۱۳۷۳ مجدداً اصرار ورزیدم که می‌خواهم جدا شوم که مرا در قرارگاه اشرف به زندان انداختند و سه ماه در زندان بودم. مرا مدام تحت فشار می‌گذاشتند که امضا بدهم که نفوذی ایران بوده ام! می‌گفتند اگر این امضاء را بدھی می‌توانی هر کجا خواستی بروی. از من می‌خواستند که بنویسم و امضاء کنم که مأمور ایران بوده و به قصد خرابکاری و ترور رهبری وارد سازمان شده ام! هدف این بود که یا من از جدا شدن منصرف شوم و یا اگر جدا شدم نتوانم بر علیه سازمان شکایت و افشاگری نمایم. این را علناً خودشان هم می‌گفتند.

در سال ۱۳۷۰ به زور از من تعهد گرفته بودند که حق جدا شدن از سازمان ندارم. وقتی مرا قبل از زندانی کردن به مهمنسرا بردنده تمامی پول و وسایلی که در کمدم بود را برداشته بودند و حتی شما می‌نفرهایی که به گردنم می‌انداختم را گرفتند. مدام برایم نشست می‌گذاشتند و یک عده مدام بیخ گوش من نعره می‌زدند که اصلاً مفهوم نبود چه می‌گویند. این کار یعنی نشست بسیار طولانی همراه با داد و فریاد و توهین و فحاشی روش مؤثیری برای شکستن فرد به لحاظ روانی بود. این از آن نوع شکنجه‌ها بود که خیلی زود فرد را از پا در می‌آورد.

در سال ۱۳۷۳ وقتی اعلام جدایی کردم تحت عنوان بحث انجماد در انقلاب مرا زندانی و شکنجه کردن تا به اصطلاح انقلابی از انجماد خارج شود.

ابراهیم ذاکری به من گفت: که سرت را زیر آب می‌کنیم و چند کیلو آرد و روغن و شکر خرجت می‌کنیم و همه چیز تمام می‌شود و آب از آب تکان نمی‌خورد. برگه‌ی جواز دفن عراقی مهر شده و امضاء شده که فقط جای نام آن خالی بود را آورد و نشان داد و گفت فقط کافی است نامت را در این برگه وارد کنیم و علت مرگ هم از قبل مشخص شده است. بعد هم به عنوان شهید خاکت می‌کنیم و به خانواده‌ات هم اطلاع می‌دهیم و آنها هم به دنبال انتقام خون تو نیستند و دولت ایران را مقصراً در کشته شدن تو می‌دانند بنابراین ما ضرر نمی‌کنیم.

یک خر کمتر بهتر. بعد کلت (سلاح کمری) خود را روی سر من گذاشت و گفت که فقط کافی است توی سرت شلیک کنم و اصلاً می‌گوییم نفوذی رژیم را که می‌خواست مرا بکشد، زدهام. من به حرفاش خندهیدم که بعد مجید عالیان و مختار صادقی مرا زیر کتک گرفتند. با چوب روی پای من میزدند و بعد روی پشت و روی دستها میزدند.

مالک کلبی هم در زندان بود که یک سال بعد به دلیل اینکه در جریان شکنجه چار عارضه مغزی شده بود فوت کرد. می‌گفتند که باید امضاء بدهم که با یکی از خواهران رابطه‌ی جنسی داشته‌ام. مرا نزد مهوش سپهری (نسرین) بردند. او زنی بی‌نهایت فحاش و بد دهان است. وقتی او را دیدم تصویر یک لات چاقوکش در ذهنم مجسم شد. مهدی افتخاری نام او را نه سرما گذاشته بود.

علاوه بر من محمد رزاقی، مجید روحی، محمد کرمی، فردین محمدزاده، شهاب اختیاری، سیف‌الله کلبی، مالک کلبی، مسعود افضلی، نصیر حیدری، حمید هادی‌لو، مصطفی شفیعی، فرامرز رحیمی، حسن سامعی (که گفتند در تصادف کشته شد)، حمیدرضا برهون، حمیدرضا لشکر (گفتند که در درگیری با ایران کشته شد)، مجتبی جواهری، حمزه طوماری، مصطفی مهاجر، جلال فرخنده، حسین سجودی، کریم رشیدی، نادر رشیدی، محمدحسن نیری، هوشیگ گل‌علی‌پور، محمد محتشم، بابک ارجمندی، شهرام نصیری مقدم، موسی حاتمیان، علیرضا طاهری، حجت ضابطی، حمیده‌ادی بیگی، هادی تعالی، محمدرضا جوشقانی و تعدادی دیگر هم در زندان و زیر شکنجه بودند. قربانعلی ترابی در زیر شکنجه کشته شد یا خودکشی کرد. یک زنی که باردار شده بود را در اتاق بغلی مدام کتک می‌زند و فریاد می‌کشیدند و می‌پرسیدند که کار چه کسی بوده است ولی او چیزی نمی‌گفت. فریادهای زنانی که شکنجه می‌شند فوق العاده دلخراش بود.

مسعود رجوی به صراحت در نشست‌ها می‌گفت که اگر کسی به صاحبخانه‌ی ما (منظور صدام حسین است) چپ نگاه کند قلم پایش را می‌شکنیم. البته وقتی آمریکایی‌ها آمدند خودش فرار کرد و به نیروهایش هم گفت که تسليیم مطلق شوند.

یک بار نادر رفیعی‌نژاد (ابراهیم) بازجو و شکنجه گر معروف سازمان در سال ۱۳۷۳ پرویز احمدی را کتک زد. او ضربه‌ای به گلوی او زده بود که منجر به مرگ او شد. نهایتاً نام او را جزو شهدا دادند و برایش مراسم گرفتند.

محمدرضا باباخانلو اهل شهر ری را در سال ۱۳۷۶ به عنوان اعزام به آلمان به عراق آورده بودند، علیرضا موسایی و امید برومند (ناجی) مسئولین وی بودند که او را به شدت تحت فشارهای روحی قرار داده بودند. در سال ۱۳۷۸ در جلوی زمین صحبگاه با ماستیک کار می‌کردیم که محمدرضا بنزین را بطور کامل روی خودش ریخت و خود را آتش زد. ما به سرعت آتش را خاموش کردیم و او را به درمانگاه بردیم. حدود دو ماه در بیمارستان الکنده بغداد بسر می‌برد. او را در همان شرایط علیرغم مخالفت پزشکان عراقی از بیمارستان خارج کرده و به قرارگاه اشرف بردند و مخفی کردند تا بالاخره درگذشت. از ما که در جریان امر بودیم امضا گرفتند و ما را تهدید کردند که جایی حرفی نزنیم. او مثل قربانعلی ترابی و نسرین احمدی که رگ دست خود را زندد در زیر فشارهای روحی در حالی که راه به جایی نداشت خودکشی کرد و بعد هم او را کشتند و معلوم نشد که در کجا دفن شد.

در جریان واقعه‌ی تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (سال ۱۳۸۰) من در قرارگاه باقرزاده در نشست رجوی بودم که خبر را با خوشحالی و مسرت زیاد اعلام کردند. مسعود رجوی خطاب به آمریکایی‌ها می‌گفت که: «شما ۴۰ صفحه‌ی علیه ما مطلب می‌دهید؟ حالا خورید؟ این تازه اسلام ارتجاعی بود. وای به زمانی که اسلام انقلابی از راه برسد. او در خصوص برج‌های دوکل گفت که این‌ها نماد دو شاخ امپریالیسم بودند که شکستند». بعد مسعود ادامه داد که: «خواهر مریم با من دعوا می‌کند که چرا جلوی عملیات انتشاری را در سازمان گرفته‌ام، کسی فکر نکند که ما نمی‌توانیم مشابه چنین عملیات انتشاری را انجام دهیم، ما بهتر از هر کس دیگری می‌توانیم و کلی داولی داریم ولی فعلاً خودمان نمی‌خواهیم». در سال بعد از این واقعه برنامه‌ی جشن و پایکوبی گذاشتند و نوارهای ضد آمریکایی سازمان که سالهای سال بود پخش نمی‌شد را پخش کردند. بعد که آمریکایی‌ها قرارگاه را اشغال کردند سازمان تمامی نوارهای ویدئویی مراسم را از بین برد و بعد شنیدم در سالگرد ۱۱ سپتامبر هم نوار سیاه به نشانه‌ی عزای‌داری به همه جای قرارگاه بستند.

نوید لدنی خواهر زاده مریم رجوی تحت فشار زیاد بود و جمعاً سه بار اقدام به خودکشی کرد. سعی می‌کردند به لحاظ صنفی به او برسند و خود فهیمه اروانی مسئول رسیدگی به او بود. مصطفی پسر مسعود رجوی هم به شدت ناراضی و تحت فشار بود و می‌خواست جدا شود و همه می‌دانستند.

کمال حیدری (همسر مرجان ملک که در ایران دستگیر شده بود) و ناراضی بود را مسئولین مجاهدین در عراق از طریق مزدوران محلی کشتند. دو ماه بعد جسد او را آورده‌ند. نفراتی که وی را دفن کرده بودند از جمله میرحبیب میرعیسی‌پور گفتند که جسد پر از گلوله بوده است. سازمان مجاهدین خلق از نظر من یک فرقه‌ی مافیایی و مخوف با نمای سیاسی است. حرفش با عملش کاملاً مغایر است. حتی به نزدیک‌ترین نفرات خود مثل ریگ دروغ تحويل می‌دهد. همه از جمله وفادارترین نیروهایش را بازی می‌دهد و همه را قربانی هوس‌های رهبر فرقه می‌کند. رحم و انسانیت در وجود رهبران این سازمان نیست و برای رسیدن به مقصد دست زدن به هر جنایتی را مجاز می‌داند. هنوز پرده از بسیاری جنایات و رفتار شنیع سازمان حتی در قبال نفرات نزدیک خودش برداشته نشده است.

کلاً ۲۰ سال از عمرم در عراق تلف شد. تنها انگیزه‌ام برای تلاش برای رسیدن به اروپا این است که بتوانم صدای قربانیان فرقه‌ی تروریستی رجوی را به گوش جهانیان برسانم. باید به نقض فاحش حقوق بشر در قرارگاه بد نام اشرف که در فیلم‌ها و عکس‌ها ظاهر آنرا آراسته می‌کند و برای مهمنان خارجی بخش‌هایی از آنرا نشان می‌دهند توسط سازمان‌های بین‌المللی رسیدگی شود. در اشرف هیچگونه ارتباطی با دنیای خارج وجود ندارد. افراد فقط از طریق سازمان از وقایع بیرون مطلع می‌شوند. در قرارگاه کسی راهی به خارج و امیدی به آینده ندارد. خیلی‌ها همیشه آرزوی مرگ می‌کنند. ذهن افراد را طوری بسته‌اند که فکر می‌کنند ادامه‌ی حیات در خارج از قرارگاه اشرف غیر ممکن است و ترجیح می‌دهند در همانجا بمانند و بمیرند. کمتر کسی به سرنگونی دولت ایران فکر می‌کند. کسی امیدی به آینده ندارد. باید توان بیست سال تلف شدن عمر خودم و دیگران را از سازمان بگیرم و آنها را افشا کنم. من نخواهم گذاشت که رهبران سازمان همچنان به اغفال افراد ادامه دهند. من آنها را به محض رسیدن به یک کشور اروپایی با تمام توانم افشا خواهم کرد. دنیا و خصوصاً خانواده‌ها باید بدانند که سازمان بر سر افراد خود طی این مدت چه بلاهایی آورد.

# بعد فرقه

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

به اعضای تیم‌های عملیاتی که به ایران اعزام می‌شدند می‌گفت. آنجا به هیچوجه نباید به دست دشمن بیفتید و اگر چنین شد باید خودتان را با سیانور بکشید.

از آنجا که فرقه‌ها در اهداف خود متفاوت هستند، کمکی که باید به بچه‌هایی که از فرقه‌ها بیرون می‌آیند داده شود باید منطبق با نیازهای متفاوت هر کودک باشد. برای مثال، بسته به این که آنها از بزرگسالان در فرقه‌های خود چه آموخته‌اند، برخی بچه‌ها خصوصیاتی نظری سردی، در خود بودن و ترس از دیگران را از خود بروز می‌دهند، در حالی که آنها ای که در گروه‌های نظامی و بخورده بزرگ شده‌اند ممکن است بیشتر شورشی و تهاجمی باشند. مورد دومی‌ها ظاهراً کاریکاتورهای تهاجمی کوچکی از رفتارهای به وجود آمده در فرهنگ گروه توسط رهبر هستند.

بزرگسالان و نوجوانان بزرگتر که به فرقه‌ها می‌پیوندند شخصیتی را با خود همراه دارند که به هر حال در آنها شکل گرفته است. شخصیت دوگانه‌ی فرقه بر شخصیت موجود فرد نصب می‌گردد و به برخی نظرات آنان نسبت به گردش جهان اضافه می‌شود. زمانی که این اشخاص فرقه را ترک می‌کنند می‌توانند هم شخصیت قبلی خود و هم خاطرات روزگار قبل از فرقه را زنده کنند. آنها می‌توانند تجارت قبل از فرقه و درون فرقه و بعد از فرقه‌ی خود را جمع بندی نمایند. متأسفانه، کودکانی که در فرقه بزرگ شده‌اند دارای آن شخصیت یا معلومات قبلی نیستند تا بتوانند وقتی از فرقه بیرون آمدند جهان خود را مجدداً بسازند.

در مقایسه با سایر بچه‌ها، بسیاری از بچه‌هایی که در فرقه‌های منزوی بزرگ شده‌اند با دانش محدود، مهارت‌های کمتر و رفتار اجتماعی پائین‌تر از معمول بار آمده‌اند.

بنابراین بچه‌هایی که در برخی از فرقه‌ها بزرگ شده‌اند عقاید و عملکردهایی را آموخته‌اند که جامعه‌ی بزرگ آنها را عجیب، دگم و ضد اجتماع ارزیابی می‌کند و ابراز کردن این نظرات بعد از ترک فرقه می‌تواند بچه را منزوی کند.

بسیاری فرقه‌ها به بچه‌ها می‌آموزند که دروغ گفتن یا گول زدن غیر عضوها کار صحیح است که باید انجام داد.

همانطور که مشاهده کردیم، رهبران فرقه یک سیستم جاسوسی تولید می‌کنند به‌طوری که رهبر می‌تواند ادعا کند همه چیز را به طور قطع در خصوص هر کسی می‌داند.

فکر همه را خوانده و چیزهایی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند، در حالی که در حقیقت اطلاعات مربوطه توسط اعضای که بر روی یکدیگر خبرچینی می‌کنند، گزارش داده و جاسوسی می‌کنند، ارائه می‌شود. بچه‌هایی که چنین آموزش‌هایی را در فرقه‌ها گرفته‌اند وقتی در مدرسه در جهان خارج اقدام به دادن چنین گزارشاتی می‌کنند «موش فضول» و «خبرچین» لقب می‌گیرند.

نوجوانانی که در فرقه‌های به‌خصوصی رشد کرده‌اند، به‌خصوص آنهاست که در محیط به شدت کنترل شده‌ای بوده‌اند، مایلند خارج از نرمال عمل نمایند. آنها به دنبال رابطه جنسی، مواد مخدر، الكل، ماشین‌های پرسرعت، زندگی پرسرعت، شورش و قانون‌شکنی می‌روند. آنها اغلب در برابر تهدید بیماری‌های مقابله‌ای، ایدز و حامله شدن قرار می‌گیرند و اغلب توسط شیادان و جوانان بزهکار شکار می‌گردند.

برخی نوجوانان به‌قدرتی مدام دیده‌اند که به والدینشان بی‌احترامی می‌شود که همان رفتار را فرا گرفته و به ابراز آن نسبت به والدین خود حتی زمانی که خانواده دیگر در فرقه نیست ادامه می‌دهند. این نوجوانان رفتار تهاجمی با دیگران را از رهبر فرقه به خوبی آموخته‌اند.

بسیاری فرقه‌ها ضد شخصیت اجتماعی بوده و اعضای خود را وادار می‌کنند تا شغل‌های سطح پائین به منظور آماده نگاه داشتن آنان برای انجام کارهای رهبر انتخاب کنند. تحصیلات عالی، یا برخی اوقات هرگونه تحصیلات، ضد ارزش محسوب می‌شود. بعد از آن، برای نوجوانان مشکل است تا بدانند که چه باید بکنند، به مدرسه بروند؟ شاغل شوند؟ وارد یک برنامه تعلیمی شوند؟ استعداد فردی، مهارت‌ها و علائق احتمالاً هرگز به رسمیت شناخته نشده و لذا به وجود نمی‌آیند.

# کودکان می توانند نجات یابند

## برگزیده از کتاب

### فرقه‌ها در میان ما

مسعود رجوی:

برای به قدرت رسیدن حاضر به انجام هر کاری هستیم. حتی اگر لازم باشد **دامن** بپوشیم.

در دهه‌ی گذشته، ما بچه‌های هرچه بیشتری را دیده‌ایم که از فرقه‌ها بیرون آمده‌اند. آنها یا خودشان در سالهای نوجوانی فرار کرده‌اند و یا با سایر اعضای خانواده‌شان جدا شده‌اند. این بچه‌ها نیاز شدیدی به حمایت و رفاه دارند، زیرا که آنها با مشکلات فوق العاده‌ای جهت انطباق با محیط رویرو هستند.

مقدمتاً اگر والدین این نوجوانان به مدارس، کلیساها و سایر امکانات مشاوره‌ای موجود مراجعه کرده و به متخصصین در آن محیط‌ها و به نمایندگی‌ها کمک نمایند تا فرقه‌ها و خصوصاً مشکلات خاص بچه‌هایی که در فرقه بزرگ شده‌اند را درک کنند بسیار مؤثر خواهد بود.

از آنجایی که بچه‌ها در فرقه‌ها یاد گرفته‌اند تا کسی را که در گروه نیست دوست نداشته باشند، مفید خواهد بود اگر سعی شود که ارتباط آنان را با اقوام درجه یک خانواده مجدداً برقرار نمایند. این کار افکار فرقه‌ای را کاهش داده و شبکه حمایتی بالقوه آنان را گسترش می‌دهد.

از آنجایی که بسیاری از فرقه‌ها برخوردي مشکوک یا بی توجه نسبت به مراقبت‌های بهداشتی و آموزشی دارند، برای بچه‌هایی که از فرقه‌ها بیرون می‌آیند حیاتی است که یک معاینه‌ی کامل پزشکی شده و سطح آموزشی آنان نیز ارزیابی گردد.

اغلب این بچه‌ها نیاز به رهنمودهای فوری دارند تا به آنها نشان داده شود برخی رفتارهایی که در فرقه آموخته‌اند مناسب دنیای بیرون نیست. بسیاری از این بچه‌هایی که از فرقه‌ها جدا شده‌اند در خصوص رفتارهای اجتماعی که سایر بچه‌ها در مدرسه یا در محیط خانواده و دوستان آموزش می‌گیرند، بدآموزی داشته‌اند. با برتری جویی، یک‌جانبه‌نگری و تمایل به قضاوت‌های شدیدی که این بچه‌ها توسط فلسفه‌ی فرقه جذب کرده‌اند باید مقابله شود. آموزش انطباق و عمل در درون یک جامعه چند وجهی، باز و دموکراتیک چالشی فرا روی این نوجوانان خواهد بود. این واقعیت به طور خاص برای کسانی که در فرقه به دنیا آمده یا بزرگ شده‌اند بیشتر خودش را نشان می‌دهد، که هیچ تجربه‌ای از زندگی در خارج از فرقه نداشته و هیچ سیستم شخصیت فرافرقه‌ای، ارزش‌ها، یا اعتقادات مربوط به آن را نمی‌شناسند. به این بچه‌ها باید کمک شود تا اعتقادات محدودشان، دگم‌ها و افکار بسته‌شان و عادت سرزنش کردن خود و رفتار منافقانه‌شان را بشکنند.

اگر چه بچه‌های بیرون آمده از فرقه با مسائل بزرگی روبرو می‌شوند و برخی اوقات به تنها بی‌با این مسائل برخورد می‌کنند، اما آنها قطعاً نجات پیدا می‌کنند، سالم و خوشحال می‌شوند و زندگی پر شمری را دنبال می‌نمایند و مجدداً قدرت جوانی را به اثبات می‌رسانند. داستان اتل در همین رابطه است و مشوقی برای همه‌ی ما به شمار می‌رود.

اتل دختری بود که در یک فرقه‌ی سبک زندگی در ساحل غربی که والدینش در سال ۱۹۶۰ بعد از زندگی در دو کمون هیپی‌ها به آن پیوسته بودند، بزرگ شده بود. آنها زنی را ملاقات کرده بودند که صاحب زمین بزرگی بود که چندین کلبه‌ی کوچک در آن قرار داشت و زندگی به شدت محدود و کنترل شده‌ای را در کمون گروه که نهایتاً به یک فرقه تبدیل شد، شروع کرده بود. این زن افراد و زوج‌هایی را خود از میان کسانی که به دنبال سبک زندگی دیگری می‌گشتند عضوگیری می‌کرد. او به آنها این ایده را می‌داد که می‌توانند با آمدن و به‌طور جمعی با او زندگی کردن در ملک او «به زمین بازگردند» و نظم نوینی را خلق نمایند که می‌تواند جایگزین خانواده و اجتماعی که تا به حال می‌شناختیم باشد.

زن معین می‌کرد که چه کسی چه وقت می‌تواند بچه‌دار شود و علیرغم این که خودش هرگز بچه‌ای نداشت و هرگز ازدواج نکرده بود، بزرگ کردن بچه‌ها را شخصاً هدایت می‌کرد. او آنها را درست همانطور که گروه سالیوانیان اعضاً خود را راضی نموده بود، متلاعده کرده بود تا باور کنند که خانواده و خصوصاً والدین ریشه‌ی تمامی بدختی‌های بشری بوده و این که بزرگ شدن در کمون این شر را از سر آنها کم خواهد کرد. پیروان رابطه‌ی خود را با خانواده قطع کردن و کودکان نیز در گروه بزرگ می‌شندند که تنها اجازه داشتنده به‌طور خیلی محدود و کنترل شده با پدر بزرگ و مادر بزرگ خود ارتباط داشته باشند.

برخی پدر بزرگها و مادر بزرگها از آزمایش رهبر موفق بیرون نیامندند و هرگز اجازه دیدار با نوه‌های خود را در هیچ کجا مگر در خود ملک مربوطه نیافتند. خوشبختانه، طی سالیان اتل اجازه یافت برخی اوقات را با مادر بزرگ خود بگذراند.

مادر بزرگ خوب می‌دانست که چقدر مشکل خواهد بود تا بتواند پسرش و همسر پسرش و نوه‌اش را از سلطه‌ی رهبر فرقه به در ببرد و لذا مصمم بود رابطه‌ی خود را به هر ترتیب با نوه‌اش حفظ کند. هر کسی که از ملک مربوطه خارج می‌شد، حتی برای مدت کوتاهی، توسط رهبر در برابر تمام گروه مورد بازجویی قرار می‌گرفت چرا که ظاهراً نمی‌باشستی هیچ چیز مخفی بین آنها باشد. حتی افرادی که به شهر برای خرید غذا می‌رفتند لازم بود تا «تجارب خود را منتقل کنند».

اتل بعداً گفت که هر زمان که با مادر بزرگ خود به نحوی از ملک مربوطه خارج می‌شد آن چه را که رهبر فرقه می‌خواست بشنود را به او می‌گفت و نه آن چیزی که واقعاً او و مادر بزرگش انجام داده یا در خصوص آن صحبت کرده بودند.

لذا او مثلاً گزارش می‌کرد که مادر بزرگ او از رهبر تمجید می‌کند و اشاره می‌نماید که فرقه چقدر نظر لطف به پسرش و خانواده کوچک او دارد.

اتل هرگز این گزارشات مثبت را تغییر نداد و مطالب دیگری از جمله سرماخوردگی مادر بزرگ و سردرد او و مواردی نظری این را هم به آن اضافه می‌کرد. تعداد کمی از بچه‌های فرقه که در آنجا بودند به مدرسه عمومی در همان منطقه رفته و لی مجاز نبودند که در خصوص جزئیات زندگی خود با معلمین یا سایر دانش‌آموزان صحبت کنند. آنها اجازه نداشتند با سایر دانش‌آموزان دیدار کنند یا در برنامه‌های بعد از ساعت درس مدرسه شرکت نمایند. یکی از نفرات فرقه هر روز بچه‌ها را از مدرسه تحویل گرفته و به خانه‌شان می‌برد.

در دوره‌ی دیبرستان، اتل این واقعیت که با یک مشاور مدرسه دوست شده است و با او آزادانه صحبت می‌کند را از فرقه مخفی نگاه داشته بود. تمامی ساکنان اطراف در خصوص فرقه‌ی مربوطه می‌دانستند و دلشان برای اعضا و بچه‌های آنان می‌سوخت و لی کمکی نمی‌توانستند انجام دهنند چرا که زود دریافت‌که بودند که اگر از آن بچه‌ها بخواهند که بعد از مدرسه بازی کنند و یا سایر فعالیت‌های نرمال بعد از مدرسه را انجام دهنند به درسر خواهند افتاد. اتل گفت که بدون وجود آن مشاور و مادر بزرگش او هنوز در ملک مربوطه و در خدمت و مطیع رهبر، درست مانند والدینش، باقی مانده بود.

اتل توضیح می‌دهد که چقدر در طول دوران نوجوانیش در حالی که مشاهده می‌کرد والدینش آن قدر مطیع رهبر بوده‌اند ناگفته می‌شده است. علیرغم این که رهبر عقاید پیشرو و ممتازی ارائه می‌کرد، ولی او در عملکردهایش بسیار عقب مانده بود: برای مثال، دختران آموزش گرفته بودند که در خدمت پسران و مردان باشند و زنان می‌بایست بیش از اندازه، خصوصاً در برابر رهبر، حس زنانه داشته و مطیع باشند.

اتل یک دختر ورزشکار جوان مملو از انرژی با آی‌کیو بالا، می‌خواست به کالج برود و او اولین بچه‌ای بود که اجازه یافت تحصیلات بالاتر از دیبرستان داشته باشد؛ اما به هر حال فرقه هیچ پولی در خصوص تحصیلات کالج اتل نمی‌پرداخت و آن را برخلاف عرف می‌دانست. رهبر به اتل اجازه داده بود به کالج برود با این شرط که او قول داده بود به فرقه بازگردد و همچنین به این دلیل که او از مادر بزرگ خود کمک خواسته بود. با پولی که مادر بزرگش داده بود، اتل کالج را شروع کرد و هم در کارش و هم در کالج به سختی تلاش می‌کرد.

به محض این که به کالج رفت او به مرکز خدمات مشاوره‌ای مراجعه نمود و درخواست کمک کرد. او می‌دانست که لازم است کسی به او در تصمیم‌گیری کمک کند زیرا او هرگز خودش برای امری تصمیم‌گیری نکرده بود به غیر از این که تصمیم گرفته بود تا روابط خود را پنهان نگاه دارد و این که می‌دانست باید به کالج برود و روزی از فرقه خارج شود. او می‌گفت که نمی‌دانست چگونه در خصوص موضوعات زندگی روزمره فکر کند.

او می‌توانست در خصوص کتاب، تکالیف مدرسه، هر چیزی که فرد دیگری رهنمود می‌داد فکر کند ولی هرگز هیچ‌الگویی برای تصمیم‌گیری نداشت. او نسبت به فقدان دانشش در خصوص نحوه‌ی زندگی در خارج از فرقه مشوش بود.

من با اتل خصوصاً در طی دو سال گذشته در تماس بوده‌ام. او حالا بیست و دو سال دارد و اخیراً از کالج ایالتی فارغ‌التحصیل شده است و خیلی دور از فرقه به کار مشغول است. او مشاور دیگری پیدا کرده است که به او در تصمیم‌گیریها کمک می‌کند و نسبت به موارد خاصی نظیر خرید لباس و ماشین و همچنین زندگی در یک خانواده‌ی معمولی به او آموزش می‌دهد. او تنها در موقع از قبل تعیین شده والدین خود را می‌بیند و رهبر فرقه هنوز می‌خواهد که او برگردد.

اتل می‌خواهد روزی والدین خود را از گروه دور کند ولی در حال حاضر حتی نمی‌تواند به چنین ایده‌ای در مقابل آنها اشاره نماید. نگرانی بزرگ اتل این است که والدین او به‌طور نامیدکننده‌ای به رهبر فرقه وابسته هستند و تنها وقتی که آن زن بمیرد، آزاد خواهند شد. او می‌گوید، «آنها حتی بیش از من در حال حاضر برای یک زندگی نرمال بی تجربه هستند.» و او تصمیم گرفته است تا زمانی که آنها در آن «ملک» زندگی می‌کند هرگز به سراغ آنها نزود.



عملیات فروغ جاویدان (مرصاد) در سال ۱۳۶۷ در استان کرمانشاه

آن سینگلتون (خداپنده - از اعضای جدا شدهی فرقهی تروریستی مجاهدین)  
من یک تروریست مسلمان تعلیم دیده هستم



مصاحبهی آن سینگلتون (خداپنده) با روزنامه **SUN** بریتانیا در مورد فرقهی رجوی  
روزنامهی سان، دوم مارس ۲۰۰۷  
نوشته سامانتا ووستیر  
۲ مارس ۲۰۰۷

مادری انگلیسی به نام **Anne Singleton** از پنجرههای کلبهای شکل خانهی مرتبش که در یک خیابان خلوت در حومهی شهر قرار گرفته به بیرون خیره شده است.

ماشین **Audi** او در محل پارک مقابل خانه قرار گرفته و به ردیفی مرتب از درختان سپیدار که به یک کلیسا در یک محوطهی باز منتهی میشود، نگاه میکند.

این یک منظرهی خاص انگلیسی است... و یک دنیا از بیانهای خصمتهای عراق و قرارگاههای آموزش نظامی سازمان مجاهدین خلق فاصله دارد. اگر چه **Anne** نیز زمانی آن را خانهی خود میدانست. او تحت سلطهی یک سازمان تروریستی، آماده بود تا زندگی خود را فدا کند - و قربانی کردن زندگی افراد بیگناه - به نام یک جنگ تشنگ به خون.

قدرتی بیشتر از یک دهه قبل، **Anne** در حال گرفتن آموزش نحوهی شلیک با تفنگ و درگیر شدن در جنگ برای گروهی که توسط صدام حسین حمایت میشد، بود.

آن زمان، او اعتقاد داشت که رفایش برای آزادی ایران میجنگد - و کشته شدن افراد بیگناه یک وسیلهی توجیه پذیر برای رسیدن به هدف بود.

ولی حالا این زن ۴۸ ساله گروه مربوطه را به صورتی که هست میشناسد - (یک سازمان تروریست افراطی مرگبار).

در حالیکه تعداد جوانان بریتانیایی که در واحدهای ترور عضوگیری میشوند رو به افزایش است، **Anne** امیدوار است که داستان او به صورت یک هشدار عمل نماید.

در خانهاش در لیدز، او به روزنامهی **Sun** میگوید: "آن چه بر من گذشت میتواند برای هر کس دیگری هم اتفاق بیفت. " "این گروهها فعالان متعهد را جذب میکنند و سپس آنها را متلاعده میکنند که تا جنایات تروریستی مرتکب شوند."

"آنها مرا قانع کردند تا زندگی خود را ترک کرده و پیرو آنها باشم. حالا من میبینم که روشهای آنان دقیقاً منطبق بر آن چیزی بود که فرقهها برای شستشوی مغزی افراد بکار میگیرند."

آن سینگلتون در حالیکه در سال ۱۹۷۹ در دانشگاه منچستر ادبیات انگلیسی میخواند با افراطیها آشنا شد.

دوست پسر او در آن زمان، یک ایرانی به نام علی، نسبت به مجاهدین علاقه مند بود – گروهی که در سال ۱۹۶۵ برای آزادی ایران از "سرمایه داری، امپریالیزم، نیروهای ارتجاع اسلامی و دیکتاتوری" شکل گرفته بود.

Anne می‌گوید: "من همراه او به جلسات مجاهدین که در منچستر شکل می‌گرفت می‌رفتم. در حقیقت، من نمی‌توانستم بفهمم که رهبر مربوطه در نوارهای ویدئویی که می‌دیدیم چه می‌گوید ولی من شیفته آن شده بودم."

"همه چیز خیلی هیجان‌انگیز به نظر می‌رسید. من اعتقاد داشتم که باید به آنها کمک کنم و یک کار خوب انجام دهم، بنابراین تصمیم گرفتم مسلمان شوم."

Anne متوجه نشد که روی وی کار روانی صورت می‌گیرد. او حالا می‌گوید: "آنها به صورتی از شما تمجید می‌کنند که شما حتی متوجه نمی‌شوید که در حال انجام چنین کاری هستند."

"آنها واقعاً خودشان را در موقعیتی قرار می‌دهند که زمانی که از شما می‌خواهند به آنها بیرونید احساس خاص بودن می‌کنند."

"من فکر می‌کردم که ناجی جهان هستم و هر کاری برای مجاهدین انجام می‌دهم." در سال ۱۹۸۹ Anne به لندن نقل مکان کرد تا در فعالیت‌های مجاهدین شرکت نماید و برایشان کار کامپیوترا و روابط عمومی انجام دهد.

این برنامه‌ریز کامپیوترا می‌گوید: "آنها به من گفتند که باید خود را تماماً وقف آنان بکنم زیرا که به من نیاز دارند."

"سال بعد، در طی یک اعتصاب غذا علیه جمهوری اسلامی، من کاملاً تسلیم آنان شده بودم."

"دو هفته از کارم مرخصی گرفتم و در روز سوم اعتصاب غذا احساس کردم که کاملاً به پرواز درآمده‌ام."

"به ما چای و شکر می‌دادند تا بتوانیم ادامه دهیم. کاملاً به لحاظ ذهنی وارد وضعیت متفاوتی شده بودم."

"قاطع بودم که این همان چیزی است که باید برای بقیه عمرم انجام دهم." Anne از آن زمان دریافت‌های این اتفاق را دادند که گرسنگی و کم‌خوابی تکنیک‌های کلاسیک عضوگیری در فرقه‌های اسلامی را نشان می‌دادند که یک آیت‌الله را در ایران منفجر کرده است. در ابتدا

بمگذاری انتشاری را نشان می‌دادند که یک آیت‌الله را در ایران منفجر کرده است. در ابتدا خیلی وحشتناک و شوک‌آور بود.

"ولی آنها فیلم را بارها به من نشان دادند که من هم هر بار کمتر ناراحت می‌شدم. عاقبت من حتی یک پلک هم نزدم."

البته، من می‌شنیدم که سیاستمداران و روزنامه‌نگاران، گروه را افراطی توصیف می‌کردند ولی من این حرفها را رد می‌کردم و فرض می‌گرفتم که آنها نمی‌فهمند. "حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر در یک خانه‌ی امن زندگی می‌کردیم و من تنها سفیدپوست آنجا بودم. من هرگز محل را مگر برای جمع‌آوری کمک مالی یا تظاهرات ترک نمی‌کردم. "ما هیچ مایملکی نداشتیم و پولی که کسب می‌کردیم یا درآمدی که دریافت می‌نمودیم می‌بایست مستقیماً به گروه تحويل داده می‌شد."

"از هرگونه ارتباط با خانواده یا دوستان بر حذر می‌شدیم."

والدین Anne، یک کارمند اداره و یک نقاش و دکوراتور، اصرار داشتند که او آدرس خود را به آنها بدهد تا بتوانند مرتب برایش نامه بدهند، ولی نامه‌ها اغلب مصادره می‌شدند. در سال ۱۹۹۲ از Anne خواسته شد تا برای آموزش‌های نظامی به بیابان‌های عراق برود. او می‌گوید: "من عاشق قرارگاه بودم. از اینکه از دستورات اطاعت کنم احساس آزادی می‌کردم زیرا به این ترتیب تمامی فشار احساس مسئولیت خود را از دست می‌دادم. من یک یونیفرم داشتم، دوره‌های تهاجم را گذراندم، یاد گرفتم چگونه کامیون برانم و آموزش سلاح گرفتم."

"وقتی من به مجاهدین پیوستم هرگز تصور نمی‌کردم که این کارها را انجام بدهم، ولی وقتی مشغول به آنها شدم برایم تماماً نرمال بود."

بعد از سه ماه Anne به سوئی فرستاده شد تا کار روابط عمومی انجام دهد. ولی او بعد از اینکه گروه قانون جدیدی مبنی بر ممنوعیت ازدواج و تشکیل خانواده ارائه کرد سرخورده شد.

Anne می‌گوید: "این قانون به نظر می‌رسید که مرا تعیین تکلیف کند. من می‌دانستم که تشکیل خانواده یکی از چیزهایی بود که در زندگی خواهان آن بودم. "برای اینکه مرا وادار کنند که خود را جمع و جور کنم آنها رده مرا تنزل دادند و مرا به لندن بازگردانند و مسئولیتهای کمتری به من می‌دادند."

"من تمامی انگیزه‌های خود را از دست داده بودم. آنها سعی می‌کردند مرا وادار کنند تا احساس گناه کنم، آنها می‌گفتند من به آنها و به خدا پشت کرده‌ام."

"در سال ۱۹۹۳ من می‌دانستم که می‌خواهم فاصله‌ام را با گروه بیشتر کنم و لذا شروع به کار به صورت نیمه‌وقت به عنوان یک کارمند کالج کردم."

عقابت آماده‌ی ترک گروه شد –ولی مجاهدین اجازه‌ی این کار را به سادگی به او ندادند. او می‌گوید: "آنها سعی کردند تا مرا از دنیای بیرون بترسانند، آنها می‌گفتند که خیلی خطرناک است. آنها گفتند که اگر من ارزش‌های مجاهدین را زیر پا بگذارم کارم به یک زندگی غیراخلاقی یا گرفتار شدن در مواد مخدر یا ارتکاب جرم خواهد کشید."

در همین ایام Anne با مسعود خدابنده برخورد می‌کند، وی عضو عالیرتبه و ناراضی گروه بود که او نیز تصمیم گرفته بود تا گروه را ترک کند.

آنها راه خود را به طور مجزا ادامه دادند ولی دوباره با یکدیگر برخورد کرده و در سال ۱۹۹۷ ازدواج کردند. سه سال بعد آنها صاحب یک پسر شدند.

آن سینگلتون می‌گوید: "ما هر دو مسلمان هستیم ولی بعد از اینکه مجاهدین را ترک کردیم و با هم بیرون می‌رویم تا نرمال باشیم. اینکه بتوانی به اختیار خودت فکر بکنی خیلی جالب است."

"ما مانند بچه‌های کوچک بودیم که کارهایی مانند رفتن به سوپرمارکت و انتخاب غذای خودمان را تجربه می‌کردیم. ما در خصوص آنچه بر ما گذشت صحبت می‌کردیم و من تردید نداشتم که بر روی ما کار روانی صورت گرفته بود. ما خوشبخت بودیم که یکدیگر را داشتیم تا بتوانیم به هم تکیه کنیم."

احساس می‌کند که تنها بعد از تولد پسرش بابک که حالا شش ساله است واقعاً خودش است.

او می‌گوید: "تولد او مرا وادار کرد تا خود را جمع و جور کنم و ما مدت کمی بعد از آن به لیدز نقل مکان کردیم. خانواده من در آنجا زندگی می‌کردند و بعد از سالها دوری از آنها نزدیک شدن به آنها خیلی عالی بود."

این زوج حالا در گروهی به نام ایران اینترلینک فعال هستند که بر علیه گروههای تروریستی مبارزه می‌کند.

Anne می‌گوید: "زمانی که من به مجاهدین پیوستم هرگز قصدی برای جنگیدن نداشتم، ولی در نهایت به این باور رسیده بودم که کشن و ترور کردن اشکالی ندارد."

"من فکر می‌کردم مردم افراد در عملیات اتحاری کار درستی است. من حالا نسبت به افکار آن زمان خود وحشت می‌کنم."

"فرانسه و آلمان وزرایی برای فرقه‌ها دارند و من فکر می‌کنم ما مشابه آن را در این کشور نیز نیاز داریم."

"مردم آزاد هستند تا تقریباً هر کاری مایل باشند انجام دهند البته تا جایی که به منفجر کردن یک فرد دیگر منجر نشود."

"دولتها لازم است به تروریسم از زاویه‌ی جذب نیرو در یک فرقه نگاه کنند. مردم دارای یک ذهن غیر نظامی هستند و می‌دانند که آتش کردن به روی مردم و آسیب رساندن به آنها کار غلطی است. شما قاعده‌تاً باید آموزش‌های خاص ذهنی گرفته باشید تا بتوانید کسی را بکشید و این همان کاری است که در این گروهها انجام می‌شود."

"کار روانی بر روی افراد می‌تواند بر روی هر کسی در هر زمانی اتفاق بیفتد."

"اگر شما خوششانس باشید تنها عمر خود را تلف می‌کنید. اما اگر خوششانس نباشید کارتان به جایی می‌رسد که یک روز خودتان و تعدادی از افراد بیگناه را مثلاً در یک ایستگاه مترو منفجر خواهید کرد."

# جدا شدن از فرقه

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مریم رجوی:

"قرارگاه اشرف" مدینه‌ی فاضله‌ای است که در هیچ کجای جهان مثال و مانند ندارد.

(نشست‌های قرارگاه باقرزاده)

... برخی اوقات افراد از اعضای سابق فرقه‌ها سؤال می‌کنند که، «چرا شما صرفاً از جای خود بلند نشده و از فرقه خارج نشیدید؟» هیچ پاسخ ساده‌ای به این پرسش وجود ندارد، چرا که فاکتورهای متعددی در نگاه داشتن یک عضو فرقه در اسارت گروه دخیل هستند. در اغلب موارد، هیچ قید و بند فیزیکی در کار نیست. اگر چه برخی گروهها کسانی را که سعی در جدا شدن می‌نمایند را مورد تنبیه قرار داده و زندانی می‌کنند. اما در تمامی موارد، بندهای روانی و ذهنی که گسترش آنها به مراتب مشکلتر است نقش اصلی را ایفا نموده‌اند.

## چرا جدا شدن از فرقه سخت است؟

زمانی که یک فرد بواسطه نفوذ روانی و گروهی که توسط یک فرقه القا می‌گردد جذب شود، فرد مربوطه پنج موردی که من در زیر می‌آورم را تجربه می‌نماید:

- ۱- **فریب دادن:** این کار در طول بروسه‌ی جذب و در طول مدت عضویت ادامه دارد.
- ۲- **تضعیف جسمی:** به دلیل ساعتها کار متواتی و میزان بالای تعهد کاری، فشار روانی و محدودیت‌های داخلی و عدم تطابق جسم با همه اینها به وجود می‌آید.
- ۳- **ایجاد وابستگی:** به راه‌های مختلف، در نتیجه‌ی قطع ارتباط با دنیای خارج، ایجاد می‌گردد.
- ۴- **وحشت آفرینی:** به دلیل اعتقادات القا شده به فرد از جانب فرقه مبنی بر این که فردی که فرقه را ترک کند زندگی واقعی را در خارج از فرقه نخواهد یافت به وجود می‌آید.
- ۵- **حساسیت زدایی:** به‌طوری که آنچه که زمانی فرد را ناراحت می‌کرد دیگر برایش مهم نیست. (به عنوان مثال، فهمیدن این مطلب که پول جمع آوری شده در فعالیت‌های جمع آوری پول صرف زندگی تجملی رهبر به جای اهداف اعلام شده می‌گردد، یا مشاهده‌ی این که با بچه‌ها بدرفتاری می‌شود یا حتی کسانی کشته می‌شوند حساسیتی بر نمی‌انگیزد)

## اعتقادات

در میان اعمال نفوذ‌های بسیاری که بر موانع یک عضو فرقه بر سر راه صرفاً بلند شدن و بیرون رفتن از فرقه می‌افزایند، مقوله‌ی اعتقادات احتمالاً اولین فاکتور و نقطه شروع است.

اعتقاد یا احساس تعهد شما یک نیروی قوی است چه این که این اعتقاد مشخصاً مربوط به خدا یا مذهب خاصی شود، چه به مقوله‌ی سیاسی معین، حقوق حیوانات، زندگی در روستا و آزاد بودن، خانواده‌ی شما، یا وجود جادو و جمبل مربوط گردد. قادر بودن به پیاده کردن اعتقادات و عمل کردن بر اساس ایده‌آل‌ها برای مردم خیلی جاذبه دارد. به‌نظر می‌رسد که این یک واکنش نرمال انسانی است که ما می‌خواهیم به یک چیزی اعتقاد داشته و به آن عمل نمائیم؛ مانیاز به اعتقادات مشخص داریم که به ما کمک کند تا جهان پیرامون خود را بشناسیم.

در جهان فرقه‌ها، اعتقاد چسبی است که فرد را به گروه می‌چسباند. شما شروع به همراهی می‌کنید، مهمنیست که در چه گروهی باشید، چرا که شما به گروه اعتقاد دارید. شما به اهداف و افرادی که با شما کار می‌کنند اعتقاد دارید. شما به رهبر اعتقاد دارید. شما باور دارید که در حال نتیجه گرفتن از عملکردتان هستید.

در بسیاری از فرقه‌ها، به شما گفته می‌شود که، به منظور برخورداری از اعتقادات گروه، شما باید تغییرات مشخصی در خودتان به وجود بیاورید. بنابراین شما خواهید گفت: «خوب، من این را قبول می‌کنم، من به این موضوع اعتقاد دارم، من با آن موافق هستم، پس این تغییرات را به وجود خواهیم آورد» و به تدریج تغییرات مربوطه شروع به ایجاد شدن می‌کنند و نهایتاً تأثیرات رادیکالی بر روی افکار و اعمال شما به وجود می‌آورند، اگر چه شما نسبت به مکانیزم این تأثیرات اشراف کامل ندارید.

## صدق و وفاداری

دومین نفوذ اصلی که افراد را در فرقه‌ها نگاه می‌دارد این است که اغلب افراد انسان‌هایی صادق و درستکار هستند. آنها می‌خواهند اعمال خوب انجام داده، غم‌خوار دیگران بوده و در زندگی کاری انجام داده باشند. و آنها ذاتاً وفادار هستند. اغلب افراد وقتی به چیزی متعهد می‌شوند، به سادگی عهد خود را نمی‌شکنند.

این واقعیت که مردم دوست ندارند که برگردند و بگویند «من بریده‌ام» نیز در این خصوص عمل می‌کند بهجای این که افراد ببرند، آنها با وضعیت کنار می‌آیند و باز هم کنار می‌آیند. هر چه بیشتر کنار بیایند، بیرون آمدن مشکلتر می‌شود، بنابراین عدم تمایل به این که فرد بریده به حساب بیاید نیز عنصر دیگری است که افراد را در فرقه نگاه می‌دارد.

# فشار جمع و فقدان اطلاعات

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مریم رجوی:

روز قیامت هر کس را به "امامش" می‌شناسند و امام شما "مسعود" است.

(نشسته‌های قرارگاه باقرزاده)

فشار جمع یک فاکتور حیاتی در نگاه داشتن افراد در فرقه است. اعضای سابق فرقه‌ها به من گفته‌اند: «ما در گروه دکترها و وکلا و کارکنان امور اجتماعی، افرادی با انواع مدارک تحصیلی عالی و افراد بسیار مطلعی داشتیم. من به اطراف نگاه می‌کردم و فکر می‌کردم که، خوب جو هنوز این کار را انجام می‌دهد ماری نیز هنوز این کار را انجام می‌دهد. پس فقط این من هستم، فقط من هستم که مشکل دارم. حتماً من یک عیبی دارم. بنابراین صرفاً من باید بیشتر تلاش بکنم.»

### خستگی و سردرگمی

خستگی و سردرگمی، ناتوانی اعضای فرقه را در واکنش نشان دادن افزایش می‌دهد. در اغلب گروه‌ها، اعضا وادار می‌شوند تا صبح و ظهر و شب کار کنند. تعجبی ندارد که آنها همیشه خسته هستند و قادر نیستند درست فکر کنند. بعد از سالها کار شانزده الی بیست ساعت در روز و هفت روز در هفته، بدون تعطیلی و بدون مرخصی، بدون تفریح و سرگرمی و بدون رابطه واقعی و عاطفی با همسرتان، حتی اگر دارای همسر باشید، در نتیجه یک جهان مه‌آلود و مبهم زندگی می‌کنید. برخی اعضای سابق اینطور تشریح می‌کرند که گویی پرده‌ای در مقابل چشمانشان کشیده شده بود به طوری که انگار با جهان مادی سروکار نداشتند. آنها طوطی‌وار مواردی را آموخته بودند. برخی مردم به این افراد می‌خندند و می‌گویند: «او، فلان و بهمان عضو فرقه چشمان بی روحی دارد.» خوب، در واقع امر به همین صورت است. و این مسئله بعضاً به خاطر خستگی مفرطی است که فرد مربوطه دچار آن است.

وقتی شما توانید فکر کنید، وقتی احساس کنید که گویی به طور روز به روز باقیتان تمدید می‌شود، تمامی آنچه که می‌خواهید انجام دهید این است که آن روز را بدون این که به اشکال مختلف که در گروه معمول است سرکوب شوید، سپری نمایید، کارهای تکراری و بی معنی، انتقاد یا جمع آوری کمک مالی به میزان بالا، یا بدرفتاری جنسی یا سایر موارد اعمال خشونت. شما تحمل می‌کنید و تحمل می‌کنید و تحمل می‌کنید. شما به طور فزاینده‌ای سردرگم شده‌اید ولی راهی نمی‌شناسید تا با سردرگمی خود برخورد کنید.

### جدا شدن از گذشته

یک فاکتور محسوس که افراد را در فرقه‌ها نگاه می‌دارد این است که آنان از گذشته خود جدا می‌شوند. در تقریباً تمامی اینگونه گروه‌ها، در طول زمان، رابطه‌تان با گذشته‌تان قطع می‌شود.

دیگر اعضای خانواده یا دوستانی که به گروه نپیوسته‌اند، را نمی‌بینند. ممکن است تلاش نمایند تا آنها را نیز عضو‌گیری نمایند و آنها علاقمند نباشند. در موارد بسیاری، دیگر به هیچ‌وجه ارتباط چندانی با جهان خارج ندارید.

برخی افراد در تمامی دوران عضویت خود صرفاً در درون گروه کار می‌کنند. آنها روزمره به سر کاری در بیرون از فرقه نمی‌روند. آنها ارتباط انسانی کمی دارند و یا هیچ ارتباطی به غیر از با اعضای فرقه ندارند. اگر آنها برای جذب نیرو یا اجرای یک قرار ملاقات از جانب سازمان یا شرکت در یک برنامه‌ی عمومی بروند، صرفاً به منظور خاصی پا به جهان خارج گذاشته‌اند. هرگونه ارتباط آنان با دیگران دارای یک تصنیع کامل بوده و توسط گروه کنترل شده است، از قبل فرد مربوطه توجیه شده و بعد از برنامه نیز مجدداً توجیه می‌شود و با استفاده از مکانیزم گزارش‌گیری مفصل همراه با جزئیات، رفتار فرد وقتی که از فرقه دور است، مانیتور می‌گردد.

## ترس

دلیل دیگری که افراد فرقه‌ها را ترک نمی‌کنند به سادگی این است که آنها می‌ترسند. بسیاری از گروه‌ها جاذیت‌گان را تحت تعقیب قرار می‌دهند. آنها را تهدید می‌کنند، تنبیه می‌کنند، آنها را بازداشت خانگی می‌کنند. اگر اعضا سعی نمایند جدا شوند، توسط فرقه بازداشت می‌شوند؛ اگر آنها این اشتباه را مرتکب شوند که به کسی بگویند که به فکر ترک گروه افتاده‌اند، از فعالیت‌های گروه منع شده، منزوی گردیده و سپس تنبیه می‌شوند.

## احساس گناه به خاطر آلوده شدن

آخرین فاکتوری که درهای خروجی را می‌بنند آلوده شدن عضو فرقه در فعالیت‌های گروه است. ترک این مسئله دشوار است - بعضاً به خاطر این که هنوز بخشی از شما می‌خواهد باور کند که این کار به سرانجام خواهد رسید و بعضاً به دلیل این که احساس شرم و گناه دارید. شما در فعالیت‌هایی شرکت داشته‌اید که در زندگی نرمال احتمالاً هرگز تصور آن را هم نمی‌کردید، اعمالی که اخلاقاً نادرست بوده و فعالیت‌هایی که هرگز باور نمی‌کردید که بتوانید به اجرا در آورده یا به راحتی شاهد انجام آنها باشید. احساس چنین گناه و شرمی افراد را در فرقه نگاه می‌دارد. این مسئله آنها را از این که به سادگی بگویند: «من همین حالا بلند می‌شوم و می‌روم» باز می‌دارد.

# راههای ترک فرقه

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مسعود رجوی:

در نشستهای انتقادی، وقتی به فردی انتقاد می‌شود، به هیچوجه حق ندارد آن را کتمان کند و فقط باید آن را بدون چون و چرا بپذیرد.

... خبر خوب این است که عاقبت اغلب اعضای فرقه‌ها گروه خود را به یکی از طرق زیر ترک می‌کنند:

یکم، بسیاری به خاطر تمایل خودشان ترک می‌کنند چرا که به توهمندی خود پی می‌برند، دلزده می‌شوند، یا می‌برند، یا به این واقعیت پی می‌برند که فرقه آن چیزی که ادعا می‌کرد نیست. تضادها آن قدر بارز می‌شوند که دیگر قابل اغماض نیستند. آنها شجاعت به خرج داده و رابطه‌ی خود را قطع می‌کنند. اغلب یک حادثه‌ی مشخص استارت حرکت آنها را می‌زند. به عنوان مثال، به یک عضو فرقه که مادرش از دو فاره‌ی دورتر برای دیدن او آمده بود به خاطر تمام نکردن وظایف فرقه‌ایش به مدت بیش از یک ساعت اجازه دیدار داده نشد. اگر چه او با تأخیر در آن زمان ملاقات را انجام داد، اما این مسئله در ذهن او ادامه یافت تا این که بالاخره موفق شد طرح فرار خود را به اجرا بگذارد. اعضای فرقه که به این شکل جدا می‌شوند به عنوان «خود جدا شده» خوانده می‌شوند.

دوم، برخی اعضاء توسط فرقه به دلایل مختلف اخراج می‌شوند که طیف گسترده‌ای از سیاست تصفیه‌ی آسیب‌دیدگان روانی و حتی جسمی به دلیل فشارهای موجود در زندگی فرقه‌ای گرفته تا برنامه‌های مشخص شده که در آن رهبر فرقه به دلایل اقتصادی یا دلایل دیگر تصمیم می‌گیرد، سایز گروه را کوچک کند یا از شر یک نفر خلاص شود را تشکیل می‌دهد. برخی اوقات رهبر مایل است تعدادی از اعضای تأثیر نگرفته یا مستقل را قربانی کند تا درسی به دیگران داده باشد که می‌تواند آنان را نیز اگر مراقب رفتار خود نباشند، حذف نماید. اغلب چنین تصفیه‌هایی ترس شدیدی در اعضای باقی‌مانده، که ممکن است کاملاً وابسته، دارای احساس گناه و متقاعد شده به این که قادر به ادامه‌ی حیات در جهان بزرگ نیستند، به جا می‌گذارد. اعضای فرقه که به این صورت جدا می‌شوند بعضاً «تصفیه شده» خوانده می‌شوند.

سوم، غیر عضوها — معمولاً خانواده یا دوستان و تیمی متشکل از مشاورین خروج از فرقه و اعضای سابق — ممکن است با یک عضو فرقه دیدار داشته و به او اطلاعات و اطمینان بدنهن که وی را قادر می‌سازد تا به صورت آگاهانه در خصوص ادامه‌ی عضویتش در گروه تصمیم بگیرد. یعنی این که، به عضو فرقه از طریق آن چه که امروزه جلسات یا مداخلات مشاوره‌ی خروج از فرقه نامیده می‌شود این فرصت داده می‌شود تا عضویت و تعهدات خود را مورد ارزیابی مجدد قرار داده و تصمیم بگیرد که آیا می‌خواهد بماند یا این که گروه را ترک کند.

ترک کردن فرقه برای بسیاری یکی از مشکلترین کارهایی است که در طول زندگی خود انجام می‌دهند. و انجام این کار به تنها یک به طور خاص مشکلتر است. این دلیل روشی برای موفقیت آمیز بودن مداخله‌ی خانواده، روند مشاوره‌ی خروج و سایر متدهای ارائه‌ی حمایت و اطلاعات به عضو فرقه است.

# برنامه‌ریزی دوباره و دادن مشاوره‌ی خروج

## برگزیده از کتاب

### فرقه‌ها در میان ما

#### مسعود رجوی:

برای توجیه طلاقهای اجباری عنوان کرد، پیامبر نیز به یکی از یارانش دستورداده بود که باید از زن و زندگی خویش جدا شود.

... من برای اولین بار واژه‌ی بازپروری را در سال ۱۹۷۲ شنیدم. قبل از آن، من به داستان‌های بسیاری از والدین و خانواده‌ها که تشریح می‌کردند چگونه یک یا چند عضو خانواده‌شان به یکی از فرقه‌های جدید پیوسته است برخورده بودم. بعد از صرفاً چند روز یا چند هفته از عضویت، عضو مربوطه به‌نظر می‌رسد که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به صورت آزادانه در مکالمات واکنش نشان بدهد. در عوض، عضو فرقه جدید، پاسخ سوالات را به صورت مکانیکی می‌دهد و صحبت وی به صورت زبان تخصصی مرور شده‌ای است که واژه‌های آن صرفاً متعلق به خود وی می‌باشند. سخنان عضو فرقه مملو از شعار و بیانات دگم است که در مکالمات پیش از این در فرد مربوطه سابقه نداشته است.

خانواده‌ها واژه‌ی پروردگار برای توضیح تغییرات ناگهانی که در شخصیت اعضای خانواده خود مشاهده کرده بودند، انتخاب کردند، تغییراتی که نوعاً در فردی که می‌شناختند وجود نداشت. این مسئله بدان معنا نیست که خویشاوند آنان دین جدیدی انتخاب کرده و یا به یک گروه مذهبی نو پیوسته است که موجب نگرانی این خانواده‌ها شده باشد؛ این به دلیل نوع تغییراتی است که در فرد مشاهده کرده‌اند، تغییرات ناگهانی که نه تنها اثری از رشد نداشت بلکه تحجر، تفکر غیر منعطف و عواطف سلب را نشان می‌داد. گرمای سابق، به‌گردش رفتن جوانان با دوستان با علاقه بسیار و برنامه‌ریزی برای آینده ناگهان تبدیل به ترک تحصیل و سرگرمی‌ها و اهدافی می‌شود که خانواده‌ها یشان را به تعجب و می‌دارد.

خانواده‌ها همچنین متوجه شدند که گروه فرقه‌ای، خودش مانع صحبت کردن اعضاء با بستگانشان می‌شود. برخی خانواده‌ها برای سالیان سعی کردند تا بفهمند نامه‌ها و هدایای خود را برای چه آدرسی بفرستند و به کجا تلفن بزنند. برخی دیگر از خانواده‌ها جگرگوش‌های خود را بین شش تا بیست سال هرگز ندیده‌اند و برخی هنوز نمی‌دانند که آیا آنان زنده هستند یا خیر. بسیاری از والدین و پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها بدون این که هرگز بفهمند بر سر عزیزانشان که به یک فرقه پیوسته است چه آمده، درگذشته‌اند.

در آن مواردی که یک خانواده توانسته است با عضو فرقه دیدار کند یا با او از طریق تلفن صحبت نماید، خانواده مربوطه این برداشت مشخص را داشته است که فرد مزبور از آنها قطع شده و دیگر به‌نظر نمی‌رسد به خانواده یا گذشته‌ی خود وصل باشد. مکالمه با اعضای فرقه مانند گوش دادن به نوار ضبط صوت است، که فرد به صورت دگماتیک مشغول تدریس کردن می‌باشد و تلاش می‌کند تا مابقی خانواده را نیز به درون گروه جذب نماید.

برخی اوقات والدین تشخیص داده‌اند که مکالمات تلفنی مانیتور می‌شده است، که به عضو فرقه به وضوح رهنمود داده می‌شد که چه بگوید. والدینی که فرزندانشان در دیبرستان تحصیل می‌کردن نامه‌هایی را از آنها به من نشان دادند که بیشتر به نوشته‌های بچه‌های دبستانی شبیه بود. این خانواده‌ها تقریباً در همه سطوح رفتاری از صحبت کردن گرفته تا نوشتن تا شکل ظاهری افول عزیزان خود را احساس کرده‌اند. برخی اوقات آنها همچنین متوجه کاهش شدید معلومات فرد در خصوص وقایع روز بوده‌اند. برای مثال، جوانانی که در گذشته به لحاظ سیاسی در جریانات لیبرال فعال بودند شروع به بروز نظرات دگم دست راستی کرده‌اند. برخی به نظر می‌رسید که از زمان پیوستن به فرقه از اتفاقات جهان بی خبر هستند. آنها گیج و نگران بودند. احساس می‌کردن که نقشه‌های زندگی، برخوردها، نحوه‌ی صحبت کردن و سیستم ارزشی فرزندشان بسیار سریع و بسیار زیاد تغییر کرده است. این خانواده‌ها لغتی برای نامیدن آن چه می‌دیدند، نمی‌یافتدند، ولی مشتاقانه می‌خواستند تا تجارت و نگرانی‌های خود را ابراز نمایند. آنها اغلب با واژگانی نظری «هپروتی»، «پرورده»، «دیگر خودش نیست»، «فردی متفاوت»، «به‌نوعی تغییریافته» و «چشمانی با ده مایل (هر مایل ۱/۶ کیلومتر است) خیرگی» به توصیف بستگان خود می‌پرداختند. در همین دوران، روانکاران، روان‌شناسان و مددکاران اجتماعی روانکارو که با اعضای فرقه‌ها سر و کار داشتند شاهد تغییرات رفتاری بودند که آن را «سندروم القای فرقه‌ای» نامیدند. این تغییرات شامل موارد زیر بودند:

- **تغییرات ناگهانی و جدی در خصوص سیستم ارزشی فرد، شامل ترک اهداف تحصیلی و شغلی** : این تغییرات ناگهانی و فاجعه‌آمیز هستند و مانند سایر تغییرات طبیعی که در نتیجه‌ی بالغ شدن فرد و یا انجام تحصیلات بالاتر تدریجیاً صورت می‌گیرند، نیستند.
- **کاهش انعطاف‌پذیری آگاهانه و قدرت انطباق** : عضو فرقه پاسخ‌های ضبط شده فرقه را جایگزین نظرات خود می‌کند.
- **تنگ و کند شدن قدرت نفوذ** : عواطف عاشقانه سرکوب می‌شوند. عضو فرقه به نظر می‌رسد به لحاظ عواطف و احساسات مرده است و خیلی سردرتر از گذشته است.
- **نزول سطح رفتارها تا سطح بچگانه** : پیروان فرقه به رهبر فرقه وابسته می‌شوند و تمامی تصمیمات رهبر را بدون چون و چرا می‌پذیرند.
- **تغییرات فیزیکی** : اینگونه تغییرات اغلب شامل کاهش وزن و تضعیف وضعیت جسمانی و وضعیت ظاهری است.
- **علائم احتمالی بیماری** : چنین علائمی می‌تواند شامل تغییر وضعیت دماغی نیز باشد.

تعدادی از خانواده‌ها که متوجه چنین تغییرات دراماتیکی می‌شوند نسبت به این که چه باید کرد به تکاپو می‌افتدند. در تلاش برای مقابله با آن چه از نظر آنان «پرورش» فرقه‌ایست، آنها ملاقات‌هایی را با عضو فرقه انجام می‌دهند تا سعی نمایند قدرت تفکر انتقادی فرد را مجدداً بیدار کنند به طوری که او بتواند تصمیم بر ماندن در فرقه را بازنگری کند و این همان پروسه‌ایست که آن را «بازپروری» می‌نامند.

## خاطرات مرضیه قرصی (عضو جدا شده از فرقه‌ی تروریستی مجاهدین)

### در مورد حضورش در سازمان



...در آن لحظه واقعاً دلم گرفته بود. من سعید پسرم را از دو سالگی ندیده بودم زیرا پس از ورود به پایگاه سازمان در بغداد سعید را با زور از من و همسرم گرفته و با قاچاقچی روانه ایران کردند. من از همان لحظه‌ی دردناک همیشه به یاد فرزندم بودم. دوری سعید برای من چون خاری در چشمم بود. حال که در ایران بسر می‌برم و در کنار فرزندم سعید که برای خودش نوجوانی با هوش شده است، به یاد گذشته و آن سرنوشت وحشتناکی می‌افتم که رهبران سازمان مجاهدین برای من و امثال من رقم زند، نفرت از سازمان مجاهدین و رهبرانش در همه‌ی وجودم موج می‌زند. سازمانی که ادعا می‌کرد حامی حقوق زنان است این چنین خانواده‌ها و احساسات مادرانه و زنانه را لگدمال کرد و پسیزی به احساسات زنانه و مادرانه و یا حقوق طبیعی آنها قاتل نبود. زیرا زن در سازمان مجاهدین وسیله و ابزاری است برای کسب قدرت رهبران سازمان و جز این ارزشی ندارد. پس از جدایی از مادرم که بدترین لحظات زندگیم پس از فرزندم سعید بود، به مقر فرقه رفتم. ابتدا گیج و منگ بودم. شوکه شده بودم انگار خواب می‌دیدم و یا رویایی که تصورش برای من دیگر محال بود. در همان دقایق ورود به مقر چیزی نفهمیدم در حالتی از بی‌وزنی به سر می‌بردم بعد کمی آرام گرفتم و به حرف‌ها و سخنان مادرم خوب فکر کردم به این نتیجه رسیدم مادرم چشم‌انداز زیبایی را برای من به تصویر کشیده است.

دیای آزاد و رها و سرشار از احساسات انسانی که در کانون خانواده می‌توان حس و لمس کرد. یک هفته در حالتی از بزرخ فکری به سر بردم، بعد تصمیم خودم را قاطعانه گرفتم به مپرا مسئول تحت نظر گرفتن من و در واقع فرمانده شست و شوی مغزی من بود، گفتم: "دیگر نمی‌خواهم در قرارگاه اشرف بمانم و می‌خواهم هر چه زودتر به ایران بازگردم و

فرزنندم سعید را در آغوش بکشم تا برای او مادری کنم چون سعید در وضعیت روحی بسیار بدی بسر می‌برد". میترا متحیر شد و گفت: این کار را نکن و سعی کرد مرا از رفتن به ایران منصرف کند. او مثل همیشه از توجیهات معمول و مسخره استفاده کرد. از سرنگونی رژیم ایران در آینده‌ی نزدیک خبر داد. به میترا گفتم سالهای است ما را با این حرفها مثل بچه‌های خردسال سرگرم کرده‌اید. سرنگونی رژیم ایران پیشکش خودتان من می‌خواهم به ایران بازگردم و برای سعید مادری کنم. کاری که تابه‌حال شما با زور و اجبار نگذاشتید به مسئولیت مادرانه خویش عمل کنم. وقتی دیدم میترا به خواسته‌ی من ترتیب اثر نمی‌دهد به معاون فرماندهی مقر گلناز نامه نوشتم و در نامه تأکید کردم به هیچ عنوان نمی‌خواهم در قرارگاه اشرف بمانم و تصمیم قاطع گرفته‌ام تا از اشرف خارج شوم و به ایران بازگردم. در نامه تصریح کردم مایلم هر چه زودتر پاسخ نامه را بدھیم. گلناز وقتی نامه را خواند به من گفت: اینها را ننویس پاره کن، من هم بچه دارم مگر آدم این طوری رفتار می‌کند؟ به گلناز گفتم فرزند تو در کارت است ولی شما پسرم سعید را با زور از من گرفتید و من ده سال است حتی از شنیدن صدایش محروم مانده‌ام. دیگر طاقت ماندن در اشرف را ندارم و نمی‌توانم در اینجا بمانم، تصمیم خودم را گرفته‌ام. گلناز گفت: "مگر خودت مبارزه را انتخاب نکردی؟ به او گفتم: "نه شما مبارزه را به من و همسرم تحمیل کردید، مگر من و همسرم آدم سیاسی بودیم ما آدمهای معمولی بودیم که برای فرار از بدھکاری شوهرم فریب و عده‌های رابطین شما را در ایران خوردیم و به بهانه‌ی اخذ پناهندگی از کشورهای اروپایی به عراق منتقل شدیم. سپس وادارمان کردید تا از همدیگر طلاق بگیریم. بعد دوباره با ترفند و حیله‌های خاص همسرم را روانه‌ی عملیات توریستی در تهران کردید و به کشتن دادید و من و فرزندم سعید را نیز دهسال از هم جدا کردید به گلناز با عصبانیت گفتم: حتی اگر من این راه و مسیر را آگاهانه انتخاب کرده بودم همین حالا آگاهانه مسیر دیگری را انتخاب می‌کنم و این حق من است به گلناز گفتم آدم یک روز انتخاب می‌کند به اینجا باید یک روز هم اگر نخواست در اینجا بماند باید این حق را داشته باشد از اینجا برود. مگر رهبران سازمان از جمله مسعود و مریم بارها در نشست‌ها نگفتند هر کس خودش آگاهانه باید راه و مسیر زندگی خودش را انتخاب کند. پس چرا حالا سعی دارید مانع خروج من از اشرف شوید؟!!

# شروع به بازپروری

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

در مناسبات و تشکیلات سازمان، هیچ گونه "رابطه‌ی عرضی" وجود ندارد و هر چه هست رابطه از "بالا به پایین" است. (نشسته‌های قرارگاه باقرزاده)

در حدود سال ۱۹۷۲، همچنان که والدین و سایرینی که اقوامشان در فرقه‌ها بودند شروع به صحبت در خصوص بازپروری که اینجا و آنجا در اطراف و اکناف ایالات متحده صورت می‌گرفت، کردند، دو نام -جو آلساندر پدر و تد پاتریک- در خصوص آغاز به اقدامات بازپروری مطرح بودند. به منظور دادن یک تعریف عملی از بازپروری، من ابتدا نحوه درگیر شدن این مردان در جهان فرقه‌ها را توضیح خواهم داد و سپس جزئیات بازیبینی شده‌ی بازپروری را که امروزه به عنوان مشاوره‌ی خروج شناخته شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد تشریح خواهم نمود.

برادر جو آلساندر تنها یک پسر داشت که در سال ۱۹۶۸ به تازگی از کالج فارغ‌التحصیل شده بود. در حد فاصل زمانی فارغ‌التحصیلی و شروع به تحصیل در دانشکده‌ی پزشکی، او جذب بنیاد تونی و سوسن آلامو که یک گروه مستقر در لس‌آنجلس بود شد که عاقبت این گروه در سایر نقاط نیز گسترش یافت. مرد جوان از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۷۰ در گروه بود. در این سال آقای آلساندر، با دو خانواده‌ی دیگر در تماس بود که اطلاعاتی در خصوص گروه داشتند. وی طرح بازسازی برادرزاده‌ی خود را ریخت و او را وادار کرد تا با وی، پدرش و دو جفت والدین دیگر ملاقات کند.

زمانی که آنها دیدار کردند، مسن‌ترها اطلاعاتی در خصوص بنیاد آلامو، شامل رهبران و نحوه اعمال نفوذ و کار روانی که در آن فرقه‌ی مشخص در جریان بود، در دست داشتند. آنها با موفقیت اطلاعات و دلایلی را ارائه کردند که مرد جوان تصمیم گرفت تا گروه را ترک کند. طولی نکشید که خبر این موفقیت پخش شد و والدین به دنبال جو آلساندر برای کمک رساندن به آنها می‌گشتند. آقای آلساندر به من گفت که در طی یک دوره‌ی پنج ساله او ششصد نفر را بازپروری کرده است.

نفر بعدی در این صحن، در سال ۱۹۷۱، تد پاتریک بود که در آن زمان نماینده مخصوص فرماندار وقت کالیفرنیا رونالد ریگان در روابط عمومی سان‌دیگو و استان‌های امپریال بود. در روز چهار ژوئیه آن سال، آقای پاتریک یک سوئیت در یک هتل در ساحل میسیون در سان‌دیگو اجاره کرد. خانواده او، برادرزاده‌هاش و دوستان آنها نیز همراه او بودند و افراد جوان برای تماشای آتش بازی به بلمونت‌پارک رفتند. پسر آقای پاتریک که چهارده ساله بود و یکی از برادرزاده‌هاش همراه دیگران باز نگشتند. حدود نیم ساعت بعد از نیمه شب، در حالی که آقای پاتریک در حال تماس با پلیس بود، پسرها داخل شدند.



تونی و سوزان آلامو رهبران فرقه

آقای پاتریک گفت که او فکر کرد که پسرش ماری جوآنا مصرف کرده بود و یا الکل نوشیده بود: «او به نظر مات و مبهوت و از خود بی خود به نظر می‌رسید». برادرزاده‌ی مربوطه کمتر در هپرولت بود و توضیح داد که توسط افرادی که انجیل و گیتار در دست داشتند متوقف شده بودند. پسرها گفتند که: «یک چیز به خصوصی در وجود آنها بود. ما نمی‌توانستیم آنها را ترک کنیم». گروه (که بعداً مشخص شد که فرزندان خدا نام داشتند) می‌خواستند که پسرها با آنها بروند و به آنها قول داده بودند که آنها دیگر هرگز مجبور نخواهند بود تا کار کنند، دیگر هرگز بیمار نخواهند شد، دیگر هرگز هیچ مشکلی نخواهند داشت و دیگر هرگز مجبور نخواهند بود که به کلیسا یا مدرسه بروند – زیرا که این چیزها «شیطانی هستند و والدین شما هم شیطانی هستند».

بعد از این که دو پسر را در جای امنی مستقر کردند، تد پاتریک خود را طعمه قرار داده و اجازه داد تا توسط فرزندان خدا جذب شود. او روزهایی را با این فرقه به منظور این که بهم چطور عمل می‌کنند، سپری نمود او از مشاهدات دست اول خود به این نتیجه رسید که این فرقه افراد را به راه و اعتقاد خود پرورش روانی می‌دهد. این قضیه به این ایده راه برد که اعضای فرقه «پرورده» شده بودند که راه مقابله با آن همان «بازپروری» است – که همان در اختیار اعضاء قرار دادن اطلاعات در خصوص فرقه و نشان دادن این که چگونه قدرت تصمیم‌گیری آنان از آنها گرفته شده است، می‌باشد. آقای پاتریک می‌گوید که طی چندین سال در اواسط دهه ۱۹۷۰، او حدود یک هزار عضو فرقه را بازپروری کرده است.

واژه «مشاوره‌ی خروج» به منظور جدا کردن دخالت داوطلبانه از بازپروری مورد استفاده قرار گرفت. امروزه، مشاوره‌ی خروج به پرسه‌ی آموزشی اطلاق می‌شود که به منظور بازنگری اعضای فرقه نسبت به عضویتشان به اجرا گذاشته می‌شود. در حقیقت، «بازپروری» در بسیاری جهات توضیح دقیق‌تر پرسه و دار کردن عضو فرقه به شناخت آنچه که بر سرش آمده می‌باشد، اما از آنجا که این واژه در حال حاضر با خاطره‌هایی از آدم ریایی‌های اولیه و بازداشت‌های انجام شده در آمیخته است، اغلب مردم از استفاده از این واژه خودداری می‌کنند.

هنگامی اعمال کنندگان بازپروری‌های اولیه، برنامه‌های خود را به اعضای فرقه‌ها ارائه داده‌اند، این افراد فرقه‌های خود را ترک کرده و به اعضای سابق فرقه‌ها تبدیل گشته‌اند که دارای اطلاعات کافی بوده و با خوشنودی از فرقه جدا شده‌اند. صدھا نفر از این جوانان، که در تمامی ایالات متحده و سایر نقاط پراکنده هستند و اغلب آنها دارای تحصیلات کالج و حتی تخصص‌های بالا بودند، مشاهده کردن که چه بر سرشان آمد و مایل بودند تجارت خود را در اختیار دیگران نیز بگذارند.

### در جلسه‌ی مشاوره‌ی خروج چه می‌گذرد؟

مشاوره‌ی خروج عبارت از یک پرسه است که اطلاعات در آن داده شده یا تبادل می‌گردد. مشاوران خروج می‌بایست در خصوص تکنیک‌های بازسازی فکری و فرقه به خصوصی که فرد در آن است تبحر داشته باشند. معمولاً یک عضو تیم خودش یک عضو سابق همان فرقه است که می‌تواند جزئیات دقیقی از معلومات داخلی خود ارائه دهد. تیم باید زبان و اصطلاحات و تاریخچه و محتوای فرقه را بداند و مدارک و اطلاعات گسترده‌ای در خصوص رهبر فرقه داشته باشد.

تیم باید مجهز به مدارک، نوارهای ویدئویی و اطلاعات مکفى تا حد امکان در خصوص گروه و فعالیت‌هایش باشد. فراتر از معلومات. به هرحال، باید تناسب یا همخوانی بین تیم و عضو فرقه باشد. تأثیر گذاری مشاوره‌ی خروج به همان اندازه که با انتقال اطلاعات ربط دارد به مهارت و معلومات عمومی نیز بستگی پیدا می‌کند و تمامی افراد حاضر باید در پروسه‌ی کسب اطلاعات شرکت نمایند.

تیم دارای طرحی است که چگونه مطالب خود را ارائه نماید، ولی عموماً آن چه مقدم است ارائه‌ی جزئیاتی در خصوص فرقه و رهبر آن می‌باشد که در اختیار عضو فرقه نبوده است و آنها باید بازسازی فکری و نفوذ سیستماتیک گروهی و روانی که برای این که فرد گذشته‌ی خود را پس بزند و راه دیکته‌شده‌ی فرقه را برگزیند را توضیح دهند. ایده‌ی کلی این است که راه دسترسی به چنین اطلاعاتی در یک فضای ایمن، جایی که بشود آزادانه گفتگو کرد و جایی که عضو فرقه در برابر فشارها و اعمال نفوذ‌هایی که زمانی باعث قدم گذاشتن وی به درون فرقه و واگذار کردن آزادیش و وابسته شدنش به گروه و بی اعتمادی و پس‌زدن تمامی جهان خارج شده است، مصون باشد.

در چنین محیطی، عضو فرقه می‌تواند سؤالات خود را بپرسد، واکنش نشان دهد و با احساسات و برخوردهای خود در خصوص اطلاعات داده شده کنار بیاید. برتری حضور اعضای سابق فرقه این است که آنها قادر خواهند بود از تجارب خود صحبت کرده و توضیح بدهنند که چگونه تصمیم به ترک گروه گرفتند و توضیح بدهنند که چرا می‌خواهند آنها نیز در حال حاضر در خصوص گروه بدانند و چرا مایلند که اعضای فعلی به اطلاعاتی که به آنها امکان می‌دهد یک انتخاب بدون القای دیگری در خصوص ادامه عضویت خود داشته باشند، دسترسی داشته باشند.

خیلی ساده، حضور سالم و فعال عضو سابق تصویر بزرگی بر ذهن عضو فرقه ایجاد خواهد کرد، چرا که اغلب گروه‌ها احساس ترس و گناه می‌کنند به‌طوری که اعضاء فکر می‌کنند که آنها دیگر قادر نخواهند بود به زندگی بیرون از فرقه ادامه بدهند یا آنها یا خانواده‌شان در صورتی که گروه را ترک کنند مورد تهدید قرار گرفته و یا آسیب خواهند دید. وقتی عضو فرقه می‌بیند که یک عضو دیگر که از گروه جدا شده است نجات یافته و شاید حتی فعالیت‌هایی را انجام می‌دهد که عضو فعلی تصور می‌کرد تنها با عضویت در فرقه می‌توان به آن حد از توانایی رسید، عضو مربوطه به میزان زیادی اطمینان حاصل می‌کند که به این وسیله تضمینی برای زندگی بعد از فرقه وجود دارد. اعضای سابق فرقه‌ها در خصوص توهمنات تعلیم داده شده در داخل فرقه فوق العاده سلب و یک جانبه فکر می‌کنند.

مردی که به مدت سه سال در فرقه‌ای بود، به من گفت که او در خلال مشاوره‌ی خروج یک مورد تجربه خارق‌العاده داشته است. او گفت که وی ناگهان احساس کرد که ذهن او مانند عضله‌ای است که تازه شروع به ورزش دادن آن کرده است. او گفت که او می‌دانست که این موضوع عجیب به‌نظر می‌رسد که بتواند تفکر فعال داشته باشد، به‌صورتی که گویی مانند ورزش دادن یک عضله کار نکرده است، ولی واقعاً به همان شکل بوده است. بسیاری افراد شروع به فوران ذهنی در طی مشاوره خروج می‌کنند. برخی دیگر، مانند این مرد، دارای یک تجربه واقعی «آها» (یعنی آها فهمیدم) هستند.

# چه کسی یک مشاور خروج می‌شود؟

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

مسعود رجوی،

صراحتاً از اعضای شورای رهبری می‌پرسید: "آیا کسی هست ادعای داشتن شوهر دیگری  
داشته باشد؟" (نشسته‌های شورای رهبری - قرارگاه پارسیان)

در سال ۱۹۸۱، من با نود نفر مصاحبه کردم تا از آنها سؤال کنم که چگونه در کار مشاوره‌ی خروج وارد شدند چطور شد که به این کار دست زدند و نتایج تلاش‌هایشان چه بود.

پانزده مشاور خروج متخصصین بهداشت روان بودند و چهار تن از این متخصصین خودشان در فرقه بوده‌اند دو نفر خودشان از گروه جدا شده و دو نفر دیگر توسط خانواده‌شان بیرون کشیده شده و به برنامه‌ی بازپروری برده شده بودند. هشت نفر دیگر هیچ ارتباط شخصی با فرقه‌ها نداشتند ولی در پروسه‌ی درمان اعضای سابق فرقه‌ها درگیر بوده‌اند و بنابراین دریافتند که چگونه فرقه‌ها از کار گروهی و روانی برای ایجاد تغییر در رفتار و برخورد افراد استفاده می‌کنند. این متخصصین ابتدا با اعضای سابق فرقه‌ها به عنوان همکاران خود در جلسات مشاوره‌ی خروج کار می‌کردند. سه متخصص باقی‌مانده دارای یک دختر یا پسر بودند که به طریق کسب حضانت از فرقه خارج شده و در معرض بازپروری قرار گرفته و سپس از داشت خود برای کمک به دیگران استفاده نموده بودند.

چهل و پنج نفر از آن نود مشاور خروج عضو سابق فرقه بودند که خودشان توسط یکی از متخصصین پیش‌تاز بازپروری شده بودند و سپس به عنوان دستیار به کار مشغول بودند. سی نفر باقی‌مانده یا بستگان اعضای سابق فرقه یا کشیشی که در خصوص مشکلات فرقه کسب اطلاع کرده بود، بودند. آنها در خصوص جزئیات فرقه‌های مشخصی به خوبی اطلاع داشتند و در خصوص بازسازی فکری مطالعه کرده و به جمع‌آوری اطلاعات پرداخته بودند.

مشاورین خروج اولیه می‌گفتند که آنها به اهمیت آماده کردن خانواده‌ها برای مشاوره‌ی خروج پی برده بودند و همچنین این کار به آنها کمک کرد تا به ضرورت حضور آنها در پروسه‌ی کار وقوف پیدا کنند. والدین، دوستان و خانواده در آن جلسات مشاوره‌ی خروج اولیه حضور داشته و یا در نزدیکی بودند، همانطور که امروزه نیز به همین ترتیب است. از طریق طراحی و بحث مقدم بر انجام دیدارها، خانواده‌ها آموختند که هر عضو خانواده چه چیزی می‌تواند هم در حین جلسه و هم بعد از آن به ارمنان بیاورد. این یک گام مهم بود، زیرا خانواده‌ها اغلب برای آن چه که لازم است وقتی عضو فرقه که گروه را ترک کرده است، انجام دهند به حد کافی برنامه ریزی نمی‌کنند: فرد به کجا خواهد رفت؟ فرد در کجا زندگی خواهد کرد؟ چگونه فرد به لحاظ مالی تا زمانی که بتواند به طور کامل دارای شغل شده و مجدداً بر روی پای خود بایستد، حمایت خواهد شد؟

## انتخاب یک مشاور خروج

بسیاری از خانواده‌ها جستجو برای کمک را با تحقیقات توسط تلفن شروع می‌کنند تا بفهمند چه کسی در خصوص فرقه‌ها می‌داند و چه کسی می‌تواند به آنها کمک کند. (در انتهای این کتاب لیستی در خصوص منابع مطالعات بیشتر و لیستی از سازمان‌های یاری‌رسان وجود دارد که می‌تواند اطلاعات عمومی در اختیار افراد بگذارد.)

خانواده‌ها در طول تحقیقاتشان نام و شماره تلفن یک یا چند مشاور خروج را از طریق صحبت با دوستان، متخصصین و اعضای سابق فرقه‌ها به دست می‌آورند. هر خانواده یک مشاور خروج که به نظر می‌رسد بیشتر به درد کار بخورد را برابر مبنای ارزیابی از رفتار، تجارت و معلومات مشاور مربوطه به علاوه‌ی توصیه‌های شخصی انجام شده انتخاب می‌کند. سپس طراحی آغاز می‌شود.

اغلب مشاورین خروج از اعضای خانواده می‌خواهند که وقت گذاشته و فرم‌های مخصوص تاریخچه‌ی زندگی فرد را علاوه بر اطلاعاتی که پای تلفن می‌دهند پر کنند. اغلب اعضای خانواده در خصوص نجات عزیز خود احساس فشار کرده و می‌خواهند فوراً وارد عمل شوند. به هر حال بدون طراحی خوب و بدون همراهی با یک مشاور خروج با تجربه، بیشتر از دست خواهیم داد تا این که به دست بیاوریم، مشورت مقدماتی مشاور خروج با خانواده، نوعاً پشت تلفن انجام می‌شود، که احتمالاً در حول و حوش سوالات زیر است:

- فرد چه مدت با فرقه بوده است؟

- نام گروه چیست؟ نام رهبر آن چیست؟

- خانواده چه اطلاعاتی در خصوص گروه و رهبر آن دار؟ (برخی گروه‌ها بزرگ و شناخته شده‌اند و مطالب زیادی در خصوصشان نوشته شده است. برخی دیگر کوچک، جدید و ناشناخته می‌باشند.) آیا گروه مربوطه سیار یا ثابت است؟ مقر اصلی آن در کجاست؟

- چه اتفاقی درست قبل از ورود فرد به گروه افتاده بود - شکست، فقدان، یا سرخوردگی؟

- فرد چگونه عضوگیری شد؟ شرایط آن زمان چه بود؟

- آگاهی خانواده در خصوص وضعیت عضو مربوطه چقدر است؟

- دیدگاه خانواده در خصوص فرقه چقدر یک دست است؟

- به طور کلی خانواده مایل است به چه نتیجه‌ای برسد؟

- عضو فرقه حالا کجاست؟

- با چه مؤسسات و افرادی تماس گرفته شده و چه نتایجی حاصل شده است؟
- آیا خانواده با مقامات کالج، دوستان عضو فرقه، گروههای حمایت از والدین، اعضای سابق فرقه‌ها، سایر مشاورین خروج، کشیش‌ها، پلیس، خدمات مهاجرت و غیره صحبت کرده است؟ نتایج حاصله چه بوده است؟
- اعضای خانواده تا چه میزان در خصوص مقولات بازسازی فکری و مجاب سازی القایی اطلاعات دارند؟
- چه کتاب‌ها و مقالاتی در خصوص موضوعات مربوطه خوانده شده است؟
- چه اقداماتی جهت تماس با عضو فرقه و کمک کردن به وی مد نظر قرار گرفته شده است؟

### مشاوره‌ی خروج در برابر درمان

اغلب افرادی که از فرقه جدا می‌شوند به هیچوجه بیمار روانی حاد نیستند، البته آن موارد محدودی که هستند باید به روانشناس، یا روانکاو مطلع در خصوص فرقه‌ها ارجاع داده شوند.

از مصاحبه‌های خودم با بسیاری از اعضای فرقه‌ها برخی که مشاوره‌ی خروج دریافت کرده و برخی دیگر که چنین مشاوره‌ای نداشتنند -مشخص بود که شرکت در یک جلسه‌ی مشاوره‌ی خروج به مراتب بهتر از درمان‌های معمولی روانشناسی یا روانکاوی است.



شکنجه و زنده به گور کردن سه تن از پاسداران ایران توسط فرقه مجاهدین در سال ۱۳۶۱ در تهران ( طالب طاهری - شاهرخ طهماسبی و محسن میرجلیلی )

بتول سلطانی از اعضای جدا شدهی فرقهی تروریستی مجاهدین:

رقص رهایی، راز فساد اخلاقی رجوی



بتول سلطانی، عضو سابق شورای رهبری فرقهی مجاهدین خلق، بعد از جدایی از سازمان، مدت یک سال در اردوگاه نیروهای آمریکایی موسوم به TIPF پناهنده بود. وی بعد از برچیده شدن این اردوگاه به بغداد نقل مکان کرد و در چارچوب بنیاد خانوادهی سحر در عراق به فعالیت برای حمایت از جادشگان و خانوادهی اعضای فرقهی رجوی پرداخت. او مصاحبه‌های زیادی در این رابطه با بنیاد خانوادهی سحر انجام داده که در سایت مربوطه قابل دسترسی است.

وی سپس به اروپا عزیمت کرد تا شاید بتواند ردی از فرزندانش که توسط مسعود رجوی به گروگان گرفته شده بود به دست آورد. فرقهی مجاهدین، هویت کودکان او را تغییر داده و حاضر به دادن نشانی آنان به خانم سلطانی نبود تا وی را مجبور به بازگشت به پادگان فرقه‌ای اشرف در عراق یا حداقل سکوت در برابر آنچه که درون فرقه اتفاق می‌افتد، کند.

در اروپا، سلطانی نهایتاً پرده از وقایع هولناکی درخصوص شخص رجوی در مناسبات فرقه‌ای برداشت. قبل از او خانم نسرین ابراهیمی به افشاری این واقعیت پرداخت که رحم زنان شورای رهبری به دستور رجوی برداشته می‌شود و این کار را رسیدن به قله‌ی رهایی می‌نامند. بتول سلطانی متعاقباً ضمن تایید اظهارات خانم ابراهیمی، وقایع تکان‌دهنده‌ی بیشتری را هم افشا کرد. رهبران فرقه‌ها عموماً به دنبال قدرت، ثروت و شهوت هستند و افشاگری‌های وی در اروپا نشان داد که مسعود رجوی سرآمد تمامی رهبران فرقه‌ها در این زمینه است.

بتول سلطانی با سایت کانون ایران قلم در اروپا مصاحبه‌های بسیاری در زمینه‌های مختلف داشتند که در اینجا قسمتی از یک مصاحبه را به نقل از سایت ایران قلم می‌آوریم.

سؤال: در سخنرانی شما در سمینار پاریس و همچنین گفت و گوهایی که در حاشیه این سمینار داشتید در مورد فساد و استثمار جنسی در فرقه مجاهدین خلق اشاره کردید و به طور مشخص مسعود رجوی، رهبر این فرقه را به چالش کشیدید و از روابط جنسی وی با زنان مطلقه ای اعضا ای مجاهدین خلق که با توجیه ایدئولوژیک انجام می شده، پرده برداشتید. ابتدا لازم می دانم از شما به خاطر جسارت و شهامتی که در بیان این حقایق تلح و سخت داشتید، تشکر کنم. در مرحله ای بعد فکر می کنم امید است بیان این حقایق باعث توقف یا کاهش استثمار جنسی رجوی از زنان رنج کشیده و اسیر در قلعه ای اشرف خواهد شد، شما و ما و سایر دوستان را مصمم تر می کند تا درباره ای استثمار جنسی که در این فرقه توسط رهبری آن به طور سیستماتیک صورت می گرفته، روشنگری بیشتری کنیم. بعضی از سوالاتی که در این مورد وجود داشته شفاهی یا کتبی در اختیار شما قرار گرفته است. می خواستم خواهش کنم توضیحات بیشتری را در مورد استثمار جنسی توسط مسعود رجوی در این سازمان بفرمایید.

در مورد این سوالات برای شخص من بسیار مشکل است که بخواهم توضیح بدهم، حتی وقتی در ذهنم مرور می شود بسیار سنگین است. به خصوص که الان بیشتر عمق استثمار آن را می فهمم. به هر حال خدا را شکر می کنم که به من این موقعیت را داده تا بتوانم اکنون از آن پدیده های پنهان تشکیلات رجوی پرده بردارم و حاضرم در برابر هر دادگاهی شهادت بدهم و بر سر گفته هایم دست روی قرآن مجید گذاشته و قسم بخورم. بعد از این که زمستان ۱۳۷۶ در جمع بزرگ شورای رهبری توسط مسعود و مریم رجوی در قرارگاه بدیع زادگان به من ردهی شورای رهبری ابلاغ شد یک سلسله نشست ها برای این گروه که تازه عضو شورای رهبری شده بودند، شروع شد. در این میان مسؤول برگزار کننده نشست های به اصطلاح دیگ، مهوش سپهری بود. از بین کسانی که این رده به ما ابلاغ شده بود جز تعدادی که در جریان این نشست ها تأیید نشده و به اصطلاح از بحث رهبر عقیدتی و عشق تمام عیار به مسعود خوب عبور نکرده بودند ما را برای نشست مریم رجوی صدا کردند و گفتند که از کوران این مرحله عبور کرده ایم. یادم است که گفتند حمام رفته و کاملاً تمیز باشید و تمامی لباس ها و روسرها بایستی نو و تمیز باشد. به ما گفته شد حتی به کسانی که با یکدیگر ابلاغ و رده شده بودیم، چیزی نگوییم چون که شاید همگی از مرحله ای قبلی رد نشده باشند و در این مراسم نباشند. گفته شد که این حوض شورای رهبری است و رقص رهایی با مسعود است.

برای من این تأکید معنی خاصی داشت و استرس عجیبی وجودم را فراگرفته بود. داشتم دیوانه می‌شدم، رقص چیست؟ بسیار کنجکاو بودم که آیا مسؤولم که آن موقع فائزه محبت‌کار، فرمانده قرارگاه  $4$  بود، چه واکنش‌هایی دارد. بالاخره ساعت موعود فرا رسید و خودم را همراه تعداد زیادی از اعضای شورای رهبری در محل رهبری در قرارگاه بدیع‌زادگان یافتم. دیدم از بین کسانی که به آنها شورای رهبری ابلاغ شده بود، تعدادی نبودند. همه منتظر نشستیم و از طرف دفتر رهبری سازمان، قسمتی که کارهای اداری و خدماتی مسعود رجوی و مریم رجوی را انجام می‌دهند، شخصی آمد و به هر نفر یک بسته داد که در آن حوله و وسایل حمام و آرایش بود و گفت هر کس که خود را تمیز نکرده است، الان می‌تواند از فرصت استفاده کند و همین‌جا حمام برود، چون باید از هر نظر پاک، تمیز باشید. دائمًا فکر می‌کردم که یعنی چه؟ نه این امکان ندارد. مگر بدن ما را مسعود می‌خواهد بیند؟ چرا اینقدر اصرار می‌شود؟ دائم با خودم کلنگار می‌رفتم که این یک آزمایش دیگر است. بعد از آماده شدن تمام افراد، صدایمان کردند و به سالن موسوم به سالن  $X$  وارد شدیم. این سالن بسیار مرتب و تمیز و تزیین شده بود و کف آن ملافه‌های سفید عریض را روی قالی پهنه کرده بودند. همه سالن به رنگ سفید بود.  $2$  مبل سفید هم وسط آن قرار داده بودند. جلوی این دو مبل یک میز که در آن آیینه و شمع‌هایی که روشن بود همراه یک جعبه که بعداً متوجه شدم گردنبندهای طلا در آن است و یک کیک بزرگ چند طبقه قرار داشت. بعد با یک هیاهویی مریم و مسعود با لباس راحتی که معمولاً خانواده‌ها در خانه می‌پوشند، یعنی لباس‌های نرم و پیزامه و آستین کوتاه و بدون جوراب وارد شدند. مریم موهایش را آرایش کرده و بدون روسربی بود، مسعود روی مبل نشست و مریم مثل همیشه روی مبل کنار مسعود نشست و رفت بالای سر مسعود ایستاد و مبل کنار مسعود خالی بود. یکی از خانم‌ها از مریم رجوی سوال کرد که چرا نمی‌نشیند و صندلی خالی است؟ مریم با لبخندی گفت که این برای شماها و دیگر زن‌های مسعود است. من کمی از کلمه‌ی زن مسعود جا خوردم، بعد متوجه شدم یکسری از افراد مثل مریم روسربیشان را برداشته‌اند.

آن موقع شما چه احساس و تصوری از موضوع داشتید؟ آیا فکر می‌کردید که واقعاً شما و سایر زنان عضو شورای رهبری سازمان مورد استیمار جنسی قرار می‌گیرید؟ یا حداقل این تصور در ذهن شما پیش نمی‌آمد؟

نه، من آن موقع چنین احساسی را نداشتم که انگیزه‌ی مسعود رجوی از این روش‌های فرقه‌گرایانه، انگیزه‌های جنسی است. فکر نمی‌کنم که سایرین هم در آن موقع چنین برداشتی داشتند.

ولی هاله‌ای از ابهام، ترس، خجالت و پرسش در درونم وجود داشت. در آن لحظات قلبم به شدت می‌طپید و نمی‌دانستم چه برنامه‌ای در کار است. با خود می‌اندیشیدم که می‌خواهند ببینند ما که می‌گوییم امضای محرمیت به مسعود به عنوان رهبر عقیدتی مان داده‌ایم آیا حاضریم او را به عنوان همسر پیذیریم و این یک آزمایش است و جنبه‌ی عملی ندارد. کم‌کم جمعیت آرام گرفت و مسعود گفت مریم اینها چی می‌خواهند؟ مرا برای چه آورده اینجا؟ مریم رجوی گفت که مراسم عقد این زنان با شمام است. بعد مریم گفت یکی یکی باید روی این مبل و بله بگویید و مسعود خطبه عقد را می‌خواند و بعد از گفتن «بله» مسعود از داخل جعبه یک گردنبند طلا به گردن هر زنی می‌انداخت و دیده بوسی انجام می‌شد. وقتی همه عقد شدند بین همگی نفرات یک برگ کاغذ سفید سایز A4 پخش شد و مسعود گفت تناقضات را هر چه هست به مریم بدهید. این کاغذ را سیاه کنید و درون و ضمیر خود را مثل الان این کاغذ سفید پاک کنید. من تناقضات جنسی شما را می‌خواهم هر آنچه که تابه حال نتوانسته‌اید، بگویید و سختان بوده است. همه مشغول نوشتن شدند، یادم هست که یک نفر گفت که صفر صفر است و هر چه داشته نوشته و گفته است. مسعود گفت محال است. مریم رجوی هم گفت شما الان زن مسعود هستید و به هر حال هر زنی بعد از ازدواج حتماً حرف و ناگفته‌هایی برای شوهرش دارد. مسعود رجوی، آن خانم و بعضی دیگر از خانم‌ها که همین موضع را داشتند، صدا زده و در گوشی با آنها از نزدیک حرف می‌زد. در این حال تعدادی از خانم‌ها وضعیت به هم‌ریخته‌ای پیدا کردند و با گریه عنوان می‌کردند که موضوع‌هایی بوده که سال‌ها در دلشان نگه داشته‌اند و اذیتشان می‌کرده و خلاصه همه شروع کردند به حرف زدن که یک تعداد هم صحبت کردند.

بعد چند نفر از نفرات دفتر که کارهای خدماتی و اداری مسعود و مریم رجوی را انجام می‌دهند، میز را برداشتند و شیرینی پخش شد و گفتند که وسط را خالی کنید. وقتی وسط خالی شد، با اشاره شهرزاد صدر یک آهنگ تند از بیژن مرتضوی که هنوز طنین آن در ذهنم است، پخش شد و در برایر چشمان حیرانم متوجه شدم که زنان ارشد شورای رهبری به وسط ملافه‌ها که خالی بودند، آمده و در حال در آوردن لباس‌هایشان هستند. مسعود گفت بله لباس‌های شرک و جاهلیت را درآورید و این حوض شمام است که بایستی در آن شیرجه بزنید و اینجا یگانه شوید تا دیگر در تمام صحنه‌های رزم و کار و مسؤولیت مثل کوه استوار باشید. در این حین هر نفر که لباس‌هایش را در می‌آورد، کارکنانی از دفتر آنها را جمع می‌کردند و همه را در نایلونی قرار می‌دادند و در آن را بسته و روی آن با مازیک نوشته و می‌بردند و یک نفر مشغول رقص می‌شد. همین طور نفرات رو به زیاد شدن بودند و مریم به همه می‌گفت که لباس شرک و ریا را بکنید و به مسعود نزدیک شوید و یگانه شوید.

و همین طور متوجه شدم که مریم و چند نفر دیگر از جمله گیتی گیوه‌چی و فائزه محبت‌کار و دیگران به دقت بقیه را زیر نظر دارند. و تعدادی از اعضای ارشد مشغول صحبت و متقاعد کردن نفراتی هستند که از در آوردن لباس ابا دارند و یکی دو نفر را هم از جلسه خارج کردند در این بین توقف کوتاهی به جلسه داده شد و مریم سخنرانی کوتاهی کرد و گفت شما که هنر نکرده‌اید، شما امضا ایدئولوژیک و آرمانی داده بودید به مسعود و هر مقطع یا سرفصلی دوباره می‌دهید پس رقص رهایی برای شما چیست. این رقص، رهایی شماست. شما باور نداشتید که مسعود شوهر شماست، و گرنه یادتان هست و فیلم‌هایی حتماً دیده‌اید. یک عقد کافی بود برای یک زن که تا ابد خودش را در حريم شوهرش ببیند.

اگر سقف ایدئولوژیک امضا شده به رهبر عقیدتی سقف این سالن است، سقف ازدواج و زناشویی این میز است، شما درک و فهم نادرستی دارید. برای این است که الان بعضی سخت‌تان است لباستان را در بیاورید، و گرنه شیرجه می‌زدید در این حوض، مساله از خود شما حل می‌کند، و گرنه یک زن چشم ندارد زن دیگری را ببیند و با این مکانیزم شما حاضرید برای هم‌دیگر جان بدهید و هم‌دیگر را دوست دارید و حسادت‌های زنانه و قالی از زیر پای هم‌دیگر کشیدن جای خودش را به دوست داشتن یکدیگر می‌دهد و خیلی تشویق می‌کرد که ما صحنه‌های معاشقه مسعود با زن دیگری را نگاه کیم. آخر جلسه همه یک بسته دیگر از مسعود هدیه گرفته و جلسه تمام شد. اولین جلسه که ۵ ساعت به طول انجامید، ساعت ۴ صبح تمام شد و ما همگی به مقراهمان برگشتمیم. پس از آن سلسله نشست‌هایی با خود مسعود و همین طور با مریم رجوی آغاز شد.

### بتول سلطانی در ادامه‌ی این سلسله مصاحبه‌ها در جای دیگری نقل می‌کند:

در این جلسات مریم رجوی دائم‌آمی گفت فکر می‌کنید که بعد از این عقد چه چیزی برای شماست؟ یکی از خانم‌ها گفت این موضوع برایم واقعی نمی‌شود و با همسرم مقایسه می‌کنم. بعد مریم گفت که شما عاشق نیستید و قیمت عشق مسعود به شما یک‌جانبه است و من می‌فهمم و گرنه چرا شما تا حالا کاری نکردید و ما نمی‌دانستیم که چکار باید بکنیم. ما که همه جور جسم‌آ و روح‌آ در اختیار او هستیم دیگر چه کار باید کرد. تقریباً یک سال بعد دیدم که مریم در جلسه گفت شما چگونه زنی هستید که مسعود را می‌بینید ولی خود را برایش هلاک نمی‌کنید که به اتاق خواب او بروید و با او یکی شوید. من احساس کردم که آب شدم و پتکی توی سرم خورد. یعنی چه؟ امکان ندارد. برای کنجه‌کاوی بیشتر خواستم خود را شیفته این موضوع بدانم. می‌خواستم بدانم که بالآخره آیا موضوع بیش از این هم جنسی می‌شود یا فقط ایدئولوژیک و آزمایش است تا این که اولین بار بعد از برنامه رقص رهایی که تقریباً از ساعت ۱۰ شب تا یک صبح طول کشید و جلسه تمام شد به من گفتند

که بعد از تمام شدن حوض به مقر نرفته بلکه خواهر مریم با من کار دارد و به دفتر مریم بروم. بعد از مراجعه به دفتر مریم او با گفتن این جمله: «امشب شب زفاف تو و شب معراج توست و قدرشناس قیمتی باش که مسعود برایت داده تا همانند من و در سطح من و بیش از من بعد از این معراج با مسعود یکی شوی و بار مسؤولیت به دوش بکشی و خودت را عاشق‌ترین بدنی یا اگر خوب نفهمی و ناسپاسی کنی از دور خارج می‌شوی و همچون جسدی می‌شوی در تشكیلات و روی میز ما خواهی ماند، بنابراین سعی کن قیمتی که برایت داده شده است را درک کنی و در کار و مسؤولیت کوشای باشی» بعد مرا با لبخندی به سمت مجموعه‌ای که اتاق خواب مسعود بود، راهنمایی کرد.

من در حالی که شوکه شده بودم و سردرد عجیبی داشتم، باز فکر می‌کردم که این آزمایش است اما آن شب تا صبح و شب‌های مشابه او را یک مرد عادی و دیدار را یک ملاقات جنسی محض یافتم و از نظر من پلیدی ای بود که با این برنامه رنگ و لعاب ایدئولوژیک به آن زده می‌شد. من عمق یک فرقه واپس‌گرا را دیدم که اینگونه همه چیز افراد را در قید و بند خود نگاه می‌دارد. احساس می‌کنم همانجا هر چه که از سازمان و بنیانگذاران و مقاومت و راه سرخ حنیف و مبارزه بود در درونم تبدیل به مشتی خاکستر شد، اما سعی کردم خودم را نگهدارم و شاید تصمیم به فرار از همانجا در من قطعی شد. با خود فکر می‌کردم این همه شبانه‌روز به دستور تشكیلاتی و نشستهای موسوم به سرویس تشكیلاتی، توی سر برادرهای تحت مسؤولمان می‌زنیم و خون آنها را در شیشه می‌کنیم که چرا نگاه چپ به کسی کردی و طلاق و فشار و به قول مسعود که همیشه سفارش می‌کرد و دستور می‌داد که سلاحت را بایستی دائم این مردها بالای سر خود احساس کنند. تیغ انتقاد و کار کشیدن از جسم آنها، تبر و تپانچه و می‌گفت دلسوزی برای برادرهای تحت مسؤول یعنی همخوابگی با آنها و اینها عین جملات مسعود است که به ما درس شقاوت و سنگدلی می‌داد، اما در جلسات بعدی حوض شورای رهبری، به محض این که آن را اعلام می‌کردند با خود فکر و به دیگران نگاه می‌کردم، این‌بار نوبت کیست که توسط مریم به صورت خصوصی به اتاق خواب مسعود دعوت شود و دعا می‌کردم که من نباشم و این جلسات با شکل و صورت‌های متفاوت ولی یک محتوای جریان‌وار ادامه داشت و بعدها فهمیدم استشماری در شکلی بسا پیچیده‌تر و کامل‌تر از زن بود. پس از آن، نشستهای متوالی با مریم داشتیم که باید لحظه به لحظه درباره واکنش‌های درونی‌مان صحبت می‌کردیم و می‌نوشتیم و مریم عبور هرکس را از حوض شورای رهبری تایید می‌کرد و بعد از آن حتماً ارتقای درجه و مسؤولیت داشت. همیشه قبل از این جلسات و هر بار توسط گیتی گیوه‌چی توضیحات امنیتی داده می‌شد که این موضوع باید کاملاً محترمانه بماند و با هیچکس صحبتی نشود. البته همه‌ی مراسم رقص رهایی کاملاً سری بود و حتی ۲ عضو شورای رهبری هم سطح هم حق نداشتند در اینگونه موارد با هم صحبت کنند.

تمامی حفاظت مسعود را هم از زنان شورای رهبری در همین سطح می‌گذاشتند. البته اساساً همه‌ی زن‌هایی که در حفاظت بودند، رده‌ی شورای رهبری داشتند ولی به هیچ عنوان حتی برای حفاظت ورودی مقر هم از برادران بالاترین رده استفاده نمی‌شد.

من با ۳ نفر از اعضای شورای رهبری به نام‌های «ش - ح»، «ز - ش» و «ب - ر» حول این جلسات بخصوص بعد از سقوط صدام و مدتی که این جلسات تعطیل شده بود، حرف می‌زدیم و یکی از اینها که سطح مسؤولیت بالایی هم داشت، می‌گفت که خودش غیر از موارد تکی، چند نفری با برخی نفرات هم ستادیش همخوابگی با مسعود داشته و می‌گفت که مریم رجوی به این نوع ملاقات با مسعود، معراج جمعی می‌گفته است.

من به او گفتم که چرا مرا در چنین ترکیبی صدا نکرده‌اند که او گفت تو حتماً کمتر با کسی اصطلاحاً گیس و گیس‌کشی داشتید و وقتی این کینه‌ها و حسودی‌ها بین ۲ زن یا چند زن شورای رهبری بالا می‌گرفت، همگی آنها به اتاق خواب مسعود دعوت می‌شدند و او با همگیشان می‌خوابید، اما من به شخصه هیچگاه شاهد چنین صحنه‌هایی نبودم. او در ادامه می‌گفت توجیه مریم سر این به اصطلاح معراج جمعی این بود که بین یک یا چند زن شورای رهبری که اصطلاحاً گیس و گیس‌کشی به معنی دعوا و حسادت اوج می‌گرفت، انجام می‌شده و مریم می‌گفت این ملاقات با این شکل و شیوه، مساله حل کن است.

رقص رهایی هر ماه انجام می‌شد و بعد از هر کدام باید در حضور مریم همه‌ی لحظات و واکنش‌های ذهنی و احساسی مطرح می‌شد و در کاغذ می‌نوشتیم و به مریم می‌دادیم. بعد از هر ملاقات با مسعود باید ورودیه می‌دادیم و در یک برگ هر تنافق یا حرف نگفته‌ای داشتیم، می‌نوشتیم و می‌دادیم، اما بعضاً بین چند تا حوض شورای رهبری یا چند رقص رهایی یک بار به اتاق خواب مسعود دعوت می‌شدم. توجیه مریم در تکرار این جلسات این بود، اینها نیاز است و بایستی تکرار شود.

حول فلسفه این حوض‌ها و ملاقات‌ها، ساعتها کار توجیهی و نشست انجام می‌شد که بخشی از آن شامل حفاظت اطلاعات اینگونه جلسات بود و حتی یادم هست که در همین مجموعه نشست‌ها، رجوی می‌گفت که نابودی ما فقط در صورت ضربه زدن به ایدئولوژیک است و ضربه یعنی ربوه شدن شورای رهبری و فاش شدن اسرار سازمان، چرا که هیچ اندیشه‌ی عادی‌گرایانه‌ای نمی‌تواند ذوب ایدئولوژیک شما زنان را بفهمد و خلاصه از این بحث‌ها زیاد می‌کرد و یکبار هم می‌گفت که اگر کسی از شورای رهبری ببرد و برود به دیگران بگوید، هیچ کس باور نخواهد کرد و به او می‌خندند و خود آن نفر مارک دروغگو خواهد خورد، اما اگر این تعداد از زنان در سطح شما یعنی حوض‌رفته‌ی شورای رهبری زیاد شود آن موقع زمان سقوط ایدئولوژی ما خواهد بود، چون کسی درک نخواهد کرد. هر چند من در دستگاه عادی، قیمت ازدواجم با مریم را هم که طلاق ایدئولوژیک از شریف گرفته بود، دادم اما این‌بار فرق خواهد کرد و برای همین کنترل فوق‌العاده‌ای روی زنانی که این سطح را داشتند از نظر امنیت و حفاظت اعمال می‌شد.

دفعات اول و بعدها هم به صورت دیدن نوار یا تکرار این سلسله نشسته‌ها و سخنان مریم تکرار می‌شد. در بیشتر این نشسته‌ها مریم رجوی به ما می‌گفت که به اندازه‌ی من به همه شما توسط رهبری پرداخته شده است و من باز هم با شما جنگ دارم و باز هم به جنگ من بیایید و بگویید مریم چرا؟ و خلاصه بحث در مجموع روی ۲ محور بود؛ یکی نوشتن و دادن باز هم درون خود و هر آنچه که در احساس و روان و روح ما می‌گذشت و کار کشیدن از جسم و به قول خود مریم، نبرد ایدئولوژیک در دفاع از رهبری با خون و نفس و تبلورش در کار کشیدن خصمانه و بدون یک ذره دلسوزی برای افراد تحت مسؤولیت و هر کس دیگر و به قول خودش بی‌شکاف برای رهبری بود.

بعد هم بهینه کردن و به قول مریم آب‌بندی این زنان در مقابله با مردها که می‌گفت آب‌بندی باشید.

من همیشه فکر می‌کردم که همه‌ی اینها فقط برای امتحان و تست است. تست قرار گرفتن در آرمان‌های مسعود رجوی تا این که خودم با تمام وجود لمس کردم که نه، یک پارامتر مهم دیگر هم وجود دارد و آن در غلطیدن مسعود رجوی در روابط جنسی و ارضی شهوانی، آن سوی سکه‌ی قدرت طلبی و کیش شخصیتیش است.



بتوں سلطانی و عناصر جدا شده از سازمان در تظاهرات علیه فرقه‌ی رجوی در فرانسه

# مشکلات روانی و عاطفی

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

هر کسی که اعلام جدایی از سازمان بکند، به متابه‌ی ویروسی در داخل تشکیلات است و به بقیه‌ی افراد سرایت خواهد کرد. این افراد باید زندانی و تحويل استخبارات عراق شوند. (نشسته‌های قرارگاه باقرزاده)

فرقه‌ها با برنامه‌ای بیست و چهار ساعته شامل مراسم، کار، دعا و اجتماع، فرقه‌ها برای اعضای خود کار و هدف خاصی ارائه می‌دهند. وقتی این اعضاء فرقه را ترک می‌کنند، یک احساس پوچی به آنها دست می‌دهد. ترک فرقه به معنی از دست دادن دوستان، هدف در زندگی و سمت و سو است. اعضای سابق همچنین به زودی در می‌یابند که معصومیت خود را از دست داده‌اند. آنها با شیفتگی همراه با احترام کامل و با سادگی تمام وارد فرقه‌ای شده بودند که بعداً دریافتند که فریب خورده و مورد خیانت قرار گرفته بودند. در نتیجه، ممکن است آنها با احساس اندوه شدید روبرو شوند.

### احساس گناه و شرم

اعضای سابق فرقه‌ها یک احساس بیش از اندازه گناه و شرم دارند. در فرقه، اغلب متعهد می‌شوند که به طرق بسیار غیر صادقانه اعضای جدید را جذب کرده و یا پول جمع‌آوری نمایند. آنها در خصوص نحوه‌ی رفتارشان با والدین، برادران و خواهران و دوستان احساس گناه می‌کنند؛ در این خصوص که دروغ گفته‌اند، اعمال خشونت کرده‌اند، یا اقدامات غیرقانونی را بنا به خواست رهبر به پیش بردند، شرم دارند. آنها در خصوص گول زدن دیگران به اشکال مختلف جهت حمایت از فرقه و در قبال کسانی که جذب نموده و هنوز در فرقه هستند که هرگز به شکل دیگری ممکن نبود جذب شوند، احساس گناه می‌کنند.

### حملات عصبی هراس

بسیاری از اعضای سابق حملات عصبی هول و هراس را تجربه کرده‌اند، که به صورت دوره‌های مجزای ترس شدید یا ناراحتی‌های دیگر بروز می‌کند که در طی آن هر یک از چهار علامت زیر به صورت ناگهانی به وجود آمده و در مدت زمان حدود ۱۰ دقیقه به اوج می‌رسد:

- کوبش قلب؛
- تعریق؛
- لرزیدن و بی قراری؛
- کوتاهی تنفس یا یک احساس بند آمدن نفس؛
- احساس خفگی؛
- درد یا ناراحتی سینه؛

- بیماری یا ناراحتی شکمی؛
- احساس سرگیجه، عدم تعادل، منگی یا غش؛
- احساس عدم ادراک (محیط پیرامون بهنظر واقعی نمی‌رسد)؛
- تجربه‌ی تهی شدن از شخصیت خود (احساس جدا شدن از خود به‌طوری که به خود به صورت یک شیء از پیرون نگاه می‌کند)؛
- ترس از دست دادن کنترل یا دیوانه شدن؛ ترس از مردن؛
- گنگی، احساس قلق‌لک و گرم و سرد شدن بدن؛

حملات روانی هراس و سایر ناراحتی‌های ناشی از هول و هراس به طور عام توسط افرادی که از گروههای فرقه‌ای تحریک عواطف پیرون آمده‌اند، تجربه شده است، که این گروهها تمایل به تمرکز بر روی ایجاد احساس ترس و گناه در پیرون خود دارند.

### ترس از انتقام

ترس از فرقه به مدت طولانی پایدار است، خصوصاً اگر گروه تمایل به اعمال خشونت داشته باشد. بسیاری از رهبران فرقه‌ها جان جداسدگان احتمالی را تهدید می‌کنند. برای مثال، جنی میلز که بیش از شش سال در فرقه‌ی عبید خلقها بود، می‌گوید: «بعد از سال ۱۹۷۳ مادیگر به‌خاطر عشق به گروه در آن نماندیم. بلکه به این دلیل ماندیم که می‌دانستیم اگر آنجا را ترک کنیم کشته خواهیم شد. جونز، رهبر فرقه صدها بار به‌طور خصوصی، به‌صورت عمومی و در جلسات کمیسیون طراحی به ما گفته بود – و به‌طور عام هم پذیرفته شده بود – که اگر شما کلیسا را ترک کنید کشته خواهید شد.»

### ترس از خویشتن

در عین حال نوع دیگری از ترس هم وجود دارد: یک ترس بیشتر درونی که از اعتقاد به این موضوع ناشی می‌شود که اگر فرقه را ترک کنی محکوم به یک زندگی خفتبار بوده، هرگز به لحاظ روانی کامل نگردیده هرگز به لحاظ معنوی به رضایت نرسیده و هرگز به لحاظ سلامت جسمی قادر به زندگی در آرامش نخواهی بود.

برخی فرقه‌ها در ذهن پیرون خود فرو می‌کنند که آنها دارای فردیت پنهان یا بار پنهان تنش عصبی هستند که ممکن است در هر لحظه فوران کند و آنها را نابود ساخته و یا حداقل به‌شدت به آنها صدمه بزنند. اعضای سابق ممکن است تا ابد در خصوص «مب ساعتی» درونی خود یا پیش‌بینی هولناک رهبر در خصوص وقایع دهشتناکی که بر سر آنها و خانواده‌شان خواهد آمد، نگران باشند.

به دلیل این که به خوبی در ذهن آنان فرو شده است، اعضای سابق فرقه‌ها ممکن است این سرنوشت احتمالی را به عنوان چیزی که آنها ممکن است به دلیل ترک گروه، پشت کردن به عقیده‌شان و خیانت به اهداف گروه بر سرshan خواهد آمد، واقعاً به عینه ببینند.

### تضادها در خصوص آن چه پشت سر گذاشته می‌شود

ترس و اضطراب ممکن است در خصوص اعضای سابقی که همسر یا فرزند خود را در فرقه پشت سر می‌گذارند، حادتر باشد. هر کوششی برای برقراری رابطه با آنان این خطر را دارد که همان ارتباط ضعیف با کسانی که پشت سر گذاشته شده‌اند را به کلی قطع کند. اغلب جنگ و دعوای حقوقی تأسیب‌باری در خصوص نگهداری یا حضانت بچه‌ها بین آن که فرقه را ترک می‌کند با همسرش که به فرقه وفادار می‌ماند در می‌گیرد.

حتی خبرنگارانی که برای چند هفته در نقش یک فرد جذب شده جهت تهیه‌ی مطلب به یک فرقه رفته‌اند احساس عاطفی شدیدی برای اعضای واقعی که پشت سر گذاشته‌اند، داشته‌اند. یک خبرنگار گفت از زمانی که اعلام کرد می‌خواهد فرقه را ترک کند سه ساعت و نیم طول کشید تا او خود را آزاد کرد. به وی اجازه رفتن داده نمی‌شد تا برود و در قبال درخواست او گفته می‌شد که تلفن کار نمی‌کند و نمی‌توان یک ماشین برای بردن او صدا کرد. او می‌نویسد: «دو قدم بعد از درب خروجی من حس سقوط را تجربه کرده و سپس به تعادل رسیدم. معده‌ی من، بعد از این که چند ساعت می‌پیچید، تمامی محتوا‌ی اش را از دهانم بیرون ریخت. سپس من بدون کنترل شروع به گریستن کردم. من برای کسانی که در فرقه پشت سر گذاشته بودم گریه می‌کردم.»

### فقدان درک جهان خارج از فرقه

یک مشکل مرتبط با ترس و اضطرابی که اعضای سابق فرقه‌ها تجربه می‌کنند این است که اغلب آنها متلاعند کردن دیگران، حتی مددکاران متخصص، در خصوص آن چه بر آنها رفته است را مشکل می‌یابند. برخی روانشناسان و روانکارانی که اعضای سابق مشتری آنها هستند فکر می‌کنند افرادی که می‌گویند مه نارنجی دیده یا صدای ثور (رهبر قدیمی‌شان در زندگی دیگر) را می‌شنوند یا قادر نیستند به یک شغل معین بچسبند، بیمار روانی، آسیب‌دیده‌ی مغزی، یا هپروتی هستند.

# نارسایی‌های ادراکی

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

مسعود رجوی :

وارد حوض "تطهیر" شوید و به گناهاتان اقرار کنید. و با التماس از رهبری بخواهید تا مورد آزمایش قرار گیرید. تا مثل روز اول که از مادر متولد شده‌اید، بشوید. بسوزید تا بتوانید دویاره زنده (نشسته‌های قرارگاه باقرزاده) شوید.

عملکردهای فرقه‌ای می‌تواند موجب کاهش مهارت‌های دماغی اعضاء گشته و آنان را دچار نارسایی‌های نماید. از آنجا که تمامی اعضای فرقه‌ها چنین می‌آموزند که افکار انعکاسی، آنان را به دردسر می‌اندازد، تعجبی ندارد که برخی مشکلات روانی در آنها بروز می‌کند. بسیاری از اعضای سابق، در امر جمع کردن حواس، توان تمرکز، بذل توجه و قدرت حافظه (خصوصاً حافظه‌ی کوتاه مدت) مشکلاتی را تجربه می‌کنند. برای این افراد دانستن این مطلب که این گونه آثار جانبی گذراست، ایجاد خاطر جمعی می‌کند. توضیح عمومی‌آنچه که بر سر آنها آمده به آنان کمک می‌نماید.

اغلب ما که با افرادی سر و کار داریم که به تازگی از یک گروه فرقه‌ای خارج شده‌اند، به فقدان قوه‌ی طنز و شوخی در تقریباً همه‌ی آنها تا زمانی که این افراد مدت زیادی از گروه جدا شده باشند، توجه کرده‌ایم. در فرقه‌ها، افراد مانند مردم عادی نمی‌خندند، جوک نمی‌گویند و در مدارات متعدد فکر نمی‌کنند که به آنها اجازه بددهد تا تناقضاتی که موجب بروز حس شوخی و خنده می‌شود را بگیرند.

همچنین بسیاری از اعضای سابق برای مدتی ناتوان از فهم مطالبی هستند که می‌خوانند. بسیاری به خاطر این نارسایی دچار فراموشی شده، زمان‌بندی‌ها را گم کرده و شغل‌های خود را از دست می‌دهند و یا به موقع سر قرارها حاضر نمی‌شوند. برخی در تفکرات خود خیلی محتاط می‌شوند. آنها آنقدر مطیع و غیرمنعطف بوده‌اند که، مانند جک در مثال زیر، حالا در خصوص آنچه که با آن روبرو می‌شوند یا می‌شنوند یا می‌بینند یا می‌خوانند خیلی خشک و بدون انعطاف برخورد می‌نمایند.

جک، دانشجوی سابق فوق لیسانس رشته‌ی فیزیولوژی، به مدت چندین سال در یک فرقه بود. او گزارش نمود که زمانی که برای دیدن استاد راهنمای پایان‌نامه‌ی خود به دانشگاه رفت، همانطور که صحبت می‌کردند، «استاد راهنما ایده‌هایی را بر روی تخته‌ی سیاه نوشت. ناگهان او گچ را به من داد و گفت: «برخی از ایده‌های خودت را بنویس». او می‌خواست که من به‌طور خلاصه طرح خود را ارائه نمایم. من به‌طرف تخته‌ی سیاه رفت و یک دایره دور تادور نوشه‌های استاد کشیدم. این کار را مانند یک بچه انجام دادم. من صحبت‌های او را به‌صورت یک فرمان انکارناپذیر می‌شنیدم: من یک دایره دور تادور ایده‌های نوشته‌شده بر روی تخته‌ی سیاه کشیدم. در این لحظه ناگهان وقتی متوجه شدم که چه کاری انجام داده‌ام خجالت کشیدم. من گیج شده بودم و البته بعد از آن هم کارهای سبک از این قبیل انجام می‌دادم.

## پاسیویتهای غیر حاد

بسیاری از اعضای سابق خود را در وضعیتی می‌بینند که هر چیزی که می‌شنوند را، صرفاً به دلیل این که این چنین بار آمده‌اند، قبول می‌کنند. آنها نمی‌توانند بشنوند و قضاوت کنند؛ آنها می‌شنوند و باور می‌کنند و اطاعت می‌نمایند. نتیجتاً، پیشنهادات ساده از جانب دوستان، خانواده‌ها، یاران و همکاران به عنوان فرمان، حتی اگر فرد تمایلی به انجام عمل خواسته شده نداشته و یا به هر ترتیب از هر آنچه خواسته شده است بیزار باشد، تلقی می‌شوند. به عنوان مثال یک زن در نیمه‌شب برای پاسخ به درخواست کسی که به زحمت او را می‌شناخت بلند شد. او گفت: «من ماشین پدرم را قرض کردم و شصت و پنج مایل به سمت خارج از شهر و رسته‌ها راندگی کردم تا به این پسر که به تازگی یکبار دیده بودم در حمل کالاهای دزدیده شده کمک کنم چون او با لحنی خیلی قوی و آمرانه در پای تلفن صحبت کرد. من نمی‌توانم باور کنم چقدر هنوز از مردم اطاعت می‌کنم».

## زبان باقی‌مانده از فرقه

یک مانع مقدماتی بر سر راه اعضای سابق فرقه‌ها این است که بر نحوه‌ی صحبت کردن و فکر کردن به زبان و روش مخصوص فرقه فائق بیانند. همانطور که دیدیم، هر گروهی زبان تخصصی خود را دارد، که معمولاً بر مبنای اضافه کردن معانی جدید و اشاره‌ای به کلمات و عبارات عادی به وجود می‌آیند. این زبان مخصوص یک وضعیت جدا بودن، همبستگی و تعلق به گروه در میان کسانی که در داخل گروه هستند به وجود می‌آورد؛ در همان حال، ارتباط افراد به طریق مکالمه‌ی آسان با خارجی‌ها را قطع می‌کند. این مسئله حتی در خصوص فرقه‌هایی که در میان اجتماع هستند نیز صدق می‌کند، که اعضا‌یاشان در شغل‌های دنیا از خارج از فرقه کار می‌کنند ولی اغلب وقت آزاد خود را با فرقه می‌گذرانند؛ در خلال زمانی که با فرقه صرف می‌کنند، آنها به زبان خاص گروه صحبت می‌نمایند. در گروههای معینی، زبانی که بار دیگری داده شده است خیلی بیشتر از برخی دیگر در ذهن متمرکز شده و لذا پاک کردن آن بعداً مشکل می‌شود. یعنی این که، این زبان عملاً برای هر مفهومی واژه‌هایی دارد که به این ترتیب اغلب تفکرات اعضاء را کنترل می‌نماید.

طبیعی است ارتباط با دیگران طبعاً تا زمانی که اعضای سابق به استفاده از ترمینولوژی فرقه ادامه می‌دهند تحت الشعاع قرار می‌گیرد. حرف زدن آنها وقتی با دیگران صحبت می‌کنند مفهوم نیست و برخی اوقات آنها نمی‌توانند تفکرات خودشان را در قالب کلمات عرضه نمایند.

## فقدان حافظه و حافظه‌ی تغییر یافته

تاریخچه‌ی زندگی مخدوش شده‌ی فرد که به تدریج در فرقه ساخته شده است به سرعت از ذهن برداشته نمی‌شود. شاید این مسئله در هیچ کجا بیشتر از جنجال‌های اخیر بر روی حافظه‌ی «بازسازی شده» از بدرفتاری با کودکان و سایر وقایع به غایت دردآور تظاهر نکرده است. داستان‌های سندروم حافظه‌ی مجازی یا آنطور که محققین در علم هیپنوتیزم در دهه‌های اخیر آن را شبه‌حافظه می‌خوانند، به طور مدام در اخبار بوده است.

هادی شمس حائری از اعضای جدا شده فرقه‌ی تروریستی مجاهدین:

### خانواده و زن درسازمان مجاهدین



دیدگاه فرقه‌ی مجاهدین نسبت به خانواده تا به‌حال مراحل ضد و نقیضی را پیموده و در هر مرحله براساس منافع تشکیلاتی ارزش یا ضد ارزش تلقی شده است. گاهی آن را حرمت بخشیده و جزیی از سنت مبارزاتی و تکاملی دانسته و گاهی آن را سد راه مبارزه و رهایی انسان فرض کرده و منوع ساخته‌اند. در ابتدای تأسیس سازمان، ازدواج به‌کلی ممنوع بود و مبارزه فقط مختص مجردها بود.

کسانی که دارای همسر و فرزند بودند نمی‌توانستند به عضویت سازمان درآیند. یک بار یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی، که قصد داشت با دختر دلخواه خود که خارج از روابط تشکیلاتی زندگی می‌کرد ازدواج کند، اخراج شد. تنها فردی که اجازه یافته بود ازدواج کند محمد حنیف‌نژاد بود و آن هم مصلحتی و سیاسی بود. اما سازمان سالها بعد به این نتیجه رسید که می‌توان به‌طور محدود از زنها به‌عنوان محمل عادی‌سازی استفاده کرد و از آن به بعد عضوگیری زنان دردستور کار قرار گرفت. در اوایل انقلاب ۵۷، سازمان به‌خاطر کسب پایگاه مردمی و افزایش اعضای مجاهدین، به همه‌ی اعضا دستور تشکیلاتی دادند که هر چه زودتر ازدواج نمایند. سازمان برای کسب وجهه و به‌دست آوردن پایگاه اجتماعی و جذب خانواده‌ی هواداران، به همه‌ی اعضا و هواداران خود دستور داده بود: «به میان اقوام خویش بروید و با آنان روابط گرم و عاطفی برقرار سازید و به پدر و مادرهایتان احترام بگذارید و آنها را نیازارید و... و دیدگاه‌های سازمان را برای آنها تشریح کید».

این کار تأثیر به‌سزایی هم در بین خانواده‌ها به‌جا گذاشت و هم موجب اعتماد هواداران، به سازمان گردید.

رجوی نیز در آن موقع بسیار سعی می‌کرد که خود را به خانواده‌ها نزدیک سازد و به پیرمردها و مادربزرگها بسیار احترام می‌گذاشت و در زیرزمین ساختمان انزلی پس از پایان برنامه به میان آنها می‌رفت و با آنها گرم می‌گرفت و روابط عاطفی برقرار می‌کرد.

در آن موقع مانمی‌فهمیدیم که این یک تاکتیک فریبکارانه است. زمانی مانمی‌فهمیدیم که این یک تاکتیک مصلحتی بوده که در سال ۱۳۷۰ طلاقهای ایدئولوژیک راه افتاد و خدیت بین زن و مرد را دامن زند و جدائی و طلاق را به عنوان یک اصل تکاملی و وسیله‌ی رهایی انسان از قید و بندهای جنسی اعلام نمودند. وقتی جاسوسی پسر علیه پدر و مادر، یا زن علیه شوهر را دیدیم، متوجه شدیم که رفتار گذشته‌ی رجوی عوام فریبی و به خاطر جمع کردن مرید بوده است. سازمان یکبار در سالهای ۶۲ و ۶۳ در عراق دستور تشکیلاتی داد که اعضا باید ملاقات‌های هفتگی را انجام داده و حقوق خانواده را رعایت کنند. اما این بار دامی پهنه کرده بودند که بینند چه کسانی این دستور را معتبر شمرده به خانواده خود بستگی و عشق و علاقه نشان می‌دادند و پس از شناسایی در پرونده‌ی بایگانی آنها ثبت می‌کردند که بعدها برای تحقیر افراد به آن استناد نمایند.

درست شیوه کار هیتلر که قبل از سرکوب کمونیست‌ها و یهودیان در آلمان آنها را به انواع مختلف مورد شناسایی قرار داده بود تا بعد حساب آنها را برسد.

### خانواده

گروه رجوی در عراق هیچگونه ارتباطی با محیط بیرون از خود ندارند و همگی در چهار دیواری‌هایی به نام پادگان محبوس می‌باشند. خانواده‌ها نیز مجبور هستند که در همان پادگان زندگی کنند و اجازه ندارند در شهر خانه بگیرند و مانند دیگران زندگی معمول اجتماعی داشته باشند. بدین جهت سازمان به راحتی می‌تواند خانواده‌ها را کنترل کند و در امور داخلی آنها دخالت نماید.

اعضای خانواده قبل از این که متعلق به خانواده خود باشند متعلق به سازمان هستند و حل و فصل کلیه امور و مسائل عاطفی و تنظیم ارتباطات داخلی خانواده به عهده سازمان می‌باشد. به تمامی خانواده‌ها ابلاغ شده بود: «شما مسئولیتی در مقابل فرزندان و همسران خود ندارید و بیخودی نگران آینده و تربیت کودکانتان نباشید. آن را به سازمان واگذار کنید و تنها به فکر انجام وظایف روزانه‌تان باشید بچه‌ها و همه‌ی شما مال رهبری هستید و رهبری دلش بیشتر از شما برای فرزندان شما می‌سوزد». بر این اساس سازمان مسئولیت تمامی خانواده‌ها و کودکان را خود به عهده گرفته بود و خانواده جزئی از سلسله‌مراتب تشکیلاتی شده بود. خانواده‌ها ملزم بودند که کلیه مسائل و مشکلات و حتی روابط جنسی خود را به سازمان گزارش کنند و از او راه حل بخواهند.

(البته این مسائل مربوط به قبل از طلاق‌های ایدئولوژیک بود در حال حاضر اساساً خانواده‌ای وجود ندارد) در خانه صحبت کردن از انحرافات و نقایص سازمانی ممنوع بود. اگر کسی مشکل خانوادگی خود را به سازمان گزارش می‌داد نه تنها حل نمی‌شد بلکه بیشتر به آن دامن می‌زند تا اختلافات را عمیقتر سازند. افراد را جداگانه می‌خواستند و با آنان صحبت می‌کردند. این صحبت‌ها به گونه‌ای بود که با دلجویی از فرد شکایت‌کننده او را در مقابل فرد شکایت‌شونده قرار می‌دادند. بعد شکایت شونده را احضار می‌کردند و حق را به جانب او می‌دادند و از شکایت‌کننده بدگویی می‌کردند. با این شیوه هر کس سازمان را دوست و محروم خود می‌گرفت و نسبت به همسر خود بدین می‌شد. اساساً سازمان در انتظار طرح مشکلاتی از ناحیه‌ی اعضای خانواده بود. این کار را تشویق می‌کرد تا بتواند از آن بهره‌برداری کند و در امور خانواده دخالت نماید. به راستی که در سازمان یک «خاله زنک» بازی و دو به همزنی به دست رجوی بود.

وجود کانون مستقلی در تشکیلات به نام خانواده به هیچ وجه مورد پسند رجوی نبود و آن را نقطه انفصال روابط تشکیلاتی اعضا می‌دانست. زیرا شیوه‌ی کار رجوی برای مهار اعضا و شستشوی مغزی در خانه گستته می‌شد و همه‌ی بافته‌های او رشته می‌گردید. این دشمنی را رجوی بارها با این عبارت که «خانواده قلوس تشکیلات ما است» بیان کرده بود. با بالا رفتن و پائین آمدن رده‌ی هر یک از زن یا شوهر باید آنها از یکدیگر جدا می‌شدند و به مردی تعلق می‌گرفتند که هم‌سطح و رده آنها باشد. مانند مهدی ابریشمچی که چون همسرش هم‌رده‌ی ایدئولوژیک رجوی شده بود از شوهر خود طلاق گرفت و همسر رجوی یعنی رهبر عقیدتی خود گردید.

افراد دیگری علیرغم این که با همسرانشان اختلاف خانوادگی نداشتند و هم دیگر را دوست داشتند، به خاطر پائین آمدن رده‌ی تشکیلاتی هر یک از آنها می‌بایست از یکدیگر جدا می‌شدند. مانند محبوبه جمشیدی (آذر) که سه بار شوهر عوض کرد و بسیاری افراد دیگر. خانواده در تشکیلات رجوی تبدیل به کانون جاسوسی و بی اعتمادی گردیده بود.

همه موظف بودند هر اتفاقی در خانه افتاده بود، را گزارش کنند. هر کس رده‌ی تشکیلاتیش بالاتر بود نسبت به دیگران هژمونی داشت و از امکانات و وسائل رفاهی بیشتری برخوردار بود. مثلاً ممکن بود که رده‌ی تشکیلاتی فرزند خانواده از پدر و یا مادر بالاتر باشد، در نتیجه والدین مجبور بودند به رهنمودهای فرزند عمل کنند. اما هرگز فرزند را مسئول پدر یا مادر نمی‌کردند زیرا ارتباطات حزبی و نظامی هم ممکن بود منجر به ایجاد مهر و عاطفه بین خانواده گردد.

لذا مکانیسم‌هایی به وجود آورده بودند که هر یک از اعضای یک خانواده با یک مسئول جداگانه در ارتباط باشد و مجموعه اعضای یک خانواده نمی‌توانستند مسئول مشترک داشته باشند. این کار بدین جهت بود که مجموعه روابط عاطفی و راه حل‌های مختلف وصل باشند تا خانواده انسجام و هویت خود را از دست بدهد.

سیستم موجود در رابطه با خانواده از زن و مرد یک عنصر بی‌شخصیت و بی‌هویت ساخته بود. در واقع زن و مرد مردگان متحرک بودند که هفته‌ای یک بار می‌بایست چند ساعتی با هم باشند و بعد به سرعت جدا می‌شوند و هر کس به بخش خود می‌رفت. خانواده‌ها یک بار در هفته اجازه ملاقات با یکدیگر را داشتند. سازمان برای اینکه زن و شوهر با یکدیگر تبادل نظر نکنند و به اتفاق هم تصمیم به خروج از سازمان نگیرند، سعی می‌کرد به نفر دیگر نزدیک شده و او را وادار کند که از همسر خود طلاق بگیرد. عموماً سازمان از گزارشاتی که خانواده‌ها از یکدیگر می‌دادند، متوجه می‌شد که بعضی از آنها ناراضی هستند. لذا فوراً اقدام نموده و فرد ناراضی را از خانواده جدا می‌کرد تا ناراضایتی به دیگری سرایت نکند. وقتی یکی از اعضای خانواده نامه می‌نوشت که می‌خواهد برود، این نامه مستقیماً به خود رجوی می‌رسید و فوراً به فرد باقی‌مانده می‌نوشت و یا با او ملاقات می‌کرد و با اظهار صمیمیت و علاقه آن فرد را تحت تأثیر و در محذور اخلاقی قرار می‌داد تا نتواند همراه همسرش از سازمان خارج شود. یک زن و شوهر با یکدیگر قرار می‌گذارند که از سازمان خارج شوند. رجوى با نقطه ضعفي که در يكى از آنها سراغ داشت، به او نامه‌ای می‌نويسد و با دلジョي و تملق‌گويي او را به سوي خود جلب می‌کند تا مانع رفتن او به همراه همسرش گردد. در واقع اين يك نوع نمامي و ايجاد تفرقه بين خانواده‌ها بود که رجوى در اثر سال‌ها ممارست به اين شغل كثيف، كاركشته و ورزیده شده بود.

در حال حاضر دههای خانواده در مجاهدین هستند که نیمی از آنها در داخل سازمان مانده و نیم دیگر از سازمان خارج شده‌اند و سازمان از ارتباط و وصل آنها با یکدیگر جلوگیری می‌نماید. يكى از شگردها اين بود که به محض خروج يكى از همسران، سازمان دیگری را وادار به ازدواج می‌کرد تا راه خروج او بسته شود و نتواند دنبال همسرش سازمان را ترک گوید. دیگر اینکه به همسری که در درون تشکیلات باقی‌مانده بود، می‌گفتند که همسر تو ازدواج کرده تا وی همه‌ی پل‌ها را خراب‌شده بیندارد و همانجا بماند. سازمان مجاهدین تمام شیوه‌های مافیایی و ضد انسانی را برای نگهداری نیرو به کار می‌برد و از هیچ عملی روی گردن نیست. در سازمان مجاهدین خروج از تشکیلات بزرگترین گناه و خیانت محسوب می‌شود و به منزله‌ی خروج از دین به حساب می‌آید.

لذا به طور اتوماتیک پس از خروج از سازمان، فرد باقیمانده بر همسرش حرام می‌گردد. عشق و محبت‌ها را آنچنان کشته و شستشوی مفرزی را تا بدان حد رسانده بودند که کمتر خانواده‌ای حاضر بود فرد جدا شده را عضو خود بداند. اما در عین حال افسون‌های رجوی بر بسیاری از خانواده‌ها اثر نکرد و عده‌ی زیادی پس از آگاهی از محتوای روابط سازمان به‌طور دسته‌جمعی از سازمان خارج شده و به خانواده‌ی خود ملحق شدند. یکی از سنت‌های پسندیده در بین ما ایرانیان آن است که اگر بین خانواده‌ای اختلاف بروز کند همه سعی می‌کنند با میانجیگری آنها را آشتبانی دهند و تا جایی که می‌توانند نگذارند که اختلاف به طلاق منجر گردد. اما متأسفانه مجاهدین سنت زشتی در به هم‌زدن اساس خانواده بنیان گذاشتند. این بسیار رذیلانه و غیر انسانی است که به‌خاطر کسب یک عضو بیشتر، خانواده‌ای را متلاشی کرد. کسانی که تا این حد در روابط خود ضد خانواده هستند هرگز نمی‌توانند به خانواده‌های دیگران رحم کنند و پیام آور آشتبانی و محبت باشند.



جدا شدن هزاران تن از اعضای فرقه مجاهدین و بازگشت آنها به کانون خانواده‌ایشان

# روابط اجتماعی و شخصی

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مسعود رجوی:

ما باید شعله‌ی عملیات نظامی و ترور مسئولین در داخل ایران را روشن نگه داریم. این کار به هر قیمتی باید صورت پذیرد حتی به قیمت این که **دها و صدها** کشته بدیم. (نشستهای قرارگاه باقرزاده)

اکثریت اعضای سابق فرقه‌ها «بی‌هدفی» یا بیگانگی را به درجات مختلف برای برخی مقاطع زمانی تجربه کرده‌اند. این حس بیگانگی و سردرگمی منتج از فقدان نرم‌ها، ایده‌ها و اهداف گذشته و بیداری مجدد است. این وضعیت در حالی که فرد سعی می‌کند سه فرهنگ را در هم یامیزد، و خیمتر می‌شود:

فرهنگی که او قبل از ملحق شدن به گروه فرقه‌ای در آن زندگی کرده است؛

فرهنگ خود گروه؛

فرهنگ عمومی جامعه‌ای که حالا به عنوان یک فرد خارج از گروه با آن روبرو گشته است.

نظریه‌های یادگرفته شده و قویاً عجین شده با آنها در فرقه نیاز به بازنگری به وسیله‌ی گذشته‌ی قبل از فرقه علاوه بر حال حاضر بعد از فرقه دارند. به‌نوعی، عضو سابق در میان سه سیستم ارزشی متقابل سؤال می‌کند که: «من کی هستم؟»

به این دلیل، اعضای سابق فرقه‌ها اغلب حسی مانند مهاجرین یا پناهندگانی که وارد یک فرهنگ بیگانه شده‌اند، دارند. در اغلب موارد به‌هرحال آنها واقعاً مجدداً وارد فرهنگ گذشته‌ی خود می‌شوند و یک سری تجارت فرهنگی و اعتقادات را نیز با خود می‌آورند که ممکن است در تضاد با نرم‌ها و انتظارات جامعه به‌طور عام باشد. اما درست بر عکس حالت مهاجرین که با وضعیتی تجربه نشده روبرو می‌گردد، فردی که از فرقه بیرون می‌آید با جامعه‌ای که زمانی آن را رد کرده است، برخورد می‌کند.

### بنا کردن یک شبکه‌ی اجتماعی جدید

زمانی که عضو از فرقه جدا می‌شود، بسیاری از دوستان، یارانی با نظرات مشترک و آشنایانی که تجارت قابل توجه مشترکی داشته‌اند تماماً پشت سر گذاشته می‌شوند. یک فرقه دنیایی مخصوص به خود دارد. ترک چنین تجربه‌ی تماماً جهت‌داری، به معنی به دنبال دوستان جدید گشتن در جهانی که به فرد غیر قابل فهم یا مشکوک معرفی شده است، می‌باشد.

علاوه‌بر این، یک خصوصیت بارز اعضای فرقه‌ها، خصوصاً در آنها یی که به مدت طولانی در یک فرقه بوده‌اند، به وجود آمدن وقفه در زندگی اجتماعی و تجربی آنان است.

## نهایی

بعد از ترک گروه، فرد معمولاً در می‌یابد که عملکردهای گروه نسبت به بیرونی‌ها حالا به خود او برگشته است؛ یعنی این که، او مورد تحقیر و توهین واقع می‌شود. همچنین هیچ امیدی به برقراری دوستی‌های زمان فرقه وجود ندارد به دلیل این که اعضای فرقه طوری تعلیم دیده‌اند که از جداسدگان بیزار باشند و به دلیل این که اعضاء ممکن است تلاش کنند تا عضو سابق را مجدداً به داخل فرقه بکشانند. به علاوه، اعضای سابق این امکان را ندارند که به سادگی روابط خود را با دوستان سابق و خانواده به دلیل این که احتمالاً روابط آنها زمانی که به فرقه پیوستند به صورت خیلی بدی شکسته شد، بازسازی کنند.

## مراوده با جنس مخالف و روابط جنسی

برخی افراد سعی می‌کنند تا با زیاده‌روی در برقراری رابطه با جنس مخالف، مشروب خوردن و روابط ماجراجویانه کمبودهای گذشته را جبران نمایند. به هر حال این نوع رفتارها اغلب ایجاد حس غالب گناه و شرم وقتی عضو سابق با منوعیت‌های فرقه در دنیای آزاد جدید روبرو می‌شود، تولید می‌نماید. همچنین ممکن است این امر به برخی تجارب ناراحت‌کننده بیانجامد که موجب پشیمانی می‌شود. «والری» یک معلم ۲۶ ساله‌ی سابق چنین اظهار نظر کرد: «وقتی من تازه از فرقه بیرون آمده بودم، با هر پسری که نسبت به من توجه نشان می‌داد می‌رفتم؛ دوچرخه سواران، دوره گردها. من همچنین با یک فروشنده مواد مخدر قرار دیدار می‌گذاشتم تا این که یک روز با ماشینش در بزرگراه تصادف کردم. من هرگز قبلاً اینطور نبودم.»

# مقولات مربوط به ازدواج

برگزیده از کتاب

فرقه‌ها در میان ما

## مریم رجوی:

باید به «ذوب در رهبری» برسید. خودتان را محو کنید تا رهبری را بتوانید اثبات کنید. فکر نکنید شماها کاری کرده اید. این رهبری است که سر تک شماها منت گذاشته و قیمت می‌دهد.  
(نشسته‌های قرارگاه باقرزاده)

وقتی یکی از طرفین یک زندگی زناشویی به درون یک فرقه عضوگیری می‌شود، فشار بر روی آن فرد برای عضوگیری طرف دیگر گذاشته می‌شود. اگر طرف مقابل قبول نکند، اغلب فرقه عملاً موجب برهم خوردن آن زندگی زناشویی می‌گردد. رهبران در خصوص این که طرف دیگر چقدر گناهکار، سرکوبگر و منفی‌باف است صحبت کرده و فرد درون فرقه را با کارهای فرقه به شدت مشغول می‌نمایند و همزمان البته طرف دیگر که در فرقه نیست را بی‌آبرو می‌کنند تا بالاخره ازدواج آنان به شکست بیانجامد.

اگر هر دو والدین یک خانواده به فرقه پیوسته باشند، آنها احساس نمی‌کنند که می‌توانند با یکدیگر در خصوص نقشه‌ی فرار از فرقه صحبت کنند زیرا وفاداری به رهبر بر تعهدات ازدواج آنان سایه افکنده است. بنابراین یکی از والدین ممکن است بدون اطلاع دیگری، به جای پذیرفتن ریسک متوقف شدن به خاطر گفتن به طرف دیگر و مطلع شدن رهبر، فرقه را ترک کند. تعدادی از ازدواج‌ها به این دلیل از هم می‌پاشند که کسانی که فرقه را ترک می‌کنند بعد از این که متوجه می‌شود که عشق و وفاداری در ازدواج در مقایسه با ترس و احساس وظیفه‌ی همسر نسبت به فرقه‌ای که انتخاب کرده است هیچ است و وی وفاداری به رهبر را بر وفاداری به همسر ترجیح داده است، خرد می‌شوند.

## اعتماد

اعضای سابق فرقه‌ها خود را در بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی دچار یک نوع بدگمانی و توهمندی می‌یابند. آنها تمایل دارند که از جمعیت و اجتماعات بیش از چند نفر دور باشند.

## عوارض معروف به «زنگ بلور ماهی»

یک مشکل خاص برای اعضای قدیمی فرقه‌ها، زیر نظر بودن دائمی توسط خانواده و دوستان است، که همیشه گوش به زنگ در خصوص هرگونه نشانه‌ای از مشکلات زندگی واقعی هستند که ممکن است عضو سابق را به فرقه برگرداند. گسسته‌های خفیف، در فکر فرو رفتن عمیق، تغییر رفتار و صحبت‌های مثبت در خصوص فرقه باعث ایجاد نگرانی در خانواده‌ی عضو سابق می‌شود. هم آشنایان جدید و هم دوستان قدیمی می‌توانند همچنین حسی در عضو سابق به وجود بیاورند که مردم مراقب آنها بوده و متعجب هستند که چرا او به فرقه مربوطه پیوسته است. اغلب نه عضو سابق و نه خانواده و دوستان او نمی‌دانند چگونه سر صحبت در این خصوص را باز کنند.

بهترین راهنمایی که من می‌توانم جهت برخورد با این موضوع بدhem این است که عضو سابق روی واقعیت‌های پیرامون خود و جزئیات چنین مباحثی متوجه شود تا حس تحتنظر بودن به تدریج محو گردد.

اعضای سابق برخی اوقات می‌خواهند با مردم در خصوص وجهه مثبت تجاریشان در فرقه صحبت کنند. علاوه بر این باید دانست که جدی بودن تعهدات داده شده در فرقه، حس هدفمندی و کار مؤثر و سادگی زندگی در رژیم قدیمی، آنها را وادار می‌کند تا در خصوص چند دوستی گرم و عاطفی، همچنین سفرهای منحصر به فرد، یا نظرات شخصی خود صحبت کنند. در عین حال آنها به طور عموم احساس می‌کنند که دیگران، خصوصاً خانواده، می‌خواهند تنها وجهه منفی را بشونند.

همانطور که یک مرد تشریح نمود: «چگونه می‌توانم از کنار بزرگترین واقعه‌ی عمر خود بگذرم؛ که من دیگر از جواب منفی شنیدن به صورتی که در قبل بود نمی‌ترسم؟ زمانی که در گروه بودم و در خیابان کمک مالی جمع می‌کردم، مدام از طرف هزاران نفر که به آنها مراجعه می‌کردم جواب منفی می‌شنیدم و یاد گرفتم که با آن کنار بیایم. قبل از این که وارد فرقه شوم، من از این که کسی به هر طریق جواب نه به من بدهد می‌ترسیدم!». این تجربه در حقیقت به او در زندگی بعد از فرقه کمک کرد، ولی دانستن این وجهه مثبت از تجربه فرقه‌ایش باعث بازگرداندن وی به فرقه نخواهد شد.

اعضای سابق نیاز دارند در خصوص تجارب خود همانطور که مایل هستند صحبت کنند و به کسانی که در پیرامون آنها هستند توضیح بدهند که این صحبت‌ها به معنی احتمال بازگشت مجدد آنان به فرقه نیست. محو شدن تفکر سیاه و سفید فرقه‌ای به درجاتی به دیدن تمامی وجوده هر پدیده بستگی دارد و این که یاد گرفتن مطالب جدید به بررسی روش‌ها و تجارب فرقه‌ای نیز مربوط می‌شود.

### ترس از سپردن تعهد

بسیاری از افرادی که از فرقه‌ها خارج می‌شوند، می‌خواهند کار نیک و انرژی خود را بدون این که مهره‌ی یک گروه تکنیک‌های روانی دیگر باشند به کار بگیرند. برخی می‌ترسند که «گروه گرا» شده باشند و در برابر فشار سازمان‌ها یا افرادی که دیگران را تحت کنترل در می‌آورند بی دفاع باشند. آنها احساس نیاز پیوستن به یک گروه می‌کنند، در عین حال سردرگم هستند که چگونه در میان بیشمار سازمان‌های اجتماعی، مذهبی، خیریه‌ای، خدماتی و سیاسی یک گروه را انتخاب نمایند که در آن بتوانند رئیس خودشان باشند.

## ماجرای سمیه محمدی اسیر در زندان‌های فرقه‌ی مجاهدین خلق



این سازمان در انتفاضه‌ی شعبانیه‌ی مردم عراق و در قلع و قمع ملت عراق به صورت مستقیم نقش داشته است. علاوه بر این جوانان ایرانی که مقیم داخل یا خارج از کشور را با وعده‌ی پول و درس خواندن و سفر فریب می‌دهند یکی از قربانیان این ماجرا سمیه محمدی ایرانی‌الاصل مقیم در کانادا که برای ادامه‌ی تحصیل به مانی می‌رود و پس از و پس از این که به سوی خلیج می‌رود دستگیر شده و ویزاش را از دست می‌دهد و مجبور به کار در سازمان در داخل عراق می‌شود و برای این که به چگونگی این قضیه پی‌بیریم این مصاحبه را با پدر سمیه‌ی جوان انجام دادیم.

- کی و چگونه دختر شما گم شد و شما چگونه فهمیدید که او الان در عراق است و در اردوگاه اشرف وابسته به سازمان مجاهدین؟

- دخترم سمیه در سال ۱۹۹۸ به عراق رفت و در آن زمان در سن نوجوانی بود و فهمیدم که به سبب تبلیغات و شایعات دروغی که سازمان در کانادا پخش کرده بود به طرف سازمان گرایش پیدا کرده است. بعد از آن فهمیدم که سازمان اقدام به جذب دختران و پسران جوان بین ۱۲ تا ۲۰ سال کرده است و با فریب و نیرنگ ویزای آن‌ها را گرفته و سمیه و جمعی از دوستانش در بین این دستگیرشدگان از سال ۱۹۹۸ بودند.

و من فقط یک نامه از دخترم در سال ۲۰۰۰ و سال ۲۰۰۳ در ایام عید دریافت کردم.

- دختر شما به گروه سیاسی مشخصی تمایل داشت؟

- او هیچ گرایشی سیاسی نداشت، ولی اطلاعات سازمان مجاهدین اقدام به فریب جوانان زیر سن قانونی کرد و این در حالی بود که نیروهای کانادایی بعضی از عناصر اطلاعات سازمان را اخراج کرده بودند و در بعضی از روزنامه‌ها کانادایی از مافیای جذب اطفال و ارسال آنها به عراق خبر دادند. دخترم دانشجو بود و در کانادا تورونتو درس می‌خواند. او متولد ۱۹۸۰ است و قرار بود بعد از اتمام تحصیلش در مانی به یکی از کشورهای حوزه خلیج فارس برود.

- آیا در عراق با دخترتان ملاقاتی داشتید؟

- بله. ۷ روز قبل از سقوط رژیم. از دخترم خواستم که با من بیاید ولی مأمورین اطلاعاتی سازمان و نیز بعضی از نیروهای مخابرات عراقی دستوراتی را به وی دادند که اگر از چیزی صحبت کند او را به مرگ تهدید کردند.

- چه کسی او را تهدید کرد؟

- مسئول اطلاعات بهزاد صفاری (از اعضاء فرقه) کسی که انسان نیست بله جlad است. وقتی که دخترم به من گفت بابا او بزرگترین جlad است و حقیقتاً رحم و مروتی ندارد، می خواستم با دخترم تنها باشم ولی او قبول نکرد. دخترم گفت: بابا از تو می خواهم که دروغهای این سازمان را منتشر کنی و به جوانان بگویی که بپرهیزند از فرقه‌ی مجاهدین خلق و این مطلب در مجله‌ی نشنال پست کانادا منتشر شده و الان در روزنامه‌ی *البینه‌الجديدة* و برای این که می‌دانم از زمان حضور دخترم در عراق در کانادا، دوستان عرب من این مصاحبه را نخوانده‌اند.

- شما از حکومت عراق چه می خواهید؟

- از حکومت عراق می خواهم که به من در خروج فرزندم از این تنگنایی که در آن وجود دارد کمک کند و من به حکومت عراق تعهد می‌دهم که دخترم بیگناه است و هیچ فعالیت ضد مردم عراق ندارد جز این که او از طرف مافیای سازمان مجاهدین مورد خدعاً قرار گرفته است. و این مافیا هیچ بوبی از انسانیت نبرده‌اند.

- آیا شما دیداری با مسئولین در کانادا داشتید؟

- بله من دیدارهای زیادی در آن جا داشتم. از افکار عمومی می خواهم که فرقه‌ی مجاهدین خلق را تحت فشار قرار دهند.

- دختر شما هنگامی که شما را دید چه گفت؟

- دخترم گریه کرد و پشیمان بود و منتظر بود که حکومت عراق عملی انسانی برای این گروه فریب‌خورده انجام دهد.

دخترم به من گفت که گروه زیادی از عناصر سازمان الان به افسردگی مبتلا شده‌اند و خیلی از آن‌ها پشیمان هستند و به دنبال فرصتی برای بازگشت به سوی خانواده‌هایشان هستند.

- آیا کانادا حرکتی در جهت افکار عمومی برای دخترتان انجام داد؟

- بله عکس دخترم را در بعضی از روزنامه‌هایشان چاپ کردند و فردای آن (۱۱ دسامبر ۲۰۰۷) در روزنامه‌ی امریکایی.

- حرف آخر شما چی هست و چه چیزی از روزنامه الینه می خواهید که بگویید؟

- می خواهم بگویم که حکومت شما حکومتی مردمی است و از آقای مالکی می خواهم که شخصاً در این مورد دخالت کند زیرا در تاریخ ثبت خواهد شد و ما در آستانه‌ی عید قربان هستیم و از روزنامه‌ی الینه که در تمام عراق خوانده می‌شود تشکر می‌کنم و از کسانی که در این راه مرا تشویق کردند تشکر می‌کنم و در آخر از روزنامه‌ی شما می‌خواهم که با قلم‌های زیباییتان مانع فعالیت هر سازمان ضد عراق و دولت‌های همسایه‌اش باشد زیر عراق سرزمین پیامبران و رسول است.



## عکسی از فرزندان مصطفی محمدی اسپر در چنگال

# زندگی‌های گذشته و تغییر دادن تاریخچه‌ی زندگی

## برگزیده از کتاب فرقه‌ها در میان ما

### مریم رجوی،

مریم رجوی یعنی "نفس" یعنی "کار و شیوه‌ی زندگی" در کنترل مریم است.

(نشسته‌ای قرارگاه باقرزاده)

... جهت تفکیک زندگی ساختگی گذشته از تجارب واقعی و یا بازیافتن تاریخچه‌ی زندگی و روابط خانوادگی گذشته، بخشی از کار درمان به خاطر آوردن و مرور تجارب زندگی قبل از پیوستن به فرقه و مقایسه آنها با برخوردهای مشخص محتوای القا شده توسط فرقه است. فعالانه تلاش کردن در جهت مطمئن شدن از آن چه در قبل از و در طی و بعد از فرقه حقیقت داشته و نحوه برقراری مجدد ارتباطات خانوادگی کار بسیار خطیر برای اغلب اعضای سابق فرقه‌هاست.

### نارسایی‌های ادراکی

من اغلب به اعضای سابق فرقه‌ها در برابر انواع نارسایی‌های ادراکی که در گذشته تشریح شد توصیه می‌کنم که آنها به استراحت پرداخته و به خودشان تنفس بدهنند و این که آنها بالافصله به کالج یا تحصیلات عالی رو نیاورند، زیرا که قدرت درس خواندن آنها، توان نشستن در کلاس درس و ظرفیت یادگیری و عکس‌العمل نشان دادن آنها طی چند ماه بهتر می‌شود. اقدام به انجام کارهای سنگین فکری در یک وضعیت تعهدآور و رقابتی مانند یک مدرسه‌ی تحصیلات عالی ممکن است تولید فشارهای ناخواسته بنماید.

### چگونه شناور شدن را متوقف کنیم

تکنیک‌های آموزشی اصیل در خصوص مسائل رفتاری، بهترین متد مقابله و برخورد با موارد شناور شدن‌های روانی است. محرک‌ها صرفاً رابطه‌ها و خاطرات هستند و نه چیزی بیشتر. آنها موارد اسرارآمیزی که توسط دیگران در ذهن شما کاشته شده باشند، نیستند؛ آنها منعکس کننده‌ی موضوعات غیر قابل کنترل نیستند. شناور شدن روانی تنها گیر کردن برای چند دقیقه، یا چند ساعت، در یک حالت آشنا، گسته و متناقض است، همانگونه که شما در درون فرقه تجربه کرده‌اید.

سه نوع بازسازی خاطرات توسط اعضای سابق فرقه‌ها در جریان شناور شدن‌های روانی تجربه می‌شوند:

- احساس خوشنودی از روزهای فرق: زبان خاص، دگم‌ها، عملکردها، سرودها، مراسم، لباس‌های خاص؛
- احساس وضعیتی که در دوران بودن در گروه برجسته و مکرر بوده است: نگرانی‌های ناشی از تردیدهای درونی، عدم کارائی، ترس مطلق، تنفس عصبی مخفی بی وقفه؛

- حالات بدون کلام عجیب، برخی اوقات عنایین خوارکننده که از جانب فرقه داده می‌شوند (برای مثال: کودن سرخوش، هنرجوی فضائی): که به آنها تحت عنوان «شناورشدن، مدیتاسیون غیر ارادی و حالات موجی» از جانب اعضای سابق فرقه‌ها اشاره شده است.

اغلب اعضای سابق فرقه‌ها نمی‌توانند در میان رده‌های خاطرات خود از زندگی فرقه‌ای تفاوتی قائل شوند. ولی آموختن شناخت و معرفی انواعی که الان توضیح داده شد در پروسه‌ی خلاص شدن ابدی از شر آنها مفید است. این کار تجارت فرقه‌ای شما و قدرتی که فکر می‌کنید بر روی شما دارد را دور می‌کند. شما دیگر احساس نمی‌کنید که تحت بخشایش یک پدیده‌ی عجیب که شما نمی‌توانید آن را کنترل نمایید قرار گرفته‌اید.

### مقابله با احساس تنفر

اعضای سابق فرقه‌ها برای مدتی بر عقاید خود استوار می‌مانند. این استواری منتج از نوع روابط اخلاقی فرقه است که دلایلی برای اعضاء ارائه داده است تا از همه چیز متنفر بوده و همه چیز را محکوم نمایند. نیاز به مانیتور کردن‌های شخصی مستمر بسیار در خصوص رفتارهای شما است تا این واکنش‌های تثیت شده، تغییر یابند.

### آموختن اعتماد کردن به دیگران

باز پس گیری حس اعتماد کردن شما به دیگران بخشی به صورت خارج از بیداری تدریجی توانایی‌های شما برای تحمل فکر کردن در باره زیان‌ها و خیانت‌هایی که تجربه کرده‌اید، رشد خواهد کرد. عصبانیت بیاندازه‌ی اعضاء در خصوص بی‌عدالتی‌ها و زیان‌دیدن‌ها در درون فرقه پنهان نگاه داشته می‌شود. این عصبانیت در اعضای سابق به سطح آمده و با عصبانیت در خصوص عدم صداقت و فریبی که باید نادیده گرفته شود و یا واقعیت‌هایی که تازمانی که فرد از گروه جدا نشده است ناشناخته باقی مانده‌اند، در هم می‌آمیزند.

## ۱۷ ژوئن از نگاه آنتوانی گسلر

### دستگیری مریم رجوی و تعدادی از اعضاء توسط پلیس فرانسه



پلیس فرانسه بیش از ۱۶۰ عضو فرقه‌ی مجاهدین (جنبش اصلی مخالف ایران) را سه‌شنبه‌ی گذشته در نزدیکی پاریس مورد بازجویی قرار داد. پلیس ادعا می‌کند که گروه -که از نظر سیستم قضایی فرانسه مظنون به برنامه‌ریزی و حمایت مالی از عملیات‌های تروریستی است- را متلاشی نموده است.

در ۱۱ ماه می، مجاهدین خلق، که حدود ۴ تا ۵ هزار نیرو در عراق دارد (گرچه زمانی این تعداد ۱۵۰۰۰ بود)، با تحویل دادن سلاح‌های سنگین و قراردادن نیروها تحت کنترل ارتش امریکا موافقت کرد... در حالی که هیچ کس از مکان رهبر مجاهدین مسعود رجوی مطلع نیست، پلیس تایید کرد که همسرش مریم ۵۰ ساله را مورد بازجویی قرار داده است. مجاهدین خلق ایران این شخصیت نمادین جنبش اسلامی-مارکسیستی را به عنوان رئیس جمهور آینده‌ی ایران انتخاب کرده بودند... در مجموعه‌ی خانه‌ها در اوور سوراواز، مقر شورای ملی مقاومت ایران (اسم سیاسی که توسط مجاهدین خلق استفاده می‌شود) بیش از ۱۰۰ دیش ماهواره و تجهیزات بسیار زیاد رایانه‌ای وجود داشت. به گفته‌ی یک منبع وزارت کشور، اوور سوراواز به مقر بین‌المللی مجاهدین خلق تبدیل شده بود. تا مارس -آوریل ۲۰۰۳، ساختار فرماندهی آن‌ها در عراق بود و با بروز جنگ جابه‌جا شد. همان منبع، در پاسخ به سؤالی درباره نتایج حمله‌ی پلیس، اعلام کرد که پلیس توانسته است در این عملیات سازمان در فرانسه را با موفقیت متلاشی کند... به گفته‌ی پلیس، این حمله یکی از بزرگترین عملیات‌هایی بوده که ضداطلاعات فرانسه طی ۳۰ سال گذشته انجام داده است. خبرگزاری‌های بین‌المللی گزارش دادند که این عملیات نتیجه‌ی بیش از ۳ سال تحقیقات بوده است.

بنابراین فرانسه اولین کشور غربی بود که خطر مجاهدین خلق را جدی گرفت. آسوشیتدپرس بر منابع قابل توجه اعزام شده توسط مقامات پلیس فرانسه تاکید کرد. این نکته نشان می‌دهد که سرویس‌های امنیتی فرانسه به این حمله توجه زیادی داشتند: حتی هلیکوپترهای مراقبت هواپی را هم آورده بودند. به گفته‌ی وزارت کشور این عملیات بیش از هر چیزی رهبران سازمانی که نظم عمومی را تهدید می‌کند و برای حمایت مالی از عملیات‌های تروریستی برنامه‌ریزی می‌کند را هدف قرار داده بود. پلیس گفته است که طی این حمله، لازم بود برای باز کردن درهای بسته از مواد منفجره استفاده شود.

مجاهدین خلق شاخه‌ی نظامی شورای ملی مقاومت، به رهبری مسعود رجوی است، که در حومه‌ی پاریس مستقر می‌باشد... این حمله که با حکم تفتیش صادر شده توسط قاضی ضد تروریسم ژان لویی بروگیه، انجام شد باعث شد ۱۲۰۰ مسئول، از جمله ۸۰ عضو تیم جوخته ضد تروریست فرانسه، بسیج شوند. این حمله توسط ضد اطلاعات فرانسه، با پشتیبانی فرماندهی مرکزی پلیس قضایی و تحت هدایت فنی RAID (واحد تخصصی فرانسه برای حوادث تروریستی و گروگانگیری) انجام شد. سیزده هدف در بخش‌های والدواز و یولینز، با تمرکز خاص روی اورس-وراواز که گمان می‌رفت پناهگاه بسیاری از اعضای فعال مجاهدین باشد، محاصره شدند... طبق یک اطلاعیه وزارت کشور، از ماه می ۲۰۰۲، این سازمان در لیست اتحادیه‌ی اروپا از گروه‌های تروریستی قرار داشته است. وزارت کشور افزوده است که پایگاه‌های این سازمان برای اهداف مشکوک مالی، سازمانی و لجستیکی به کار می‌رفتند...



مجاهدین بی‌درنگ هوادارانش در سراسر اروپا را بسیج کرد. آن‌ها یک سری اعمال از قبل تعیین شده را انجام دادند که افکار عمومی اروپا -که تا به حال در برابر این شیوه‌های افراطی قرار نگرفته بود- را به شدت شوکه کردند.

اعمال اعتراضی به دستگیری رهبری مجاهدین خلق روز پنجشنبه ادامه یافت. راهپیمایی‌های جدید در پاریس صورت گرفتند... در رم، دو مرد با ریختن بنزین بر روی خود، خودشان را به آتش کشیدند.

آن‌ها این عمل را طی یک راهپیمایی چندین نفری در برابر سفارت فرانسه انجام دادند. آتش‌شان‌ها خیلی سریع وارد شدند تا البته درحال سوختن وی را خاموش کنند. به نظر می‌رسد جان این دو نفر در خطر نباشد. در همان زمان، یک ایرانی دیگر همین عمل را در برابر ایستگاه راه‌آهن برن در سوئیس انجام داد. علیرغم واکنش سریع پلیس، وی دچار سوختگی شدید شد و به گفته‌ی پلیس برن، اکنون در شرایط بحرانی است.

"روز قبل، سه زن ایرانی تلاش کردند خودشان را در پاریس بسوزانند. دو نفر از آن‌ها بستری شدند و نفر سوم بر اثر جراحات واردہ بعد از ظهر پنجشنبه در بیمارستان نظامی پرسی در حومه کلامارت فوت کرد. وی در بد و ورود به بیمارستان تقریباً مرده بود، اما به مدت یک روز زنده ماند. همچنین در همان چهارشنبه، دو ایرانی دیگر تلاش کردند همین کار را در لندن و برن انجام دهند. پلیس برن مانع از انجام این کار شد."

ژان فرانسوا کوپه، سخنگوی دولت فرانسه، این خودسوزی‌ها را "شدیداً دراماتیک" خواند. وی افزود: "متاسفانه! این اعمال چیزهای زیادی درباره طرز فکر رهبری آنان را برایمان آشکار می‌کند."

بهه دنبال این راهپیمایی‌ها، سرفرماندهی پلیس پاریس تمام اجتماعات مجاهدین را "تا اطلاع ثانوی" منوع اعلام کرد. بعلاوه، پلیس در حکمی فروش، حمل و نقل و استفاده از هرگونه محصول قابل اشتعال در بخش‌های خاصی از مرکز پاریس را منوع کرد... ژان پیر رافاران نخست‌وزیر فرانسه در مصاحبه‌ای که در لوموند منتشر شد اعلام کرد که عملیات پلیس "سیستم عصبی مرکزی یک سازمان تروریستی" را هدف قرار داده بود. وی شفاف کرد (توضیح داد) که "این که از متلاشی شدن هرگونه ساختاری که تروریست‌ها را در خاک ما پناه می‌دهد اطمینان حاصل نماییم جزو علایق ملی ما است".

کوپه گزارش داد که: نیکولاس سارکوزی، وزیر کشور، طی یک ملاقات در دفتر نخست وزیری، تاکید کرد که مواد بدست آمده از اوور عملیات را توجیه می‌کنند. بیش از هشت میلیون دلار نقد و ۱۵۰۰۰ یورو و نیز تجهیزات رایانه‌ای و چندین دیش ماهواره‌ای،

بهدست آمد. سلاح یا سند جعلی یافت نشد. وزارت خارجه‌ی فرانسه روز پنجم‌نبه اعلام کرد که، علیرغم درخواست محمد خاتمی رئیس جمهور ایران، این اعضا اپوزیسیون به ایران مسترد نخواهند شد. اعتراضات نشان دادند که تعصّب مطلق مجاهدین خلق حقیقت دارد: که می‌توان به محکوم‌سازی از سوی اعضا ای سابق مجاهدین که از چنگال سازمان فرار کرده بودند اعتماد کرد. این مردان و زنان سال‌ها از اعمال داخلی سازمان مجاهدین سخن گفته بودند، اما رهبری و هاداران سازمان به آنها انگ عامل تهران بودن را زده بودند. اما، واقعیت نشان می‌دهد که همیشه حق با آن‌ها بوده. رئیس ضد تروریسم فرانسه طی یک کنفرانس خبری گفت

مجاهدین خلق قصد داشتند به دفاتر دیپلماتیک ایران در اروپا، به‌جز فرانسه، حمله کنند.

پیر دوبوسکه دوفلوریان، رئیس این سرویس، گفت: طبق اطلاعاتی که توسط این سرویس جمع آوری شده، مجاهدین خلق ایران درحال تدارک دیدن حملات خونین درخارج از ایران، از جمله اروپا، بودند....

وی افزود: "طی تفتيش صورت گرفته در اور سور او از توسط پلیس، هشت تانه میلیون دلار نقد کشف شد: وی ادامه داد که رسیدگی کلی هنوز در دست اقدام است. دوفلوریان تایید کرد که بسیاری از رهبران مجاهدین خلق، از جمله مریم رجوی، پس از مداخله‌ی نظامی امریکا در عراق به فرانسه برگشته بودند. آن‌ها اوور را به مقر عملیاتی برای تروریسم تبدیل کرده بودند. حمله‌ی نظامی امریکا باعث شده بود مجاهدین حامی مالی و نیز مقر بغداد خود را از دست بدهند. وی بر خطوناک بودن مجاهدین خلق ایران تاکید کرد. مجاهدین بیشتر شیبه یک فرقه بود، کیش شخصیتی که حول مسعود و همسرش مبتنى بود. در سال ۲۰۰۱ مجاهدین خلق مسئولیت ۱۹۵ حمله‌ی تروریستی به ایران، از مقرش در اور، را پذیرفت.



# گزارش تکان‌دهنده‌ی سازمان دیده‌بان حقوق بشر از نقض حقوق بشر در کمپ‌های وحشت منافقین

## خروج ممنوع



...دیده‌بان حقوق بشر با ۵ نفر از اعضای سابق سازمان مجاهدین که در زندان ابوغریب محبوس بودند، مصاحبه کرد. اظهارات این افراد همراه با اظهاراتی که از ۷ نفر دیگر از اعضای سابق به‌دست آمده است تصویر شومی از نحوه‌ی رفتار سازمان مجاهدین با اعضای خود بخصوص کسانی که دیدگاه متفاوتی داشته یا قصد خروج از آن را ابراز می‌کنند، به‌دست می‌دهد.

اعضای سابق سازمان مجاهدین از آزارهایی نظیر حبس و آزار اعضای معمولی که مایل به ترک سازمان هستند و از حبس‌های انفرادی طولانی و ضرب و جرح و شکنجه‌ی شدید افراد ناراضی خبر می‌دهند. سازمان مجاهدین دهه‌ی ۹۰ میلادی ناراضیان سیاسی را در زندان‌های داخلی محبوس کرد و بسیاری از آنها را مدتی بعد به عراقی‌ها تحویل داد. عراقی‌ها نیز این افراد را در زندان ابوغریب حبس کردند. یکی از این ناراضیان به نام محمدحسین سبحانی از سپتامبر ۱۹۹۲ تا ژانویه ۲۰۰۱ به مدت ۸ سال و نیم بطور انفرادی در کمپ‌های سازمان محبوس بود.

شاهدان عینی گزارش کردند که ۲ نفر در حین بازجویی جان داده‌اند. ۳ نفر از ناراضیان سازمان به نام‌های عباس صادقی‌نژاد، علی قشقاوی و علیرضا میرعسگری در سلول خود در کمپ اشرف شاهد مرگ ناراضی دیگری به نام پرویز احمدی بودند. عباس صادقی‌نژاد به دیده‌بان حقوق بشر گفت که او همچنین شاهد مرگ زندانی دیگری به نام قربانی ترابی پس از بازگشت وی (ترابی) از یک جلسه‌ی بازجویی به سلولی که این دو در آن بسر می‌بردند، بود.

رهبری سازمان مجاهدین خلق متشکل از یک زن و شوهر به نام‌های مریم و مسعود رجوی است. ازدواج این دو در سال ۱۹۸۵ از سوی سازمان، آغاز یک «انقلاب ایدئولوژیک» خوانده شد. مراحل مختلف این «انقلاب» عبارت بود از: طلاق‌های اجباری افراد مزدوج، نگارش مرتب گزارش‌های خودانتقادی، چشمپوشی از تمایلات جنسی و فدایکاری جسمی و روحی مطلق برای رهبری. سطح فدایکاری مورد انتظار از اعضاء در سال ۲۰۰۳ هنگامی که پلیس فرانسه مریم رجوی را در پاریس دستگیر کرد به طور کامل به نمایش درآمد.

۱۰ نفر از اعضاء و طرفداران سازمان مجاهدين به نشانه اعتراض دست به خودسوزی در شهرهای مختلف اروپا زندگی که این منجر به مرگ ۲ نفر از آنها شد. به گفته ای اعضا سابق، «انقلاب ایدئولوژیک» یکی از ریشه های اصلی آزارهای جسمی و روحی است که علیه افراد در این گروه صورت می گیرد.

### اعضای معارض سازمان، شکنجه و زندانی شده یا تحویل زندان ابوغريب (شکنجه گاه آمریکایی ها) می شند

سازمان مجاهدين خلق در فهرست سازمان های تروریستی وزارت خارجه ای امریکا و برخی دولت های اروپایی قرار دارد. رهبری سازمان، اقدامات وسیعی برای جلب حمایت سیاستمداران غربی به منظور حذف نام این گروه از فهرست سازمان های تروریستی این کشورها به راه اندخته است.

### متدولوژی (روش شناسی)

دیدهبان حقوق بشر با ۱۲ نفر از اعضای سابق سازمان مجاهدين خلق در اروپا مصاحبه تلفنی کرده است. این شاهدان ادعاهای موثقی درباره حبس و شکنجه های روحی و جسمی که به خاطر انتقاد از سیاست های سازمان یا ابراز تمایل به ترک کمپ های نظامی متحمل شده بودند، مطرح کردند.

با هر یک از شاهدان به طور مستقل و چندین بار از فوریه تا می ۲۰۰۵ مصاحبه انجام گرفت. تمامی آنها هم اکنون در اروپا زندگی می کنند. بیش از ۱۲ ساعت مصاحبه از شاهدان جمع آوری شده است و تمامی مصاحبه ها به زبان فارسی انجام گرفت. هر یک از شاهدان شرح حال و تجارب خود در کمپ های سازمان مجاهدين را نقل کردند و این استشهادات با دیگر تحقیقات سازمان دیدهبان حقوق بشر در این زمینه همخوانی داشت. چند نفر از شاهدان که در زندان های داخلی سازمان مجاهدين حبس و شکنجه شده بودند از حسن عزتی به عنوان بازجو و زندانی خود نام برند. برای این گزارش با یاسر عزتی که پسر حسن عزتی است مصاحبه شد و او نقش پدر خود در سازمان به عنوان بازجو را تایید کرد. از ۱۲ نفری که برای این گزارش مورد مصاحبه قرار گرفتند، ۸ نفر بین سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۴ عراق را ترک کردند. ۴ نفر دیگر به دنبال جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ از عراق خارج شدند و ۵ نفر از آنها علاوه بر حبس در زندان های داخلی سازمان، مدتی را نیز در زندان ابوغريب بسر برند.

### ظهور نارضایتی در درون سازمان مجاهدين

اعضای سابق سازمان مجاهدين که در این گزارش مورد مصاحبه قرار گرفتند دلایل زیر را

برای ترک سازمان برشمردند:

شکست نظامی سازمان در سرنگونی حکومت ایران طی عملیات نظامی جولای ۱۹۸۸، طلاقهای اجباری دسته جمعی به عنوان بخشی از «انقلاب ایدئولوژیک» و نیز آزار و شکنجه توسط عوامل سازمان مجاهدین در دوره‌ی «چک امنیتی» سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵.



### عملیات فروغ جاویدان (مرصاد)

۲۴ جولای ۱۹۸۸ نیروهای ارتش آزادیبخش، کمپ‌های خود را ترک کرده و از مرز خسروی وارد ایران شدند. آنها در ابتدای ورود تا مرکز استان کرمانشاه که حدود ۱۰۰ مایل درون خاک ایران است با مقاومت چندانی روبرو نشدند،

اما ارتش و سپاه پاسداران ایران برای دفاع از کرمانشاه وارد عمل شده و پس از وارد کردن تلفات سنگین به ارتش آزادیبخش، نیروهای آن را وادار به عقب‌نشینی به مرز عراق کردند. به گفته‌ی مسعود بنی‌صدر:

۱۰ سال بعد که سازمان، اسامی و عکس‌های کشته‌شده‌های این عملیات را برای اولین بار منتشر کرد تعداد کشته‌ها ۱۳۰۴ نفر اعلام شد. علاوه بر این ۱۱۰۰ نفر نیز زخمی شدند که ۱۱ نفر از آنها مدتی بعد جان سپردند.

شکست ارتش آزادیبخش نقطه‌ی عطفی برای بسیاری از نیروهایی بود که متوجه شدند توان نظامی شان برای سرنگونی حکومت ایران بسیار ناکافی است. محمد اسکندری یکی دیگر از اعضای سابق سازمان مجاهدین که در جریان عملیات فروغ جاویدان زخمی شد، می‌نویسد:

جو بدینی و عدم اعتماد به رهبری رجوی هر روز بیشتر می‌شد. خیلی از بچه‌ها تقاضای جدا شدن از سازمان را داشتند. روحیه‌ی شکست‌خورده و بدن‌های مجروح بچه‌هانشانه‌ای از شکست تاکتیکی و استراتژیکی ارتش رجوی بود.

مسعود بنی‌صدر نیز از فضای پس از عملیات به عنوان نقطه‌ی برگشت بسیاری از اعضای سازمان یاد می‌کند:

عملیات فروغ جاویدان امید سیاسی ما را نابود کرد، اما مهم‌تر از آن، این عملیات برای من و بسیاری دیگر حاکی از پایان ایدئولوژی، اعتقاد و انتظار اخلاقی بود.

ارزش‌های بنیانی ما معنای خود را از دست داده و دیگر روحیه‌بخش نبودند. همه‌ی ما به هنرپیشه‌هایی تبدیل شده بودیم که با یکدیگر بازی کرده و یکدیگر را تشویق می‌کردیم. این دروغ هنگامی که «رهبر ایدئولوژیک» ما، اشتباه در پیش‌بینی و قضاوت خود را نپذیرفت به اوج خود رسید... به ما گفته شده بود که ایمان مجاهدین ۲ پایه دارد: فدایکاری و صداقت. پس از فروغ، چاه صداقت بطور کامل خشک شد و پس از آن سازمان تنها مبتنی بر یک رکن بود: «فداکاری» و «فداکاری بیشتر».



### طلاق اجباری

«فداکاری» که اعضای سازمان ملزم به انجام آن بودند توسط رهبری سازمان و در قالب یکسری «انقلاب‌های ایدئولوژیک» برگزار شد. رهبری سازمان از همه‌ی اعضا خواست برای افزایش «توانایی مبارزه»، خود را از همه‌ی وابستگی‌های جسمی و روحی طلاق دهند. در این مرحله از «انقلاب ایدئولوژیک» افراد مزدوج ملزم شدند با طلاق دادن همسران خود به وابستگی‌های احساسی‌شان پایان دهند. مسعود بنی‌صدر توضیح می‌دهد که چگونه به دنبال شکست سازمان در ایران، این روند طی «جلسات ایدئولوژیک اعضای مرکزی و اجرایی» اجرا شد: اولین کاری که باید در بغداد انجام می‌دادم مشاهده نوار ویدئویی جلسه ایدئولوژیک «اعضای مرکزی و اجرایی» بود.

این جلسه که «امام زمان» نام داشت، با یک سوال ساده شروع می‌شد: «ما همه دستاوردها و هر چیزی که داشتیم را به چه کسی مديون بودیم؟»... همان گونه که من فکر می‌کردم مسعود رجوی ادعا نکرد که او امام زمان است، اما گفت که ما همه چیز خود را مديون امام زمان هستیم... هدف این بود که نشان داده شود اگر ما نیز با رهبر خود همانگونه که او با امام زمان و خدا یکی است، یکی شویم می‌توانیم به تهران برسیم.

او حاضر بود که هرچه داشت (در واقع یعنی همه ما!) را در راه خدا بدهد. رجوی با این ادعا که تنها در اندیشه اراده خدا بود، انتظار داشت مانعه بگیریم که بین او و امام زمان هیچ حائل و واسطه‌ای وجود ندارد، اما بین ما و او (رجوی) حائل وجود داشت که مانع می‌شد وی را به‌وضوح بینیم. این حائل «ضعف» ما بود. اگر ما آن را می‌پذیرفتیم، می‌توانستیم بینیم چرا و چگونه در مواردی نظری عملیات فروغ، شکست خوردیم. مسعود و مریم تردیدی نداشتند که حائل ما همسرمان بودند. دستور سازمان برای «طلاق دسته‌جمعی» موجب بروز اضطراب و سردرگمی بسیاری از اعضا شد.

مسعود بنی صدر جزئیات فضای حاکم بر کمپ اشرف را در این دوران چنین تشریح می‌کند:

جو پایگاه کاملاً متفاوت بود. فضای حاکم بیچارگی بی‌امان بود. به نظر می‌رسید که همه در مرحله جدیدی از «انقلاب ایدئولوژیک» بودند. تنها بحث مشروع، انقلاب و مبادله‌ی تجربیات مشابه بود. غیر از این هیچ چیز مهم نبود؛ جهانی در بیرون نبود... حتی افراد مجرد نیز باید حائل‌های خود را طلاق می‌دادند. آن بیچاره‌ها نمی‌دانستند که حائل‌هایشان چه کسانی هستند. ظاهراً این شامل حال همه زنان و مردانی می‌شد که به آنها احساس علاوه‌ای وجود داشت. بعدها من متوجه شدم که سازمان نه فقط طلاق قانونی بلکه خواستار طلاق احساسی و «ایدئولوژیک» نیز شده بود. من باید آنا (همسرم) را در قلب خود طلاق می‌دادم. در واقع من باید یاد می‌گرفتم که از او به عنوان حائل میان من و رهبرم متنفر شوم.

رجوی در این نشست اعلام کرد که به عنوان «رهبر ایدئولوژیک» دستور به طلاق دسته‌جمعی از همسرانمان را می‌داد. او از همه خواست که حلقه‌های خود را اگر قبلاً تحویل نداده بودند، تحویل دهند. آن جلسه که برای مدت یک هفته ادامه داشت، عجیب‌ترین و تنفرانگیزترین جلسه‌ای بود که من در آن شرکت کردم.

### چک امنیتی

نیروهای امنیتی مجاهدین اواخر سال ۱۹۹۴ و اوایل سال ۱۹۹۵ به دستگیری بسیاری از اعضای سازمان درون کمپ‌هایشان در عراق اقدام کردند. این افراد تحت بازجویی قرار گرفته و متهم به جاسوسی برای حکومت ایران شدند. دستگیرشدن‌گان در اواسط سال ۱۹۹۵ پس از آن که مجبور به امضای اعتراف‌نامه‌های دروغین و ابراز وفاداری به رهبری سازمان شدند، آزاد شدند. ۵ نفر از اعضای مجاهدین که برای این گزارش مورد مصاحبه قرار گرفتند جزو بازداشت‌شده‌اند. اسامی آنها عبارت است از: فرهاد جواهري‌يار، علی قشقاوي، علیرضا میرعسگري، اکبر اکبری و عباس صادقی‌نژاد. براساس اظهارات آنها که شرح آن در بخش بعد آمده است، هدف اصلی از این دستگیری‌ها ایجاد رعب و وحشت در بین ناراضیان و گرفتن اعترافات کاذب مبنی بر آن که آنها عوامل دولت ایران هستند، بود. این دوران به «چک امنیتی» معروف است.

اواخر سال ۱۹۹۴ سازمان به نیروهای خود در عراق اطلاع داد که در صدد اعزام تیم‌های کوچک به داخل خاک ایران برای انجام عملیات است. فرهاد جواهري‌يار به دیده‌بان حقوق بشر گفت: پیامی از سوی مسعود رجوی پخش کردند که می‌گفت الان وضع داخلی ایران به هم ریخته و کسانی که می‌خواهند به ایران بروند و عملیات انقلابی انجام دهند و مردم را تحریک و تشویق به انقلاب کنند، خواهشان کتاب تقاضا کنند.



کریم حقی

علی قشقاوی

علیرضا میر عسگری

صفهای طولانی در دفاتر مسئولان ایجاد شده بود. تقاضانامه‌ها حدوداً ۴۰ صفحه و صدها سوال در آن بود. علیرضا میر عسگری یکی دیگر از اعضای سابق سازمان به دیدهبان حقوق بشر گفت که در این دوران، نارضایتی به سراسر کمپ اشرف سرایت کرد: در اوایل سال ۱۳۷۳ موج سوال‌ها و مخالفتها درون سازمان خیلی اوج گرفته بود. عملیات ارتشی کم شده بود و اعضای سازمان وقت زیادی برای فکر کردن داشتند. خیلی‌ها خواستار جدایی از سازمان بودند که من متوجه شدم یکسری از اطرافیانم غیشیون می‌زد. وقتی سوال می‌شد می‌گفتند که من مأموریت در ایران. بعداً فهمیدیم که این افراد توسط سازمان بازداشت و زندانی شده‌اند. خود من هم اوایل بهمن ۱۳۷۳ دستگیر شدم.

### نقض حقوق بشر در داخل کمپ‌ها

موارد نقض حقوق بشر که توسط رهبری سازمان علیه اعضای ناراضی اعمال شده است، شامل حبس طویل‌المدت (بدون ارتباط با دنیای خارج)، حبس‌های انفرادی، ضرب و جرح، آزارهای روانی و زبانی، اعتراف‌های اجباری، تهدید به اعدام و شکنجه‌هایی که در ۲ مورد به مرگ منجر شده‌اند، می‌شود.

**علی قشقاوی:** روز اول ماه رمضان بود که زندانیان آمد و پرویز احمدی را برای بازپرسی برد، چند ساعتی بعد آوردنش دیدم آنقدر زده بودنش که هیچی از این بشر باقی نمانده بود و چند دقیقه بعد جان سپرد.

اظهارات اعضای سابق سازمان حاکی از آن است که این سازمان از ۳ نوع زندان در داخل کمپ‌های خود در عراق استفاده می‌کند. به گفته‌ی مصاحبه‌شوندگان نوع اول واحدهای مسکونی کوچک هستند که به مهمنسرا مشهورند. کسانی که متقاضی ترک سازمان بوده‌اند در این واحدها نگهداری می‌شوند که عمدتاً در حبس مجرد بودند. آنها مجاز نبودند برای صحبت و ملاقات با کسی در داخل کمپ یا تماش با بستگان و دوستان خود در دنیای بیرون، از واحدهایشان خارج شوند. کریم حقی، عضو عالی‌رتبه‌ی سازمان مجاهدین که در گذشته مسؤولیت امنیت مسعود رجوی را به عهده داشت به دیدهبان حقوق بشر گفت: من سال ۱۹۹۱ در سازمان توانی فرماندهی حفاظت رجوی بودم.

باور نمی‌کردند که می‌خواهم بیرون بیایم. من را همراه همسر و بچه شش ماهه‌ام در ساختمانی به اسم اسکان که یک سری واحدهای مسکونی برای گذشته که ازدواج روال بود و اینجا خانه‌ی زوج‌ها بود—حبس کردند. سازمان دور این واحدها دیوار بلندی کشیده بود و سیم خاردار از سمت داخلی کشیده بود و برج نگهبانی و گشت داشت. در طول این مدت جیره غذایمان را کم کردند، کتک می‌زدند و فحش می‌دادند و تهدید به اعدام می‌کردند.

محمد رضا اسکندری و همسرش طاهره اسکندری که هر دو عضو سابق سازمان مجاهدین هستند به دیده‌بان حقوق بشر گفتند که پس از ارائه‌ی درخواست خود در سال ۱۹۹۱ برای ترک سازمان در مهمنسراهای متعددی محبوس شدند: وقتی ما وارد کمپ سازمان شدیم، پاسپورت و مدارک شناسایی مان را گرفتند و بعدها که گفتیم قصد رفتن داریم آنها را به ما پس ندادند. ما را در ساختمان‌هایی به اسم اسکان و در جاهای دیگر زندانی کردند. سپس به یک اردوگاه پناهندگان به اسم التاش در نزدیکی شهر رمادی فرستادند. زندگی در التاش بسیار سخت بود، مرگ تدریجی بود و افراد وابسته به سازمان حتی در آنجا هم اذیتمان می‌کردند. بالاخره در سپتامبر ۱۹۹۲ توانستیم از هلند پناهندگی بگیریم.

نوع دوم حبس در داخل کمپ‌های سازمان مجاهدین «بنگالی شدن» نام داشت. بنگالی شدن نامی است که اشاره به سلول‌های کوچک انفرادی در درون اتاق‌های پیش‌ساخته دارد.

اعضای ناراضی که خواستار ترک سازمان بودند و سایر افراد در بنگال‌ها محبوس می‌شدند. حبس در بنگال نوعی مجازات برای افرادی بود که از دیدگاه رهبری سازمان مرتکب خطایی شده بودند. این افراد در مدت حبس باید درباره‌ی خطاهای خود تفکر و تأمل کرده و گزارش‌هایی در انتقاد از خود می‌نوشتند.

مسعود بنی صدر که نمایندگی دیپلماتیک سازمان در اروپا و شمال آمریکا را به‌عهده داشت، می‌نویسد که پس از جلسه‌ای با مسعود رجوی و سایر اعضای ارشد، آنها به این نتیجه رسیدند او «فاسد» شده است و باید بنگالی شود:

پس از آن مسئولم از من خواست به بنگال رفته و تفکر کنم. من بنگالی شدم یعنی این که باید به سلول انفرادی رفته و فقط فکر کنم و بنویسم. این نوع شدیدی از شکنجه‌ی روانی است به‌طوری که برخی اعضای سازمان ترجیح می‌دادند خود را بکشند تا این که بنگالی شوند.

نوع سوم بازداشت‌هایی که شاهدان گزارش کرده‌اند شامل حبس، شکنجه‌ی فیزیکی و بازجویی در زندان‌های مخفی کمپ‌های سازمان می‌شود. از این زندان‌ها عمدتاً برای آزار ناراضی‌های سیاسی استفاده می‌شود. بیشتر اعضای سازمان، اطلاعی از وجود این زندان‌ها نداشتند.

افرادی که در این بازداشتگاهها حبس شده‌اند در مصاحبه با دیده‌بان حقوق بشر اظهار کردند که تا قبیل از تجربه شخصی خود از وجود آنها بی‌اطلاع بوده‌اند.

یکی از شاهدان به نام محمدحسین سبحانی که دیده‌بان حقوق

بشر با او مصاحبه کرده است، مدت ۸ سال و نیم یعنی از

سپتامبر ۱۹۹۲ تا ژانویه ۲۰۰۱ را در سلول‌های انفرادی درون

کمپ‌های سازمان سپری کرده است. شاهد دیگر، جواهری یار از

نومبر ۱۹۹۵ تا دسامبر ۲۰۰۰ به مدت ۵ سال در زندان‌های

سازمان به طور انفرادی محبوس بوده است. هر دو این افراد

اعضای ارشد مجاهدین بودند که قصد ترک سازمان را داشتند

اما به آنها گفته شد به علت اطلاعات داخلی زیادی که دارند به آنها اجازه خروج داده

نخواهد شد. آنها زندانی شده و در نهایت به مسئولان عراقی تحویل و به زندان ابوغریب

متقل شدند.



۴ شاهد دیگر که با دیده‌بان حقوق بشر مصاحبه کردند در دوران چک امنیتی سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ و به علت آن که مشکوک به ناراضیتی بودند، زندانی شدند.

علی قشقاوی، علیرضا میرعسگری، اکبر اکبری و عباس صادقی نژاد تحت شکنجه‌های شدید و بازجویی‌های خشن قرار گرفته و وادار به امضای اعتراف‌نامه‌های دروغین مبنی بر ارتباط با عوامل اطلاعاتی ایران شدند.

همچنین عباس صادقی نژاد، علی قشقاوی و علیرضا میرعسگری شاهد پرویز احمدی در درون یکی از زندان‌های سازمان در فوریه سال ۱۹۹۵ بودند. این ۳ نفر در دستگیری‌های چک امنیتی در فوریه ۱۹۹۵ در یک سلول محبوس بودند. پرویز احمدی نیز یکی از اعضای ناراضی سازمان بود که در همان سلول به سر می‌برد. علی قشقاوی به دیده‌بان حقوق بشر گفت که پرویز احمدی در دومین روز دستگیری خود به اتاق بازجویی برده شد:

روز اول ماه رمضان بود که زندانیان آمد و پرویز احمدی را برای بازپرسی برداشت. چند ساعتی بعد آوردنش، دیدم آنقدر زده بودنش که هیچی از این بشر باقی نمانده بود و چند دقیقه بعد جان سپرد.

Abbas صادقی نژاد که در همان سلول بود آخرین لحظات زندگی پرویز احمدی را چنین به یاد می‌آورد: در باز شد و یک زندانی را انداختند توی سلول. با صورت افتاد روی زمین. در ابتدا نشناختیم. شدیداً کتک خورده بود. دیدیم پرویز احمدی است که چند ساعت پیش برای بازجویی برده بودنش و در تمام بدنش آثار شکستگی وجود داشت. و داشت می‌رفت

توى کما. خيلى سعى کردیم که بهش کمک کنیم ولی بعد از ۱۰ دقیقه در حالی که سرش روی پای من بود جان سپرد. زندانیان در را باز کرد و جسد او را بیرون کشید.

عليرضا ميرعسگري که يکي ديگر از شاهدان عينی است شرایط مرگ پرويز احمدی را تایید کرد. دیدهبان حقوق بشر يك نسخه از مجاهد، نشریه وابسته به سازمان را به دست آورد که در تاریخ دوم مارس ۱۹۹۸ منتشر شده و در آن از پرويز احمدی به عنوان يکي از «شهداي» مجاهدين ياد می کند که توسط عوامل اطلاعاتي ايران کشته شده است.

عباس صادقى نژاد در مصاحبه با دیدهبان حقوق بشر اظهار کرد که شاهد مرگ يک زندانی ديگر به نام قربانلى ترابى بوده است. ترابى پس از بازگشت از يك جلسه بازجویی در سلوى که صادقى نژاد نيز در آن محبوس بود، جان داد.



### استشهادات

#### محمدحسین سبحانی

محمدحسین سبحانی از سپتامبر ۱۹۹۲ تا ژانویه ۲۰۰۱ به مدت ۸ سال و نیم به طور انفرادی در کمپ اشرف که کمپ اصلی مجاهدين در عراق است محبوس بود. وي پس از آن به زندان ابوغریب منتقل شد و در سال ۲۰۰۲ عراق را ترک کرد.

سبحانی، نخستین بار در سال ۱۹۷۷ يک سال پيش از وقوع انقلاب ضد سلطنتی در ايران به سازمان مجاهدين مرتبط شد. اين ارتباط در سال ۱۹۷۹ شکل «حرفاء و تمام وقت» به خود گرفت. وي همراه با مقر شاخه نظامي سازمان به داخل عراق منتقل شد. سبحانی به تدریج به رده های بالاتری منتقل شد و سرانجام در سال ۱۹۹۱ به عضویت کمیته مرکزی مجاهدين درآمد. اما وي به دنبال «انقلاب ایدئولوژیک» و طلاق های اجباری متعاقب آن، اختلافاتی با مسیر رهبری سازمان پیدا کرد. اختلاف با مسعود و مریم رجوی و سایر اعضای کمیته مرکزی در سال ۱۹۹۲ به اوج خود رسید. به گفته سبحانی، مسعود رجوی خواستار آن بود که سازمان صرف نظر از نتیجه جنگ ايران و عراق و شکست صدام در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ به حضور خود در عراق ادامه دهد. رجوی همچنان اميد داشت که جنگ ايران و عراق دوباره از سر گرفته شود و استراتژی خود را بر اين اساس بنا کرده بود. سبحانی می گويد که با توجه به وضعیت نابسامان ارتش عراق، امكان يک جنگ ديگر را بسیار بعيد می دید، اما سایر اعضای کمیته مرکزی اظهارات او را چالشی عليه رهبری رجوی تلقی کردند: تا وقتی انتقاداتی که من مطرح می کردم کمنگ بود سازمان برخورد خيلي جدي با من نداشت. ولی به مرور که پيش رفتيم اين سوالات من جدي تر شد و آنها برخوردشان تغيير کرد.

در واقع تضادها و ابهامات سیاسی حل نمی‌شد و آنها به یقین رسیدند که به هر صورت دیگر نقطه‌ی مشترکی نداریم. در ۲۸ آگوست ۱۹۹۲ جلسه‌ای تشکیل دادند و خودشان اسمش را گذاشتند نشست تعیین تکلیف. یعنی شخص باید تعیین تکلیف کند که می‌خواهد بماند یا برود. کار در آنجا با تهدید و فحش و کتک‌کاری شروع می‌شد. ضمن این‌که چون من جایگاه مسؤول داشتم با من رفتار محتاطانه‌تری می‌کردند. ولی برای سایر افراد این شرایط بدتر بود. در پایان به من گفتند که این سوالات و ابهامات بهانه است و تو از مبارزه بریده‌ای و دیگر توان مبارزه نداری.

روز ۳۱ آگوست ۱۹۹۲ سبحانی به زندان منتقل شده و برای ۸ سال و نیم در سلول انفرادی نگه داشته شد:

وقتی رفتم داخل زندان و طی پرسوشه ۲ ماه اول برخوردها را دیدم برای من جداً همه چیز فرو ریخت. یعنی من قبل از زندان اختلافات سیاسی با سازمان داشتم. من می‌گفتم نظر من این است و نظر آنها چیز دیگری. یعنی من توی محتوا و وجود سازمان سوال نمی‌کردم. داخل زندان من روی دیوار سلول علامت می‌زدم. غیر از کتک‌های خردمند، ۱۱ مورد شکنجه‌های مفصل را روی دیوار زندان خط کشیدم. من کتک‌های مفصل با چوب و فانوسقه (کمربندهای نظامی چرمی بسیار ضخیم) را به یاد دارم.

در ژانویه ۲۰۰۱ سبحانی به مقام‌های عراقی تحویل داده شد. وی یک ماه را در زندان مخابرات بسر برد و سپس به ابوغریب منتقل شد. حبس وی در زندان ابوغریب تا ۲۱ ژانویه ۲۰۰۲ ادامه یافت تا این‌که با اسیران جنگی عراقی مبادله و به ایران بازگردانده شد. بعد از ۳ روز بازجویی توسط ماموران دولتی ایران، او موفق به فرار شد. وی هم‌اکنون در اروپا زندگی می‌کند.



### یاسر عزتی

یاسر عزتی در ۲۷ می ۱۹۸۰ متولد شد. به گفته یاسر عزتی، پدرش حسن عزتی که به نزیمان معروف بود، از بازجویان معروف زندان‌های مجاهدین بود. مادرش اکرم قدیم‌الایام در جریان یکی از عملیات‌های نظامی سازمان کشته شد. عزتی در ۳ سالگی همراه با خانواده‌اش به عراق رفته و در داخل

کمپ‌های نظامی سازمان رشد کرد. در جریان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ عزتی و سایر بچه‌های درون کمپ‌ها از پدران و مادران خود جدا شده و به خارج از عراق فرستاده شدند. عزتی طی ۳ سال بعد با ۳ خانواده‌ی مختلف در کانادا زندگی کرد. این خانواده‌ها از هواداران سازمان بودند. در تابستان ۱۹۹۴ سازمان عزتی را به کلن در آلمان منتقل کرد.

وی در آنجا در خانه‌ی گروهی ویژه‌ی فرزندان مجاهدین اقامت کرد. عزتی در ۱۷ سالگی برای انجام آموزش‌های نظامی از سوی سازمان عضوگیری و در ژوئن ۱۹۹۷ به عراق فرستاده شد:

پس از ۶ ماه در عراق گفتم دیگر نمی‌خواهم در سازمان بمانم و درخواست رفتمن کردم. زمانی که من در اروپا بودم، یک چهره آزادیخواهانه از سازمان می‌دیدیم؛ ولی داخل عراق یک چهره دیگر دیدم، یعنی سانسور اخبار و حق نداشتن صحبت درباره‌ی هر مسالمای که می‌خواستیم. به من گفتند که تنها راه خروج، رفتمن به ایران است و من از رفتمن به ایران می‌ترسیدم.

ابزارهای اجرایی سازمان برای کنترل تفکر و اندیشه در بین اعضاء، عزتی را در شرایط دشواری قرار داد. به گفته‌ی وی، اعضای ارشد مجاهدین در نشستهای متعددی به افراد گوشزد می‌کردند که به هیچ چیز جز مناسبات سازمان فکر نکنند. وی گفت: ما باید به‌طور مرتب گزارش‌هایی در انتقاد از خود می‌نوشتیم. اگر فکری در خارج از چارچوب سازمان داشتیم، باید آن را گزارش می‌کردیم. دشوارترین تجربه‌ی عزتی در تابستان ۲۰۰۱ اتفاق افتاد:

نشستی بود به اسم طعمه. این نشست ۴ ماه طول کشید. تمام اعضای اردوگاه در این نشست‌ها حضور داشتند. در این زمان، بسیاری از اعضاء می‌خواستند سازمان را ترک کنند. مسعود رجوی در ابتدا بحث‌های پایه‌ای مجاهدین را مطرح کرد و بعداً بحث استراتژی مجاهدین و در پایان صحبت‌ش موضع کسانی که می‌خواهند از سازمان خارج شوند را مطرح کرد. هدفش ترساندن اعضاء بود و معرفی کسانی که قصد ترک سازمان را دارند به عنوان خیانتکار، در این ۴ ماه جلسات از صبح تا شب تشکیل می‌شد. افرادی که با سازمان مشکل داشتند را جلوی بلندگو می‌آوردند و آنها را مجبور می‌کردند که از خودشان انتقاد کنند و بگویند که قصد ترک ندارند. هر کس یک ذره از واقعیت صحبت می‌کرد، به او می‌پریدند و فحش می‌دادند و به او می‌گفتند که تو مزدور رژیم هستی. بعد از آن ۴ ماه من هم زیر فشار روانی بودم. زیر فشار این نشست‌های آنجا مجبور شدم چندین مدرک امضا کنم که می‌خواهم داخل سازمان بمانم.

در ژوئن ۲۰۰۴ و به دنبال اشغال عراق توسط آمریکا، یاسر عزتی توانست از کمپ اشرف بگریزد. وی هم‌اکنون در اروپا زندگی می‌کند.

## فرهاد جواهری یار

فرهاد جواهری یار، یکی از اعضای سابق مجاهدین در عراق است. وی عهده‌دار سمت‌های مختلفی در عملیات اطلاعاتی و امنیتی سازمان بوده است.

جواهری یار در ۱۹۹۵ از زندانی شدن اعضای ناراضی در داخل کمپ‌های سازمان در عراق مطلع شد. وی طی نامه‌ای به مسؤول خود، خواستار کناره‌گیری از سمت خود و ترک سازمان شد. مسؤول او به کرات تلاش کرد با تهدید و ارعاب وی را وادار به ماندن کند. ادامه نارضایتی‌های جواهری یار سرانجام موجب حبس او در زندان‌های مختلف در داخل کمپ‌های سازمان از نوامبر ۱۹۹۵ تا دسامبر ۲۰۰۰ شد. پس از آن، وی به مقام‌های عراقی تحویل و به زندان ابوغریب منتقل شد. جواهری یار تا ژانویه ۲۰۰۲ در ابوغریب محبوس بود و سپس به ایران بازگردانده شد.

جواهری یار در آگوست ۱۹۸۲ به عضویت سازمان مجاهدین در تهران درآمد و به مقاومت مسلح‌انهای زیرزمینی پیوست. او در اکتبر ۱۹۸۴ توسط حکومت ایران دستگیر و ۴ سال در زندان‌های اوین، قزلحصار و گوهردشت بسر برده. وی پس از آزادی با نیروهای سازمان در اروپا تماس گرفت و به کمک آنها به‌طور قاچاقی به کراچی و سپس عراق برده شد. جواهری یار در سال ۱۹۸۹ وارد عراق و عضو فعال شاخه‌ی نظامی مجاهدین شد.

جواهری یار در سال ۱۹۹۵ و پس از آن که از حبس تعدادی از اعضای سازمان در کمپ‌های عراق مطلع شد، امید خود به مجاهدین را از دست داد:

در تیر ۷۴ (جوای ۱۹۹۵) من از یک عملیات شناسایی به قرارگاه اشرف برگشتم. طی چند ماه قبل از آن متوجه شده بودم که بعضی از دوستانم غیب شدند. به من گفته شد که آنها برای عملیات به ایران رفته‌اند؛ ولی بعداً که ۲ نفر از آنها اسکر اکبری و علی طالقانی — را دیدم، به من گفتند که در این مدت سازمان آنها را زندانی کرده بود و به آنها فشار آورده شده که به رابطه با سیستم اطلاعاتی ایران، اعتراف دروغین کنند. همچنین آنها را مجبور به امضای مدارکی کرده بودند که هیچ وقت مناسبات سازمان را ترک نخواهند کرد.

من باورم نمی‌شد که مجاهدین با شکنجه کردن و وادارکردن به نوشتن اعتراف‌نامه‌های دروغین، چندین بار برای مسؤول خودم گزارش نوشتیم و به این موارد اعتراض کردم و تقاضای خروج از مناسبات سازمان کردم. ولی به هیچ‌کدام از درخواست‌هایم ترتیب اثر ندادند.

جواهری یار بر درخواست خود برای ترک سازمان پافشاری کرد اما به او گفته شد که با توجه به اطلاعات وسیعی که از فعالیت‌های مجاهدین دارد، به او اجازه کناره‌گیری داده نخواهد شد. جواهری یار هنگامی که متوجه شد مجاز به خروج نیست تصمیم به فرار گرفت. وی در ۲۸ نوامبر ۱۹۹۵ از کمپ اشرف گریخت و کوشش کرد خود را به مزه‌های اردن برساند اما ۲ روز بعد یعنی در ۳۰ نوامبر توسط نیروهای عراقی در نزدیکی شهر تکریت دستگیر شد. جواهری یار از نیروهای عراقی خواست که او را به سازمان تحویل ندهند.



### علی قشقاوی

اما با این وجود وی به کمپ اشرف بازگردانده شد. او ۵ سال بعد (نومبر ۱۹۹۵ تا دسامبر ۲۰۰۰) را در سلوی های انفرادی مختلف درون کمپ های سازمان گذراند.

در ۲ ماه اول توى یک اتاق پیش ساخته که بنگال می گفتند زندانی بودم. به من گفتند که از قرارگاه نمی توانم خارج شوم. گفتند: «شما می توانید انتخاب کنید توى یک قسمت دیگر مثلاً نانوایی کار کنید یا خیابان جارو بزنید.» وقتی قبول نکردم رفتارشان بدتر شد و به یک زندان توى خیابان ۴۰۰ قرارگاه اشرف منتقل شدم. سلولی بود ۲/۵ در ۳ متر با راهرویی به عرض یک متر و درازای ۳/۵ متر به یک دستشویی کوچک وصل بود.

در بهمن ۷۴ (فوریه ۱۹۹۶) چندین بار داد کشیدم و با صدای بلند اعتراض کردم. برای مجازات، من را به مدت ۳ هفته پشت سر هم در یک توالی زندانی کردند. خیلی سخت بود. هیچ جایی برای دراز کشیدن یا خوابیدن نبود. کف آنجا کاشی های سرد و تر بود. واقعاً تجربه‌ی وحشتناکی بود.

رهبری سازمان از جمله مسعود رجوی به جواهري يار قول دادند که «به‌زودی» آزاد می‌شود، اما آنها هر بار قول خود را زیر پا نهادند. جواهري يار تا دسامبر ۲۰۰۰ در سلوی های انفرادی کمپ اشرف و کمپ پارسیان محبوس بود. وی پس از آن به نیروهای اطلاعاتی عراق (مخابرات) تحويل داده شد. او یک ماه در زندان مخابرات به سر برد و پس از آن به ابوغریب منتقل شد. جواهري يار در ۲۱ زانويه ۲۰۰۲ به ایران تحويل شد. وی ایران را ترک کرد و هم اکنون در اروپا زندگی می‌کند.

### علی قشقاوی

علی قشقاوی در سال ۱۹۸۹ به عنوان یک مبارز به فرقه‌ی مجاهدین پیوست. وی در فوریه ۱۹۹۵ در هنگام «چک امنیتی» دستگیر و برای ۴ ماه در کمپ اشرف حبس شد. وی در مصاحبه با دیده‌بان حقوق بشر تجربه این ۴ ماه را چنین تشریح کرد: یک شب در دی ۷۳ (زانويه ۱۹۹۵) به من گفتند یک فرماندهی مرکز به اسم معصومه ملک محمدی عضو شورای رهبری با تو کار دارد. خوب آن موقع من هنوز تو فضای خام و سادگی سازمان بودم.

فکر می‌کردم الان فرماندهی مرکز با من کار دارد، یک مساله از من حل می‌شود و ما در کنار بزرگی بنشینیم و فیضی می‌بریم. سوار یک ماشین نظامی شدیم، نزدیک‌های ۱۲ شب بود. به یک مجموعه ساختمان‌هایی به اسم اسکان که قبلًاً اعضاً سازمان که خانواده داشتند، در آنجا زندگی می‌کردند، رفیم. جایی خیلی پرت توی گوشه قرارگاه اشرف، یک جای وحشتاک و بیابان برهوت بود.

دیدم آنجا پنج شش نفر هستند و من را آنجا بردنده در اتاقی و گفتند منتظر باش. پشت سر من یک نفر دیگر به اسم حسین نظام هم آورده بود توی آن اتاق. حسین نظام چون سالیان بسیار در زندان جمهوری اسلامی بوده آن فضا را یک ذره بوبده بود ولی من آن موقع ساده بودم و اصلاً متوجه نبودم.

یک دفعه چند نفر ریختند روی سر ما، چشم‌ها و دست‌های ما را بستند و بعد ما را سوار یک ماشین کردند و بردنده حدوداً نیم ساعت توی این بیابان‌ها چرخاندند. بالاخره بعد از نیم ساعت ما را بردنده جایی که تا آن زمان نمی‌دانستم آنجا زندان است که تقریباً وسط قرارگاه هستش، در خیابان ۴۰۰ قرارگاه اشرف، نزدیکی تانکر آب. تا آن موقع فکر می‌کردم مهمات یا اسناد محروم‌انه آنجا نگهداری می‌شود.

ما را بردنده و لباس‌هایمان را گرفتند و بهمان لباس زندان دادند. ما را ته یک سلول بزرگ انداختند. دیدیم حدود ۲۵ نفر آنجا هستند. سلول هم کف ساختمان بود. یک پنجره کوچک به سمت بیرون بود. دستشویی و حمام و این جور چیزها داخل همان سلول تعییه شده بود.

آنچا برای مدتی، روز به روز نفرات را می‌بردنده برای بازجویی، کتک می‌زند و می‌آورده. یک شکل کتک زدن این بود که به ساق پای زندانی مرتب با چکمه‌ی سربازی که جلویش آهند بود لگد می‌زند. شکنجه‌ی دیگر این بود که یک طنابی می‌بستند به گردن زندانی و روی زمین می‌چرخانند. وقتی برمه گشتنده توی سلول گردن‌هاشون آنقدر ورم کرده بود که گردن و سرشون بهاندازه‌ی یک متکا بود.

این به ساق پا زدن را من خودم تجربه کردم و فهمیدم با چی می‌زند. در یکی از بازجویی‌ها، بازجو به من گفت: «تو اگر به ما تضمین ندهی که برای همیشه پیش رجوی می‌مونی من تو را اینجا می‌کشم.» من گفتم: «چه جور بهتری بهتون تضمین بدhem. من آمدم اینجا با ایران بجنگم، تضمین از این بالاتر؟» گفت: «نه الان انقلاب ایدئولوژیک آمده و سخت شده شما می‌خواهید بروید. من از چشم‌های تو می‌خونم که تو ماندگار نیستی.»

بازجو رفت توی اتاق بغلی و گفت: «من الان می‌رم کفشم را می‌پوشم میام پدرت را در میارم.» خیلی بدهن بود. یک کفش سربازی که جلوش آهند بود، پوشید. دو تا قلچماق هم نگهبان بودند.



### علیرضا میرعسگری

با این کفش به زانو و ساق پای من می‌زد. آنقدر زندگی که این تعادل کشکول‌هاش به هم خورده و هنوز درد می‌کند. بازجویی‌ها گاهی بالای ۳۰ تا ۳۶ ساعت پشت سر هم ادامه داشت.

قشقاوی در می ۱۹۹۵ آزاد شد. پیش از آزادی مسعود رجوی با وی ملاقات کرده و گفت: «شعبه‌ی قضایی ارتیش آزادی‌بخش تو را تبرئه کرده است.» پس از این تجربه قشقاوی تلاش کرد راهی برای فرار از کمپ اشرف بیابد. در ۲۰ مارس ۱۹۹۹ او برای ۴۵ روز به زندان افتاده و پس از آن به نیروهای اطلاعاتی عراقی تحویل داده شد. وی ۴۵ روز دیگر در زندان مخابرات در مرکز بغداد محبوس و سپس به ابوعریب منتقل شد. قشقاوی در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۲ به ایران مبادله شد. در ایران پس از بازجویی، وی به ۹ سال زندان محکوم شد. پس از گذراندن ۱۶ ماه در زندان، وی مشمول یک مرخصی ۴۸ ساعته برای دیدار خانوادگی شد. او از این موقعیت برای فرار استفاده کرد و در آگوست ۲۰۰۳ از ایران خارج شد. وی هم‌اکنون در اروپا زندگی می‌کند.

### علیرضا میرعسگری

علیرضا میرعسگری در سال ۱۹۹۴ معاونت مدیریت یکی از واحدهای نظامی سازمان را به عهده داشت که به تدریج نگران ارتباطات سازمان با ارتیش عراق شد. او در ژانویه ۱۹۹۵ دستگیر و زندانی شد. وی در ژوئن ۱۹۹۵ پس از امضای تعهدنامه‌ای مبنی بر عدم ترک سازمان، آزاد شد. او مجدداً در سال ۱۹۹۸ دستگیر و ۸ ماه در سلول انفرادی محبوس شد. در سال ۲۰۰۱ وی در حال برنامه‌ریزی برای فرار بود که نقشه‌اش کشف و تا سال ۲۰۰۳ زندانی شد. پس از آن نیروهای عراقی او را از مجاهدین تحویل گرفته و در مرز ایران و عراق رها کردند. میرعسگری دستگیری ناگهانی خود در سال ۱۹۹۵ را چنین تشریح می‌کند: من شخصا ۹ بهمن ۷۳ (۲۹ ژانویه ۱۹۹۵) به طور خیلی ناگهانی دستگیر شدم. به من گفته‌ند می‌خواهیم با تو درباره‌ی عملیات داخلی صحبت کنیم. من هم خیلی برایم طبیعی بود چون بارها این کار را کرده بودم. بردنم توی یک اتاق و گفته‌ند بنشین اینجا تا بیاد باهات صحبت کند.

شخصی به اسم حسن محصل که از افراد ضداطلاعات بالای سازمان هست، آمد با من صحبت کند. یک برگه گذاشت جلوی من و گفت که: «شما به جرم نفوذ به ارتش آزادیبخش دستگیر می‌شوید. این برگه را پر کن.» من باورم نمی‌شد، خیلی تعجب کردم و خندهام گرفت. محصل شروع کرد به فحاشی کردن و گفت برو کنار دیوار بایست. من رفتم کنار دیوار و ایستادم که ۳ - ۲ نفر ریختند تو و دستبند و چشمند زدند.

خیلی شوکه شده بودم. من را انداختند کف ماشینی و تویی قرارگاه برای ۴۵ دقیقه دور می‌زدند. بردنم یک جایی، نمی‌دانستم اصلاً کجا هستم. شخصی به اسم حسن سادات دریندی که اسم تشکیلاتیش عادل هست چشمند را برداشت و من را انداخت تویی یک سلول که جمعی بود. باورم نمی‌شد که این اتفاقات بیفته و فکر کردم در سازمان کودتا شده.

هر روز یک عده از زندانیان را برای بازجویی می‌برند و کتک می‌زدند و با سرو و صورت‌هایی که خیلی ورم کرده و باد کرده بود برمی‌گشتند.

بعد از چند روز موقع بازجویی من شد. بازجو پرسید: «برای چی به سازمان پیوستی؟» گفتم که برای مبارزه با رژیم، ولی او می‌گفت این حرفها واقعی نیست. چند روز اول فقط کتک می‌خوردم. خیلی وضع غمناکی بود و می‌خواستم خودکشی کنم. من فقط ۱۷ سالم بود وقتی که به نیروهای سازمان در عراق پیوستم. من یک شاگرد دیبرستانی بودم و بعد از آن، تمام عمرم را در سازمان گذرانده بودم.

بالاخره مجبور شدم که مدارکی که خودشون می‌گفتند، بنویسم و امضا کنم که من یک نفوذی وزارت اطلاعات ایران هستم. بعد از این من را به دیدار مسعود رجوی برند که به من گفت اگر تعهد بدhem ۲ سال دیگر در سازمان بمانم، بعد از ۲ سال به اسپانیا می‌فرستندم. میرعسگری در ژوئن ۱۹۹۵ آزاد شد. وی ۲ سال برای رهایی از سازمان و انتقال به اسپانیا منتظر ماند. اما به او گفته شد به خاطر اطلاعات زیادی که دارد، نمی‌تواند برود. اعتراض میرعسگری به زندانی شدن مجدد انجامید: در ۵ فروردین ۷۷، من را مجدداً به زندان انداختند و همان پرونده‌ی قبلی را رو کردند و گفتند براساس اعتراف خودت تو نفوذی هستی و نمی‌شه اعتماد کرد. به مدت ۸ ماه تویی زندان انفرادی بودم. در این مدت به من گفتند که خواهرت در ایران دستگیر و اعدام شده است. بعدها فهمیدم که این حقیقت ندارد.

میرعسگری پس از آنکه از تقاضای خود برای ترک سازمان صرفنظر کرد، از زندان آزاد شد. از آنجا که می‌دانست سازمان به او اجازه خروج نمی‌دهد تصمیم به یافتن راهی برای فرار گرفت؛ اما نقشه‌ی فرار او کشف شد و وی مجدداً به زندان افتاد. او از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ برای نزدیک به ۲ سال در سلول انفرادی حبس شد. در فوریه ۲۰۰۳ یعنی چند ماه پیش از تهاجم آمریکا به عراق میرعسگری به نیروهای عراقی تحویل داده شد. آنها نیز وی را به مرز ارمنی درود بردند و رهایش کردند. وی هم‌اکنون در ارمنی زندگی می‌کند.

## اکبر اکبری

اکبر اکبری در سال ۱۹۷۸ و در آستانه انقلاب ایران با سازمان مجاهدین آشنا شد. وی در فوریه ۱۹۷۹ ارتباط حرفه‌ای خود را با سازمان آغاز کرد. او در ژوئن ۱۹۸۴ توسط حکومت ایران دستگیر و برای ۴ سال به زندان افتاد. اکبری در سپتامبر ۱۹۸۸ از زندان آزاد شد و چند ماه بعد به نیروهای سازمان در عراق پیوست.

وی در سال ۱۹۹۳ تصمیم به ترک سازمان گرفت و طی نامه‌های متعددی از مسئول خود تقاضای خروج کرد.

«مسئول من مهدی ابریشمچی بود که از اعضای ارشد کادر مرکزی است. بعد از این که به او نامه‌ای نوشتم که قصد خروج از سازمان را دارم، او من را به دفترش خواند، نامه‌ها را پاره کرد و در سطل انداخت و گفت: «بحث منتفی است و این حرف‌ها را به هیچکس نزن.» دیگر اعضای ارشد سازمان هم در ملاقات‌هایشان همین‌طور برخورد می‌کردند. »

(اکبری مسؤول ستاد روابط بود. وی وظایف حساسی نظیر گارد حفاظت شخصی مسعود رجوی را به عهده داشت). مرا در دسامبر ۱۹۹۳ دستگیر و در زندانی در داخل کمپ اشرف محبوس شدم. بازجویی‌ها خیلی خشن بود و از روز اول حسابی کتک می‌زدند. چشم‌بند می‌زدند و دست‌هایم را از پشت به یک صندلی می‌بستند. پاهایم را هم به پایه‌ی صندلی می‌بستند. صندلی ثابت بود، به زمین جوش خورده بود و من هیچ امکان تکان خوردن نداشتم. شکل زدن اینطور بود که با لوله‌ی شلنگ یا پوتین سربازی به ساق پا می‌زدند. به سر و صورتم هم با یک دمپایی خشک پلاستیکی می‌زدند. از من می‌خواستند که اعتراف کنم مزدور رژیم ایران هستم. بعد از چند بار بازجویی خود بازجو نامه‌ای را دیکته کرد و به من فشار آورد که امضا کنم. بعد به من گفت: «حالا ثابت شد که تو یک مزدور نفوذی رژیم ایران هستی. »

اکبری سپس همراه با یک گروه از زندانیان به ملاقات مسعود رجوی برده شد. رجوی به آنها گفت که همگی «به طور مشروط» بخشیده شده و می‌توانند به مسؤولیت‌های خود بازگردند. او در ژوئن ۱۹۹۵ از زندان آزاد شد. اکبری در فوریه ۱۹۹۹ از کمپ اشرف گریخت و به سوی مرزهای اردن فرار کرد، اما نیروهای امنیتی عراق وی را در شهر رمادی دستگیر کرده و به سازمان تحويل دادند. «وقتی که به قرارگاه اشرف بردنم، در آنجا در یک اتاق در حضور اعضای ارشد سازمان، حسن محصل به من گفت که «به عنوان یک نفوذی تو زندانی می‌شوی.» من را به جایی به اسم قلعه‌ی افسانه (که لشکر ۵۴ هم می‌گفتند) برند و در آنجا برای یک‌سال تمام از بهمن ۷۶ (فوریه ۱۹۹۸) تا اسفند ۷۷ (مارس ۱۹۹۹) در حبس انفرادی بودم. »



### سیدامیر موثقی

اکبری در مارس ۱۹۹۹ به نیروهای عراقی تحویل و تا ۲۱ ژانویه ۲۰۰۲ در زندان ابوغریب حبس شد. وی پس از آن با اسرای عراقی جنگی عراقی مبادله و به ایران بازگردانده شد. وی در ایران زندانی شد ولی طی یک مرخصی برای دیدار خانوادگی فرار کرد. اکبری اکنون در اروپا زندگی می‌کند.

### سیدامیر موثقی

سید امیر موثقی در سال ۱۹۸۴ به سازمان مجاهدین پیوست. اما حکومت ایران وی را در همین سال دستگیر و تا ۱۹۸۷ زندانی کرد. او پس از رهایی به پاکستان رفته و در ژوئن ۱۹۸۸ به نیروهای سازمان در عراق پیوست.

موثقی در سال ۲۰۰۱ خواستار ترک سازمان شد اما با تقاضای او مخالفت شد. در سپتامبر ۲۰۰۱ «جلسه‌ی دادگاه» با حضور مریم و مسعود رجوی تشکیل شد و آنها با خروج او مخالفت کردند. پس از آن وی مورد آزار و تحقیر قرار گرفت: «من را به یک نشست بزرگی که حدوداً ۶۰۰ نفر آنجا بودند، برند و در میان جمعیت چرخاندند. آنها روی من تف می‌انداختند، فحش می‌دادند و لگد می‌زندند. بعد از آن در یک اتاق زندانی شدم و تا ۱۲ خرداد ۸۱ (۲۰۰۲) در حبس انفرادی بودم. پس از آن من را به نیروهای عراقی تحویل دادند و آنها هم من را در زندان ابوغریب زندانی کردند. در ۲۷ اسفند ۸۱ (۱۸ مارس ۲۰۰۳) به ایران مبادله شدم.»



## گفت و گوی آرش صامتی پور یکی از اعضای فرقه‌ی رجوی با شبکه‌ی تلویزیونی R.T.B.F بلژیک



### فرقه‌ی مجاهدین خلق اعضای خود را شکنجه می‌کند

یک شبکه‌ی تلویزیونی بلژیکی به نام R.T.B.F دیدار و مصاحبه‌ای با آرش صامتی پور در تهران داشت. آرش صامتی پور از اعضای فرقه‌ی رجوی بود که از آمریکا جذب و به عراق برده شد و تحت شستشوی مغزی و تعالیم نظامی قرار گرفت و برای انجام ترور به ایران فرستاده شد.

که در ترور خود ناموفق بود، دستگیر و سپس آزاد شد و در چارچوب انجمن نجات به فعالیت جهت افشاری ماهیت فرقه‌ای و تروریستی سازمان مجاهدین خلق پرداخت. صامتی پور در گفتگو با این شبکه‌ی تلویزیونی در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۶ پرده از شکنجه اعضای فرقه توسط فرقه‌ی مجاهدین خلق برداشت.

مجری: این هفته دادگاه اروپا حکمی را که به موجب آن، دارایی‌های فرقه‌ی مجاهدین خلق ایران بلوکه شده بود، لغو کرد. سامی هرمان و پاسکال بورگو در تهران با تعدادی از اعضای این سازمان دیدار کرده‌اند که اکنون از این گروه جدا شده‌اند. توجه شما را به این گزارش جلب می‌کنم.

**گزارشگر (پاسکال بورگو):** حتماً شما این تصاویر را که مربوط به مجلس سنا در ماه اکتبر (۲۰۰۶) است، دیده‌اید؛ مریم رجوی مهمان خصوصی ۷ نفر از سنا تورها بود. ملاقات رهبر مجاهدین در بلژیک باعث ناراحتی سیاسی در بلژیک و خشم ایران شد. آرش این دیدار را خوب به یاد می‌آورد و در اعتراض به آن، نامه‌ای خطاب به سفارت بلژیک در تهران نوشته است. آرش که قبل از جدا شدن از سازمان، یک دستش را در راه سازمان از دست داده است، می‌گوید: روش‌های فرقه‌ی مجاهدین خلق همان روش‌های شناخته شده‌ی فرقه‌هاست.

**آرش صامتی پور:** سازمان بعد از این که مرا مورد شستشوی مغزی قرار داد، برای انجام یک عملیات تروریستی به داخل خاک ایران اعزام کرد. از آنجا که در انجام عملیات موفق نبودم، تصمیم گرفتم مطابق دستور سازمان دست به خودکشی بزنم، اما وقتی نارنجک را کشیدم در دست راستم منفجر شد و آن را از جا کند.

**گزارشگر:** آرش اکنون مسؤولیت انجمنی از اعضای سابق سازمان را به عهده دارد. همه آنها در عراق در قرارگاه نظامی سازمان حضور داشته‌اند. بعد از حمله آمریکا در سال ۲۰۰۳، اعضای این سازمان مورد عفو حکومت ایران قرار گرفتند و حدود ۳۰۰ نفرشان به ایران بازگشته‌اند. با این همه کابوسشان را از یاد نبرده‌اند.

زنان مانند بسیاری دیگر به محضر ورود به سازمان مجبور به طلاق شده‌اند.

**(خانم مصاحبه‌شونده):** می‌گفتند درست است که شما به طور فیزیکی از هم جدا شده‌اید، اما این کافی نیست و باید از ذهنتم هم شوهرت را پاک کنی.

**(مرد مصاحبه‌شونده):** رجوى مى‌گفت باید جسم و ذهنان را در اختیار من قرار دهیم، چون من رهبر ایدئولوژیک شما و خدای شما هستم.

**گزارشگر:** برای تحقیق درباره‌ی صحت گفتار مصاحبه‌شونده‌ها به منابع دیگری مراجعه کردیم که همگی گفته‌های آنها را تایید می‌کنند. از جمله گزارش سازمان دیدبان حقوق بشر که تیتر گزارش آن هیچ تردیدی بر جای نمی‌گذارد، خروج منوع.

موارد به این شرح آمده است:

اجبار زوج‌ها به طلاق، اجبار اعضا به نگارش گزارش‌های روزانه و انتقاد از رفتار و کردار و افکار خود، ضرب و شتم، محروم کردن اعضا از هرگونه رابطه‌ی جنسی و وقف مطلق روح و جسم اعضا در خدمت رهبران سازمان البته مواردی از این بدتر نیز در گزارش آمده است:

حبس اعضا در زندان‌های مخفی، حبس انفرادی بلند مدت، ضرب و شتم، خشونت و فحاشی، تهدید اعضا به اعدام و شکنجه‌ی اعضا که دست‌کم در ۲ مورد، مرگ شکنجه‌شده‌گان را به دنبال داشته است.

## مصاحبه PRESS TV با پروفسور پاول شلدن فوت

### هرگز تروریسم خوب وجود ندارد



پاول شلدن فوت، استاد حسابداری دانشگاه ایالتی کالیفرنیا و منتقد صریح‌اللهجه‌ی نومحافظه‌کاران آمریکاست. او تحقیقات گستردگی در زمینه‌ی مسائل سیاسی و فرهنگی ایران انجام داده است. فرصتی یافته‌ی که از وی پرسش‌هایی درباره‌ی تروریسم و گروه تروریستی مجاهدین خلق بپرسیم. در زیر معنی صادقانه‌ای از

تروریسم آمده است: «تروریسم، استفاده‌ای حساب شده است از خشونت یا تهدید خشونت برای ارعاب با هدف اعمال زور بر حکومت‌ها یا جوامع در پی اهدافی که عموماً سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیکی هستند.» ریشه‌های استفاده از تروریسم به تاریخ قدیم بر می‌گردد.

بنابراین حقیقت این است که تروریست‌ها به تروریسم دست می‌آویزند، چون پشتیبانی اندکی دارند یا اصلاً پشتیبانی ندارند. این دقیقاً حال و روز کمونیست‌های تروریست ایرانی یعنی مجاهدین خلق است. هر محقق راستگویی می‌داند که فرقه‌ی رجوی در ایران و هر جای دیگر دنیا پشتیبانی بسیار اندکی دارد. برای نمونه در کتاب «مجاهدین ایران» پروفسور ارواند ابراهامیان نتیجه می‌گیرد:

«مجاهدین دیدگاه خود از انقلاب جدید پیش رو را مشخص کرده بود: بنا بر این دیدگاه، جمهوری اسلامی به دلیل عدم مشروعت و مقبولیت به سرعت منهدم می‌شود، سپس مردم ایران با شعار «ایران رجوی است، رجوی ایران است» به خیابان‌ها خواهند ریخت و به نحو معجزه‌آسایی مجاهدین قادر خواهند بود جمهوری اسلامی دموکراتیک را تاسیس کنند. تا ۱۹۸۸ تعداد بسیار کمی از معتقدان حقیقی حلقه‌های داخلی چنین مفهوم باورنایذیری را درباره‌ی آینده پذیرفتند. چنانچه «انقلاب جدید» شکل را به خود گرفت، مجاهدین به طور فراینده‌ای تبدیل به جهانی معطوف به خود شد.»

هر فردی که با پل پت کامبوج یا سرگذشت تروریسم کمونیستی آشنا نیست باید فیلم «میدان‌های کشتار» را ببیند و کتاب «کتاب سیاه کمونیسم» را بخواند. بسیاری از آمریکایی‌ها نمی‌فهمند که بسیاری در رسانه‌های آمریکا و حکومت آمریکا به اوج‌گیری پل پت و قدرت‌گیری وی در کامبوج کمک کردند.

مردم کامبوج باید از حکومت کمونیست ویتنام برای مخالفت ویتنام با پل پت کمونیست در کامبوج قدردانی کنند.

## چه چیزی از مجاهدین خلق ایران گروهی تروریستی می‌سازد؟

مجاهدین خلق ایران سابقه‌ای طولانی از حرکاتی تروریستی دارد. آنها که فعالیت خود را در ایران آغاز کردند، نخستین حرکات تروریستی شان علیه حاکمان سیاسی ایران، کارمندان حکومتی، عموم مردم ایران، افسران نظامی آمریکا و کارمندان شرکت بین‌المللی راکول بود.

در ۱۹۸۱ سران دولت ایران توانستند مسعود رجوی و مجاهدین را از کشور بیرون برانند. متأسفانه فرانسه آنها را پذیرفت و از مجاهدین حمایت کرد. بعدها، یکی از حکومت‌های فرانسه موقتاً مجاهدین را از فرانسه اخراج کرد.

صدام حسین از ورود مجاهدین به عراق استقبال کرد. برای مجاهدین پادگان‌های نظامی و تجهیزات نظامی به ارزش میلیاردها دلار فراهم کرد و از آنجا که هیچ هدیه‌ای بدون چشمداشت نیست، مجاهدین ایران تبدیل شدند به عاملان تروریست رژیم سرکوبگر صدام حسین. مجاهدین وحشیگری‌های بزرگی علیه کردها و شیعیان عراق مرتکب شدند. به عنوان مثال رجوی در عراق به مجاهدین دستور داد که گلوله‌هایشان را برای عراقی‌ها هدر ندهند. در عوض هم، مجاهدین شمار بسیاری از عراقی‌ها را با زیر تانک گرفتن آنها به قتل رسانند.

اگر ارتش آمریکا روزی عراق را ترک کند، مردم عراق مقالات و کتاب‌های بسیار و فیلم‌های زیادی درباره‌ی فعالیت‌های تروریستی مجاهدین در عراق تولید خواهد کرد. مجاهدین خلق در بسیاری از شهرهای دنیا از جمله نیویورک نیز مرتکب اعمال تروریستی شده‌اند.

## درباره‌ی تاریخچه‌ی مجاهدین خلق برایمان بگویید.

بسیاری از نویسنده‌های کاران در آمریکا دروغی را منتشر کرده‌اند که مجاهدین در ۱۹۷۹ برای مبارزه با سران اسلامی پدید آمدند.

حقیقت این است که پایه‌گذاران مجاهدین این سازمان را در دهه‌ی ۶۰ میلادی برای براندازی رژیم شاه ایران بنا نهادند. مسعود رجوی از پایه‌گذاران این سازمان نبود. مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق شد تنها به دلیل این که شاه ایران پایه‌گذاران مجاهدین را اعدام یا زندانی کرد. اما در برابر فشار بین‌المللی سرتعظیم فرود آورد و زندگی مسعود رجوی را به او بخشید. پس از آن که در ۱۹۵۳ سرویس‌های جاسوسی آمریکایی و انگلیسی به سرنگونی مصدق کمک کردند و شاه ایران را به قدرت برگردانند.

بسیاری از ایرانی‌ها نتیجه‌گیری کردند که روش‌های سنتی حزب توده به دلایل بسیاری شکست خورد، مثلاً به دلیل حمایتش از استالین و مخالفتش با مذهب. پایه‌گذاران مجاهدین خلق آگاه بودند که مدل اتحاد جماهیر شوروی مرتد از کمونیسم در ایران موفق نخواهد شد، چرا که بسیاری از ایرانی‌ها مسلمانانی مذهبی هستند.

پایه‌گذاران مجاهدین خلق از موفقیت کمونیست‌ها و روش‌های متفاوتی که در سراسر دنیا استفاده می‌کردند مانند استفاده از آزادی دینداری برای فریب افکار عمومی در کشورهای مسیحی آگاه بودند. در آغاز انقلاب اسلامی در ایران در ۱۹۷۹، مجاهدین با دیگر گروه‌هایی که به دنبال سرنگونی شاه بودند همکاری نزدیکی کردند. مجاهدین خلق تلاش کردند در میان ایرانی‌ها این مفهوم را اشاعه دهند که سازمان مجاهدین خلق، ضد غرب‌ترین و ضد امپریالیست‌ترین و ضد سرمایه‌دارترین گروه ایران است. برای نمونه هنگامی که برخی ایرانی‌ها می‌خواستند گروگان‌های آمریکایی را در سفارت آمریکا نگه دارند، سازمان مجاهدین خلق خواستار اعدام گروگان‌های آمریکایی شدند.

در ۱۹۸۱ هواداران دولت ایران توانستند مسعود رجوی و مجاهدین را از ایران بیرون برانند. اگر مسعود رجوی (پل پیت ایران) هواداران دولت ایران را شکست داده بود فرقه‌ی رجوی میلیون‌ها ایرانی را می‌کشند و احتمالاً هنوز اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت.

مجاهدین به ایران حمله کردند و در طول جنگ ایران و عراق، ایرانی‌ها را به قتل رسانند. سازمان مجاهدین خلق ایران خواست کردها و شیعیان عراق را در عوض پادگان و تجهیزات نظامی ترور کند.

سال ۱۹۸۸، در پایان جنگ ایران و عراق، مسعود و مریم رجوی در حالی که تروریست‌های مجاهدین به ایران حمله کرده بودند از مأمن خود در عراق دست تکان می‌دادند. رجوی به فرقه‌گرها گفته بود آنها می‌توانند تا تهران پیاده بروند بدون آن که یک گلوله شلیک کنند. رجوی پیشگویی کرد میلیون‌ها ایرانی آنها را تا تهران همراهی می‌کنند. در عوض نیروهای نظامی ایران به سرعت مجاهدین را در هم کوبیدند. برای جزئیات بیشتر درباره تاریخچه مجاهدین هر کسی باید کتابی را که یکی از اعضای سابق مجاهدین درباره آنچه واقعاً درون فرقه‌ی رجوی اتفاق افتاد، بخواند. کتاب ارتش خصوصی صدام از آن سینگلتون. پس از شکست سخت مجاهدین در ۱۹۸۸، سران مجاهدین روی ترور اعضای خود متمرکز شدند. رجوی به اعضای فرقه گفت آنها شکست خورده‌اند، زیرا آنها او را به اندازه کافی دوست نداشتن. رجوی تمرین‌های فرقه‌ای عجیب و غریبی را بنیان نهاد که از سوی آن سینگلتون و مسعود بنی‌صدر چنین توصیف شده‌اند:

الف) طلاق‌های اجباری و دائمی تخریب همه‌ی روابط خانوادگی

ب) تعیین همسران برای رهبران رده بالا به عنوان پاداش

برای نمونه مسعود رجوی همسر یکی از اعضای مجاهدین را گرفت و به این طریق مریم رجوی زن سوم مسعود رجوی شد.

ج) روابط، فعالیت‌ها و افکار جنسی برای اعضای رده پایین فرقه ممنوع است.

د) توطئه‌های خودسوزی جهت نمایاندن عشق به مسعود و مریم رجوی

ژوئن ۲۰۰۳، برخی از اعضای مجاهدین در فرانسه و دیگر نقاط دنیا برای اعتراض به دستگیری مریم رجوی در فرانسه دست به خودسوزی زدند.

در آمریکا، علیرغم قرار گرفتن نام این سازمان در فهرست سازمان‌های تروریست خارجی، مجاهدین خلق موفق به دستیابی به بیانیه‌های امضا شده و حمایت شده توسط شمار زیادی از اعضای کنگره (دموکرات یا جمهوریخواه) شدند. برخی هواداران ایرانی — آمریکایی مجاهدین همکاری‌های مالی داشته‌اند یا سفرهای رایگانی برای بسیاری از اعضای آمریکایی کنگره ترتیب داده‌اند.

۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲، کاخ سفید سند پیش‌نویسی از اشارات رئیس جمهور، جورج دبليو بوش برای سازمان ملل متحد با عنوان (یک دهه فریب و سیزده جویی) به عنوان بزرگ‌ترین بهانه برای جنگ عراق منتشر کرده است. کاخ سفید حمایت صدام حسین از تروریسم بین‌المللی را در فهرست خود قرار داد:

«عراق به گروه‌های تروریستی از جمله سازمان مجاهدین خلق پناه می‌دهد. این گروه از خشونت تروریستی علیه ایران استفاده کرده است و در دهه‌ی ۷۰ مسؤول کشtar چند تن از پرسنل نظامی و شهروندان آمریکایی بوده است.»

سال ۲۰۰۳، اندکی پس از آغاز جنگ عراق، آمریکا و نیروهای متحده به تروریست‌های مجاهدین در کمپ اشرف عراق حمله کردند. به جای قرار دادن تروریست‌های مجاهدین خلق در محاکمه (چنانچه پس از جنگ جهانی دوم با آلمانی‌ها رفتار کردند) به دلیل خشونت‌هایشان، نومحافظه کاران آمریکایی به ارتضی آمریکا دستور دادند از دشمنان تروریست آمریکا در کمپ اشرف محافظت کنند. ادعاهای زیادی وجود دارد مبنی بر این که سرویس‌های اطلاعاتی و نظامی آمریکایی تاکنون از برخی تروریست‌های سازمان مجاهدین خلق برای جمع‌آوری اطلاعات یا به راه انداختن حرکات تروریستی در ایران استفاده کرده است. حکومت آمریکا به منزل علیرضا جعفرزاده حمله و جبهه‌های اسناد را خارج کرد. حکومت آمریکا دفتر سازمان پیش‌روی مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت ایران در ساختمان نشستال پرس در واشنگتن دی‌سی را بست.

با وجود این، حکومت آمریکا، علیرضا جعفرزاده و دیگر کارمندان شورای ملی مقاومت را دیپورت یا محاکمه نکرد. در عوض علیرضا جعفرزاده تبدیل شد به تحلیلگر امور خارجی شبکه فاکس نیوز. علیرضا جعفرزاده برنامه‌ی تلویزیونی جدیدی را در شبکه‌ی فاکس نیوز برای فریب ساده‌لوحان آمریکایی معرفی کرده است تا به سمت جنگ با ایران بروند مثل برنامه‌ی «ایران: بمب ساعتی».

رهبران سیاسی آمریکا ادعا می‌کنند آمریکا دارای آزادی مطبوعات، آزادی بیان و آزادی نظر است. بیشتر آمریکایی‌ها درباره‌ی مجاهدین خلق چیزی نمی‌دانند، چون رسانه‌های بزرگ آمریکایی افرادی که آنها را می‌شناسند و حقیقت را درباره‌ی آنها می‌دانند به عنوان مهمان دعوت نمی‌کنند. توانایی علیرضا جعفرزاده برای ارتباط با تولید برنامه‌های تلویزیونی تبلیغات جنگ در آمریکا شاهدی بر ناگاهی افکار عمومی آمریکایی‌هاست.

### چرا آمریکا هنوز هم از اعضای مجاهدین در عراق محافظت می‌کند؟

جمهوری اسلامی ایران از اعضای مجاهدین که مرتکب اعمال خشونت‌آمیز نشده‌اند دعوت کرد به ایران بازگردند. بسیاری از اعضای مجاهدین تاکنون از کمپ اشرف به ایران بازگشته‌اند. سازمان مجاهدین خلق برخی اعضای مجاهدین را که می‌خواسته‌اند از کمپ فرار کنند شکنجه کرده یا به قتل رسانده است.

تقریباً ۲۰۰ نفر از اعضایی که از کمپ اشرف فرار کرده‌اند نمی‌خواهند به ایران بازگردند. ارتش آمریکا آنها را در کمپ آزادی عراق حفاظت می‌کند. با وجود این برای این اعضای مجاهدین بسیار دشوار است که عراق را ترک کنند، چرا که بیشتر کشورها علاوه‌ای به پذیرفتن آنها به عنوان مهاجران جدید (کسانی که سابقه‌ی آنها به فعالیت در یک گروه تروریستی بر می‌گردد) ندارند. احتمال دارد شمار بسیاری از اعضای مجاهدین که در کمپ اشرف مانده‌اند نیز به دنبال راهی برای فرار از عراق و از سازمان مجاهدین خلق باشند.

### آیا آمریکا در پی استفاده از مجاهدین به عنوان اهرمی برای تحلیل بردن جمهوری اسلامی است؟

بسیاری از نو محافظه‌کاران (نوتروتسکیت‌ها) می‌خواهند از قدرت نظامی آمریکا برای تحمیل رژیم تمامیت‌خواه مجاهدین کمونیست و تروریست استفاده کنند. هر انسان پاک‌نہادی در هر کجای دنیا باید نو محافظه‌کاران آمریکایی و ساده‌لوحانی را که از آنها حمایت می‌کنند، محکوم کند.

### چرا غرب گاهی محدودیت‌های گروه را تسهیل و گاهی دشوار می‌کند؟

در هر کشوری، جناح‌های مخالف و جنگ‌طلب وجود دارد. در حال حاضر، حکومت آمریکا مورد تقاضایی در دست تحقیق دارد. درخصوص ۷ نفر از هواداران مجاهدین که مبالغ هنگفتی با فریب دادن مردم در فرودگاه لس‌آنجلس به دست آوردند و برای استفاده در فعالیت‌های تروریستی مجاهدین به حساب‌های آنها فرستادند.

در همین حال، حکومت آمریکا به علیرضا جعفرزاده و بسیاری از دیگر هواداران مجاهدین اجازه می‌دهد به کار خود برای حمایت از اهداف مجاهدین ادامه دهند.

برخی نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا از حامیان قدرتمند مجاهدین هستند، برای نمونه تام تانکردو (جمهوریخواه از کلرادو و پیشنهادش برای حمله‌ی آمریکا به مکه و مدینه زیاد مشهور نیست و هوچی است که از خدمت نظام در جنگ ویتنام به بهانه‌ی مشکل ذهنی سرباز زد) نایب رئیس فراکسیون ایران در خانه‌ی نمایندگان همراه با نماینده‌ی کنگره باب فیلنر (دموکرات از کالیفرنیا، پسر یک نامزد حزب کمونیست). مجاهدین اوایل امسال مخارج سفر فیلنر به پاریس را برای شرکت و سخنرانی در گردهمایی مجاهدین در پاریس پرداختند. فیلنر حامی‌گروه کمونیست تروریست کردی **PKK** نیز است.

**آیا شما معتقدید غرب و به‌ویژه آمریکا روندی دوگانه را درخصوص موضوع تروریسم در پیش گرفته‌اند؟**

صاحبه **PRESS TV** با پروفسور شلدن فوت **هرگز تروریسم خوب وجود ندارد**

پاول شلدن فوت، استاد حسابداری دانشگاه ایالتی کالیفرنیا و منتقد صریح‌اللهجه نو محافظه‌کاران آمریکاست. او تحقیقات گسترده‌ای در زمینه مسائل سیاسی و فرهنگی ایران انجام داده است. فرصتی یافته‌یم که از وی پرسش‌هایی درباره تروریسم و گروه تروریستی مجاهدین خلق پرسیم.

در گذشته برخی رهبران ایران بدرستی از رهبران سیاسی آمریکا انتقاد کرده که تمایزی میان تروریست خوب و تروریست بد به وجود آورده‌اند. هرگز تروریست خوب نمی‌تواند وجود داشته باشد.

اگر آمریکایی‌ها واقعاً می‌خواهند در این جنگ با تروریسم پیروز شوند باید:

- ۱- همه دموکرات‌ها و جمهوریخواهانی را که از مجاهدین خلق، **PKK** و دیگر گروه‌های تروریستی حمایت می‌کنند اخراج کنند.
- ۲- همه اعضای تروریست مجاهدین خلق را در آمریکا دیپورت یا محاکمه کنند. مانند آنها که در شبکه فاکس‌نیوز استخدام هستند.

۳- دیگر نیرویی اشغالگر در عراق نباشد. هنگامی که نظامیان آمریکا عراق را ترک کنند، کردها، شیعیان و حکومت عراق می‌دانند که چگونه با تروریست‌های مجاهدین خلق در کمپ اشرف عراق رفتار کنند.

اگر متحده‌ین در جنگ جهانی دوم قادر بودند دادگاه‌های آلمانی‌ها را برگزار کنند، پس چرا همین متحده‌ین حکومت عراق را از محاکمه مجاهدین به اتهام جنایات جنگی‌شان باز می‌دارند؟

اگر هر فرد دیگری می‌خواهد پایان تروریسم را ببیند، باید با حمایت از تروریسم در هر کجای جهان مخالفت کند. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تروریست‌ها به نومحافظه‌کاران آمریکا فرصت دادند که جنگ‌های بی‌پایان خود را آغاز کنند و قوانینی که آزادی آمریکایی‌ها را از آنها می‌گرفت، تصویب کنند.

بدترین دشمنان آمریکایی نومحافظه‌کارانی هستند که از مجاهدین و جنگ‌های بی‌پایان حمایت می‌کنند. با این وجود، اگر تروریست‌های خارجی به حملات خود به آمریکا ادامه دهند، آمریکایی‌های پاک نهاد و وطن‌برست قادر نخواهند بود نومحافظه‌کاران شیطان صفت را شکست دهند.



تحصین چندساله خانواده‌ها جلوی قرارگاه فرقه مجاهدین (اشرف) در عراق  
به منظور آزادی فرزندانشان از چنگال اسارت فرقه مجاهدین

## پادگان مریم رجوی، از بیرون و درون



قرارگاه اروپایی فرقه مجاهدین خلق در نزدیکی شهرک اورسورواز Cergy-sur-Oise (در استان سرژی پونتوواز) (Auvers-sur-Oise) در فرانسه از زمان پیدایش خود با تأیید دولت وقت فرانسه، نقش مقر سرفرماندهی جنگ مسلحانه این سازمان علیه جمهوری اسلامی را به اشکال مختلف ایفا کرده است. به دنبال شکست مرحله‌ی اول جنگ چریک شهری فرقه‌ی مجاهدین خلق در داخل کشور و فرار رهبران سازمان ایران، از این پادگان خط اعزام تیم‌های تروریستی داده شده و این تیم‌ها از طریق تلفن‌های اختصاصی از پاریس در داخل ایران هدایت و کنترل می‌شدند. این پادگان محل استقرار فعلی مریم رجوی، رهبر اجرایی این سازمان است و به همین دلیل در برابر پادگان اشرف در عراق به پادگان مریم در فرانسه مشهور است.

زمانی که در سال ۱۳۶۰ مسعود رجوی همراه ابوالحسن بنی‌صدر به فرانسه گریختند، این محل که یک خانه‌ی ویلایی کوچک و محل زندگی دکتر صالح رجوی (برادر بزرگ‌تر مسعود رجوی) در فرانسه بود به مقر فعالیت‌های سازمان مجاهدین خلق تبدیل شد. به تدریج و در طول زمان تعدادی از ویلاهای مجاور آن در کنار رودخانه اوواز (Oise) خریداری و به این محل اضافه شد و ساختمان‌های قدیمی خراب و بناهای جدید احداث شد. دیوارهای آن هم روز به روز بالاتر رفت و سیم‌های خاردار بر فراز آنها پدیدار و سرانجام به یک دژ و پادگان نظامی تبدیل شد. لازم به ذکر است که با توجه به فوج ژاندارم‌های فرانسوی مستقر در اطراف این پادگان که حفاظت آن را به عهده دارند، این دیوارهای بلند و سیم‌های خاردار بر فراز آنها نه برای ممانعت از ورود افراد غریب به داخل آن، بلکه از جهت جلوگیری از فرار افراد اسیر در داخل آن به خارج تعییه شده‌اند.

خروج نزدیک‌ترین نیروهای سازمان از این پادگان صرفاً با اجازه کتبی بالاترین مسوولان امکان‌پذیر است. همچنین خروج تک‌نفره از این پادگان ممنوع بوده و افراد باید به صورت جمعی خارج شوند تا کنترل بیشتری بر کار آنها در خارج از پادگان مربوط وجود داشته باشد. در داخل این پادگان همچون پادگان اشرف، مقررات ویژه‌ی فرقه‌ای حاکم است که هرگونه ارتباط با دنیای بیرون را از هر نظر محدود می‌کند.

با اعزیمت مسعود رجوی به عراق در سال ۱۳۶۵ و تشکیل ارتش آزادیبخش ملی و تأسیس پادگان اشرف در عراق تحت حاکمیت صدام حسین، این پادگان همچنان نقش خود را به عنوان مقر ثانویه برای دادن پشتیبانی به عملیات نظامی سازمان در داخل کشور و اعمال کنترل بر نیروهای خارج از کشور حفظ کرد. پادگان مریم در حاشیه‌ی پاریس طی ۲۷ سال گذشته به عنوان ستاد فرماندهی مجاهدین خلق عمل کرده و هم‌اکنون به مثابه‌ی قلعه‌ای محصور از منظر بیرونی و آزمایشگاهی برای ربات‌سازی در درون تشکیلات عمل می‌کند. بنابراین این مقر طی ۵ سال اقامت مسعود رجوی در فرانسه و همچنین طی ۱۷ سال حضور وی تحت حاکمیت صدام حسین در عراق و حتی بعد از ناپدید شدن او نقشی حیاتی در خط نظامی و فرقه‌ای مجاهدین ایفا کرده است.

این مکان به نوعی نقشی را که پادگان اشرف در عراق ایفا می‌کند در اروپا برای سازمان به عهده دارد. بعد از سقوط دیکتاتوری صدام حسین در عراق نقش این پادگان دو چندان شد.

**شهرک اورسورواز در شمال فرانسه یا همان پادگان مریم علاوه بر هدایت اقدامات تروریستی، ستاد اصلی هدایت ماشین تبلیغاتی منافقین نیز هست**

پادگان مریم در فرانسه در عین حالی که تنظیم‌کننده‌ی مناسبات داخلی (درون تشکیلاتی) سازمان است، روابط بیرونی‌اش را نیز تنظیم می‌کند و مسؤولیت تمامی اتفاقاتی که از ناحیه‌ی مجاهدین (چه در پادگان اشرف در عراق و در هر نقطه‌ی دیگر جهان) به‌وقوع می‌پیوندد به عهده‌ی این مقر است که خصوصیات آن به صورت محوری عبارتند از:

مرکز و ستاد فرماندهی استراتژی (جنگ مسلحانه) سازمان مجاهدین خلق و بازوی نظامی آن یعنی ارتش آزادیبخش ملی است. این مرکز طی ۳ فاز عملیات مسلحانه فرقه‌ی مجاهدین خلق، همیشه نقش خود را به نوعی ایفا کرده است.

مرکزی امن برای عناصر تئوریک و ایدئولوگ فرقه‌ی مجاهدین خلق وجود دارد که مسؤولیت تبیین متداول‌وزی فرقه‌ای را برای کنترل ذهن نیروهای سازمان در عراق و در غرب به‌عهده دارند.

طرف سیاسی و ستاد اصلی مجاهدین و ویترین سیاسی فرقه، یعنی شورای ملی مقاومت در خارج از کشور است. این شورا که ابتدا در سال ۱۳۶۰ با اتحاد مسعود رجوی و ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت رژیم تشکیل شد، در حال حاضر تماماً پوششی بوده و برای ژست‌ها و فیگورهای دموکراتیک و خنثی‌سازی وجهه‌ی تروریستی سازمان مجاهدین خلق به کار گرفته می‌شود که رجوی آن را صرفاً بر اساس یک ضرورت سمبولیک و تاکتیکی و نه یک اصل دموکراتیک پذیرفته است.

گفتنی است که نگاه فرقه‌ی مجاهدین خلق به کار سیاسی همواره در مسیر نظامی و مشروعیت بخشیدن به آن بوده است. مسعود رجوی فی‌النفسه به کار سیاسی اعتقادی ندارد و تا جایی به آن می‌پردازد که جاده‌صف کن کار نظامی باشد.

طرف ستد سازماندهی اجرایی در زمینه‌های تبلیغی، نیرویی، مالی، ارتباطی، اطلاعاتی، جاسوسی و جنگ روانی سازمان است. پادگان مریم در حومه‌ی پاریس، ستد اصلی مجاهدین خلق برای هدایت ماشین تبلیغاتی است. کار تبلیغات هم البته نهایتاً در خدمت کار نظامی و مشروع کردن ترور است. برنامه‌های جذب نیرو و اعزام آنان به عراق برای گرفتن آموزش‌های تروریستی و انجام عملیات در داخل ایران نیز از همین مقر هدایت می‌شوند. این ستد همچنین موظف است انجمن‌های پوششی برای اخذ کمک‌های مالی را سازماندهی کند تا نیروهای فعال در کار مالی اجتماعی سازمان بتوانند در قالب پوشش‌های جعلی از مردم اخاذی کنند. مواردی همچون مالی اجتماعی، مالی‌ویژه، تصاحب ارثیه، بنیادهای خیریه‌ی جعلی، انجمن‌های ساختگی پوششی و... تماماً در پادگان مریم برنامه‌ریزی و سازماندهی می‌شوند. تخلیه‌ی اطلاعاتی و جاسوسی روی ایرانیان و جداسدگان و تهدید و ارعاب آنان و به راه‌انداختن جنگ روانی علیه اعضای ناراضی جدا شده و منتقدان و مخالفان تحت عنوان جنگ سیاسی نیز از وظایف همین مقر محسوب می‌شود.

بعد از اشرف، نماد قدرت سازمان در تبلیغات بیرونی و فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک است.

بنابراین پادگان مریم در استان سرزی پونتوواز در فرانسه، مشابه پادگان اشرف در استان دیاله در عراق، یک مقر ژئوپلیتیک (تشکیلاتی، نظامی، سیاسی، تبلیغی، نیرویی، مالی و...) از بیرون و یک مقر مانیپولاسیون و کنترل نیروها (ایدئولوژیک) از درون به حساب می‌آید که هر دو مقر البته تأثیرات مخربی بر محیط خود علاوه بر ساکنان اصلی خود داشته‌اند.

در واقع ۲ پادگان اشرف و مریم به نوعی لازم و ملزم یکدیگر بوده و بدون یکی، دیگری پایدار نمی‌ماند. چنانچه هر کدام از این دو به هر دلیل برچیده شود، تأثیرات تخریبی خود را بر دیگری خواهد گذاشت. بدون پادگان مریم در فرانسه، استفاده تبلیغی و نیرویی از پادگان اشرف میسر نخواهد بود و بدون پادگان اشرف در عراق، حیات و کار پادگان مریم در اور سورواز فرانسه از موضوعیت خواهد افتاد.

## توضیحات

پادگان‌های اشرف و مریم در عراق و فرانسه در حقیقت نام‌های همسران اول و سوم مسعود رجوی، اشرف ربیعی و مریم قجر عضدانلو است.

مسعود رجوی جز اشرف و مریم، همسر دیگری نیز به نام خانم فیروزه بنی صدر (دختر سید ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهور اسبق ایران) داشت که براساس یک تاکتیک (برخلاف ازدواج‌های تشکیلاتی) انجام گرفته بود. این ازدواج با جدایی آقای بنی صدر از رجوی به طلاق منجر شد.

گفتنی است که مریم رجوی تنها خانم عضو فرقه مجاهدین خلق است که دارای همسر بوده و اجازه دارد با نام همسرش معرفی شود. بقیه خانم‌هایی که عضو فرقه‌ی رجوی هستند در جریان انقلاب طلاق از همسران خود جدا شده و حق ندارند با نام همسران خود شناخته شوند.



تحصن چندساله خانواده‌ها جلوی قرارگاه فرقه مجاهدین (اشرف) در عراق به منظور آزادی فرزندانشان از چنگال اسارت فرقه مجاهدین



... اصولاً در خاصیت سازمانهای تندر و رادیکال بهخصوص مجاهدین است که با برداشت و تحلیل‌های غلط در سال ۶۰ و اقدام به عملیات‌های تروریستی و انفجار علیه دولت و مردم نمود و راهی جز شکست و تبدیل شدن به فرقه برای خود باقی نگذاشت. اگر فرضیه‌ی مبارزه‌ی دمکراتیک در نهاد تشکیلات منحرف مجاهدین در سال‌های پیروزی انقلاب وجود داشت امروز با فرقه‌ی خشن و تروریستی مجاهدین روبرو نبودیم.

فرقه‌ها از هر نوع و اندیشه‌ی انحرافی محکوم به نابودی هستند و مطابق نص صریح قرآن کریم که می‌فرماید: و لا تتبع السبیل فتفرق بکم عن سبیلی

«پیروی انسانها از راههای متعدد و تبعیت کردن از آنها را نکوهش و عامل تفرقه و جدایی از راه خداوند متعال دانسته است»

فرقه‌ها، با ورود به درون افراد احساسی، هیجانی که از عقلانیت و بصیرت کافی برخوردار نیستند به نیات و مناسبات تشکیلاتی شوم خود دسترسی پیدا می‌کنند و این ورود شامل همه‌ی طبقات فکری مردم با تفکر پایین و تحصیل‌کرده‌ی دانشگاهی و... می‌باشد که به راحتی می‌توانند در سر راه اینگونه انسانها قرار گیرد ...



**WWW.NEJATNGO.ORG**

**E.MAIL:info@nejatngo.org**